

اصل مجب باید ابراصدی را انکار نمایند
و ارباب هنر را محترم دارند .
حضرت بهاء‌الله

خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر ۹

دوره سمن در

خاندان شیخ محمد کاظم سمن در و حاجی شیخ محمد نبیل کبر

ناشر



عصر جدید

نوسنده چاپ و نشر کتاب
دارمشتات - آلمان

نشریه سالانه

انجمن خوشه‌ها
کتابخانه مرکزی
بیس

«انجمن ادب و هنر» در سال ۱۳۶۸ شمسی در آکادمی لندگ (سویس) تأسیس شده و برای توسعه، ترویج و اعتلاء زبان پارسی و شناسائی و تقدیر از موارث فرهنگی و هنرهای اصیل ایرانی می‌کوشد.

انجمن سعی دارد نقش مؤثر جامعه بهائی ایران را در پیشبرد و توسعه و تعالی ادب و فرهنگ آن سرزمین و نیز قدر و منزلت آثار ادبی و هنری بهائیان ایرانی را که تاکنون ناشناخته مانده است، به جامعه غیربهائی ایرانی بشناساند.

«انجمن ادب و هنر» برای نشر آثار ادبا، شعرا و هنرمندان بهائی تلاش می‌کند و به خلاقیت و نوآوری و پرورش و شکوفائی قریحه‌ها و استعداد‌های ادبی و هنری آنان در حد مقدور کمک می‌نماید.

خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر شامل متن سخنرانی‌هایی است که توسط ادبا و محققان بهائی در مجامع سالانه انجمن در لندگ ارائه می‌شود. به این مجموعه به تناسب، آثار دیگری از سخنوران و نویسندگان بهائی اضافه می‌گردد.

* نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

* مطالب و نظریات مندرج در مقالات معرّف آراء نویسندگان آنهاست.

خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (۹)

«دوره سمندر»

نشریه سالانه انجمن ادب و هنر - آکادمی لندگ (سویس)

ناشر: مؤسسه عصر جدید - دارمشتات - آلمان

خوشنویسی الواح صدر مجموعه: امان‌الله موقن

چاپ اول: ۵۰۰ نسخه

چاپ «ریحانی» - دارمشتات - آلمان

۱۵۵ بدیع - ۱۳۷۷ شمسی - ۱۹۹۸ میلادی

ISBN 3-906726-06-1

فهرست مندرجات

۱- برخی از الواح نازله خطاب به خاندان سمندر و نبیلی

۹

۲- پیش‌گفتار

الف - حضرت ولی امرالله

۳- جایگاه حضرت شوقی ربّانی

۱۱

شاپور راسخ

در تاریخ امر بهائی

۴- گفتار در باره سبک سخن فارسی

۲۳

شاپور راسخ

حضرت شوقی ربّانی

ب - خاندان سمندر و نبیلی

۵- مجملی در باره الواح نازله

۴۳

محمود و حمید سمندری

به افتخار خاندان سمندر و نبیلی

۵۵

سهیل سمندری

۶- احوال و آثار شیخ محمد کاظم سمندر

۷- ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری

۷۵

مهدی سمندری

و خاندان‌های سمندری و نبیلی

۹۷

علی نخجوانی

۸- خاطراتی از جناب سمندری

۱۱۱

ملیح بهار

۹- جلوه‌هایی از عنایات و برکات الهی

۱۰- زندگی قدما را به چه منظوری مطالعه می‌کنیم؟

خاطراتی از مادرم از منزل سمندر

۱۱۵

سیروس علائی

خاطره‌ای از جناب طرازالله سمندری

۱۲۷

شعله کوئین

۱۱- نگاهی به تاریخ سمندر

۱۳۹

تهیه و تنظیم: روح‌الله سمندری

۱۲- شجره‌نامه جناب سمندر و نبیل ابن نبیل

ج - تحقیق در آثار مبارکه بهائی

۱۴۱

نادر سعیدی

۱۳- نگاهی به چهار وادی

د - زندگی نامه

۱۴- احوال و آثار نعمت‌الله ذکائی بیضائی ع. صادقیان ۱۵۵

ه - هنر و فرهنگ

۱۵- آرایش کتاب - جلدسازی و جلدآرایی سعید معتمد ۱۶۵

۱۶- نقش کتابخانه در سیر فرهنگ سیروس علانی ۱۸۳

۱۷- شعر عامیانه فریدون وهمن ۱۹۷

و - گلبهرگی چند از گلزار ادب ایران

۱۸- نمونه‌هایی از آثار جنابان

۲۱۷ شیخ محمد کاظم سمندر و طرازالله سمندری

۲۲۱ ۱۹- نمونه‌هایی از اشعار نعمت‌الله ذکائی بیضائی

ز - گوناگون

۲۲۵ ۲۰- در دوره جنابان سمندر چه گذشت؟ شاپور راسخ

۲۳۳ ۲۱- آشنائی با نویسندگان

۲۲- نشریات انجمن ادب و هنر - تصحیح

روی جلد: اولین مشرق‌الاذکار امریکا - ویلمت.

نخستین سنگ بنای این معبد بهائی در ماه می ۱۹۱۲ میلادی به دست حضرت عبدالبهاء نهاده شد.

پشت جلد: دروازه طهران قدیم - قزوین - از بناهای دوره قاجار.

عکس از ناصر میزبانی - سازمان میراث فرهنگی قزوین.

بخیر از الواج نازله از قلم جمال قدس هر خطابت جناب سمند و افسانه ادخانه در ایشان

جناب سمند علیهم بهاء الله العظیم هو الامر بحکم العیلم خیر

یا ایها الطائر فیه روحی و الناظر الا فخر راسع شهادتی انه لا اله الا انا الفردنجیر الایغرب عن علمه عن شیری و هو الحق
علام الغیوب اولیا حق را ذکر می نمایم و از بلا بر یک کوشیاری از کاس غربت مالک امکنه می طلیم سوف
برو استقیون تجلیات انوار نبیه عنایتہ رحیم الکریم ...

آه ای که می چو محسوبا مقصودا

شهادت می دهم بر اینکه ختم رتق محشوم را به اصبع قدرت برداشتر و به اقدار در رسم قیوم عالم فهد و قلوب به حیوة ابکر
فانظر فخر این حق بیاست در از سنا عظمت جبار و ظهیر کشته طوبی از بلا نفسه در این حق صغیر از زید عطایت لطفه
منه و آساید از هر کیم عبادت را از نجات و حر و فوحات الهام در این آیات منیع ما قدرت عطا فر تو فین بخبر
بحیث لا ینفهم جنو الشبهات و لا تطرد هم صفوف الاشارات ای هم علی ما یسیغ لظهورک و استوانک علی عرش
بیانک در رب قدت بالبرهان غنائک و اقدارک و فقر ما و عجزنا عن ظهورات عظمتک در رب تعلم و بران
عبد من عبادک انه ستم بسمند فر منتظرک الاطر و مقامک الا نور اراد ذکر اولیاک من لسان فضلتک من ملکوت
بیانک لتفرح به تسلوبهم و تتضیی به و جوهم امر رب قض ما اراد من حرج لک و سما عطاک و لا تخیبه فر تجلیات شمس
فضلتک انک انت المقدر علی ما شاء و فر فضلتک زمام الامور لا اله الا انت مالک یوم النشور .

یا غریب تم محزون بمشاید حوادث دنیا لا زال لیه و خواهد بود قلوب که به طراز حب الهم فرین شد آرزو عز
راقد نماید و جان و مال دور مشغول نکند آنچه الیوم سزاوار نفوس مطمئنه است این است که به حکمت در بیان آیه است
غافلین و متوقفین تمسک نمایند و فکر را از رتق اطر انور قسمت عطا کنند در آنچه از اول آیات که صین ازین مظلوم وارد شده
تفکر کنی ید کاه تحت ضرب همد ضلال و پنجاه در رسد کسر و اعتدال قسم به انوار آفتاب حقیقت که عالم غیب و شود را

منور نموده بلا یائی را حفر نمود که شبه آن را آذرخه اصفا نموده و لکن چون در سید المر و ارد شیرین و محبوب بوده عمر سه
 در مذاق عشق حظه به مشایخ بنگین شیرین جبهه نماید شباید به اسماء از خالق و منزه شحرم مانند در باره عمر عمر بن عبد
 آنچه را که از لایحه خواسته و میخواهید . امر آنرا اولیا ناک علی یا بنیغیر الطورک و بزرگ تم و قسم علی نصره امرک
 با حکمتی از زرتشتی فرکتیک و بزرگ الواحک در رب شیده هر الاشیا بفضلت و عطا ناک بقدرت ناک و اقتدارک لا اله الا
 انت اغریر الفیاض...

زیارت نامه جناب حاج شیخ محمد علی مقلب به « نبید ابن نبیر »

هو البشیر الشفیق الکریم احمد لله الذی اظهر ما کان مکنونا فرزل الازال و مستورا عن العیون و الابصار
 فلما اراد ان یرفعه الی اعلا کائنات و ابراز رحمته الی سبقت الممكنات نطق بالکلمة العلیا و بهنا نامر لنهاد منزه الی
 الملك لله مالک الاسماء و الصفات احمد لله الذی تجلی باسمه العزیز علی العالم اذا قبلت الموجات الی الحب الی اعظم الذی کل
 قطرة منه تبشر العباد بظهور محکم الطور و مشرق النور الذی سطع و لاح من افق لاداة الله منزل الایات احمد لله الذی جعل الموت بابا
 للقائه و سببا لوصاله و علة لحيوة عباده و به اظهر اسرار کتابه و ما کان مخفونا فر علمه انه هو مقتدر الذی لم یعجزه ظلم الظالمین
 و لم یمنعه مطالع الظنون و الاوهام شهد انه لا اله الا هو و الذی رقی باقی انه هو مشرق جلاله و مطلع جماله و منظر اسرار و منزل
 آیاته و محلل بتیانته هو الذی یقیم امام وجه العالم لتعدت فرائض الامم و ما ج بحسب اسمه الاعظم و به تحرك بعلم الاعلی و
 لتالیة المکتونة و جواهره المحنونة و به خرقت الاجباب و اشعلت لفحة لولی الالباب فر المئاب و نطقت الاشیا
 للملک و الملکوت ثم العزة و بجزوت لله رب الارباب الامم فر یوم بحساب قیام الاعلی قد اتاک یوم الذکر و اشناء آتاک
 ان تمسک شماتة الاعداء و ثقاة الاشیاء و ذکر من صعد الی الافق الاعلی مقدساع عشر شئونات الدنیا و ما عنده الیغنی و
 الفخار قد یامین در مالک القدر کا فی التیسیر فی النظر الالباب متفقاً فر اسرار لقت در اذ ارتفع الله من الشطر الایمن من الافق
 الاعلی یا ملا الارض و السماء هذ یوم فیہ قصد نهر الوفا بحسب العطاء و النور مشرق الطور و هذ یوم فیہ نیا در الطور و یقول

افرحوا يا قوم بما اشرق نور الانقطاع عن رقيق الأبدان وطعم ما كان مستورا عن العيون والابصار ثم ارتفع نداء الحسن
اذ سمعنا ان رضوخ الفروع للأصحاء يتشتر رضوخ العجبة العليا ويقول يا طلعات الغرف اكفروا ويا قاصرات الطرف
فريقاب العظمة والكبير يا زين هيا كلكت باحمر النوراء وروسكن بالكاليس من الياقوتة الرطبة كحسراء ثم استعدن للابتغال
بما سعد الروح الالطف الأقدس الأ نور الأرفع الأعل من اعلى مقام مدينة العشاق وتوجهه واقباله تعطر الوجوه من غيب
والشهود اذا اخذوا الشتيق والانبجذب اللؤلؤ الأعلى وسكان العجبة المأور وخرجن عن مقامهن حوريات الغرفات
اذ انطق لسان بسياخ فوق الأمكان يا هلم وانجان زنه فهدنا الحين توجه المطف الأنبياء والأصفياء
نشهد انه قصد هذا المقام الأعلى والذروة العليا ولعبت العشاق من الألق الأبحر وشرب حتى اللقاء من يد عطا والله
ملكوت الأسما وكوثر الوصال من مشرق ابحال ثم طاف هيكلا القدم مرة بعد اخرى ثم صعد ومعه حزن من نفا
الوهر حجب من مظاهير اسما الله ومطالع صفاته وكانت راية الانقطاع تخفق امام وجهه اذا انتشرت من نفاحت حبة
وفوحات انقطاعه ما انقلبت بها الأحوال من المقام الأعلى والمراتب العليا على شان لا يذكر بالمقال لانه لك ما ج بحر
البيان فذكر كثر من تمجد بقبره من اللوح المقدس الأبحر لعمر به بطع نور الأمر وسرت نسمة الخضر وناكروا روح الأمر امامهم
هذا الذكر ناقص بحمد الله وميثاقه وهذا الذكر شهد باستقامته لسان الله الأبحر من الألق الأعلى قد شهدت الذرات باقباله
وتوجهه والفاقة ما عنده وله فسبير الله المقتر العزير للوالب يا سمندر عليك بهن وعناير وحمير ان احتمل لا يحب ان
يذكر فخر هذه المصيبة الجبر لا ما يجذب به افدة الورر بحيث يأخذ الفرج الاكبر فكر البشر حمة ورأفة وكرامة من عند الله
على الذين نظفوا ثنائهم ورازوا بقراته ما نزل فخر ذكره من سما عنية الوهاب من المآب النور الساطع اللامع والبهاء المشرق على
سرفق سما الطاهر عليه وعلى اهل بيته وذو قربته وعلى الذين سموه ذكروه فخر هذا التسبا الذي اذ نظر نظقت الأشياء و
مطالع الأسما ومشارك الوعر من اسوت الأنشاء العزة والعظمة لله مالك الرقاب للناطق امام وجهه الاضراب يا سمندر
عليك بهن وعناير من حضرت من فروع در وميت نامه من علمه را ذكر نوده را سبحانه الله خالبا به نفس ذكر موت شنود حزن وفرد

در راز و نیاز بدو نیز کمترین عبادت از ذکر سرسورم و بد فکر سرسور و فریاد مقام آخر از مردنم دست خنجر خون و دشمنان سرور شوند و آنچه خنجر سرور
 و ششایم سرور باشند بندگان غفلت ابواب ذکر بصبیة الذمیر بتکذرافه البریة قهر سنانک التهم یا ولله افضله المقربین نور قلوب المخلصین بر
 عاشقیت اخذ و اردو هم با ما هم مشتاقیک اوسم با لقمه غنظین لغنائک العزیز البدیع الذمیر بفتح نجات کجود فراموشی ارب رب قریبم لیک
 ثم از قهر کوش و وصلک فراموشی الاضاح انک انت المقدر العزیز الخیر و غیر ذلک این تم ایمن بزرگ فرموده الینا و نقول نفا و ذکر او قریب علیک و علی الخیر
 ما نسقم البضا عز ذکره لاسجات البغضه عز شانه بیغیر لافض از بزرگه یاد ذکره تسلیم الاضاح فریاد المقام الاعز الاقدس الانور الابرار

بفضل از اولیاء صا در آنک حضرت عبدالمطلب خطاب میجناب سمن در رمضان خاندان ایشان

ق جناب سمن در ناروقده الیه علیه بجه الله الابرار بود از سمن در موقده در سده سینا جمال مبارک روز در و کینستور لار قانه اخط
 در لوقه ایام از فرم مطهر و عده فرمودند که بغیر مدلوله و تأییدات ملکوتی هم از نفوس مبعوث گنود و هی که مقتدر مشهور شوند که در جم سماء
 بدایتند و انوار فرغ عینت مظاهر کرات تو جند و مطلع انوار تقدیر هم باط الهامند و مشاعر انوار جبال را سوزاند و اطولند و اولاد با نوح
 نوح نوزند و بدر ظهور و ساطع الطافه و وسایل اعطاف نماید بر اسم حقند و بمبادت نامیر بنیان عظم نیز نفوس شرب روز آرام
 بگیرند و آرام نیستند و فرخند بخونید در موضع راحت نیارند آسوده شینند آنچه بگردند اوقات را صرف نشرفات آنکه کنند و انکه
 را وقف اهل و کلمه الله و جویشا شبتیر است و قلوبش شرح فوایدش علم است و دنیا و دنیا دار با سر اقوم در رجا و عالم مندر گنود
 و درین اعم متفرق در هر محضه در آیند و در هر محضه جمع بیاریند به هر سنی تکلم نمایند و هر مغز تعبیر کنند اسرار الهی کشف نمایند و
 آثار را کشف کنند چنانچه در شبتان هر جمع بر افروزند و چنانچه ستاره صیقلی بر جمیع آفاق بدخشند نجات حدائق قلوبش خیر است اعم
 سحر کاه آفاق قلوب را مطهر نماید و فیوضات حقوشان چنانچه باران بهار بر سر سلسله را متضر کند این عباد در نهایت انتظار است از هر شیخ
 مبارکی موجود و این مظهر مقدسه خاطر پیدا رکوه شب روز در تضرع و ایتها لم که آنرا نجوم بازغه مشرق و لایح گنود قاری
 مقدسه جلوه نماید افواج تأیید رسد و اسرار توفیق از کج ملکوت غیب و اصد گردد مقصد نیست که دعا و تضرع فرماید که این نفوس
 بفضل حال قدم زود مبعوث گنود و الهی صلیک و عا کفر و وجه تنور بالنور الایح عز اذق الملکوت ع

قزوين حضرت سمن در نار موقده ربانیه عليه بخت آتانه الابر

چون خداوند مهر باناست شير تور که سمن در را و فاپور و نه روز و از پیمانۀ پیمانۀ سمن است فرموده چنان ثبوت خطا که هر چه در سوخ
را حقیر از سنگ و گلخ مشاهدۀ منو مانند کوه آهن در مقام بر اهر من مقادمت کو تا آنکه قزوين فیض مشاق مثبت برین شد
و آینه عین گشت را که نقش ابد تاثیر نمود و در سنانۀ مندر گشت از خداوند آن نفس پاک را تا بانا که از حنیف خاک ابر
در جافلاک رساند اما صادق معانی که جهان را حجت رخا فرما بدست ملا اعلیٰ جمع با و فار مغف و منصور هم و بد فسر موفور محض
فرمایات توحید که در لایات تجید سر ما و روز به روز بر تانیید میفرما از رفوان از جمع پریشا تواند و آن بخت نشنا و خوشیا تو
بخشش را پایدار ایگان فسر ما و اللطاف پنهان از نام کن تا آنکه هر یک در کمال حقیقت کسب هدیه توفیق و بر نفس به نفس را شتر
نقطه عینه برایت شو زبان به بیان گشایند و لسان بر زبان مشغول نمایند اقامه حجت قاطعه کنند و اذله ساطع اثبات نمایند در حجت
بهر طریقی معانی که در درجه بر این سبب طرب و شای نام شوند توفی مقتدر و عزیز و توانا و توفی عالم و غالب و خداوندی است . ع .

قزوين حضرت سمن در نار موقده عليه بخت آتانه الابر

چون از سمن در نار فانی که در مدت سیر و حرکت در صحف است امریک فرصت تحریر کلمه و دست ندارد از امداد جواب نامه خامه توفیق
و از پیشتر حذر بقصیدت میم شد حال چنانچه در دیار آب با وجه امواج خط طراب فرصت جواب اندک است داد فوراً به تحریر بچشم خدمات
از خاندان از بدایت طلوع صبح حقیقت تازین اوان مشهور به کمال است و مشهور روحانیان کوا عاشق صادق از استین باشد اعتبار به
فرا حقیقت از خاندان سمن او را و نشانید هر گونه عنایت است و این خدمت اخیره ضمیمه از خدمات است که در نیت صلوات و حمت باقر
و عجزت دانه به قول شاعر با شیر اندرون شد و با جانم بدر شو ظاهر و مصلحت این شعر تحقق نیت جناب سیر از حذر که در در راه نیت
گذارد و اید بسیار موافق به جهر بیت محمودا ذکر و اناش نهایت محبت عبد البها را از ابلاغ دید در کف صندل منزه جان مبارک فرمود
به کمال شکر جناب عظم را کتبت ابدع کبر بر زبان در شهر هار امریک این و او پس سیدک جنگ و نغمت از هر طرف بدو ارجاع میرسد هر
و صبح امان و ترانه است که در خوانندگان و سازندگان اکثر به مسامح حاضر میسرسد و هیچ کس مانده نغمه جناب معلم و آواز سازان
مفح نیت هر که آواز شنیده میم احنک را صد در طنک شمر و زیر آن نغمه و آواز از دلی پوچ و نیا زبند میشو از هر طرف آواز

در دین نامه پدر حضرت سمن در اثر زلزله مشکین پس به محمد شاه به فرار حجاز نمود و بموجب سوره کبیر امیدوارم از آنجا
تعمیرت بکرم موفور صاحب شود اما ایران بکسر مانع الالباب دخول فطر الرحمن هذا هو الهف الألفیه هذا هو الکر الشید
هذا هو الحسن حسین هذا هو المولد المنیع وعلیک اللهم العجر . عبد الهف العجبر

تبریز - حضرت سمن در نام موقره الهیت علیه به آت الله العجبر

مخوفه پاک جانان حقیقه ثابت برین و بنده با وفا تر است تا کفیان صدقات بی شمار در شوق بسیار با و هج پریش و تامل و
بسیروس با و طر مالوف ترک نمود و بی زاد و برگ به کشور دیگر سفر نمود تا آنکه خود خدمت باز و بعبودیت پوزار و کار خویش بسازی
و باران را به ذکر حق نواز تر نگاهان را به هر چشمه حیات بدر هدایت نماند و طالبان راه کعبه مقصود دلالت فرمایید بیست و نوار از نواختن و
حکایت گمان راه عهد بنیاب زبان بدین شرح گشت و نهال حقیقت در ریاض قلوب بشا هر چند در زیر آتام موانع بد پایان با و هج نیز
از عهد وجودیت برآمد و آنچه لایحه خدمت به محرم شد در این سفر در کتاب حلیه الکر بسیر مقبول افتاد و اثر مغرب ظاهر و مشهور گشت
به نفس تفسیر نفس ظاهر جهان را مضطربید و اینجذاب قلب کفایت است و در حقایق کثیبات تاثیر نماید و تا نیز ارسال بعد از شروع
تعمیری که افشانه گردد و رحمت نیاید و باران آسمان در هر وقت باشد آن را بر و باند و لواعصار و دهور بگذرد و فخر حق عذر ندهد و قیامت
آنرا دانه را برکت فرماید مطمئن بشود در چنین فقره چنین حال و چنین موانع سفر کردن و خدمت نمودن و در کوشش فرمودن مقبول دلگام
کبریاست زیرا در زمان این آسایش به نفس کوشش تواند و پرتر کند و تاثیر و نیایش نماید در موسم بهار هر کس سیر و تیره کو به طلبه
و بدشت و صحرارود و سیر دریا جوید اما در موسم شتا و شدت طوفان و برف باران سیر روانی اگر نفس صبر کند یا سفر دریا نماید
کار زایش برده و مشغول و خدمت کرده و کمر فرسوده و محمد شاه بنده نادان و کسب بوجه بلا سفر به آن صفحت نمود تا سبب اصلاح کلمه است
گه و شرفیات الله نماید از هیئت را که بر در عقب این مشقت را مومنین پیش مغرب ظاهر و آشکار گشت و علیک التحیه والتسایع

بنام محبوب بی‌مانند

با عرض سپاس به آستان جمال اقدس ابهی نهمین مجلد «خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر» را به خوانندگان عزیز تقدیم می‌داریم.

این مجلد شامل سخنرانی‌های نهمین دوره انجمن ادب و هنر می‌باشد. در این دوره که از ۱۸ تا ۲۴ اوت ۱۹۹۷ در لندگ تشکیل شد ۱۹۵ نفر از دوستان ۱۷ کشور شرکت کردند. این دوره عمدتاً به ذکر احوال و خدمات جنابان شیخ محمد کاظم سمندر و حاجی شیخ محمد نبیل اکبر و دیگر بزرگان این خاندان مثل ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری اختصاص داشت و نیز سخنرانی‌هایی در مباحث گوناگون ادبی و هنری ایراد شد.

تشکیل چنین جلساتی از آغاز با پشتیبانی و تشویق بیت عدل اعظم همراه بوده است. دارالانشاء معهد اعلی در مرقومه ۱۵ اکتبر ۹۷ خطاب به هیأت اجرائی چنین مرقوم فرموده‌اند:

«... حضور جناب علی نخجوانی عضو محترم معهد اعلی و سه نفر از مشاوران قاره‌ای و یاران عزیز از هفده کشور در دوره اخیر که اختصاص به خاندان جلیل سمندر و نبیل اکبر داشت بسیار مبارک و میمون بوده و امید است مخصوصاً ذکر خدمات و خصائل مدوحه قدوه حسنه یاران حضرت ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری علیه بهاء الله و رضوانه سبب ظهور انجذاب و انقطاعی شدید و حرکتی بدیع در سبیل خدماتی جدید در این برهه از زمان در شرکت‌کنندگان شده باشد. تشکیل کلاس‌های تعلیم خواندن و نوشتن فارسی به کودکان و نوجوانان و کلاس‌های مخصوص آشنائی با زبان و فرهنگ و ادب ایران و غیره نیز که از مختصات این دوره بوده و همچنین وصول نسخه‌هایی از خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر که قسمت اعظم آن مربوط به دوره

خدمات جناب میرزا حیدر علی اصفهانی بود کُلّ موجب نهایت سرور و امتنان بیت عدل اعظم الهی می باشد.»

مایه خوشوقتی است که هر ساله توجه به فرهنگ و ادب بهائی که از فرهنگ غنی و کهن ایران زمین سرچشمه گرفته بیشتر می شود. کلاس های تدریس زبان فارسی، نمایشگاه های خط و نقاشی و کارگاه های هنری که همزمان با این دوره ها تشکیل می گردد مورد استقبال فراوان قرار می گیرد و همه ساله تعداد بیشتری در این جلسات شرکت می جویند. برای پاسخ به این استقبال شعبه انگلیس این انجمن در دسامبر ۹۷ نخستین جلسه خود را با حضور ۳۰۰ نفر به یاد ایادی امرالله جناب حسن بالیوزی تشکیل داد. چنین جلساتی هر ساله در ماه دسامبر در انگلستان تشکیل خواهد شد. مجموعه حاضر به برخی از الواحی که خاندان سمندری به دریافت آن مفتخر شده اند و نیز به عکس هایی از بزرگان آن خانواده مزین است که امیدواریم مورد توجه خوانندگان عزیز قرار گیرد.

هیأت اجرائی انجمن ادب و هنر
رضوان ۱۵۵ بدیع

جایگاه حضرت شوقی ربّانی در تاریخ امر بهائی

شاپور راسخ

سروران و یاران عزیز و ارجمند

باید هم در بادی سخن این مطلب را اذعان کنم که اگر دستور انجمن ادب و هنر در میان نبود هرگز این خطر نمی‌کردم که با نقصان معرفت در بارهٔ موضوعی به این وسعت و عظمت که جایگاه حضرت شوقی ربّانی در تاریخ امر بهائی و به تبع آن تاریخ جهانی باشد به بحث پردازم. به راستی که عرصهٔ سیمرخ جولانگاه پشاهای ضعیف و نحیف نبوده و نتواند بود. اما چه کنم که از فرمان عزیزان نیز سربلندی نمی‌توانستم کرد.

قرعهٔ بندگی خویش به نامم زده‌ای این سعادت عجب است، این چه مبارک فالی است خصوصاً که سال جاری مقارن است با صدمین سال ولادت فرخندهٔ آن محبوب یگانه که یاد مهرپرورش در همه دل‌ها زنده و روحپرور و فتوح‌بخشنده است. به قول شاعر:

رشته‌ای بر گردنم افکنده دوست می‌کشد آنجا که خاطرخواه اوست

شبهه نیست که نسل حاضر و معاصر به آن شخصیت رفیع و منبع نزدیک‌تر از آن است که بتواند بزرگی و جلالت او را چنان که باید و شاید ببیند و دریابد. بی‌گمان باید روزگاران بسیار بگذرد تا ارج و بها و جلوه و نمای تأثیرات پایداری که آن حضرت بر تاریخ امر پروردگار نهاده است متدرّجاً آشکار شود. از این رو باید خاضعانه دست به دامان طلعت مقدّس ملهمی چون حضرت عبدالبهاء شد که پرتو هدایتی در این راه فراگام این گمشدگان دارند. به راستی هم موضع و موقع حضرت شوقی ربّانی در تاریخ امر و تاریخ عالم را چه کسی بهتر از نیای بزرگوارش می‌توانست معین و مشخص

کند؟ حضرتش را قلم پیمان تنها به عنوان ولیّ امرالله و مرجع جمیع احبّاء و مبین آیات الله و حافظ حصن متین امرالله معرفی فرموده، بلکه گسترش جهانی امر بهائی را مبدیون همت و مرهون هدایت آن حضرت دانسته و با عباراتی چون «طوبی لمن استظلّ فی ظلّه الممدود علی العالمین» و «یتلاؤن وجهه تلاًؤاً یتنوّر به الآفاق» تابندگی جهانشمول آن وجود مسعود را که بی‌گمان در سراسر تاریخ ادیان فرید و وحید بوده‌اند از پیش یادآور شده است.

می‌دانیم که در فصل دوازدهم کتاب دانیال آیهٔ دوازدهم گفته شده خوشا به حال آن که به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد. شکّ نیست که این نبوّت چنان که به طور ضمنی در آثار حضرت عبدالبهاء تبیین و تفسیر شده^۱ به انتشار امر بهائی در سراسر عالم که عملاً در ظلّ نقشهٔ ده سالهٔ حضرت ولیّ امرالله تحقّق پذیرفت مربوط می‌شود. به عبارت دیگر رسالت فراگیرندهٔ آن وجود مقدّس در نشر پیام صلح و وحدت عالم انسانی در پهنهٔ گستردهٔ گیتی از قبل اخبار و اعلام شده بود و از این رو عجب نباید داشت که اشعای نبی وقتی از نهالی که از تنهٔ یسئ^۲ برآمده و نیز از شاخه‌ای که از ریشه‌هایش خواهد شکفت یعنی از حضرت بهاءالله و حضرت مولی الوری سخن می‌گوید و وقوع صلح جهانی را نیز با همدمی گرگ و بزّه تصویر و پیش‌بینی می‌کند بعد اشاره به پسر کوچکی دارد که هادی گله‌ها خواهد بود و در زمان او نه شری در کوه مقدّس روی خواهد داد و نه ویرانی پیش خواهد آمد بلکه همهٔ سرزمین از معرفت الهی به سان دریا که از آب مشحون شود پر و سرشار خواهد شد.^۳

موضع و موقع حضرت شوقی ربّانی در جامعهٔ بهائی و تاریخ امر الهی را باید از زبان بزرگ مردان و بزرگ زنانی شنید که در زمان حضرتش زیسته و بارها به درک فیض آسمانی زیارت و مصاحبتش نائل شده و شاهد افکار و انوار و آثار وجود مقدّسش بوده‌اند، و ضمن آنکه سال‌ها سر در حلقهٔ ارادتش داشته و پای در رکاب خدمتش گذاشته، از نزدیک تحولات زمان حضرتش را ناظر بوده‌اند، نفوسی از قبیل امهٔ البهائ روحیهٔ خانم و بانو امیلیا کالینز (Amelia E. Collins) و جنابان یوگو جیاکری (Ugo Giachery)، علی اکبر فروتن، ذکراالله خادم، جان ربارتس (John Robarts) و لروی آیواس (Leroy Ioas) و نظائر ایشان که اجازه می‌طلبیم در حدّ مقدور از هر کدام عبارتی چند در وصف آن طلعت قدسی و بیان تأثیر و نفوذ جهانگیرش یاد کنم و خود به این کلام شاعر عارف متوسّل و متعذّر شوم که:

من چه گویم یک رگم هشیار نیست وصف آن یاری که او را یار نیست
 امهٔ البهائ روحیهٔ خانم در فصل پایانی گوهر یکتا که به ترجمهٔ شیوای جناب ابوالقاسم فیضی حلیهٔ
 پارسی پوشیده چنین نوشته‌اند:

«حضرت ولیّ امرالله با قوای خارق العادهٔ خود، عناصر مختلفهٔ موجوده در جامعهٔ عظیمهٔ الهیه را در طیّ سنین متوالی و تجربه‌های روحانی، رفته رفته به ترکیبی واحد مبدل فرمودند که شامل جمیع ملل و نحل و مجامع جهانی گردید و البته چنین ترکیبی هرگز قابل انشقاق نیست. جامعهٔ

امریه را چنان منظم و مرتب فرمود که مجلای تعالیم الهیه گردید و انوار اوامر و نواهی و اصول و مبادی از آن ساطع و لائح شد... با توضیحات و تبیینات خود، هیکل نازنین امر را روئین تن فرمودند که سهام انشاق هرگز در آن نفوذ نیابد و تا ظهور جدید که بار دگر جهان را به انوار بدیعه الهیه منور خواهد فرمود جامعه جهانی بهائی کثله واحده باقی و برقرار و مداوم و استوار بماند... در تمام مدت تاریخ امر، این وجود نازنین فرید و وحید است زیرا کمتر کسی را می یابید که در ثلث قرن این قدر نقشه های کار و عمل را ابداع فرموده و به کار انداخته باشد... اوست که اساس جامعه جهانی بهائی را بر طبق اراده جمال قدم و نقشه مرکز عهد اتم، شالوده ریزی و تأسیس فرمود و چنان به نقطه اعلی رسانید و جمیع مراتب آن را مکمل فرمود که جامعه جهانی را صحیح و سالم به دست بازماندگان خود سپرد.^۴

از جمله کارها و اعمال حضرت شوقی ربانی، امة البهاء به این خدمات برگزیده جاودانی اشاره کرده اند: تبیین و تشریح آثار مقدسه علیا، تکمیل ساختمان مقام اعلی، تنفیذ الواح ملکوتی حضرت مولی الوری و فتح روحانی فزون از ۲۵۰ کشور و سرزمین در خلال نقشه های متابع متوالی، ایجاد و تقویت تأسیسات اداری امر الهی، استقرار رسم حضرت ورقه علیا و انتقال رمسین اطهرین در قلب کوه کرمل و جوار مقام اعلی، ایجاد اولین بنای قوس مرتفع در کوه خدا، ارشاد و هدایت جامعه بهائی در مراحل نخستین عصر تکوین در جهت وصول به عصر ذهبی دور جمال قدم که ظهور مدنیت لاشرقیه و لاغربیه خواهد بود، تشریح فلسفه تاریخ و کور و دور از منظر بهائی و ارائه دورنمای حرکت عالم به سوی نظم بدیع جهان آرای الهی، تشویق به ایجاد ابنیه و اماکن و مؤسسات مختلفه امری از مشارق اذکار و حظائر قدس گرفته تا مؤسسات مطبوعاتی و نظائر آن، انتصاب حضرات ایادی و تفویض وظیفه حفظ و حراست امرالله به آنان، و بالاخره تهییج و تشویق همه اجباء در سراسر عالم به تزئید خدمات تبلیغی و مهاجرت برای نشر کلمه الهی و دیگر وظائف و مسؤولیت های روحانی که بالمآل منجر به پیروزی درخشان نقشه جهاد کبیر جهانی و تمهید مقدمات برای استقرار قبه نظم اداری یعنی بیت العدل اعظم الهی بر پایه فزون از پنجاه محفل روحانی ملی گردید.

ایادی امرالله جناب ذکرالله خادم در سرآغاز کتاب به یاد محبوب چنین نگاشته اند:

«غصن مبارک ریان و نور طالعی که از فجر هدی بعد از حضرت مولی الوری لائح و مضیء گشت و بر حسب نبوات مبارکش آفاق جهان را الی ممر الدهور و الاعصار متلاً فرمود، نوری که بر ممالک و بلاد و جزائر و اقیانوس ها و بحار و براری و اتلال و سموات و ارض پرتو افکند و تلالو وجه مبارکش تا جهان باقی است و جمال قدم بر عرش عظمت و جلال مستوی، در سراسر جهان لائح و مضیء خواهد بود... نوری که منبع و مطلعش دو ظهور امع اعز صمدانی، بهاء الارضین و السموات (جمال اقدس ابهی) و نوره الذی لا یفوت (حضرت رب اعلی) بوده... آه آه عمّا قضی و امضی که این نور سموات علی و مصباح ملاً اعلی از مشکوة ناسوت صعود فرمود و در زجاجه ملکوت پرتو افشان گشت.»

جناب خادم پیش‌گونی شیخ محیی‌الدین عربی را به خاطر می‌آورند که گفته است در ایام آخرین «یحکم الصبی صاحب الوجه البهی و یجلس علی السّریر حرف شین» که اشارت به نام آن حضرت است. در بیان عظمت مقام و اهمّیت اقدامات حضرت ولیّ امرالله می‌نویسند:

«مدنیّی که اصول و احکامش را شارع اعظم وضع فرمودند و حضرت ربّ اعلیٰ به آن بشارت دادند و حضرت مولی‌الوری هندسه‌اش را ترسیم و تبیین فرمودند و مولای محبوب که اکنون این بی‌نویان را به حرمان و فراق مبتلی فرموده اعمده و ارکانش را نصب نمودند مدنیّی [است] که بالمآل سبب بلوغ عالم به رتبه کمال و تبدیل ارض به قطعه‌ای از فردوس اعظم خواهد بود.»^۵

فصلی از کتاب به یاد محبوب به پیشرفت امر مبارک در دوران ولایت اختصاص دارد.^۶ جناب خادم راپرت‌های سنوی مندرج در ۱۲ جلد کتاب «عالم بهائی» را به صدق این بیان مبارک شاهد می‌آورند که فرموده بودند: «امر مبارک به منزله قطره بود، حال دریا شده.»

از جمله خدمات عظیمه آن حضرت در فصل مذکور، این موارد ذکر شده است:

تشید محافل روحانی محلی، تأسیس محافل روحانی ملی، برقراری انجمن‌های شور روحانی ملی و مؤتمرهای مشابه، هدایت و تربیت اجباء در نظم اداری حضرت بهاءالله، گسترش سریع و عظیم مراکز و جمعیت‌های بهائی در سراسر عالم، تشویق و راهنمایی نقشه‌های توسعه امر الهی و فتح ممالک، برقراری مؤسسه ایادی امرالله، به رسمیت شناساندن مقام ولایت امر به ولات امور و اخذ و حفظ اماکنی که ناقضان غصب کرده بودند، بسط ترجمه آثار بهائی، تکمیل مقام اعلیٰ، به پایان بردن ساختمان مشرق الاذکار ویلمت، اتمام بنای دارالآثار بین المللی، شروع ساختمان دو مشرق الاذکار در کامپالا و سیدنی که عموماً تأثیرات خلاقه حضرتش را به دوام روزگار باقی و برقرار می‌کند.

جناب علی اکبر فروتن ایادی امرالله که دو بار به افتخار تشرف به حضور مبارک فائز شده در مقاله‌ای زیر عنوان «ولایت امر و مشرق‌زمین»^۷ می‌نویسند (ترجمه به تلخیص):

«وقتی حضرت ولیّ امرالله بر کرسی ولایت مستقر شدند در مشرق‌زمین فقط یک محفل روحانی در طهران وجود داشت و محافلی روحانی در عشق‌آباد و مرو و در بادکوبه نیز برپا بودند. آن حضرت طی پیام‌های متعدد، طرز انتخاب و اداره محافل روحانی را به یاران رحمانی روشن فرمود، محافل روحانی مرکزی و بعد ملی به تدریج به وجود آمدند و یاران با نظم اداری حضرت بهاءالله آشنا و مأنوس شدند، نظمی که بنیاد و مقدمه نظم نوین جهانی جمال مبارک است. همچنین در پیام‌های متوالی، حضرتش وظائف فردی و جمعی اجبا را از جمله تبلیغ، تعلیم و تربیت کودکان و جوانان، حسن اخلاق و تحقّق حیات بهائی و نظائر آن تعلیم و تلقین نمودند. به هدایت آن حضرت اصل آثار مبارکه جمع‌آوری و نسخه‌برداری شد، جامعه بهائی به توجه و تفیذ احکام کتاب مستطاب اقدس رهنمائی شد، همین جامعه از آسیب نفوس ناقص به دور و بری گشت و به تدریج ارکان آینده بیت العدل اعظم که تأسیسش هم از ابتدا مطمح نظر هیکل اقدس

بود ولی شرایط زمان اجازه آن را نمی‌داد، یعنی محافل مرکزی و ملی در هندوستان- پاکستان و برمه (۱۹۲۳)- مصر و سودان (۱۹۲۴)- عراق (۱۹۳۲) و ایران (۱۹۳۴) به وجود آمد. به تشویق آن حضرت بود که در سال‌های بعد خصوصاً طیّ نقشه ده ساله، عده کثیری از احتیای ایران به سرزمین‌های سایره مهاجرت کردند و احیاناً به فتح اقالیم توفیق یافتند و در همه جا علم عزّت امر را برافراشتند.»

در کتاب آثار گهربار همان ایادی شریف در باره حضرت ولیّ امرالله چنین می‌نویسد:

«بعد از صعود حضرت عبدالبهاء، حضرت ولیّ امرالله به نهایت قدرت و عظمت و کمال و جلال و سطوت، زمام جامعه بهائی را به دست گرفته حصن حصین امرالله را از هجوم دشمنان و بغض و عداوت مبغضان و فتنه و فساد اهریمنان محفوظ و مصون داشته، کشتی امر الهی را در دریای پراقلاب حوادث مدهشه و وقائع مخوفه به ساحل مقصود رهبری فرمودند. امر الهی در دوره فرخنده حضرت ولیّ امرالله روز به روز بر توسعه و عظمت خود افزود و بر اثر تعلیمات و تشویقات متوالیه آن حضرت، افراد جامعه بهائی در شرق و غرب عالم قیامی عاشقانه نمودند و به وظائف روحانیه خویش عامل شدند... اساس تشکیلات بهائی بر روی پایه محکم و متین انتظامات صحیحه استوار شده و محافل مقدسه روحانیه و ملیّه در اقالیم مختلفه تأسیس و در بعضی از ممالک اروپا و ایالات متحده امریکا و کانادا و کشورهای دیگر، محافل ملی و محلی بهائی از طرف دولت به رسمیت شناخته شده.»^۸

جناب فروتن از تکمیل بنای مشرق الاذکار ویلمت امریک و محفظه آثار بین المللی در ارض اقدس و تصرف و تعمیر قصر مبارک بهجی و اتساع دوائر و تأسیسات روحانیه و بسط مجهودات و مساعی یاران الهی در سبیل اجراء اوامر مبارکه نیز یاد می‌فرمایند و به این عبارت خاتمه می‌دهند که آن حضرت «مدّت سی و شش سال شب و روز جامعه بهائیان جهان را به قوتی ملکوتی و قدرتی جبروتی هدایت و رهبری فرمودند.»^۹

ایادی امرالله جناب جان ربارتس در سال ۱۹۵۵ م. به حضور مبارک تشرف حاصل کرد. ایشان مجمل خاطرات خود را در یکی از مجامع مطالعات بهائی در کانادا بیان کرده است.^{۱۰} عمده این خاطره‌ها در باره قدرت شگفت آور آن حضرت در تجهیز و اعزام مهاجران به فتح ممالک و بلدان است. حضرت ولیّ امرالله بینش عمیقی از تاریخ داشتند و تحوّل جامعه بهائی را در هفت مرحله از مجهولیت و مقهوریت و انفصال تا رسمیت و استقرار به عنوان دین رسمی و تشکیل دولت بهائی و بعد تحقق جامعه جهانی و سرانجام نیل به مدنیت حضرت بهاءالله پیشبینی و اعلام می‌فرمودند. هم حضرتش بودند که توسعه آینده انبیه قوس کرمل را در حول مقام حضرت ورقه علیا و دیگر مقامات مقدسه مجاوره به جناب ربارتس تشریح نمودند.

نکته دیگری که توجه جان ربارتس را به خود معطوف داشت تأکید آن حضرت بر این امر بود که

در امور صوری و اداری باید از دولت متبوع پیروی کرد ولی در امور روحانی، قوانین و تعالیم الهی را اطاعت نمود ولو این کار به قیمت جان شخص تمام شود. و به راستی هم حضرت ولی امرالله حفظ روش‌ها و سنن بهائی را در جمیع موارد توصیه مؤکد فرمودند: از اعلام صریح عقیده و دین خود گرفته تا رعایت عقد و ازدواج بهائی و عدم شرکت در احزاب و احتراز از اجرای آداب ادیان سابقه و نظائر آن که استقلال و تمایز جامعه بهائی را علی رؤوس الاشهاد ثابت و آشکار نمود.

کتاب خاطرات جناب یوگو جیاگری از حضرت شوقی افندی^{۱۱} در شمار کتب معدودی که در باره آن حضرت نگاشته شده از بهترین است. دکتر جیاگری نخست فصلی را به فضائل اخلاقی و روحانی آن حضرت که سرمشق رهبری روحانی بودند اختصاص می‌دهد که شامل بحث از ایمان عظیم - فروتنی و محویت - ارتباط غیر عمدی با منبع الهی - شور و اشتیاق - ثبات و استقامت و فتوت و بزرگواری آن حضرت است. فصل بعد به قریحه ادبی آن حضرت مربوط می‌شود و مباحثی چون ترجمه‌ها - کارهای اصیل آن حضرت - حضرت شوقی ربّانی به عنوان موزخ - مکاتبات و نبوغ هنری آن حضرت را در بر می‌گیرد. در فصول بعد دکتر جیاگری از توسعه مرکز جهانی امر حضرت بهاءالله در عکا و حیفا و نقش اساسی حضرت ولی امرالله در آن گفتگو می‌کند. در پیش‌گفتاری که به تأثرات زائران مربوط می‌شود دکتر جیاگری به بعضی از صفات و ملکات فاضله دیگر آن حضرت اشاره می‌کند: محبتی بی‌حد، بصیرتی دوررس، دانشی بسیار وسیع، روحانیتی پر افاضه و قدرت، اتکاء دائم بر الهامات الهی، ثبات و استواری شخصیت، علو نظر و بلندی مقصد، انضباط و فداکاری و محویت تنها بعضی از جلوه‌های آن وجود مقدس بودند.

حضرت شوقی ربّانی غالباً اشاره می‌فرمودند که وقت قلیل است و احتیاج بشریت به اجراء و تنفیذ نقشه الهی برای اصلاح عالم شدید. در نتیجه لحظه‌ای را بیهوده نمی‌گذرانند و روز و شب را مشتاقانه به کار بنیادگذاری نظم آینده بشریت صرف می‌کردند. در اجرای تصمیمات از پی‌گیری و استقامت دست بر نمی‌شستند و از هیچ مشکلی در مسیر خود هراس نداشتند. در حکمت و خرد، در ابتکار و عمل، در شجاعت و شهامت، در جهت‌گیری و پایداری، در جنبش و حرکت به راستی نمونه و سرمشق بودند. در عین اعتدال و وقار و متانت در گفتار و رفتار، قلبی گرم، پرمهر، نجیب و پراحسان داشتند، مغناطیس محبت ایشان همه قلب‌ها را به سوی آن حضرت جذب می‌کرد. همواره به نیاز دیگران قبل از خود اندیشیدند، از نعمت‌های دنیا هیچ یک را برای خود نخواستند و به حدّ اقلّ کفایت نمودند. همه آرزوها و امیال ایشان متوجّه اعتلاء حیثیت امر مبارک بود. خود به زندگی ساده می‌ساختند ولی برای امر الهی و خدمات انسانی دستی گشاده داشتند.

هرچند که بحث ما دقیقاً به شخصیت حضرت ولی امرالله غصن ممتاز شجره بهاء مربوط نیست بلکه خدمات و آثار و تأثیرات آن حضرت در تاریخ امر بهائی مطرح است مع ذلک از ذکر بعضی از اوصاف حضرتش که در ارتباط با مقام و نقش ایشان است نمی‌توان پرهیز کرد. جناب لروی آیواس که مدت ۶ سال در ارض اقدس افتخار مصاحبت و خدمت آن حضرت را داشته در سخنان خود در جمع اجبای افریقای جنوبی (اکتبر ۱۹۵۸ م.) فرموده:

«حضرتشان مانند یک نیروگاه عظیم روحانی بودند... در مجاورت این قوه عظیم بودن و در کنار آن کار کردن آسان نبود... حضرت ولی امرالله زندگانی خود را به کلی فدای امر الهی فرموده بودند. نه تنها ساعات طولانی کار روزانه ایشان بلکه اوقات خواب و استراحت و خوراک نیز وقف امر و در جهت خدمت بیشتر و مؤثرتر به آستان الهی بود. حضرتشان به هیچ چیز جز به امر نمی‌اندیشیدند و در مورد هیچ مطلب دیگری جز امر الهی سخن نمی‌گفتند.»^{۱۲}

«حضرت ولی امرالله به سه اقدام مهم مبادرت فرمودند: یکی بنا نمودن نظم اداری امر الهی، دوم توسعه دیانت بهائی در سراسر دنیا، و سوم ایجاد مرکز جهانی امر الهی در اراضی مقدسه. این سه هدف بود که مدار حیات مقدس ایشان قرار گرفت و تمام کوشش و تلاششان را تا پایان حیات به خود جذب کرد.»^{۱۳}

و در همه این موارد و کارها چنان که خود فرموده بودند تنها متکی به تأییدات الهی بودند. امیلیا کالینز ایادی امرالله که باب کالینز در مدخل روضه مبارکه بهجی نام او را مخلد کرده است در بیاناتی در کفرانس فرانکفورت (جولای ۱۹۵۸ م.) در مورد حضرت ولی امرالله چنین گفته‌اند:

«در سال ۱۹۲۳ برای بار اول حضرت ولی امرالله را در حیفا زیارت کردم. جوانی بودند با عزم و اراده‌ای خلل‌ناپذیر برای ایفای وظیفه خطیری که به ایشان محول شده بود مملو از قدرت و اعتماد، با قلبی مهربان و مشحون از شور و اشتیاق. در طی سال‌ها با اعجاب، ناظر گسترش نظم جهانی حضرت بهاءالله بودم که هیکل مبارک با خردمندی و صبر و شکیبائی و استقامت در قطب عالم بر پا کردند. در وجود هیکل مبارک تواضع و فروتنی، ذاتی و جبلّی بود اما هرگاه پای امر در میان می‌آمد برای دفاع از آن آتشین می‌شدند. رفتارشان شاهوار و پرهیمه و گفتارشان با سلطه و اقتدار، اما به عنوان یک فرد انسانی وجودشان محویت صرف بود. از هرچه که نشانه‌ای از ستایش شخص ایشان داشت بیزار بودند.»

احساس مسؤولیت وجدانی چون آتش وجودشان را می‌سوزاند. حساسیت، بزرگواری، علو نفس با مرور زمان در خلال سال‌های ولایت امر بارزتر و قوی‌تر شد و بعد امیلیا کالینز بعضی از خدمات آن حضرت را یادآور می‌شود: ۱- تأسیس مرکز جهانی؛ ۲- قطع رشته‌ای که به ظاهر دیانت بهائی را به دیانت اسلام بسته بود؛ ۳- ارشاد تشکیل و توسعه نظم حضرت بهاءالله؛ ۴- معاف کردن اماکن امری ارض اقدس از عوارض شهری و مالیات مملکتی؛ ۵- ساختمان مقام اعلی و محفظه آثار؛ ۶- صدور آثار و ترجمه‌هایی به زبان فصیح- دقیق- منبع- عمیق و الهام‌بخش؛ ۷- به راه انداختن نقشه‌های توسعه امر مبارک و تشویق به مهاجرت و فتح ممالک و نقشه جهاد کبیر؛ ۸- ارائه و تحلیل تاریخ گذشته و عرضه تحولات آینده؛ ۹- حفظ و جمع‌آوری و استنساخ نصوص و آثار مبارکه و ثبت اماکن متبرکه در ایران و ممالک اخری؛ ۱۰- تکمیل مشرق الاذکار و بلمت و تنظیم طرح مشارق اذکار بعدی؛ ۱۱- کاشتن بذر صداقت و وفاداری به امر الهی در قلوب همگان؛ و بالاخره ۱۲- نقطه

اتکائی برای فرد بهائیان در سراسر جهان بودن.

نادرند اصحاب جراند و علما و فضیلاى جهان که توانسته باشند حضرت شوقى ربّانى را در موضع ولایت امر الهى ملاقات کنند. از جمله این نفوس قلیل یکی دکتر مارکوس باخ (Marcus Bach) پرفسور دانشگاه آیوای (Iowa) امریکا و متخصص در ادیان تطبیقى بود. وی در آغاز دهه پنجاه تصمیم گرفت که با عده‌ای از شخصیت‌های طراز اول روحانى جهان که تعالیم حضرت مسیح را در حیات شخصی خود مجسم و مصور کرده‌اند ملاقات و مصاحبه کند و در نتیجه در آپریل ۱۹۵۳ م. به دیدار حضرت شوقى ربّانى در حیفا رفت و قبل و بعد از آن با هلن کلر - پاپ پی دوازدهم - دکتر آلبرت شوایتزر و ترزا نومن ملاقات کرد و شرح این دیدارها را در کتابی منتشر کرد زیر عنوان *Circle of Faith* («دائرة ایمان») که اینک چاپ جداگانه فصل ملاقات با شوقى افندى توسط *Oneworld* (آکسفورد) صورت گرفته است.^{۱۴} از جمله در باره آن حضرت می‌نویسد:

«من به ایشان رشک می‌برم که چنین آرامش و اطمینان در وجودشان هست و چنین حسّ رسالت مقدّسى که سراسر زندگى ایشان را در بر می‌گیرد، حسّی که همه روحشان را سرشار از اعتماد کرده و جای شبهه و تردیدى برای ایشان باقى ننهاده است.»^{۱۵}

«ایشان افکار مراقب از اینکه به زبان آرم در قالب کلمات خود می‌آوردند و تبسم ایشان نمایانگر آن بود که اندیشه مرا از پیش خوانده‌اند... از جمله این افکار یکی آن بود که چقدر عالم بشرى نیازمند پیامی تازه است، پیامی که به انسانیت بگوید جهان گذشته در حال زوال و افول است و ملکوت الهی در شرف تحقق و حصول... حضرتش وقتی شروع به سخن کرد مرا با تجربه‌ای نوین مواجه نمود، تجربه با یک رهبر مذهبی که تنها مدافع کتاب دینی خود نبود بلکه مدافع همه کتب دینی است.»^{۱۶}

«آری، بهاء‌الله آن پیام مورد انتظار همه ادیان را با خود آورده و این ولّی امر بهائى است که در حال اجراء و تفیذ آن برای توحید همه عالم انسانی است.»^{۱۷}

«به من این اطمینان داده شده که طرح نخستین وحدت عالم در نوشته‌های [حضرت] بهاء‌الله و عبدالبهاء موجود است و همه کوشش‌ها که تا حال در جهت نقشه نظم جهانی معمول شده از تأسیس مجمع اتفاق ملل تا سازمان ملل متحد، الهام خود را از سرچشمه بهائى دریافت کرده است.»

«تردید نداشته و ندارم که حضرت شوقى ربّانى شخصی است که حاضر است به خاطر عقائد خود صلیب را بر دوش کشد. وی هدفی در حیات خود جز تحقق رسالت و مأموریت خویش نداشته و ندارد. درست است که ایشان به ظاهر بر صّفه‌ای جالس بود اما در حقیقت مانند سلطانی بود که بر اریکه خویش نشسته و به شیوه سلاطین نیز سخن می‌گفت.»^{۱۸}

چون بنیاد کلام بر اختصار است و باید زمان محدودی را که در اختیار است رعایت نمود لذا برای

نتیجه گیری باید اشاره به مقاله ای شود که در شماره نوامبر ۱۹۹۳ م. مجله پیام بهائی زیر عنوان «حضرت شوقی ریانی حماسه آفرین عصر تکوین» درج شده است و تا حدودی آنچه را در سخنان شاهدان عینی ذکر شده به تلخیص آورده است. آن مقاله حضرتش را به دوازده صفت و سجدۀ عمده وصف می کند: اول غصن ممتاز- دوم ولی امرالله- سوم مبین آیات الله- چهارم شارح نظم بدیع جهان آرای الهی- پنجم سازنده نظم اداری بهائی- ششم مجری فرامین ملکوتی- هفتم بناکننده مرکز جهانی بهائی- هشتم مترجم و معرف آثار بهائی به جهان غرب- نهم بسیج کننده و سازمان دهنده- دهم مرتبی و سرمشق- یازدهم مفسر تاریخ و بالاخره دوازدهم نمونه عالی فصاحت و بلاغت ادبی. با همه تعدد، وسعت و عظمت این اوصاف که بی گمان در وجود نفس منفرد آن حضرت مجتمع و متمرکز بوده است باید تصدیق کرد که هنوز این عناوین، ابعاد بسیار متنوع شخصیت فردی و جلوه گری تاریخی آن حضرت را تماماً در بر نمی گیرد. فی المثل بر این اوصاف باید ذوق سرشار و قریحه نقاد و نبوغ و خلاقیت هنری و توانائی خارق العاده حضرتش را در زیبایی شناسی اضافه کرد. آنچه حضرتش به هنگام طرح ریزی ابنیه مرکز جهانی یا بعض مشارک اذکار در اقطار عالم و نیز در موقع احداث باغ های روضه مبارکه و مقام اعلی و نظائر آن بیان فرموده یا مجری و معمول داشته فی الحقیقه بنفسها دلیل کافی و وافی بر قوت و علو تشخیص و درک هنری آن حضرت است. وسعت معلومات جغرافیائی آن حضرت که بعضاً نتیجه مسافرت و مشاهده و مطالعه مستقیم در قارآت مختلفه بوده موجب حیرت است. همین دانش پهناور، راهنمای آن حضرت در ترسیم نقشه های زیبا و گویائی بوده که برای نشان دادن بسط و انتشار امرالله بر سطح کره ارض تنظیم فرموده اند.

حضرت ولی امرالله بنیان گذار یکی از مهم ترین انتشارات امری هستند که هرچند پیشنهاد آن را جناب هوراس هولی (Horace Holley) به حضور مبارک تقدیم کرد (۱۹۲۴ م.) اما اجرای آن به دست حضرتش در سال بعد صورت گرفت (۱۹۲۵ م.) و آن کتاب «عالم بهائی» بود. هم به راهنمایی آن حضرت بود که بر حسب اشاره قبلی، آمارگیری و احصائیه و ثبت و ضبط احوال شخصیه در شرق و غرب عالم آغاز شد و نیز ضمن جمع آوری و سوادبرداری آثار و نصوص مبارکه و نگاهداری صحیح آنها در محفظه های امری، توجه خاصی به جمع آوری اسناد و مدارک تاریخ امر و عکس ها و نقشه ها شد و در کسب اطلاعات برای نگارش تاریخ آئین بهائی به مدد دانشمندانی چون میرزا اسدالله فاضل مازندرانی مؤلف ظهور الحق اهتمام تمام رفت.

نکته دیگری که اجمالاً مذکور آمد ولی در باره آن تأکید بیشتر ضرورت دارد علاقه شدید آن حضرت به استقلال امرالله و انفصال آن از شرائع سابقه بود. این استقلال که در دوران ادرنه توسط حضرت بهاء الله در قبال شریعت بیان صورت گرفته بود توسط حضرت ولی امرالله نسبت به همه شرائع گذشته تکمیل و تشدید شد. در زمان حضرتش بود که محکمه مصر و به تعاقب آن الازهر حکم بر انفصال امر بهائی از آئین اسلام و استقلال آن کردند، حکمی که خیرش موجب نهایت رضای خاطر و مسرت آن حضرت شد. در زمان آن حضرت بود که دستور اجرای دقیق بسیاری از احکام

چون اقتناع به همسر واحد و اجتناب از ادای نماز و دعا در مسجد و کلیسا و احتراز قطعی از شرب الکل و موادّ مخدره صادر گردید و به موقع عمل نهاده شد و اهل بهاء مکلف به اعلام دیانت و عقیده خود بدون تقیه شدند و این شهامت و صراحت بدانجا رسید که بهائیان ترجیح دادند که مدارس بهائی در سراسر ایران بسته شود و لکن مؤسسات امری در رعایت ایام تسعه یعنی تعطیلات دینی خود غفلت و قصور ننمایند. هم در روزگار حضرتش بود که اماء الرّحمن در شرق اجازه عضویت در محافل روحانی محلی و ملی را حاصل کردند و بالاخره برقراری و توسعه روابط جامعه بین المللی بهائی به عنوان سازمانی غیردولتی در ابتدا با مجمع اتفاق ملل و بعداً با سازمان ملل متحد به ابتکار و تحت نظر دقیق و مستمرّ آن حضرت صورت گرفت.

سرانجام باید یاد آور شد همان طور که جناب جیاکری در کتاب ارزشمند خود به تفصیل نوشته اند حضرت ولیّ امرالله یک سر مشق و نمونه رهبری را که در آن شجاعت و حکمت، جلالت و فروتنی، قدرت و محبت با هم توأم و سازگار شده اند شخصاً به عالمیان ارائه فرمودند؛ الگویی که تأثیرات آفاقی و انفسی آن را تنها آینده امر و آینده جهان برملا خواهد کرد.

درست است که با صعود حضرت عبدالبهاء عصر حماسی رسماً به پایان رسید، اما فی الحقیقه نفس حضرت شوقی ربّانی حماسه آفرین عصر تکوین بودند. خود در نامه‌ای به سال ۱۹۴۱ م. خطاب به یکی از یاران می نویسد: «این ایام ایامی است که در آن اصحاب ایمان باید نقش قهرمان را ایفا کنند. فداکاری و ایثار، شجاعت و شهامت، امید و اطمینان مطلق، صفات و مشخصاتی هستند که احباً باید به منصفه ظهور و بروز برسانند.» (ترجمه به مضمون از حیات بهائی). در همین مکتوب هیکل مبارک سخن از اخلاص کامل به امرالله یا وقف و انحصار خود به خدمت آن و نیز اعتقاد صمیمی به آینده تابناک بشری می گویند؛ صفاتی پنج گانه که بی گمان جوهر و عصاره آنها را در وجود مقدّس حضرت شوقی ربّانی متجسّم و متجسّد می توان یافت.

یادداشت‌ها

- ۱- در آن تاریخ آثار علوّ و امتناع و سموّ و اعتلاء از برای کلمه الله در شرق و غرب حاصل گردد... و تعالیم الهیه تتمکن فی الارض حقّ التّمکن و تملأ الانوار مشارق الارض و مغاربها. یومئذ یفرح المؤمنون.
- ۲- یسی نام پدر داود نبی است.
- ۳- فصل ۱۱، آیات ۶ تا ۹ در سفر اشعای نبی.
- ۴- امة البهاء روحیه خانم، گوهر یکتا در ترجمه احوال مولای بی همتا، ترجمه ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی، صص ۴۸۲-۴۸۳.
- ۵- به یاد محبوب، طهران، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب، صص ۱۹-۲۰.
- ۶- از ص ۲۲۹ به بعد.

7- *The Vision of Shoghi Effendi*, Ottawa, 1993.

- ۸- علی اکبر فروتن، آثار گهربار، لانگنهاین، لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۳ ب، صص ۲۱۴-۲۱۵.
- ۹- ایضاً، ص ۲۲۰.

۱۰- کتاب *The Vision of Shoghi Effendi* ، از ص ۱۷۰.

11- Ugo Giachery, *Shoghi Effendi* (Oxford: George Ronald, 1973) (Reprinted, 1974).

۱۲- پیام بهائی، شماره ۱۵۶، نوامبر ۱۹۹۲ م، ص ۱۳.

۱۳- ایضاً، ص ۱۸.

14- Marcus Bach, *A Meeting with Shoghi Effendi* (Oxford: Oneworld, 1993).

15- Ibid, p. 30.

16- Ibid, pp. 31-2.

17- Ibid, p. 33.

18- Ibid, p. 37.

در لوح مبارک اجای مستزین حضرت عبدالعزیز ماسوا فذله ینفرایند

مقصود آنست که اجای الهی باید چون کوه آهسته بر زمین رصین باشند و در رعایت وقار
و تمکین از هیچ حادثه بی مضطرب نگردد و از هیچ واقعه بی شوش نشود ایلیح
الغلاب گاه را بجزکت آورده کوه بودهای مخالف و صرص حوادث چرخ ضعیفتر اخوش
گذرد مثل نور و لمحه طور معلوم است امر عظیم است و خطب جسیم قیامت عظیم است
و طمانه کبری چه که قرن اول است و عصر جمال قدم آبتنه و قیام عظیمی رخ نماید و انقلابا
شدیده بمبای اهل منتنه جلوه نماید اگر اجای الهی با تمامت کبری و موهبت عظیمی
و قدمی ثابت و قلبی راسخ و قوی ملکوتی و یابیدی لاهوتی و انجذابی رحمانی و انعطافی
روحانی و دوطمی ربانی و روحی قادی و شعله نورانی و لمحه آسمانی بر خدمت امر قیامت
خضعت لھم الاعناق و غمت لھم الوجوه و ولت لھم الرقاب و رزق امکا
چون سه بابان چنان اشراق نمایند که بسیطر غیر چون محیط خضر جلوه گاه
استر ان بی پایان گردد و پر تو خلوص عبودیتشان از جنسینص ادنی تمتد بملکوت
ابھی شود و مثل ذرات آفتاب مناسفون ای اجای الهی در طوفان عظیم
استقامت را تمام و سکن نمایند این است فلک نجات کسی حیا
علیکم بال دخول فیہم و انشر شعرا و قولوا بسم مجربها و میریها و البھا و علیکم

در چهارشنبه شانزدهم شهر رجبه ۱۳۱۰ در بیستم روز دهم نوامبر ۱۹۳۱ در زینب آباد شیراز
ذوقه بنیقدار طرازه مندردی موفقی تجریشند

نمونه ای از خطاطی جناب طراز الله سمندری

گفتار در باره

سبک سخن فارسی حضرت شوقی ربّانی

شاپور راسخ

افتخاری بزرگ است که نصیب این بنده ناچیز شده و آن عرض مطالبی در باره سیاق سخن فارسی مولای یکتا حضرت ولیّ امرالله است. ناگفته روشن است که آنچه در این باب معروض شود تنها حکم ارائه قطره‌ای چند از یک دریای پهناور را دارد اما امید آن هست که پژوهندگان آینده از این محدوده فراتر روند و در ژرفنای آن بحر لؤلؤخیز غوطه‌ور شوند و دامن‌ها گوهر ناب هدیه اصحاب را آورند.

بر سیل مقدّمه باید عرض شود که آثار فارسی آن حضرت که تقریباً همه از مقوله ترسّلات است بسیار وسیع و گسترده است و آنچه تا به حال نشر شده^۱ تنها بخش کوچکی از آن را در بر می‌گیرد لذا تأکید این بنده به ضرورت بیشتر در مورد توقیعات عمومی سال‌های اخیر خواهد بود و جز به اشاره‌ای سریع، از توقیعات خصوصی به افراد و یا مکاتیب خطاب به مؤسّسات امری سخن نخواهد رفت.

ضمناً باید از ابتدا متذکّر شوم که در باره سبک سخن حضرت ولیّ امرالله نوشته‌های فراوانی در دست نیست و تا آنجا که گوینده این عرائض اطلاع دارد منابع موجود بس محدود و عبارتند از:

۱- مطالبی که ایادی امرالله جناب دکتر علی محمّد ورقا در انجمن سالانه معارف بهائی کانادا به سال ۱۹۸۴ م. در این موضوع به زبان فرانسه ایراد فرموده‌اند و در مجموعه انگلیسی *The Vision of Shoghi Effendi* در سال ۱۹۹۳ م. به طبع رسیده است.

۲- مقاله‌ای از دوست گرانمایه ام آقای صالح مولوی نژاد که در شماره ۱۶۸ پیام بهائی به سال ۱۹۹۳

م. چاپ شده و نیز مقاله‌ای در مورد مضامین توقیعات مبارکه از خانم دکتر مهری افنان که در همان شماره ملاحظه می‌توان کرد.

۳- اشارات مجمل به آثار آن حضرت و مضامین و اسلوب آنها در کتب مختلفی چون گوهر یکتای امة البهاء روحیه خانم (طبع اول به زبان انگلیسی در سال ۱۹۶۹ م.) و خاطرات دکتر یوگو جیاکری (۱۹۷۳ م.) و کتاب به یاد محبوب اثر جناب ذکراالله خادم (۱۳۱ ب.) که به طور عمده به حیات شریف و خدمات جلیل حضرتش اختصاص دارند. این اشارات بر روی هم جنبه کلی دارد و وارد دقائق ادبی آثار فارسی آن حضرت از نظرگاه لغت و صرف و نحو و معانی و بیان و علم بلاغت یا بدیع نشده است.

پوشیده نماند که این بنده سال‌هاست که ترک جهان ادب و ادبیات را گفته است و با بضاعت مزجاء هرگز دعوی آن را نداشته و ندارد که در این عرصه دشوار اظهار وجود و حیات کند. اگر در اینجا بر حسب وظیفه عرائضی عرض می‌شود فقط از این بابت است که سال جاری مقارن با یکصدمین سال ولادت و چهلمین سال رحلت آن وجود مقدس است. لذا شایسته نبود که از ادب و فرهنگ ایران سخن برود و از درخشش آثار قلمی آن حضرت که گوهر تابناکی بر تارک ادب پارسی است ذکری به میان نیاید، خاصه که امید می‌رود محققانی چند در میان شما بر سر ذوق و شوق آیند و به پژوهش وافی و کافی در این زمینه همت بگمارند.

اوصاف عمده سبک سخن هیکل مبارک

شاید بی مورد نباشد که در ابتدای عرائض مجملی در باره خصیصه‌های عمده سیاق آثار فارسی آن حضرت بگویم و بعد به مقداری که فرصت اجازه می‌دهد به توضیح و تفصیل آنها بپردازم. در کمال اجمال می‌توان گفت که اگر لحن و سبک حضرت بهاءالله را به صفت متعالی یا جلیل توصیف کنند شیوه کلام حضرت عبدالبهاء را باید به عنوان فاخر و آراسته یا جمیل وصف نمود و در آن صورت، صفت مهیمن یا جزیل بر توقیعات منبع حضرت ولی امرالله زینده خواهد بود. صفت جزیل یعنی محکم- استوار- قوی- فشرده و پر مغز. اما این صفت تنها خصلتی نیست که بر آثار حضرتش صادق می‌آید. کلام آن حضرت به پنج خصیصه دیگر نیز قابل معرفی است: اولاً سخنی است منسجم یعنی یک‌دست و هموار و سلیس.

ثانیاً دارای آهنگ یعنی موزون است و بهره‌مند از سجع متوازی و متوازن و مترادفات و قرینه‌سازی جملات که به کلام لحن خاص مطبوعی می‌دهد.

ثالثاً کلام آن حضرت به اطناب مقرون است. بسط سخن برای نوع مباحثی که مورد نظر آن حضرت بوده و هدفی که مطمح خاطر خطیر قرار داشته ضروری بوده و نه فقط هرگز ممل یعنی ملال‌آور نبوده و نیست بلکه درست برعکس، هیجان‌آفرین و گیرا و به دنبال خویش کشنده است.

رابعاً هر چند صنائع لفظی در آثار آن حضرت به وفور دیده می‌شود اما همه بدون زحمت و تکلف و به وجهی طبیعی به کار رفته و حتی ممکن است وجود آنها توجه خواننده را اصلاً به خود

معطوف نکند چنان که به جای خود خواهد آمد.

خامساً گرایش آن حضرت به استفاده وسیع از لغات و اصطلاحات عربی و حتی جملات و عبارات کامل تازی است و به این اعتبار می توان گفت که حضرتش به زبان فارسی در ادای مفاهیم خاصی چون بحث از نظم اداری و نظم بدیع و تحلیل اوضاع جهان و تعیین خطوط تحوّل آن وسعت و فسحتی داده اند که این زبان هرگز پیش از آن از چنان گسترشی بهره مند نبوده است.^۲ مع ذلک لغات عربی مانند فارسی بدون تکلف و تصنع به کار رفته و به فرموده جناب دکتر علی محمد ورقا حضرت ولیّ امرالله در استعمال این لغات در عبارات چون استاد جواهرسازی عمل کرده اند که به درستی می داند که هر کلمه را در کجا بنشانند که مانند گوه های پربها بیشترین جلوه و نما را پیدا کند.

* * *

در تحلیلی که از سبک مهیمن و جزیل حضرت شوقی ربّانی خواهد شد بنده گوینده مایل است توجّه شما عزیزان را به چند نکته مهمّ معطوف کند:

نخست تحوّل بارز و آشکاری است که سبک سخن آن حضرت از دوران قبل از ولایت و آغاز تصدّی این مقام پر جلالّت متدرّجاً حاصل کرده و به سبک منسجم و پر هیمنه سال های اخیر خاصّه در توفیعات عمومی آخرین منتهی شده است؛ تحوّل که نمونه های آن را بعداً خواهیم دید.

ناگفته نماند که حضرتش از کثرت خضوع و محویّت همواره از تشبّه و تمثّل به دیگر طلعات قدسی احتراز فرموده و سبک سخن آن حضرت که در ابتدا می توانست یادآور سیاق کلام حضرت ورقه علیا و به میزان کم تر برخی از الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء باشد بعداً به کلی متمایز و مستقلّ شده و بعد از شاهکارهای عالی نثر فارسی نظیر تاریخ بیهقی و چهارمقاله عروضی، آثاری جاوید به وجود آورده که بر طبق مسموعات، مورد تحسین بعضی از سخن سنجان بنام چون مرحوم سعید نفیسی قرار گرفته است. جناب ذکرالله خادم هم به بعضی از ستایشگران آثار فارسی و عربی حضرت ولیّ امرالله در مقاله خود «بنده آستانش» به زبان انگلیسی اشاره می فرمایند که دوستان می توانند شخصاً به آن منبع مراجعه نمایند.^۳

نکته دوّم توجّه دادن حاضران عالی قدر به این حقیقت است که حضرتش تنها در کسوت «بنده آستانش شوقی» یا «برادر حقیقی شما» (Your true brother)، بهائیان شرق و غرب عالم را مورد خطاب قرار نداده اند. هر چند پایان همه توفیعات مبارک به چنین کلماتی موشح است اما در خلال این توفیعات، خصوصاً آنچه خطاب به عموم است غالباً لحن، لحن فرمانده ای بسیج کننده نیروها و تهیج کننده و پیش برنده افراد سرسپرده است که البته متناسب با مأموریت آن حضرت در اجرای فرمان های ملکوتی حضرت عبدالبهاء و تأسیس و توسعه نظم اداری حضرت بهاء الله در سراسر دنیا بوده و این نقش با معنای حقیقی کلمه ولایت مطابقت داشته و دارد.

لحن حضرت بهاء الله لحن شارع است یعنی طراح نظم بدیع جهان آرای الهی - لحن حضرت عبدالبهاء لحن شارح است یعنی مبین آن نقشه که به منظور تجدید حیات و سازمان عالم انسانی وضع شده و اما لحن حضرت ولیّ امرالله ضروراً لحن مجری یا مهندس اجرایی است که باید یاران را در

سراسر جهان به تنفیذ آن نقشه آسمانی دعوت فرماید لذا عجب نیست که مکرراً کلمات شورانگیز و هیجان خیزی چون البدار، البدار- هلموا بنا علی السلوک فی هذا الصراط المستقیم در آن آمده است. نکته سوم ورود آن حضرت است به مبحثی که هرگز در ادبیات فارسی سابقه‌ای نداشته و آن بحث از نظم اداری و نقشه‌های سازمان‌دهی جامعه است؛ بحثی که نه کلمات کهنه جاافتاده و نه اصطلاحات تازه‌نوساخته برای ادا و تعبیر آن در اختیار آن حضرت بوده و نه جایی برای طرح چنین مباحث در آثار ادبی، حتی کتاب‌های «سیاست‌مدن» وجود داشته است. وقتی نمونه‌های عبارات آن حضرت را در این زمینه نوین ملاحظه فرمودید خود تصدیق می‌کنید که حضرت شوقی ربانی چه کار خطیری را از عهده برآمده و چه داعیه و چالش عظیمی را لیک اجابت گفته‌اند، نوشته‌هایی نه فقط از مقوله ایضاح منطقی و توجیه عقلی بلکه مقرون به شورانگیزی، موجد و موجب قیام و حرکت عمومی، هادی اراده‌ها و توانائی‌ها به سوی هدف مطلوب که همان توسعه و اعتلای امر محبوب عالمیان باشد.

نکته چهارم آنکه در آثار آخرین حضرت ولی امرالله بیش از پیش کاربرد اصطلاحات و تعبیرات خاص و استعارات و کنایات مخصوص و عناوین و القاب معینی که در آثار طلعات مقدسه حضرت بهاءالله و حضرت ربّ اعلی و حضرت عبدالبهاء مذکور و مسطور بوده ولی در زبان عامه رواج و تداول نداشته قوت و شدت می‌گیرد به طوری که فهم آثار مبارکه بدون مراجعه به الواح الهی نازله از قبل بر جمعی از احبّاء دشوار می‌شود و از این رو است که نفوسی چون جناب اشراق‌خاوری به نگارش توضیحات و شروح چون کتاب رحیق مختوم در دو مجلد در تشریح توقیع قرن حضرت ولی امرالله همت گماشته‌اند. از این مقوله است عناوین و القابی که آن حضرت برای شخصیت‌ها، شهرها، کتاب‌ها و نظائر آن انتخاب فرموده‌اند و بعد اشاراتی بدانها خواهد رفت.

نکته پنجم آنکه حضرت ولی امرالله هیچ گاه کتابی به زبان فارسی تألیف نفرمودند که مثلاً قابل مقایسه با مقاله شخصی سیاح یا تذکره الوفاء یا نظائر آن باشد و تقریباً همه آثار مبارکه (به استثنای *God Passes By* به زبان انگلیسی و نیز چند رساله به همان زبان) از مقوله ترسّلات است: توقیعات به اشخاص و مؤسسات و توقیعات عمومی. به قول جناب دکتر علی محمد ورقا، آن حضرت به ۹۵۰۰ نامه دوستان شرق و ۲۳۰۰ نامه دوستان غرب پاسخ گفته‌اند و در نتیجه آثار فارسی آن حضرت را نباید جز در چارچوب «نامه‌نگاری» بررسی کرد و جای حیرت از این بابت است که بخش‌هایی از این ترسّلات خصوصاً توقیعات عمومی^۴ از هیچ اثر مهمّ ادبی کم‌تر و کهنتر نبوده و نیست.

نکته ششم- از هنرهای خاصّ حضرت ولی امرالله چنان که جناب دکتر ورقا توجه داده‌اند علاقه آن حضرت به تحلیلات تاریخی است. وقتی حضرت شوقی ربانی از تاریخ این امر اعظم سخن می‌گویند به ذکر حوادث و وقایع اکتفا نمی‌کنند بلکه طی عباراتی پرهیمنه از خلال حوادث منفرد، قوانین کلی و جهت حرکت عمومی تحولات تاریخی را مانند فیلسوفان مورخ یا مورخان فیلسوف استنباط و استخراج می‌کنند و چه بسا از گذشته به آینده روی می‌آورند و مسیر حوادث کلی آتی را نیز مشخص می‌فرمایند.

نکته‌ای چند در بارهٔ اطناب یا بسط سخن

اطناب که صاحب المعجم فی معایر اشعار العجم آن را با اصطلاح بسط سخن معادل نموده از انحاء نثرنگاری است و در مقابل ایجاز قرار دارد. سید احمد هاشمی در جواهر البلاغة خود^۵ که در بارهٔ علوم معانی- بیان و بدیع است دواعی یعنی موجبات اطناب را چنین ذکر می‌کند: تثبیت معنی- توضیح مراد- تأکید- رفع ابهام و ابراز شور و حمیت.

چون اشاره کردیم که حضرت ولیّ امرالله در آثار فارسی خود شیوهٔ اطناب را بر روش ایجاز ترجیح داده‌اند شایسته است که چون در نوشته‌های انگلیسی آن حضرت نیز همین سنجیه به چشم می‌خورد نظر محققان غربی را در این مورد استفسار کنیم. جناب جیاکری که فصلی از کتاب خود را به قریحهٔ ادبی حضرت ولیّ امرالله اختصاص داده‌اند ضمن آن مطلبی می‌نویسند که نه فقط به آثار انگلیسی بلکه به آثار فارسی و عربی آن حضرت هم تطبیق می‌کند:

«طول عبارات و جملات در آثار آن حضرت وسیله‌ای است برای آنکه مطلب و معنایی را عمیقاً در قلب و روح خواننده جای دهند. عبارات بلند از پی هم می‌آیند اما همه به سوی هدفی ناظرند و آن هدف اهمّیت و ضرورت و فوریتی خاصّ دارد. توگویی که حضرتش می‌خواهد با لحن و روشی حماسی یاران الهی و جامعهٔ بشری را بدون وقفه و درنگ در وسط راه، به مقصدی نهائی که همان اعلای کلمهٔ الهی است سوق دهد.»

«وقتی که من نخستین پیام‌های آن حضرت را خطاب به یاران امریکا زیارت کردم از سبک سخن حضرتش حیرت‌زده و مبهور شدم. حسّ قویّ هدف‌گرائی، والائی و علوّ نیّت، نوعی احساس پاکی و صفا و نزهت روحی از این آثار استنباط می‌شد. بسیار مشکل است بگویم چگونه عواطف و هیجاناتی از زیبایی کلام و طرز نگاه و بینش آن حضرت در من به وجود آمد. مثل آن بود که در وسط صحرای خشک باران بیارد و طبیعت عطش‌زدهٔ انسان را تازه و شاداب کند. به راستی این فیضان مغنّم، طراوت‌بخش و ذی‌قیمت بود.»^۶

این نکته را نویسنده‌ای بهائی به نام آن بویلز (Boyles) که دکتر در شعر معاصر امریکائی دارد و استاد زبان انگلیسی در یکی از دانشگاه‌های امریکا است خوب متذکّر شده که سبک انگلیسی حضرت ولیّ امرالله تحت تأثیر دو نویسندهٔ بنام یعنی ادوارد گیبون (Edward Gibbon) و توماس کارلایل (Thomas Carlyle) بوده. گیبون (۱۷۳۷-۱۷۹۴) هم جملات طولانی می‌نوشته که نمی‌شد بدون لطمه به معنی، به اجزاء و قطعات تقسیم کرد. حضرت ولیّ امرالله غالباً اثر او، «تاریخ انحطاط و سقوط امپراطوری رم» را می‌خواندند و از استادی او در زبان انگلیسی ستایش می‌کردند. بعید نیست که طولانی نگاشتن جملات در فارسی نیز تأثیری از این آشنائی با سبک گیبون پذیرفته باشد چنان که خطاب‌های مهیج حضرتش به قیام و اقدام در کسوت قهرمانان، شیوهٔ کلام کارلایل (۱۷۹۵-۱۸۸۱) را یادآوری می‌کند.

به قول بویلز حضرت ولیّ امرالله به جای آنکه روش رساله‌نگاری را برگزینند که مخاطب

مشخصی ندارد روش ترسّل را که خطاب به شخص یا جمع مشخصی است اختیار کردند که بتوانند مخاطب یا مخاطبان خود را به شور و حرکت آورند و به فعالیت و کار بگمارند. تفاوت این مکاتیب با نامه‌هایی که از حواریون و پیروان برجسته حضرت عیسی مسیح در دست است و در انجیل منعکس، این است که این نفوس ملهم نبودند و ناچار عقائد شخصی در داخل مکتوباتشان انعکاس داشت در حالی که حضرت ولیّ امرالله به الهام الهی متکی بودند. از این رو عجب نیست که در اطاق کار هیکل مبارک هیچ دفتر اندیکاتور یا فهرست نامه‌ها یا خلاصه و سواد مکاتیب صادره، به هنگام جستجو بعد از صعود آن حضرت یافت نشد.

* * *

کاربرد نثر مُرسّل در آغاز دوران ولایت

ترسّلات اوّلیه حضرت شوقی ربّانی یادآور سبک سخن خانم اهل بهاء حضرت ورقه علیا است؛ عبارات به نسبت کوتاه‌تر است و لغات دشوار و اصطلاحات خاصّ عربی در آن محدودتر. مثلاً این توفیق مبارک که به گفته جناب ذکراالله خادم اوّل مکتوب آن حضرت پس از تصدّی مقام ولایت است^۷ که فقط عباراتی برگزیده از آن در اینجا نقل می‌شود:

«هوالله، احبّای حقیقی جانفشان حضرت عبدالبهاء را در عبودیت آستانش سهیم و شریکم و در این مصیبت جانسوز یعنی فرقت و حسرت جمال بی‌مثالش هر آنی مونس و ندیم. هرچند هیکل بشری مولای خونمان از دیده عنصری متواری گشت ولی چون سحاب از وجه شمس مرتفع شد اشراق تأییداتش قوی‌تر و عون و صون و حمایتش اکمل و شدیدتر از قبل خواهد بود. باید همگی به قوه خلاقیت کلماتش نظر نمائیم و منتظر تأییدات غیبیه‌اش شویم.»

نمونه دیگر این توفیق مبارک است که در ۵ آپریل ۱۹۲۲ م. صادر شده و ضمن آن فرموده‌اند:

«هوالله. این عبد پس از واقعه مؤلمه مصیبت عظمی، صعود حضرت عبدالبهاء به ملکوت ابهی به حدی مبتلی و دچار صدمات اعدای امرالله و حزن و الم گشته‌ام که وجودم را در همچو وقتی و در چنین محیطی منافی ایفای وظائف مهمه مقدسه خویش می‌شمرم، لذا چندی ناچار امور امریه چه داخل و چه خارج را به عهده عائله مقدسه مبارکه به ریاست حضرت ورقه علیا روحی لها الفداء می‌گذارم تا بمنه تعالی کسب صحّت و قوت و اطمینان و نشاط روحانی نموده به نحو دلخواه و مرام، رشته خدماتم را کاملاً مرتباً به دست گرفته به منتهی آرزو و آمال روحانیه‌ام فائز و نائل گردم. بنده آستانش شوقی.»

نامه‌ای که حضرت ولیّ امرالله در عنفوان جوانی از منجستر به حضور حضرت عبدالبهاء نوشته‌اند همین لحن صمیمی و ساده و بی‌تکلف را دارد:

«هوالبهی. سیدی و منتهی املی و مولای الحنون، چگونه ستایش و نعت امر مبارک را نمایم که در این مدینه کبری شهر منجستر که اهالی از تمام طبقات غافل و غرق مادیاتند همچو نفوس خالصه مؤمنه مبارکی مبعوث نمودی. سراجی در این مدینه روشن نموده‌اند که از اول طلوع امر در جزائر انگلستان همچو نوری و همچو شعله‌ای ملاحظه نگشته...»^۸

آغاز نثر مبسوط جزیل

امه البهاء روحیه خانم تغییر سبک و روال سخن حضرت ولی امرالله را در زبان انگلیسی به حدود سال ۱۹۳۰ م. مربوط می‌کنند.^۹ به فرموده ایشان از آن زمان است که حضرتش با اعتماد به نفس و قدرت و قوت خاص بیان مطلب می‌فرمایند، گوئی بار سنگین غمی که صعود حضرت عبدالبهاء بر دوش آن حضرت نهاده بود خفیف تر شده است.

اگر دقت کنیم در زبان فارسی هم سبک کلام جزیل تر و آهنگ سخن قوی تر و وزین تر و عبارات و جملات طویل تر و لحن بیان مهیمن تر می‌شود. به عنوان نمونه عرض می‌شود که بسیار تفاوت است بین لحن این تویعات اولیه و لحن تویعاتی چون مکتوب مورخ نوروز ۱۰۸ بدیع که نه فقط هیمنه و طنطنه الفاظ و عبارات در آن بالا می‌گیرد بلکه اصطلاحات غلیظ تر، تنسیق صفات فزون تر و استعارات و کنایات فراوان تر می‌شود. به این عبارات تویع اخیر توجه فرمائید:

«طولی نکشید که شمس بهاء از افق زندان غارب گشت و غصن وحید اعظمش در ببحوحه طوفان نقض مطابقاً لما امره محبوبه الابهی به تنفیذ دستور صادر از فم مقدسش قیام فرمود و ارض اعلی، اولین قطعه مبارکه مشرفه به قدوم جمال ابهی در آن جبل مقدس با وجود دسائس ناقضین ناکصین ابتیاع گردید... با وجود موانع لاتحصی و متاعب و بلا یای بی منتهی، جاده خصوصی مقام اعلی و قطعه‌ای دیگر از اراضی مجاوره آن ابتیاع گردید و حجرات بنیان مرصوص رغماً لکل عدو لدود و مکار عنود به نیروی بازوی مرکز منصوص عهد رب و دود مرتفع گشت و این انتصار عظیم و نصرت مبین محرک عرق عصیبت حکام جهول و برادران حسود و مورث رعب و توهم و اضطراب خلیفه ظلوم گردید...»^{۱۰}

چنان که ملاحظه می‌شود عبارات در این تویع منبع وزن و آهنگ خاصی دارد، سجع در آن به فراوانی به کار رفته، مع ذلك هیچ گاه معنی فدای لفظ نشده. مترادفات نایاب نیست اما همواره کلمه یا عبارت دوم چیزی بر معنی یا اهمیّت کلمه یا عبارت اول می‌افزاید. در میان جمله‌ها عباراتی چون «رغماً لکل عدو لدود و مکار عنود» درج شده که از مقوله جملات معترضه و چون به اصطلاح اهل ادب حشو ملیح است بر قوت کلام افزوده می‌کند. در عین حال کلمات عربی که کم تر به گوش فارسی‌زبانان آشنا است ازدیاد می‌یابد (نظیر ناکصین، مورث، رعب، ظلوم و مانند آن). با کاربرد چنین لغات عربی که همه محکم و قوی هستند جزالت کلام دو چندان می‌شود؛ گوئی حضرتش این

گونه لغات و تعبیرات را که اکثراً در آثار جمال قدم و مرکز عهد اقوم به طور پراکنده یافت می‌شده تجمیع و تلفیق فرموده‌اند و بدین طریق زبان فارسی وسعت و قوتی پیدا می‌کند که هرگز پیش از این نداشته است.

ارتباط و تناسب میان رسالت و سبک سخن آن حضرت

باید متذکر بود که عمده توجّه حضرت ولیّ امرالله در توقیعات مبارکه خود علاوه بر تبیین و توضیح مشکلات و معضلات آثار مبارکه شارح امر الهی معطوف به دو امر بوده است: ۱- احداث و توسعه و تشدید نظم اداری بهائی. ۲- تشویق احبّاء به قیام بر خدمت و تبلیغ امر حضرت احدیت و هجرت به اقطار عالم برای نشر امر اعظم و عمل به مقتضیات حیات بهائی و مانند آن. لذا آثار آن حضرت را باید از جهت وصول به این دو هدف بررسی و تحلیل کرد و مشخصات آن را از نظر اطناب و به کار گرفتن سجع و وزن و تنسیق صفات و تکثیر اوصاف و آوردن استعارات و کنایات و برخی صنائع بدیعی از این بابت فهم و توجیه نمود.

برای آنکه منظور این بنده آسان‌تر درک شود عباراتی چند را از توقیع مبارک ۱۱۱ بدیع نقل می‌کنم که طیّ آن می‌فرماید:

«یا احبّاء البهاء، یوم یوم شماس و وقت وقت شما. آنچه الیوم لازم و واجب و مغناطیس تأیید الهی است قیام جمّ غفیری از مؤمنین و مؤمنات از شیخ و شاب و غنی و فقیر و امی و ادیب و سیاه و سفید بر نصرت دین مبین است. باید کلّ کثله واحده در سنین تسعة باقیه، قیامی عاشقانه و دلیرانه نمایند و در بسط غیرا منتشر گردند... و با قلبی فارغ و روحی خفیف و دلی افروخته و عزمی ثابت و قدمی راسخ، در اتساع دائره امرالله و انتشار نفحات الله و استحکام اساس شریعة الله و ارتفاع صیت دین الله و ازدیاد عدد پیروان مذهب الله لیلاً و نهاراً همّت بگمارند. نعره‌زنان و یا بهاء الابهی گویان به سوی اقالیم غیرمفتوحه و مراکز جدید التّاسیس بشتابند و به تاسیس مراکز منفرده که به منزله نقاطند متوکلاً علی الله مبادرت نمایند و این مراکز منفرده را به اسرع ما ممکن در نتیجه تبلیغ و هدایت نفوس قولاً و عملاً به جماعات که به منزله حروفاتند مبدل نمایند و جماعات را متعاقباً به محافل محلّیه که به مثابه کلمات تاماتند تبدیل دهند و در ازدیاد این محافل روحانیّه محلّیه در ممالک مختلفه، متماًدیاً همّت بگمارند تا وسائل انعقاد انجمن‌های شور روحانی متدرجاً به کمال متانت فراهم گردد و محافل ملی روحانی که به منزله آیات بیئاتند تشکیل گردد و ارکان دیوان عدل الهی مرتباً منصوب شود و بر این ارکان، قبه بنیان الهی که بیت عدل اعظم و به مثابه کتاب مبین است مرتفع گردد و مؤسسات نظم بدیع الهی به این تاج مفخرت عظمی متوجّح گردد و در دامنه کرم الهی جبل الرّب در مقرّ معین استقرار یابد.»^{۱۱}

ملاحظه کنید چقدر آهنگ سخن شکوه‌مند است و در عین آنکه سخن از تکالیف روحانی در قبال نظم اداری در میان است، کلام از بسیاری صنائع بدیعی مشحون است و به خصوص تصویرگری

نقطه- حرف- کلمات تامّات- آیات بیّنات و بالاخره کتاب مبین بس دلپذیر و دلنشین است و در خاطر نقش می‌بندد و از یاد نمی‌رود. هر عبارتی از کمال خاصی برخوردار است؛ مثل آنکه هیچ نکته مهمی ناگفته نمانده نشده. مثلاً در تبدیل مراکز منفرد به جماعات می‌فرمایند به اسرع ما می‌توانیم اضافه می‌کنند به روش تبلیغ و توضیح می‌دهند که تبلیغ باید هم قولاً و هم عملاً باشد. وقتی صفات قائمان به خدمت را ذکر می‌فرمایند هر صفت ضرورتی را یاد می‌آورد. هیچ کلمه‌ای اضافی و تزئینی نیست: قلب فارغ- روح خفیف- دل افروخته- عزم ثابت- قدم راسخ هر کدام اشاره به یکی از صفات ضروری است که باید مبلغ امر- فرد مهاجر یا خادم تشکیلات حائز باشد.

حاصل کلام، چنان که قبلاً مذکور آمده، آنکه سخن آن حضرت به راستی کار جواهرساز ماهر را به یاد می‌آورد که هر دانه گوهری را به مقصدی و بر طبق نقشه‌ای در ارتباط و با توازن و تناسب زیبایی با سایر گوهرها در محل خود نشانده است و اگر یک دانه از این میانه مفقود شود این تجانس و هماهنگی بی نظیر به هم می‌خورد.

دو نوع اطّاب

قبلاً معروض آمده که در سخن منسجم آن حضرت عبارت‌ها مثل حلقه‌های زنجیر به هم تنیده و در هم پیوسته‌اند. دو نوع اطّاب در کلام آن حضرت می‌توان یافت:
یکی آنکه در بین آغاز و پایان جمله یعنی مبتدا و خبر چند سطر فاصله است و فعل تنها در آخر آن عبارت طولانی می‌آید که نمونه‌اش این عبارت از تویع نوروز ۱۰۱ بدیع است:

«این بحران شدید و هیجان عظیم پس از افول کوكب میثاق و این لطمات متابعه و قیام دشمنان داخله و خارجه و تعدّیات و تجاوزات اعداء دینی و سیاسی و دسائس و وساوس خصماء قدیم و جدید به مفاد آیه مبارکه «قُلْ اِنَّ الْاَعْرَاضَ مِنْ كُلِّ مَعْرَضٍ مَنْاد لهذا الامر و به انتشار امرالله و ظهوره بین العالمین، بر اشتهار امرالله و استحکام بنیان رصین و رزین بیفزود...»^{۱۲}

ثانیاً در مواردی جمله‌های متعدّد با افعال هر یک از طریق حرف عطف (و) به هم متصل شده‌اند ولی بیان به نحوی تنظیم شده که جز با خواندن آخرین جمله، مطلب به طور کامل دستگیر نمی‌شود مانند این عبارات در همان تویع یاد شده:

«قُوّة قدسیّه که در مدینه طیّبه شیراز، نقطه بیان در سنّه ستّین به آن بشارت داده و در سنّه تسع در ارض مقدّسه در زندان طهران متولّد گشته و تصرّفات اوّلیّه‌اش در مدینه الله نمودار گشته و در ارض سرّ در سنّه ثمانین به منتهی درجه قدرت در حقائق کائنات سریان و نفوذ نموده و در ایّام قیادت مرکز میثاق از سجن اعظم به جهان فرنگ سرایت کرده و اقالیم غریبه را به حرکت آورده، پس از افول کوكب میثاق، این قُوّة ساریه دافعه نافذه در مشروعات و مؤسّسات بهیّه پیروان امر خداوند یگانه حلول نمود و مجسم و مشخص و مصوّر گشت.»^{۱۳}

در اینجا باید متذکر نقشی شد که جملات معترضه به صورت حشو ملیح در وسط کلام ایفا می‌کند و جنبه دعا، خطاب، کنایه، توضیح و تأکید مطلب قبلی یا بعدی را دارد و به قول ادباء موجب مزید رونق و حسن کلام می‌شود. ارباب ادب حدود ۱۲ نوع مختلف اطناب قائل شده‌اند که فقط برخی از آنها در مورد آثار حضرت شوقی ربّانی صادق است و ما بدون ورود در این مقال در ذیل این مقاله اشاره‌ای اجمالی به این انواع خواهیم کرد.^{۱۴}

ناگفته نماند که ایجاز مناسب کلمات قصار- امثال و حکم- سخنان سرپوشیده و مانند آن است و مساوات به معنی تساوی لفظ و معنی مناسب گفتارهای علمی و مباحث فلسفی، در حالی که به مدد اطناب می‌توان نه فقط کلام را زیبا و آراسته کرد بلکه بر قوت و قدرت و نفوذ و تأثیر آن بسی افزود.

بعضی مختصات معنوی آثار مبارک

از خصائص بدیعه طرز سخن حضرت شوقی ربّانی قدرت تخیل و تجسم است. فی المثل در تویق ۱۰۸ بدیع وقتی ذکری از جاده سلاطین می‌فرمایند که بندر حيفا را به مقام اعلى و رأس کرمل خواهد پیوست این کلمات تصویر آفرین از قلم حضرتش جاری می‌گردد:

«من بعد حسب الاشارة مرکز عهد الهی... این تاجداران عظام و مُحَرمان کعبه رحمن، پس از وصول به ساحل ارض مقصود و زیارت و طواف قبله اهل بهاء، مطاف ملاً اعلى در مرج عکا، به این مدینه مکرمه مشرفه توجه نمایند و به جبل کرمل صعود نمایند و به کمال شوق و وله و انجذاب، به سوی این مقام محمود شتابند و از راه این طبقات، خاضعاً خاشعاً متذلاً منکسراً تقرب به آن مرقد منور مطهر جویند و در باب حرم کبریا تاج را بر خاک اندازند و سجده کنان تراب مشکبیزش را تقبیل نمایند و لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يا عَلِيّ الاعلى گویان در رواق مقدّسش طواف نمایند و به کمال عجز و ابتهال، آیات باهرات لوح کرمل را تلاوت نمایند و در حدائق و چمنستان‌های وسیعه بدیعه این مقرر اسنی و حظیره غنا و جنة علیا مشی و سیر نمایند و روائح معطره‌اش را استشاق کنند و از اثمار طيبة جنیه بدیعه‌اش مرزوق گردند...»^{۱۵}

همان طور که دوست ارجمند و محققم آقای صالح مولوی نژاد نوشته‌اند «اوج زیبایی سبک تویقات فارسی را باید در تصویرسازی‌های بی‌نظیری دید که از روح پراحساس و فکر ملهم حضرت ولی امرالله سرچشمه گرفته، با قلم اعجازانگیز مبارک بر صفحات تویقات تصویر شده است.»^{۱۶} و از آن زمره است تصویر مقام اعلى به عنوان ملکه کرمل در تویق نوروز ۱۱۱ بدیع و تصویر شجره لاشرقیه و لاغریبه الهی که در عهد آدم غرس شده و در این عصر به برگ و شکوفه و گل آراسته و مزین گشته و سایه بر سراسر عالم افکنده، تصویر دلپذیری که در تویق منبع نوروز ۱۱۰ بدیع ارائه شده است.

خصوصیت دیگر مربوط به کاربرد تشبیهات، استعارات و کنایات است که ضمن بحث از صنائع لفظی مجملاً بدان اشارت خواهد رفت.

بعضی از صنائع بدیعی در کلام آن حضرت

در آثار آن حضرت لااقل ده صنعت مهم ادبی را می‌توان بازیافت: ۱- تسجیع؛ ۲- اشتقاق؛ ۳- تضاد و مطابقه؛ ۴- مراعات النظیر؛ ۵- استعاره؛ ۶- تنسیق صفات و اوصاف؛ ۷- حسن مطلع؛ ۸- حسن مقطع؛ ۹- تجنیس یا جناس، و بالاخره ۱۰- حسن تضمین.

گفتیم که صنائع بدیعی به طور طبیعی و بدون زحمت و تکلف در آثار آن حضرت فراوان به کار رفته که به نمونه‌هایی از آن ذیلاً اشارت می‌رود:

اول تسجیع که بی‌تردید به کلام آن حضرت آهنگ و قار آمیز و پرتنطنه‌ای می‌دهد. فی المثل در تویعات مبارکه چاپ آلمان می‌خوانیم:

«... حامل امانت الهیه [یعنی حضرت عبدالبهاء] به دست مبارک خویش هیکل مقدس نقطه اولی و عنصر اعزّ الطف اطهر اعلی را پس از آنکه مدت شصت سال از محلی به محلی منتقل، در صندوق مقدس بنهاد و در حضور جمعی از یاران شرق و غرب در مقام اعلی در قلب کرم‌ل مقابل قبله اهل بهاء، روضه غنا و بقعه مطهره مقدسه علیا و محط رحال ملاً اعلی و در قرب مقام حضرت ایلیا استقرار داد.»^{۱۷}

چنان که دیدیم در آثار آن حضرت هم سجع متوازن و هم سجع متوازی یافت می‌شود مثلاً در این عبارات:

«... این انتصارات عظیمه و فتوحات باهره... محرّک عرق عصیبت دشمنان لدود و ناقصین جهول و عنود گردید. نار حسد غلیان جدید نمود و نائره بغضا فورانی شدید کرد»^{۱۸} که لدود و جهول سجع متوازن و جدید و شدید سجع متوازی است.

دوم صنعت اشتقاق: چون امثله بسیار فراوان است به ذکر نمونه‌هایی اکتفا می‌شود: متحصنین در حصن عهد اوفی - خصم خصیم - جنود مجنّده - رکن رکین و نظائر آنها.

سوم صنعت تضاد یا مطابقه (مقابله) مانند: «گمگشتگان ارض از امیر و حقیر و صغیر و کبیر و حاکم و محکوم و رئیس و مرئوس از باده غفلت سرمست و مدهوش»^{۱۹}.

چهارم مراعات النظیر: در تویعات مبارکه آمده: «تندباد عصیان و نافرمانی در هبوب، دریای سخط الهی بر جوش و خروش...»^{۲۰}

«این بشارت چون تخم پاک در ارض دل تمکنی تام یافت.» (نقل از قول ملکه رومانی)^{۲۱}

«هبوب عواصف شدیدة علت تقویت ریشه شجره الهیه گشت.»^{۲۲}

پنجم استعاره: تعبیرات استعاری در آثار مبارکه بسیار به کار گرفته شده و از آن جمله است در تویع قرن: ورقای ایکه عبودیت، کوبک میثاق برای حضرت عبدالبهاء، و نجم درّی هدایت الهی برای حضرت اعلی و حیة رقطاء و طیر قبیح در مورد یحیی ازل و غیر آن.

ششم تنسیق نعوت و صفات: از جمله صنائع بدیعی تنسیق صفات است که البته باید در مورد آن رعایت اعتدال نمود. نمونه‌هایی چند از تنسیق صفات در آثار آن حضرت:

«چه مقدار عجیب و غریب است تصرفات قوهٔ ازلیهٔ قدسیهٔ دافعهٔ ساریهٔ صمدانی.» (نوروز ۱۱۰ ب.)

«این افکار مشوشه... سرچشمه و منشأ و مصدرش احزاب متنوعهٔ متکاثرهٔ متنازعه در بلاد غرب بوده.» (۱۹ دسامبر ۱۹۲۳ م.)

«استقلال آئین اعزّ اقدس اکرم.» (نوروز ۱۰۱ ب.)

در وصف مقام اعلیٰ: «مرقد بهی الانوار رفیع البیان قوی الارکان مبشّر امر حضرت رحمن.» (نوروز ۱۰۸ ب.)

علاوه بر تنسیق صفات یکی از فنونی که حضرت ولیّ امرالله در آثار خود به کار می‌گیرند تنسیق نعوت و اوصاف و القاب است. غالباً وقتی هیکل اقدس از شهری، محلی، بنائی، شخصی، قومی یاد می‌کنند عناوین و اوصاف و القابی را که برای آنها در آثار مقدسه به کار رفته به دنبال هم می‌آورند که ضمن اطالعهٔ کلام، شکوه و ابهتی به سخن می‌دهد. فی المثل در مورد شهر عکا می‌فرمایند: «... مرج عکا، ملحمهٔ کبری، وادی النبیل، مآدبهٔ الله، مدینهٔ محصنه، بقعهٔ مبارکهٔ بیضاء...»^{۲۳}

در بارهٔ ملا محمد علی بارفروشی می‌فرمایند: «جوهر تقدیس و سادج تنزیه، طلعت قدّوس، اسم الله الآخر که به لقب نقطهٔ اخری... ملقب.»^{۲۴}

در وصف احبّای می‌فرمایند: «جالسین فُلك بهاء و متمسکین به عروهٔ وثقی و ثابتین بر عهد اوفی و بانیان این نظم اعزّ اعلیٰ...»^{۲۵}

هفتم حسن مطلع: به قول آقای دکتر علی محمد ورقا یکی از خصوصیات مکاتیب آن حضرت اهمیتی است که مقدمه یا پیش‌گفتار در آن پیدا می‌کند. بعضی از این پیش‌گفتارها حالت خطبه دارد و در مدح و ثنای محبوب امکان است. بعضی اظهار محبت و عطف خاص به دوستان و تجلیل و تحسین ملکات فاضلهٔ آنان است. برخی نیز تشویق به خدمت و عبودیت آستان احدیت است. در آغاز توفیق قرن که به احبّای شرف خطاب شده (نوروز ۱۰۱ ب.) ستایشی مبسوط از حضرت بهاء‌الله و درود خاصّ به حضرت باب و حضرت عبدالبهاء ملاحظه می‌شود و بعد تجلیل از همهٔ کسانی که به خدمت امر رحمن برخیزند و به گسترش آن یاری کنند. این پیش‌گفتار مثل همهٔ موارد دیگر هیجان و شورآفرین است، مشوق و محرّک است و از نظر کثرت اوصاف و نعوت طلعات مقدسهٔ تحسین‌انگیز و تکان‌دهنده.

هشتم حسن مقطع: حضرت مولی الوری معمولاً در آخر مکاتیب مبارکهٔ خود جملهٔ ثابتی را به کار می‌برند: و علیک یا و علیکم التّحیة و الثّناء. در ترسّلات حضرت ولیّ امرالله مقاطع یکسان نیست و در نامه‌های مختلف فرق می‌کند، اما همیشه عبارتی است که به قول مؤلف فنون بلاغت و صناعات ادبی در روح شنونده و خواننده اثری خوش و نیک باقی می‌گذارد.^{۲۶} مثلاً این عبارت در پایان توفیق ۱۱۳ بدیع: «و لکم منّی الف تحیة و ثناء من هذه البقعة النّوراء. زادکم الله فی خدمةٔ امره و نصرهٔ دینه شوکة و اجلالاً و قدرةٔ و رجلاً.»

نهم تجنیس: علاوه بر سجع اعمّ از متوازن و متوازی، جناس هم گاه مورد توجه ذات اقدس است

مانند مصائب و مصاعب، دسائس و وساوس، جهلاء و بلهائ و نظائر آن.
دهم هنر تضمین: تضمین شعر شعراء در توقیعات حضرت ولیّ امرالله نادر است ولکن تضمین
نصوص مبارکه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و احیاناً حضرت اعلی در آن توقیعات به وفور
تام مشاهده می شود.

نمونه تضمین شعر در توقیع مورّخ نوروز ۱۰۸ بدیع دیده می شود که قصیده ای از عندلیب در
مورد استقرار عرش علیّ اعلی در مقام متبرک خود در آن آمده است ولکن تضمین نصوص مبارکه
در همه توقیعات آن حضرت ملحوظ است و به کمال مهارت صورت گرفته است. مثلاً:
«واقعه ها در پیش است و حوادث جسیمة جلیله از عقب. به فرموده مرکز عهد جمال ابهی بدایت
انبات است و آغاز ظهور آیات یتّات.»^{۲۷}

بعضی از مشخصات و مختصات لفظی دیگر نثر آن حضرت

این مختصات به این موارد مربوط می شود: ۱- مزج فارسی و عربی؛ ۲- تطبیق صفت و
موصوف؛ ۳- کاربرد مترادفات.

تأثیر زبان عربی

حضرت ولیّ امرالله در ممالک عربی (بیروت به وجه اخصّ) تعلیم و تربیت یافته اند و ناچار زبان
محیط نمی توانست در آثار حضرتش بی تأثیر باشد. بعضی اسامی را به شیوه عربی تحریر می فرمایند
مثلاً اسوج و نروج بجای سوند و نروز و حبر اعظم بجای پاپ. جمع ها غالباً به شیوه زبان عرب آورده
شده است مثل کنائس بجای کنیسه ها یا ولایة امور بجای والیان. لغات مهجور هم که البتّه موجب
گسترش و غنای زبان فارسی می شود در آثار مبارکه کم نیست. از آن جمله است فی المثل: «قاصم
شوکت جیوش اسلامیّه در اعصار غایزه»^{۲۸} «بلای عقیم و داء و بیل»^{۲۹} «متوسلاً باهداب فضله و
کرمه»^{۳۰} «از ممکن اسنی هُتاف ملاّ اعلی مرتفع...»^{۳۱} «حبال تسویف اهل تدلیس»^{۳۲} «جالسین بر
وساده عزّت و منصب»^{۳۳}.

گاه هیکل اقدس ترکیب زیبایی از لغات عربی و فارسی را از پی هم می آورند مانند: «قرن ثانی
کور بدیع جهان افروز»^{۳۴} «غصن برومند الهی»^{۳۵} «... این بنا که چون صدف حافظ این لؤلؤ لالا و
گوهر گرانهاست...»^{۳۶}

تطبیق صفت و موصوف

غالباً صفت و موصوف را آن حضرت به شیوه زبان عرب مطابقه می دهند چون قوه قدسیه، بیت
مسکونه، قوه ساریه دافعه نافذه و مانند آن و این خود در تشکیل آهنگ خاصّ کلام سهمی بارز دارد
نظیر این جمله: «... و وقائع جسیمه و انقلابات هائله و انتصارات باهره و تأسیسات بدیعه و مشروعات
بهیه اش را به یاد آریم...»^{۳۷}

علاوه بر تطبیق صفت و موصوف از نظر تأنیث، گاه از لحاظ جمع بودن هم این مطابقت صورت گرفته است که البته نادر است مانند ناقصین ناکثین. (در آثار مبارکه صفت ناکصین با صاد هم به کار رفته است.)

کاربرد مترادفات برای تکمیل معنی

چنین می‌نماید که در بسیار موارد حضرت ولی امرالله کلمات دارای معانی نزدیک به هم را نه از باب تأکید سخن بلکه برای افاده کامل مقصودی که در ذهن داشته‌اند و به یک کلمه مفهوم نمی‌شده در پی هم آورده‌اند چه هر کلمه به ظاهر مترادف فقط بخشی از معنای مطلوب را می‌رسانده است. مثلاً در صفحه ۳۴۰ توقیعات مبارکه: «نتیجه و ثمره حلول و تجسد این قوه الهیه در عالم کون ظاهر و عیان گردد.» هرچند نتیجه و ثمره یا ظاهر و عیان از مقوله ترادف است اما حلول و تجسد دو کلمه نزدیک به هم است که معنی همدیگر را کامل می‌کنند. (مورد، حلول و تجسد قوه الهی در تشکیلات این نظم بدیع است.)

لغات و اصطلاحات خاص در نثر آن حضرت

کتاب سبک‌شناسی غالباً فهرستی از لغات و اصطلاحات خاصی را که نویسنده‌ای یا نویسندگان دوره‌ای از ادوار تحوّل ادب فارسی به فراوانی به کار می‌برند ارائه می‌کنند که نوعی معیار شناسایی آثار ایشان باشد. از مشخصات عمده آثار حضرت ولی امرالله مشحون بودن آنها از اصطلاحات اداری و تشکیلاتی است که بعضاً در زبان فارسی معمول نبوده یا به معنایی که مورد نظر اهل بها است به کار نرفته و از آن قبیل است: دیوان عدل اعظم - محافل مقدسه روحانیه - حظائر قدس ملی - لجنه‌های امری - صندوق‌های خیریه - انجمن شور روحانی - مراکز امریه، نقاط و جمعیت‌ها - معاهد - مشروعات - مشرق الاذکار - دوائر امریه - انفصال اداری - طرد روحانی - فارسان مضمار الهی - عصر رسولی - عصر تکوین و بسیار اصطلاحات دیگر.

دکتر حسین خطیبی در بحث از ترسّلات و مکاتیب فارسی در قرن‌های ششم و هفتم هجری بخشی را به عناوین و نعوت اختصاص می‌دهد که در این دو قرن تداول و رواج بسیار پیدا کرده است.^{۳۸} نعوت و عناوین در آثار حضرت ولی امرالله بسیار فراوان است و حتی رساله‌ای تحقیقی مبسوط در باره آنها می‌توان تهیه کرد: به عنوان نمونه نعوت و القابی را که در مورد حضرت بهاءالله - حضرت ربّ اعلی - حضرت عبدالبهاء - احبای وفادار - ناقضان - دشمنان امر - رهبران مخالف امر - نظم بدیع حضرت بهاءالله - کتاب اقدس - الواح وصایا در آثار حضرتش به کار رفته به حضورتان ارائه می‌کنم که تازه با همه تفصیل، همه عناوین و نعوت مورد اشاره در ترسّلات آن حضرت را در بر نمی‌گیرد.

نعوت و عناوین در آثار حضرت ولی امرالله

۱- نعوت و عناوین حضرت بهاءالله: اسم اعظم - جمال قدم - محیی رزم - جمال مبین - سلطان ظهور - جمال ابهی - سلطان قدم - اصل شجره الهیه - محیی الانام - محبوب ابهی - کعبه جمال - جمال ذو الجلال - سلطان قیوم - مکلم طور - مالک يوم الدين - جمال موعود - مظلوم عالم - نسر سماء علّیین - نیر آفاق - سلطان السلاطین...

۲- نعوت و عناوین حضرت اعلی: مبشره الفرید - قرّة عين النبیین - باب الله الاعظم - ذکر الله الاکبر الاکرم الافخم - حجة الله بین الامم - الدرّة الاولى و العلیّ الاعلی و النقطه الاولى الظاهر بآثار جمیع الانبیاء - وجه الله الذی لا يموت و نوره الذی لا یفوت - القائم الموعود - المهدي المنتظر - صبح الهدایه - صاحب الزمان - سلطان الرسل...

۳- نعوت و عناوین حضرت عبدالبهاء: مولای توانا مرکز عهد بهاء - مرکز میثاق بهاء - مرجع منصوص - بدر میثاق - هیکل میثاق - حمامه میثاق - سراج میثاق - مرکز عهد و پیمان - مرکز عهدالله - یوسف بهاء - یوسف مصر الهی - مولای فرید و وحید - ورقای ایکه عبودیت - حامل امانت الهیه - مرکز عهد ربّ قدیر - شیر بیشه میثاق - نجم درّی میثاق جمال ابهی - غصن برومند اعزّ اعلی - فرع منشعب از اصل قدیم - غصن الله الاعظم و سرّه الاکرم...

۴- نعوت و عناوین احبای وفادار: جالسین فلک بهاء و متمسکین به عروه و ثقی و ثابتین بر عهد اوفی و بانیان این نظم اعزّ اعلی - خادمان برازنده جمال رحمن - فارسان مضمار الهی - رسولان اسم اعظم و ثابتین بر عهد اقوم - جامعه پیروان امر الهی - مجاهدین فی سبیل الله - اهل وفا و رافعین رایب بیضاء و حامیان حصن حصین ابهی...

۵- نعوت و عناوین یحیی ازل: شخص موهوم - ناقض امر حضرت ربّ الارباب - ناقض عهد جمال علیّ اعلی - سفیه بی وفا - یحیای جحدود - مطلع اعراض و منبع اغماض یحیی بی حیا - یحیی بی وفا - یحیی بی شرم و حیا - ناقض عهد نقطه اولی حیة رطاء یحیی بی حیا و عدو لدود جمال ابهی - ناعق اعظم یحیی بی شرم...

۶- نعوت و عناوین حضرت محمد علی بارفروشی قدوس: طلعت قدوس - اسم الله الآخر - نقطه اخری...

۷- نعوت و عناوین باب الباب: جوهر صدق و صفا و رافع رایب سوداء و آیت استقامت و شهامت النجم الساطع و البدر اللمع حضرت اول من آمن که به لقب مرآت اولیه ملقب و به شهادت قلم اعلی لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقرّ علی کرسی صمدانیته...

۸- نعوت و عناوین حضرت طاهره: نقطه جذبیّه طاهره مطهره - نقطه جذبیّه ورقه طیبه طاهره زکیه - طاهره زکیه مشتعله ثابتّه بی گناه...

۹- نعوت و عناوین دشمنان امر: مکذبین و مبطلین امر بهاء - اهل ادبار - علمای رسوم خصم الدّ آئین حضرت قیوم - هیاکل بغضیه و نفوس شریره - ظالمان - دشمنان تبه کار - مشرکین - دشمنان لدود - مفترین و مبطلین - قوم جهول ظلوم و ستمکارترین اشقیاء...

۱۰- نعوت و عناوین ناقضان: پیر کفتار، جمال تبه کار- ابراهیم زینم، اول من نقض عهد الله و میثاقه فی الغرب- بدیع بدخصال، غاصب مفتاح ضریح مطهر حضرت ذو الجلال- طیر قبیح، آواره سفیه- جمال پروبال...

۱۱- نعوت و عناوین نظم بدیع حضرت بهاء الله: قصره المشید و نظمه البدیع و لید شریعتہ السّمحاء الّدی بشر بظهوره ذکر الله الاکرم و باب الله الاعظم- این نظم که در هویت این دور الهی مندمج و حقیقت فائضه امر اعزّ ابهی باحسنها و اکملها در آن تجلی نموده- ممتاز از انظمه باطله سقیمه عالم...

۱۲- نعوت و عناوین بعضی از رهبران مخالف امر: ظالم عجم، ناصر جائر که قلم اعلی به لقب رئیس الظّالمین ملقب فرموده- عبدالحمید بلید، خصم الدّ غصن و حید و فرید- پاشای غدار که جمال مختار را خودسرانه در مدینه عکا به دارالحکومه احضار نمود- جمال ستمکار که به خود وعده اعدام مرکز امر کردگار و هدم بقعه نورا را داده بود- سید افغانی عدو لدود و حقود...

۱۳- نعوت و عناوین کتاب اقدس: امّ الکتاب- کتاب مقدّس اقدس- مدینه مقدّسه و اورشلیم جدیده از آسمان نازل شد- سماء جدیده و ارض جدیده که در مکاشفات یوحنا به عروس آراسته تشبیه گشته- رقی منشور- رقی منبع- میزان الهدی بین الوری و برهان الرحمن لمن فی الارضین و السموات- جاذب و جامع جمیع شرائع الهیه- سوف یظهر فی الارض سلطانه و نفوذه و اقتداره...

۱۴- نعوت و عناوین الواح وصایای حضرت عبدالهّاء: کتاب وصایا، آخرین ندای حمامه ایکه وفا و غصن برومند سدره منتهی و مرکز میثاق بهاء- وصایای متقنه مرکز عهد اتم و اقدام- شارح اصول و مؤسس اساس و معرف دعائم و قوائم این عصر نورانی- منشور نظم بدیع الهی- آخرین رنه ملکوتی آن طیر بقا در جهان ادنی...

توقیعات خصوصی

قلت وقت مانع از آن است که در مورد توقیعات خصوصی آن حضرت که گاه بخشی از آن ظاهراً به قلم منشی نوشته شده و احياناً بخش دیگر به خط یا تقریر هیکل مبارک است سخن به تفصیل گفته شود. مجملأ باید یاد آور شد که لحن غزّا و آهنگ مهیمن توقیعات عمومی آن حضرت را در این توقیعات خصوصی نباید جست زیرا معمولاً این توقیعات اخیر یا پاسخ به سؤالات مخاطب (یا مخاطبان) است یا ارشاد به خدمت امر حضرت احدیت، یا تحسین و تشویق و تحیب، یا اجازه تشرّف و یا مضامین مشابه که مستلزم کاربرد نثری به شکوه و رفعت خطاب های عمومی نمی تواند باشد. در این توایع سخن ساده تر است اما هرگز از فصاحت و بلاغت عاری نیست.

در باره توقیعات خصوصی حضرت شوقی ریانی جناب جیاگری می نویسند:

«اما مکاتبات عیدیه آن حضرت با احبّا همه مشکل گشا، هدایت بخش، موجب افزایش قدرت ایمان و ایجاد امید در قلب مخاطبان بود. هر مسأله کوچکی را حضرتش به امری وسیع تر و کلی تر یا اصلی عمومی مرتبط می کرد و در نتیجه به مخاطب بینشی وسیع تر اعطا می فرمود.»

«مکاتبات آن حضرت نه فقط گوهرهای ادبی است بلکه مقرون به جوهر انصاف، نهایت خرد و کمال روحانیت است. نامه‌های آن حضرت مبین آن است که او سلطان حقیقی و شریف‌ترین انسان در قرن بیستم بود. آن حضرت هرگز از هیچ مخاطبی فروغ حکمت خود و محبت و عطاوت گرم و صمیمی و پاداش‌دهنده خویش را دریغ نفرمود.»^{۳۹}

نمونه‌ای از توقیعات فارسی آن حضرت که در تاریخ ۹ ماه می ۱۹۲۵ م. خطاب به جناب ذکراالله خادم تحریر شده بدین قرار است:

«نامه مورخ ۱۱ سوال آن جناب مع عرائض جوف رسید و تقدیم حضور مبارک گردید. از قرار معلوم از طهران به قصد زیارت اعتاب مقدسه رحمن حرکت نموده وارد بغداد شدید. اجازه حضور خواستید. حضور مبارک حضرت غصن ممتاز بنده نواز ارواحنا له الفداء عرض شد و عین نامه و عریضه را نیز ملاحظه فرمودند. عنایه نیر اذن از افق اراده اشراق، امر فرمودند مآذونید محرم کعبه دوست شوید، روی و موی را به غبار آستان مقدس معطر و معتبر سازید. لهذا حسب الامر تحریر شد و علیکم التحیة و الثناء. عبد فانی، میرزا هادی شیرازی.»^{۴۰}

در زبان انگلیسی که موضوع بحث ما نیست همه آثار مبارکه در توقیعات عمومی و خصوصی محدود نمی‌شود بلکه تنوع بیشتر و نمایان‌تری دارد و شامل این زمینه‌ها است:

- ۱- ترجمه آثار مبارکه چون کتاب ایقان- کلمات مکنونه- الواح وصایا و چند اثر دیگر.
 - ۲- توقیعات عمومی که حاوی تجزیه و تحلیل اوضاع حاضر و ترسیم تحولات آینده است.
 - ۳- توقیعات به محافل و جوامع ملی.
 - ۴- رسالات از قبیل دور بهائی- ظهور عدل الهی- قد ظهر یوم المیعاد.
 - ۵- کتاب تاریخ *God Passes By* (یا توقیع قرن اجبای غرب).
 - ۶- ترجمه تاریخ نبیل که در عربی عنوان مطالع الانوار گرفته.
 - ۷- توقیعات در اصول نظم اداری.
 - ۸- توقیعات خصوصی در پاسخ عرائض اجبای.
 - ۹- کتب آماری و نقشه‌ها.
 - ۱۰- بعضی توقیعات در رثای حضرت مولی الوری و حضرت ورقه علیا.
- آثار آن حضرت به زبان انگلیسی هم در سبکی والا و پرهیمانه ارائه شده و مانند آثار فارسی مقرون به جملات طولانی و کلمات نفیس ادبی با وزن و آهنگ و انسجام و جزالت خاص است. اما این مبحث خارج از صلاحیت این بنده است و شایسته است که اهل ادب در آن زبان بدان پردازند و حق مطلب را اداکنند. راست گفته‌اند که
- مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم

یادداشت‌ها

- ۱- به نظر می‌رسد که آثار فارسی آن حضرت را بتوان به سه گروه توقیعات فردی و خصوصی - توقیعات به مؤسسات امری و بالاخره توقیعات عمومی طبقه‌بندی کرد. خانم دکتر مهری افنان مضامین پیام‌های عمومی آن حضرت را مورد مطالعه قرار داده‌اند و مقاله ایشان در شماره ۱۶۸ پیام بهائی درج شده است. ایشان یادآور شده‌اند که در ایران سه جلد توقیعات مبارکه چاپ شده. جلد اول توقیعات شامل ۶۱ توقیع است که در فاصله سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۶ م. از قلم آن حضرت صادر شده (مؤسسه ملی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۹ ب.)، کتابی در ۳۲۰ صفحه. جلد دوم ۲۰ توقیع را شامل است که ۱۱ مورد آن عمومی است و به سال‌های ۱۹۲۷-۱۹۳۹ م. مربوط می‌شود (۱۲۹ ب.)، کتابی در ۳۰۰ صفحه. کتاب سوم توقیعات سال‌های ۱۹۵۲-۱۹۵۷ را در بر می‌گیرد (نشر ۱۱۹ ب.).
- ۲- کافی است یادآوری کنیم که به گفته جناب علی اکبر فروتن ابدی امرالله مجموع مکاتیب و تلگراف‌ها که در دوره حضرتش از ارض اقدس به سراسر جهان ایصال شده از ۴۳ هزار فقره می‌گذرد. (ر. ک. مقاله ایشان در شماره ۱۶۸ پیام بهائی). جناب دکتر علی محمد ورقا آثار قلمی آن حضرت را به حدود ۱۴ هزار برآورد کرده‌اند که به فرموده ایشان ۳۳۸۷ اثر آن به زبان‌های فارسی و عربی است و البته تلگراف‌های مبارک را منظور نظر نداشته‌اند. این پهناوری آثار و کاربرد هزارها لغت غیرمستعمل در زبان معمول فارسی، غنائی فوق العاده به فرهنگ این زبان بخشیده است.
- ۳- نفوسی از فضلا چون فاضل طهرانی، حاج احمد حمدی و متصدی مسجد و مدرسه سپهسالار را ایشان نام می‌برند.
- ۴- رجوع شود به توقیعات سنوات ۸۹ ب. (۱۹۳۳ م.) از جمله در باره پیشرفت امر الهی و خسران دشمنان و شرح لطامات وارده بر היאکل مقدسه و تأکید لزوم استقامت و عدم خوف از انقلابات، و ۱۰۱ ب. به مناسبت صدمین سال بعثت حضرت اعلی، و ۱۰۵ ب. خطاب به اجنای شرق در بیان عظمت امر و دور و کور و عصر و عهد و نظم بدیع الهی، و ۱۰۸ ب. در مورد ساختمان مقام اعلی، و ۱۱۰ ب. در توصیف و تشریح نقشه جهاد کبیر اکبر، و ۱۱۱ ب. در بشارت انتصارات امر مبارک و تشویق به فتوحات جدید، و ۱۱۳ ب. در مورد تزیینات سنه ۱۹۵۵ م. در ایران. اهل ادب در زبان عرب (که از این بابت تفاوت مهمی با زبان فارسی ندارد) مراسلات یا مکاتبات را به چند گروه تقسیم می‌کنند (ر. ک.: السید احمد الهاشمی، جواهر الادب، ۲ جلد، بیروت، سال نامشخص): نامه‌های شوق یا شوقیه متعارف قبل از لقا- ترسلات مخصوص هدایا- ترسلات برای استعطف- نامه‌های اعتذار- نامه‌های حاوی حسن تقاضا و طلب- طلب بخشش یا استمناح- نامه‌های سپاسگزاری- نامه‌های عتاب- نامه‌های شکایت- نامه‌های عیادت- نامه‌های وصیت- نامه‌های تهنیت- نامه‌های تعزیت که تقریباً هیچ یک در آثار حضرتش مصداق ندارد و فقط گروه 'اجوبه' و 'نصیحت' (یا 'هدایت') را می‌توان در ترسلات حضرتش جست.
- ۵- السید احمد الهاشمی، جواهر البلاغة فی المعانی و الیبان و البدیع، محل و سال طبع نامشخص.
- 6- Ugo Giachery, *Shoghi Effendi* (Oxford: George Ronald, 1973), p. 29.
- ۷- به یاد محبوب، ص ۱۶۸.
- ۸- پیام بهائی، شماره ۲۰۸، مارس ۱۹۹۷ م.، ص ۱۸.
- 9- Rūhíyyih Rabbani, *The Priceless Pearl* (London: Bahá'í Publishing Trust, 1969), p. 214.
- ۱۰- حضرت ولی امرالله، توقیعات مبارکه حضرت ولی امرالله خطاب به اجنای شرق، لانگنهاین، لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۹ ب.، ۱۹۹۲ م.، صص ۳۷۱-۳۷۳.
- ۱۱- ایضاً، صص ۵۸۲-۵۸۴.
- ۱۲- ایضاً، صص ۲۱۴-۲۱۵.
- ۱۳- ایضاً، صص ۲۱۷-۲۱۸.
- ۱۴- اول- اطناب از طریق کاربرد جمله یا جمله‌های معترضه که برای دعا- تأکید- توضیح و مانند آن است.

دوم- اطناب به قصد ایضاح.

سوم- اطناب برای ایغال یا مبالغه که خود یکی از صنائع بدیعی است.

چهارم از راه بسط کلام که به طور خاص مورد عنایت حضرتش بوده است.

پنجم- اطناب به تمیم یعنی اینکه سخن را دقیق‌تر بیان کنند.

ششم- اطناب به تذیل که کاربرد الفاظ و عبارات مترادفه است.

هفتم- اطناب از طریق تکرار یا تکرر.

هشتم- اطناب از طریق تکمیل یا احتراس به قصد رفع ابهام و سوء تفهّم.

نهم- اطناب از طریق توشیح یا بسط مقال در مورد مطلبی که به طور کلی آمده بود و بعد تفصیلاً می‌آید.

دهم- اطناب به ذکر خاص بعد از عام.

یازدهم- اطناب به ذکر عام بعد از خاص.

دوازدهم- اطناب به زیادت که می‌تواند به صورت تأکید معنوی یا لفظی باشد.

برای تفصیل ر. ک.: دکتر احمد مطلوب، معجم المصطلحات البلاغیة و تطورها. الجزء الاول: ۱- ب، ۱۹۸۳ م..

۱۵- تویعات مبارکه، صص ۳۸۵-۳۸۶.

۱۶- صالح مولوی نژاد، مقدمه‌ای کوتاه بر سبک تویعات فارسی حضرت ولی امرالله، پیام بهائی، شماره ۱۶۸، نوامبر

۱۹۹۳ م.، صص ۴۳-۴۸، ص ۴۷.

۱۷- تویعات مبارکه، ص ۱۹۵.

۱۸- ایضاً، صص ۱۸۹-۱۹۰.

۱۹- ایضاً، صص ۳۳۸-۳۳۹.

۲۰- ایضاً، ص ۳۳۸.

۲۱- ایضاً، ص ۲۳۶.

۲۲- ایضاً، ص ۲۴۸.

۲۳- ایضاً، ص ۹۳.

۲۴- ایضاً، ص ۱۲۱.

۲۵- ایضاً، ص ۲۱۹.

۲۶- جلال‌الدین همائی، فنون بلاغت و صناعات ادبی، ۲ جلد، چاپ سوم، طهران، ۱۳۶۴ ه. ش.، ص ۳۱۹.

۲۷- تویعات مبارکه، ص ۳۵۷.

۲۸- ایضاً، ص ۳۵۴.

۲۹- ایضاً، ص ۳۶۰.

۳۰- ایضاً، ص ۳۶۴.

۳۱- ایضاً، ص ۳۶۶.

۳۲- ایضاً، ص ۷۱.

۳۳- ایضاً، ص ۷۰.

۳۴- ایضاً، ص ۳۶۴.

۳۵- ایضاً، ص ۳۷۳.

۳۶- ایضاً، ص ۳۷۹.

۳۷- ایضاً، ص ۱۱۶.

۳۸- دکتر حسین خطیبی، فن نثر در ادب پارسی. ج ۱: تاریخ تطوّر و مختصات و نقد نثر پارسی از آغاز تا پایان قرن

هفتم، طهران، ۱۳۶۶ ه. ش..



ردیف اول (از عقب) از راست به چپ: ۱- جناب آقا عنایت‌الله سمندری، ۲- جناب آقا عبدالله سمندری، ۳- جناب آقا میرزا طرازالله سمندری، ۴- جناب شیخ محمدکاظم سمندر، ۵- جناب آقا میرزا عبدالحسین سمندری، ۶- جناب آقا غلام‌الله (غلام‌علی) سمندری. ردیف دوم از راست به چپ: ۱- جناب میرزا محمد سمندری (فرزند ارشد جناب میرزا طرازالله سمندری)، ۲- جناب ملا علی ملقب به جناب معلم، ۳- طفل نصرالله سمندری (در طفولیت صعود کرد). ردیف سوم: طفل مهدی سمندری (فرزند میرزا طرازالله سمندری که در چهار سالگی صعود کرد).

مجملی در باره الواح نازله به افتخار خاندان سمندر و نبیلی

دکتر محمود سمندری

دکتر حمید سمندری

در این بخش از برنامه «دوره سمندر» انجمن ادب و هنر که به یاری دو برادر گرامی، دکتر محمود و دکتر حمید سمندری اجرا شد گزیده‌ای از الواح مبارکه نازله به افتخار آن خاندان جلیل القدر ارائه گردید. سخنان گویندگان از روی نوار صوتی بر روی کاغذ منتقل شده است و ضرورتاً به شیوه تحریر مقالات یا سخنرانی‌های متعارف نیست.

دوستان عزیز، چون صحبت امروز ما در باره نصوص است، آنچه جز نصوص باشد خلاصه کرده کوشش خواهیم کرد بخش‌هایی از الواح نازله خطاب به عائله‌های سمندر و نبیلی را طبق تقسیماتی که کرده‌ایم تلاوت نمایم بدون اینکه این تقسیم‌بندی جنبه رسمی داشته یا کامل باشد. ما از الواح نازله در مورد مطالب مختلفه در هر مورد یک یا دو نمونه تلاوت خواهیم کرد. نمی‌دانیم دوستان عزیز می‌دانند که یکی از مخاطبین این الواح مبارکه خود در این جمع نشسته‌اند، نه پدرشان و نه مادرشان، بلکه خودشان؛ و یکی دیگر از کسانی که سال‌ها همراه با سایر فضلا دست اندر کار تدوین و انتشار این آثار بوده‌اند ایشان هم در این مجمع نشسته‌اند؛ و همچنین استادانی که اضعاف مضاعف این الواح را بررسی و مطالعه کرده‌اند، آنها هم این جا حضور دارند. با وجود این با اجازه دوستان چند کلمه مقدمه در معرفی این الواح مبارکه ذکر می‌شود.

از جمال مبارک تعداد ۱۸۶ لوح خطاب به حاجی شیخ محمد نبیل اکبر و شیخ محمد کاظم سمندر و حاجی شیخ محمد علی نبیل ابن نبیل (برادر سمندر) و میرزا طرازالله (فرزند سمندر، ایادی امرالله) و سایر فرزندان سمندر و افراد این خاندان و به واسطه جناب سمندر خطاب به دیگر احتیای الهی در دو مجموعه استنساخ شده به خط جناب میرزا عبدالحسین ابن سمندر در دست است

که از آن جمله ۱۱ فقره در بغداد عَزَّ نَزول یافته و از آن میان ۸ لوح به خطِّ جمال مبارک و ۳ لوح به خطِّ هیکل میثاق است. الواح صادره از قلم مبارک در ادرنه بالغ بر ۱۰ فقره است که ظاهراً جملگی به خطِّ حضرت عبدالبهاء است. مابقی یعنی ۱۶۵ لوح دیگر در عکّا عَزَّ نَزول یافته که حدود ۱۴ فقره آن به خطِّ حضرت عبدالبهاء و بقیه به خطِّ کاتبین مختلف است. نخستین لوح مبارک خطاب به جناب سمندر در سال ۱۸۶۳ م. در بغداد و پس از صعود والدشان با این مطلع «جناب آقا محمد کاظم ملاحظه نمایند. هو المحبوب - جناب میرزا محمد وارد شد و ذکر عروج حمامه معنوی را...» نازل شده و آخرین لوح مبارک با مطلع «هو الله تعالی شأنه العظمة والاعتدار - الحمد لله الذی انجز وعده و ارسل الی عبده جواد ما وعده...» در اواخر سال ۱۸۹۰ م. یعنی یک سال و اندی قبل از افول شمس هدی.

حضرت بهاء الله در یکی از الواحی که در اوائل ایام ادرنه به اعزاز شیخ محمد کاظم صدور یافته می فرماید: «... لو یجمع احد ما نزل لک من آیات ربک لیراه کتاباً مهیماً علی الالواح. هذا من فضل ربک. انه یکفیک بالحق. لا اله الا هو العزیز الوهاب...» مضمون بیان مبارک این است که اگر فردی آنچه را که بر تو از آیات نازل شده جمع آوری کند کتاب عظیم و مهمنی مشاهده خواهد کرد. این از فضل و احسان خدای تو است و این فضل تو را بسنده است. هیچ خدائی نیست مگر او که عزیز و بخشنده است. قابل توجه آنکه این مطلب در زمانی بیان گشته که کم تر از ۲۰ لوح به افتخار سمندر نازل شده بود و این بیان مبارک اولاً نمایانگر آن است که همان بیست لوح هم در نظر حق کتابی عظیم است و ثانیاً نشان از خلاقیت کلام الهی و احاطه علمیه مظهر ظهور الهی به وقایع آتیه دارد چون قطر این کتاب را که یکی از دو جلد آن است حال ما با چشم ظاهر هم می بینیم. و اینکه فرموده اند که این فضل و موهبت تو را بسنده است، این مطلبی است که خود سمندر بدان واقف بوده است چنانچه در فصل ششم تاریخ خود می نویسد:

«در خصوص توصیه بر محافظت کتب و آثار مخصوصاً الواح مبارکه اولاً نتیجه روزگار و ثمره زندگانی و خزینه و ذخیره و مایه بهجت و شادمانی ما کلمات تامات و الواح مبارکات عالیات بوده و هست و هر گاه مملکتی را فی المثل به این بنده از روی واقع تفویض نمایند راضی نمی شوم که کلمه ای از کلمات عنایت آیات منزوله در باره ام را اگر بخواهند در عوض بدهم بلکه به حرف و اشاره آن عالمی را از روی میل تبدیل نمی نمایم و خزینه خود را بر خزائن جمیع صاحبان خزائن ترجیح می دهم بلکه در عرض یکدیگر نمی دانم و به تمام خزائن ارض آیه ای را برابر نمی بینم و در مشرب محبتین و مذاق عاشقین صحت این مطالب حاجت به دلیل و برهان ندارد...»^۱

و اما از الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء خطاب به شیخ محمد کاظم سمندر و عائله ایشان به معنای اعم (این اعم شامل خاندان نبیلی و اشخاصی چون جناب معلّم هم می شود) ۱۹۸ لوح در دست است. صدور الواح جمال مبارک به افتخار سمندر قدری قبل از اظهار امر علنی آغاز می شود و تا

اندکی قبل از صعود مبارک ادامه پیدا می‌کند و نزول الواح حضرت عبدالبهاء خطاب به سمندر از آغاز تا انجام دوره ميثاق وقفه نيافته. البته بايد در نظر داشت که چنان که جناب حاج ميرزا حيدر علي در کتاب بهجت الصدور مرقوم داشته‌اند پس از صعود جمال اقدس ابهي قلم پرتوان حضرت عبدالبهاء بی‌وقفه در جریان و قیام و قعود بود و سيل الواح و آثار را در جميع مدن و قری منتشر می‌ساخت و روح ايمان و ايقان در کالبد مؤمنين می‌دمید و معجزه امر هم همین است که اگر با دقت توجه کنیم آنچه در ۱۵۰ سال اخير از سعی و کوشش و همت و خدمت در این امر صورت گرفته اثر پنج قلم بیش نیست: قلم حضرت اعلي و جمال ابهي و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولي امرالله و همچنين بيت العدل اعظم. این مطالبی که عرض شد از لحاظ کمیت بود. اما از لحاظ کیفیت، تنوع، و عمق مطالبی که در این الواح مندرج است طبعاً به مراتب بیش از حوصله مقال ما است و از این جهت به اشاره‌ای فهرست‌وار به رؤوس اهم این مطالب و نقل این آثار اکتفا می‌شود.

در تقسیم‌بندی این الواح یکی از مطالبی که بیشتر به نظر می‌رسد واقعاً نمونه رهبری و هدایتی است که حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء نشان داده‌اند بدان معنی که در کل امور در وهله اول تشویق و در وهله ثانی تربیت و هدایت و بالاخره پشتیبانی از اجبا مورد نظر بوده است. یعنی وقتی این آثار را مطالعه می‌کنیم می‌بینیم که چگونه حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء از بدو امر افرادی را مخاطب می‌فرمودند و در درجات مختلف تربیت فرموده و آنها را برای خدمت به امر حاضر و آماده می‌فرموده‌اند.

مطالب مختلفی که برای هر کدام به عنوان رأس مطلب و موضوع انتخاب کردیم در وهله اول به مناسبت تعداد الواحی است که در آنها به این موضوع اشاره فرموده‌اند و آن موضوع عهد و ميثاق است. حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به جناب سمندر می‌فرماید:

«... آنچه اليوم محبوب است استقامت بر امرالله است و احدی بر استقامت کبری فائز نمی‌شود مگر به محو اوهام کلها. طوبی لقوی کسر اصنامها. اليوم هیچ امری از امور و هیچ ذکرى از اذکار و هیچ وصفی از اوصاف و هیچ کتابی از کتب احدی را کفایت نمی‌نماید الا الكتاب المحفوظ و اللوح المسطور الذی ینطق امام الوجوه انه لا اله الا هو المهيمن القیوم. مع آنکه حق جل جلاله و عظم کبریانه به اصبع اراده خرق حجاب بریه را نموده مشاهده می‌شود به حجاب دیگر مبتلا شده‌اند. اهل بیان یعنی نفوسی که از بحر حیوان معرضند چندین مرتبه از اهل فرقان محتجب‌تر دیده می‌شوند، اراده نموده‌اند نور رحمن را به اریاح ظنون و اوهام اطفا نمایند. اف لهم و لمن اغویهم. لعمر الله جميع بیان لاجل این ظهور نازل شده و اگر مقصود مشهود نبود کلمه‌ای از آن نازل نمی‌شد. طوبی لنفس سمعت تغنیات حمامة الامر علی الاغصان...»

و در لوح دیگری می‌فرماید:

«... یا علی، انشاءالله به عضد ايقان صنم اوهام را بشکنی یعنی به برهان و بیان تمسک نمائی و

شیاطین و معتدین را از عروج منع کنی. آنچه امروز از اعظم اعمال محسوب است استقامت بر امرالله است چه که ناعقین در کمین دوستان محبوب امکان بوده و هستند. از حَقِّ جَلِّ جلاله بخواهید تا حدیقه معانی را از اریاح متنه کذب و جهل و سموم انفس ختاسیه محفوظ دارد. انه لهوالمقدر القدیر. البهاء علیک و علی الذین نطقوا بالحق فی ایام الله رب العالمین...»

از الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء این لوح را که بعداً شأن نزول آن را خدمتان عرض خواهم کرد و به اعزاز جناب میرزا طرازالله سمندری نازل شده برایتان تلاوت می‌کنم:

«هوالله - ای احبای باوفای جمال ابهی، چهارصد نفس مبارک از دوستان غرب بالاتفاق این نامه را ارسال نموده‌اند و با یکدیگر عقد اتحاد و اخوت و یگانگی بسته طرح الفت انداخته‌اند و محض تأیید و طلب دعا نزد عبدالبهاء فرستاده‌اند. از عنایت حضرت رحمانیت امیدوارم که بر مضمون نامه موفق گردند؛ ان ربی لعلی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر. حال احبای رحمان در ایران و توران نیز باید اقتدا به آنان نمایند و با یکدیگر عهد و میثاق نمایند ولی احتیاج به نوشتن نیست. انجمن انجمن نه نه جمع شوند و با یکدیگر عهد و میثاق نمایند که کل با هم در جمیع امور وارده چه راحت و چه زحمت شریک و سهیم باشند. ضرر هر یک ضرر کل، خیر هر یک خیر کل. نفسی در حق نفسی دیگر کلمه‌ای جز خیر نفوه ننماید و ابدأ بدگویی نکند و اگر قصوری یافت عفو و سماح فرماید و معامله بالعکس کند و در حق جمیع ملل عالم جز خیر نخواهد و در هر مملکت که زیست کند به حکومت آن سامان در نهایت صدق و اطاعت و خیرخواهی و امانت حرکت نماید. دوستان را خادم صادق باشد. دشمنان را خیرخواه موافق گردد. در محبت الله ثابت و راسخ باشد و در سیل جمال ابهی جان فدا نماید و در نزول بلا خوشنود و صابر گردد و از هیچ مصیبتی فتور نیارد و به تبلیغ امرالله به قدر امکان بکوشد و در ارض اقدس هر بلا و اضطرابی واقع گردد ابدأ تفاوت در حال او حاصل نشود بلکه روشن تر و شعله‌ور شود و اگر عبدالبهاء بر فراز دار رود و یا در قعر دریا مقرّ یابد و یا در صحرای بی‌پایان بی نام و نشان گردد ابدأ فتور نیارد و قصور نکند بلکه چون شمع برافروزد و چنان آهنگی خوش در ذکر جمال ابهی برافرازد که اهل ملأ اعلی را به سرور آرد. ع.»

در حاشیه این لوح مبارک جناب سمندری نوشته‌اند: «این لوح مبارک هم در سنه ۱۳۲۳ سفر ثالث بنده عطا شد، به خط و خاتم مبارک مختوم که در جمیع بلاد به زیارت احباء مشرف شده قرائت نمائیم و کل را به مفاد بیانات مبارکه دلالت و تشویق کنیم و متحداً متفقاً منجذباً به جانفشانی در سیل محبت الهی پردازیم و امر بود سواد هم نشود.» این لوح علاوه بر مضمون، نمونه‌ای از طرز هدایت حضرت عبدالبهاء است که چگونه مانند یک سردار لشکر از ابتکار یک جناح استفاده می‌کنند و این را به همه جهات منعکس می‌فرمایند و همه سپاه را به سوی هدف اصلی سوق می‌دهند و معنای عهد و میثاق هم که در این جا بیان شده از لحاظ اخلاقی نیز مطالب زیبایی دارد.

قسمت دیگری که از لحاظ تاریخی جالب توجه و از لحاظ نحوه بیان حضرت عبدالبهاء بسیار زیبا است در ماجرای سید جمال بروجردی است که همان طور که می‌دانید وی باعث دردسر فراوانی شده بود و چون این موضوع مربوط به عهد و میثاق است آن را برایتان تلاوت می‌کنیم:

«هو الابهی الابهی - ای اماء رحمن، بادهای مخالف شمع پیمان را احاطه کرده و بطور غرور عندلیب گلشن میثاق را احاطه نموده. ستمکاران دست تطاول گشوده و جفاکاران چون غراب کین در کمین نشستند. کشتی پیمان را امواج طغیان هجوم نموده و هیکل عهد را صبیان مهد از هر جهت لسان طعن گشوده. تیرهای افترا است که از هر سو پزان و لشگر اعتساف است که از هر جهت در ظلم و عدوان. کار به جایی رسیده که پیر گفتار لسان افترا گشوده و اوراق شبهات نشر نموده و نسبت به این عبد اقوالی افترا زده که اگر نفسی ذرّه‌ای شعور داشته باشد فریاد برآرد: سبحانک هذا بهتان عظیم...»

بعد توضیحاتی در مورد وضع این ماجرا می‌فرمایند تا به این قسمت آخر می‌رسند:

«... این شخص هر چند تا به حال ردّاً علی مرکز الميثاق رسائلی چند نشر نموده ولی این عبد تا به حال کلمه‌ای در حق او ننگاشته، اما چون این ایام اوراقی افترائیه از او مطبوع به این ارض رسیده ملاحظه شد اگر سکوت شود شاید بعضی نادانان گمان صدق کنند و در افتتان شدید افتند. شمائل آن بی‌حیا را که در فتوغراف است دقت کنید، ملاحظه نمائید که در این چشم دریده ابداً اثر حیا هست؛ لا والله تا واضح شود تعرفون المجرمون بسیماهم...»

مطلب اول در مورد عهد و میثاق بود. فهرست مطالب دیگر را هم حضورتان عرض می‌کنم. مطالبی که انتخاب شده به طور کلی در مورد ۲- تبلیغ، ۳- رعایت حکمت، ۴- محبت و اتحاد، ۵- تعلیم و تربیت، ۶- اماء رحمان و ترقی نسوان، ۷- بررسی و تجزیه و تحلیل اوضاع دنیا و مسائل سیاسی است. در مورد تبلیغ حضرت بهاء‌الله در لوحی خطاب به جناب سمندر می‌فرمایند: «... ان اجعل همك تبليغ امر مولاك، تالله هذا افضل الاعمال في كتاب مبین، لیجدن الناس هذا العرف الذی به جدّد العالم و تحزك كل عظم رمیم...» یعنی همّت را بر تبلیغ امر مولای خود بگذار، برای آنکه این امر افضل اعمال است در کتاب مبین. و در لوح دیگری می‌فرمایند:

«... ای دوستان، سعی نمائید که مطلع فیوضات ربانیه شوید یعنی به آدابی ظاهر شوید که لدی الحقّ محبوب و مدوح است تا کلّ از اعمال و افعال و اخلاق شما منتبه شوند و به شطر دوست توجه نمایند. در اکثر الواح نازل که نصرت حقّ به اعمال طیبه و افعال حسنه و اخلاق مرضیه بوده و خواهد بود. ان اجهدوا فیما امرتم به فی الكتاب، تالله به یتنفع انفسکم و من فی العالم. کذلک ینصحکم المظلوم کما نصحکم من قبل، یشهد بذلک کلّ عالم خبیر...»

اینکه تبلیغ به اعمال است از بیانات حضرت بهاء الله در این لوح جناب سمندر بوده. همین طور حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به جناب طراز الله سمندری می فرمایند: «... اليوم اعظم مواهب استقامت بر امر پروردگار است و سعی در نشر نفحات الله. الحمد لله شما به هر دو موفق. طوبی لك من هذا الفضل العظيم، بشرى لك من هذا الفيض المبین...» این در رابطه با مطلب قبل خیلی جالب توجه است که در این جمله هر دو را ذکر می فرمایند: اول استقامت بر عهد و میثاق و ثانی نشر نفحات الله. در ابتدا وقتی که پایه حفظ و صیانت جامعه گذارده شد طبعاً اولین مسأله بعد از آن مسأله تبلیغ و نشر نفحات الله است که اهمیّت تام دارد. و در لوح دیگری خطاب به جناب سمندر می فرمایند:

«... اليوم هر مقصدی جز این مقصد جلیل عبث و هر سعی و کوششی جز در این سیل بی ثمر. این مقصد اليوم موفق است. هر نفسی بر این امر قیام نماید، یعنی تبلیغ امرالله، قسم به جمال قدم که تأییدات الهی را چون امواج بحار مشاهده نماید و توفیقات رحمانیه را چون آفتاب آشکار. پس ای طیر ناری، شعله ای از نار موقده محبت الله بر کبد آفاق زن و شراره ای از لمعه طور و شعله نور بر قلب امکان. بعد از احتجاب ابصار از مشاهده آن وجه پرانوار صبر و قرار مشکور نه، و به امر دیگر ولو جوهر توحید باشد مشغولیت ممدوح نیست...»

مطلب بعدی در مورد رعایت حکمت است. موضوع رعایت حکمت ده ها بار در الواح مختلفه ذکر شده. در لوحی می فرمایند:

«... انشاء الله به کمال روح و ریحان در هوای محبت رحمن طایر باشند و به حکمت ناظر، چه اگر معاندین و مشرکین که سکر غرور ایشان را از نفحات ایام منع نموده صوت اجنحه مقبلین را که در هوای محبت رب العالمین پرواز می نمایند استماع نمایند نفاق مرتفع گردد و ناعق به صدهزار حيله ظاهر شود. در عراق به یکی از دوستان یعنی جناب حاجی میرزا موسی علیه رحمتی و عنایتی فقره ای نازل. مضمون آن این است: اگر بحور سرور در محبت و عرفان الهی بیاشامی باید در لب هایت اثر تری ظاهر نشود، چه که ناس ادراک مقامات عالیه را مرّه واحده نموده و نخواهند نمود. پس باید اجبای الهی به حکمت ظاهر شوند و به قدر و اندازه به احیای نفوس مشغول گردند. در هر حال حکمت از اعظم احکام الهی است در کتاب. طوبی لمن تمسک بها و عمل بما امر به من لدن علیم حکیم...»

بعد از زیارت الواح متعدده در مورد رعایت حکمت این سؤال برای بنده مطرح شد که چرا این قدر تأکید در مورد رعایت حکمت بوده. یکی از نظرهایی که به فکر بنده رسید این بود که شاید رعایت حکمت نمی شده که تا آن قدر تأکید در رعایت حکمت می فرمایند، ولی جوابش را در لوح دیگری مرقوم فرموده اند: «... لله الحمد فائزى به عنایات مخصوصه و متذکری به آیات منزله. آنچه ذکر شد مقصود تذکر و آگاهی بود و الا آن جناب لازال علی قدر مقدور ملاحظه حکمت را نموده و

می‌نمایند...» بدین ترتیب متوجه شدیم که به مناسبت عدم رعایت حکمت نبوده که تأکید شدید می‌فرمایند.

مسأله دیگری که بسیار در آثار و الواحی که در این جا محلّ بررسی است بیان شده مسأله اتّحاد و اتّفاق است که البتّه به فرموده حضرت عزیز ولیّ امرالله قطب و محور (کلمه pivot را استفاده می‌فرمایند) تعالیم الهی در این دوره است. طبعاً در این مورد مطالب بسیاری ذکر شده که یک قسمت از حضرت بهاءالله و یک قسمت از حضرت عبدالبهاء برای شما تلاوت می‌کنم: «... یا سمندر، امروز روز اتّفاق و اتّحاد و روز عمل پاک است. از حقّ بطلب اولیاء خود را نصرت نماید و مقدّس دارد از آنچه که سبب توقّف و اضطراب است. عمل پاک بنفسه نَمَام است؛ عرفش عباد را به افق اعلی راه نماید و هدایت کند...» و از حضرت عبدالبهاء لوحی است خطاب به جناب سمندر و جناب حکیم‌باشی هر دو و این لوح محرمانه فرستاده شده و حاکی از مسائل و مصائبی است که جامعه امر در آن زمان با آن دست به گریبان بوده است. این لوح مبارک را که کوتاه است تلاوت می‌نمایم چون بی‌نهایت از نظر مأموریت‌هایی که حضرت عبدالبهاء به این اکابر مؤمنین در آن زمان ارجاع می‌فرمودند جالب توجه است:

«هوالله - ای دو نفس مبارک، در این ایّام حوادثی می‌رسد که به کلیّ عبدالبهاء را اسیر فراش نموده و تب عصبی اشتداد یافته و از کثرت فکر مرض سهر عارض شده. در طهران مشاکل شتی حاصل؛ عبدالبهاء در حلّ آن حیران بود که امروز تازه معلوم شده که در بین اعضاء محفل روحانی نیز نهایت اختلاف موجود و این به کلیّ بنیان امر را متلاشی خواهد نمود و حزب یحیی را قوّت خواهد داد. لهدذا شما به کمال سرعت به طهران روید و به هر نوع است اعضای محفل روحانی را صلح دهید و الاّ به کلیّ امرالله مضمحل گردد، جمیع زحمات و صدمات و بلایا و سجن جمال قدم در خاطر نمانده، عوض آنکه شب و روز به جانفشانی قیام نمائیم به هواهای دیگر افتاده‌ایم. تبلیغ به کلیّ نسیاً منسیاً شده، چیزی که زیاد گشته مکالمات و مباحثات بی‌نتیجه. باری، این عبد در حالت تب این نامه نگارد و حال بعد از سفر سه سال در کوه و صحرا و دریا به امید حسن ختام حیات رو به سجن اعظم می‌رود که شاید آنچه نهایت آرزوی دل و جان است حاصل گردد. جمال قدم در حال مسجون صعود فرمودند. چقدر انسان بی‌وفا و پرجفا باشد که راضی شود در حالت آزادی به جهان دیگر شتابد. باری، به زودی دریابید که کار بسیار مشکل گشته و عن قریب نتایج بسیار مضرّه حاصل خواهد شد. حضرات در طهران ابدأ ملتفت نیستند. اعدا در کمین و به جمیع وسائل در اطفای سراج الهی جاهد. یحیائی‌ها تازه [ت] را با چند نفر به امریکا فرستاده‌اند تا در امرالله در آن جا رخنه نمایند و حضرات احباب به نزاع و جدال با یکدیگر مشغول. دیگر معلوم است که نتیجه چه خواهد شد. و علیکما البهء الابهی. عبدالبهاء عبّاس.»

البتّه این نشان می‌دهد که کارهایی که الآن انجام می‌شود سابقه طولانی دارد و از قدیم هم رایج بوده. مطلب دیگری که حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء در باره آن تأکید شدید می‌فرمایند مسأله

تعلیم و تربیت است و طبعاً با جناب معلّم و همچنین مدارس بنات و ذکور که در قزوین تأسیس شده بود مربوط است. چون تعداد زیادی از این الواح خطاب به بانوان و نسوان خانواده است طبعاً تأکید زیاد در مورد امر تعلیم و تربیت است و در لوحی حضرت بهاء الله خطاب به سمندر می فرماید:

«... یا سمندر، معلّم فائز شده است به آنچه که اکثری از ناس از ادراک آن عاجز و قاصرند. ان ریّک هو العلیم الخبیر. انشاء الله باید اطفال کمال جهد را در تحصیل علم و خطّ مبذول دارند. آنچه ارسال شد به نظر فائز. از حقّ می طلبیم استعداد عنایت فرماید تا صنع خطّ را کامل نمایند. اگرچه خطّ به قدری که رفع ضرورت نماید از برای بعضی کافی است، اگر وقت را در علوم نافع صرف نمایند اولی و انبسط است و لکن چون حقّ جلّ جلاله هر صناعی اکمل آن را دوست داشته لذا از قلم اعلی جاری شد آنچه شد...»

اما از حضرت عبدالبهاء لوح بسیار زیبایی خطاب به طرازیه خانم سمندری (همسر جناب میرزا طراز الله سمندری) موجود است که در زمانی که جناب میرزا طراز الله به اسفار تبلیغی مشغول بودند و مشارکها در قزوین به خدمات مهمّ تعلیم و تربیت اشتغال داشتند نازل شده. قسمتی از آن را تلاوت می کنم:

«هو الله - ای ورقه رحمانیه، نامه تو رسید و عجز و نیازت در آستان جمال مبارک روحی لاجبانه الفداء مقبول گردید. الطاف بی پایان از هر جهت شامل حال تو گردد و عون و عنایت حضرت رحمان در حقّ تو کامل شد. به خدمتی که قیام نمودی مقبول است زیرا در دبستان بنات ادیب محبتّ الله شدی و درس مقامات توحید می دهی. البتّه موفق خواهی گشت و خاتمه اعمال فاتحه الالطاف خواهد شد. حضرت طراز را به شرق و غرب و شمال و جنوب فرستادم. در هر اقلیم نغمه و آواز بلند کرد و چنان گلبنگی زد و شهنازی بلند نمود که نفوس را به استقامت بر امر مبارک دمساز کرد و همراز نمود...»

الواح مفصله دیگری هم در باره اماء رحمن و فعالیت نسوان در امر تبلیغ وجود دارد. حضرت عبدالبهاء می فرماید:

«... ای اماء رحمن، درگاه احدیت را کنیزان عزیزید و جمال رحمانی را منجذب و وله و شورانگیز. پس شب و روز بکوشید تا در محافل اماء رحمن آیت توحید ترتیل نمائید و سائر نساء را بر این معین حیوان وارد کنید. من در حقّ شما دعا نمایم و از فضل و موهبت الهیه طلب عون و عنایت کنم. امیدوارم که دم به دم شعله بیشتر زیند و آناً فاتناً ترقّی بیشتر نمائید...»

حضرت عبدالبهاء در لوحی دیگر ضمناً اماء الرحمن را راهنمایی می فرماید که خود را برای تبلیغ و ارائه برهان آماده نمایند. مقدمه این لوح این است که در آن زمان در جامعه غیربھائی ایران نهضتی در باره رفع حجاب به وجود آمده بود و حضرت عبدالبهاء به جامعه بھائی توصیه می فرماید که

خودشان را در این بحث و ماجرا وارد ننمایند و در لوحی خطاب به والده آقا میرزا منیر می‌فرمایند:

«... یا امة الله، نامه‌ای که به حضرت ورقه العلیا مرقوم نموده بودید ملاحظه شد. در مسأله عدم حجاب بین اماء الرحمن کسی نزد من ذکری ننموده ولی مسموع شد که در میان احباب بعضی اوقات مذاکرات در این خصوص می‌شود ولی مذاکرات مجمل و در این مسأله اختلاف دارند، همین قدر. و اما مسأله درس تبلیغ بسیار موافق است. البته باید نساء مطلع بر دلائل و براهین الهی گردند و واقف بر احکام کتاب اقدس تا بتوانند نساء دیگر را به معین حیوان برسانند. حتی جناب میرزا منیر از من استیذان کرد در این خصوص و من جواب نوشتم که بسیار موافق. البته این مجلس را در نهایت انتظام مجری دارید تا به اندک زمانی معلّمها و مبلّغه‌ها از این مجلس پیدا شوند. عموم ورقات را که تحصیل درس تبلیغ می‌کنند تحیت ابدع ابهی ابلاغ دارید...»

یکی از مطالب دیگری که حضرت عبدالبهاء به آن اشاره فرموده‌اند موضوع سیاست دنیا است و تجزیه و تحلیل بسیار زیبایی از انقلاب بلشویکی روسیه. در لوحی می‌فرمایند:

«... در این ایام در اوروپ علی الخصوص بلاد روسیه حزب دیمقراط بنای افراط گذاشتند و سوسیالیست متطرّف شدند و بلشویک متعسف گشتند. حال از آزادی گذشتند و به اتلاف نفوس و سلب اموال جمهور و تسلط بر عفت و عصمت نساء طیب و طاهر متجاسر گشتند و ثابت و واضح شد که این قوم در بدایت دیمقراطند و در وسط سوسیالیست پرافراط و عاقبت نهلیست و بلشویک بی‌انصاف. امید چنان است که این نفوس را خدا هدایت نماید و از افراط و تفریط نجات دهد. دیمقراط حقیقی نفوسی هستند که آزادی جهانیان طلبند و به حرّیت مشروعه تشبّث نمایند و تأسیس حکومت مشروطه نمایند و جمیع من علی الارض را خیر خواهند. امیدوارم که طریق اعتدال پیش گیرند و درندگی رهاکنند. آسودگی جویند و آزادگی مشروع طلبند...»

بعد اشاره به همین نهضت در ایران نموده و راهنمایی می‌فرمایند:

«... با این نفوس موجوده در ایران جدال و نزاع ننمائید. اگر ممکن است آنان را به حقیقت دعوت نمائید که ای آزادی‌طلب، این حرّیت مظنونّه شما مربوطیت به سلاسل و اغلال است؛ بند است نه آزادی؛ کند و زنجیر است نه همت و بزرگواری؛ ظلمت زندان است نه نورانیت ایوان. فسوف يظهر الله السیئات و نرجوان یبدلها بالحسان...»

الواحی که تا به حال زیارت شد مطالب عمومیّه بود که حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء از طریق این آثار و الواح به طور کلی برای راهنمایی و هدایت جامعه، خطاب به این عائله نازل فرموده‌اند. علاوه بر این تعداد زیادی لوح در ابراز عنایت و لطف و مرحمت نسبت به این خاندان نازل شده که به یکی دو مورد آن بعداً اشاره خواهد شد. همین طور اعزام جناب سمندر و جناب میرزا منیر و جناب نبیل ابن نبیل و بالاخره جناب میرزا طرازالله برای مأموریت‌های مختلف چه برای

نوشتن جواب ردیه و چه برای امر تبلیغ و چه برای تشویق اجباء به ثبوت و رسوخ بر عهد و میثاق و برای تشکیل مجالس وحدت و اتحاد و حتی دستورات خصوصی. فی المثل در مورد تبلیغ ایلات که جناب سمندر را مأموریت می‌دهند، که معرف عنایت و اطمینان هیکل مبارک نسبت به این خادمان درگاه خود بوده است. از نمونه الواحی که در مورد ابراز لطف و مرحمت نسبت به خانواده نازل شده حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به نبیل ابن نبیل می‌فرمایند:

«... مظلومیّت سبب حزن طائفین عرش اعظم گشته. قسم به نیر افق معانی که از این مظلومیّت آثار قدرت و عزّت در ابداع ظاهر خواهد شد. ان ربك لهو المین العلیم. نفسی که لحبّ الله از نفسی برآید در عالم اثر عظیم داشته و دارد تا چه رسد به بلایا و رزایائی که فی سبیل الله بر نفسی وارد شود. ان افرح بما ورد عليك فی سبیل المحبوب. ان اجره یبقی بدوام الملك و الملكوت. یشهد بذلك من عنده لوح محفوظ...»

و بالاخره حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به جناب سمندر می‌فرمایند:

«هو الله - یا سمندر النار الموقدة فی سدرة السیناء، مصائب آن حضرت بی حدّ و حصر و مشقّات آن جناب بی نهایت ولی حکمت این محنت و بلایا این است که باید با عبدالبهاء در کلّ مصائب و رزایا و بأساء و ضراء شریک و سهیم باشی نه اینکه من در آتش بگدازم و یاران مستریح باشند. اگرچه متها آرزوی من این است که من بسوزم و یاران راحت نمایند؛ من بنالم و آنان بیالند؛ من در کمال مشقّت و تعب باشم و آنان در نهایت سرور و فرح، ولی این غوائل و متاعب شما محض شرکت با عبدالبهاء است. پس حمد و شکر نما که شریک و سهیمی و امیدواریم که به عون و عنایت حقّ اسباب آسایش و راحت حاصل گردد. ع.ع.»

برای مسک الختام دو یا سه قسمت از این آثار را که واقعاً زیبایی سبک نگارش و بیان حضرت عبدالبهاء را علاوه بر آنچه تا به حال زیارت کرده ایم نشان می‌دهد تلاوت می‌کنم: یکی لوح بسیار کوتاهی است که در آن شعری نقل شده که در این شعر واقعاً معنای جدیدی دمیده‌اند. می‌فرمایند:

«هو - ای حضرت سمندر، نامه جانپور و لو مختصر بود ولی پراثر بود. لهدا به درگاه جلیل اکبر تضرّع مفضلّ شد. امیدوارم که نهایت آرزو حصول پذیرد. در هر صورت حصول خواهد یافت.
گر شب هجران مرا تاختن آرد اجل روز قیامت زخم خیمه به پهلوی دوست
فرصت بیش از این نه. ع.ع.»

در لوح دیگری خطاب به جناب معلّم می‌فرمایند:

«... جناب معلّم را تحیّت ابداع ابهی برسان. در شهرهای امریک و این واپور سلتیک آهنگ و نغمات اهل طرب به اوج اعلی می‌رسد. هر شب و صبح الحان و ترانه است که از خوانندگان و

سازندگان کشتی به مسامح حاضران می‌رسد، ولی هیچ آهنگی مانند نغمه جناب معلّم و آواز ساز ایشان مفرّح نیست. هر کسی آن را شنیده این آهنگ را صدای کلنگ شمرد زیرا آن نغمه و آواز از دلی پر عجز و نیاز بلند می‌شود...»

و بالاخره در عریضه‌ای که به حضور حضرت عبدالبهاء ارسال شده از محتوای عریضه این طور به نظر می‌رسد که اسامی تعدادی از احتبای تازه تصدیق را حضور آن حضرت ارسال داشته‌اند و طبعاً اینها نفوسی هستند که تا به حال رابطه‌ای با حضرت عبدالبهاء نداشته و فقط اسامی آنان به حضور فرستاده شده بوده است. حال ملاحظه می‌فرمائید که با این اسامی حضرت عبدالبهاء چه می‌فرمایند:

«... امیدم چنان است که جناب مستوفی تأیید کافی و وافی یابد و جناب مستشار سراج انوار شود و جناب نقّاش از شدت محبت الله به ارتعاش آید و جناب آقا محمد سرچاهی به اوج ماه رسد و سادات حصاری انتصاری عظیم یابند و جناب نائب اصغر شیدائی جلیل اکبر گردد و جناب آقا عبدالحسین یزدی از فیض مشرقین بهره و نصیب گیرد و جناب آقا ملا محمد صادق شمعی بارق شود و جناب آقا مشهدی علی مظهر فیض جلی گردد و به نفوسی که تازه به شاطی بحر عرفان رسیدند، رحمانی گشتند، ربّانی شدند، سبحانی گشتند، آسمانی شدند نهایت محبت و تعلق قلبی عبدالبهاء برسانید. آرزوی دل چنان است که به هر یک نامه مخصوص مرقوم گردد ولی اگر هر جزئی از عبدالبهاء هزار جزء شود و به تحریر پردازد از عهده برنیاید، لهذا به جان و دل با هر یک مخابره می‌نمایم...»

و بالاخره آخرین مطلب: چون تعداد زیادی از این الواح خطاب به افراد مختلف خاندان بوده و حضرت بهاء الله به کرات و مرات از اصطلاح «الولد سرّ ایّه» استفاده فرموده‌اند (مثلاً خطاب به جناب سمندر و یا در مورد آقا میرزا طراز الله و میرزا عبدالحسین و بقیّه افراد این عائله) این اصطلاح در زمان ما هم با شهادت بهمن سمندری در طهران - ایران، سال ۱۹۹۲ م. تحقّق یافت. مهندس عزیزالله سمندری (پدر بهمن) به مناسبت صعود در نقطه مهاجرتی (از میر - ترکیه، به سال ۱۹۵۵ م.) به مقام شهادت رسید. بهمن این مقام را به مرحله اعلائی برد و به معنای «الولد سرّ ایّه» رسید که ذکرش می‌تواند مسک الختام برنامه ما باشد.

یادداشت

۱- شیخ محمد کاظم سمندر، تاریخ سمندر مندرج در تاریخ سمندر و ملحقّات (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب.)، ص ۱۴۶.

بسم الله الرحمن الرحيم

والمستعان فطرح حال

المصير

لله

والملكوت والملكوت

والملكوت والملكوت

والملكوت والملكوت

والملكوت والملكوت

والملكوت والملكوت

والملكوت والملكوت

والملكوت والملكوت

والملكوت والملكوت

والملكوت والملكوت

والملكوت والملكوت

والملكوت والملكوت

والملكوت والملكوت

والملكوت والملكوت

والملكوت والملكوت

والملكوت والملكوت

والملكوت والملكوت

الهدية أولاً وآخرها وباطناً وظاهراً أوله الامور والجن والملك والملكوت والملكوت
 ابنه بنده فاطمه فقد تعلمت اني محض من عرق ابيم زينة كما تحف براسها كما ان لا اعلم
 ميراثها كما هو ارثته بانتهجه من اذنته وجهه ساير برية در ايند فتر عرفته و نسبت نام
 اولاً اين بنده بموجب خط مرحوم ميرزا والدي که حفوت مرفوع حاج شيخ و مملکت
 عليه الرحمه الله بانتهجه در هفتاد و نه سال که محرم از او در و است و نسبت
 حفوت ارباب على حذر از او لا بوده متولد شده ام و از فضلها بزرگ خداوند
 اينکه از ليد مطالب امرت کوشش زياد شده و در طفوليت بمحض از عمر از بزرگان
 مشرف شده ام و آنچه در نظر مانده حاج بيلالو صفارديا عليه السلام الله محفوت و حاج شيخ
 عظيم عليه السلام الله و حفوت حاج ميرزا سيد علي خاں عليه السلام الله و حاج شيخ و حفوت
 و حفوت حاج ميرزا سليمان خاں همواردي عليهم رضوان الله و حاج ميرزا محمد و حاج ميرزا
 مرحوم ميرزا محمد حاج شيخ آقا ميرزا زين الدين شيخ و ميرزا ملاقات محفوت در آقويون
 در ادوات طفوليت و بعد که سن من بيازده سال رسيد حاج ميرزا محمد و حاج ميرزا
 آقا محمد رضا بيلالو همچنان فرستاده که روزها جمع در نزد مرحوم آقا ميرزا
 شيخ و حاج ميرزا محمد بنام و مشبهها بخانه مرحوم معفوا الهذا که رحمه عموط بر راه
 باشم با فتنواي بکرم در اول اوليت و توقف شد و بعد حسب الارض والدي که از بزرگ
 مرقوم فرستاده بود مرا با معفوا از ذوالقرن بکرم بقردين فرستاد بقردين فرستاد چند ماه

احوال و آثار شیخ محمد کاظم سمندر

سهیل سمندری

واژه سمندر

واژه سمندر در کتاب‌های لغت نام جانوری است که در آتش زیست می‌کند و اگر از آتش بیرون آید می‌میرد. این نام طیّ قرن‌ها در دیوان شعراء و یا کتاب‌های عارفان به شخصیّتی که نمونه کاملی از جانبازی و عشق و فدا است تعبیر شده که مردانه در آتش محبّت می‌سوزد و دم بر نمی‌آورد. حضرت بهاء‌الله کلمه سمندر را از القاب مقدّسه خود مقرر فرمودند، قوله جلّت عظمته: «باری، نه چنان سدره عشق در سینای حبّ مشتعل شده که به آب‌های بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد. عطش این حوت را بحور نشانند و این سمندر ناری جز در نار روی یار مقرّر نگزیند...»^۱ در سال ۱۲۸۳ قمری مطابق ۱۸۶۶ میلادی ایام تشریف‌فرمائی ادرنه این لقب عالی متعالی خود را به یکی از بندگان آستان یعنی شیخ محمد کاظم قزوینی که آن ایام معروف به ابن نبیل و جوانی بیست و دو سه ساله بود فضلاً عنایت فرمودند.

خانواده و اعقاب

جناب سمندر فرزند ارشد حاجی شیخ محمد نبیل اکبر قزوینی فرزند حاجی رسول ابن حاجی رضا که از اعیان و تجّار معتبر بوده‌اند می‌باشد. این طایفه اصلاً از نفوس آزاده مقتدره سیستان و زابلستان بوده‌اند و به اشاره صفویه در روزگاری که پایتخت دارالسلطنه قزوین بوده به این خطّه آمده‌اند.^۲

حاجی رسول اواخر ایام تقریباً مدّت بیست و دو سال در کربلاء مجاور و به عبادت و ذکر و ثنا مشغول و مشغوف بود، از طالع نیک و اقبال بلند بارها هنگام تشریف‌فرمائی طلعت اعلیٰ به مرقد مطهر حضرت حسین علیه السّلام در حال توجّه و مناجات به لقای مبارک فائز، مجذوب و مفتون جمال و جلال و حالات حضرتش می‌گردد و در موردی اظهار می‌دارد «گمان ندارم که ایشان ادّعائی کرده باشند و اگر بر من معلوم شد که صاحب ندا و ادّعا آن سید بزرگوار است او را دروغگو نمی‌دانم و آن چهره و جبین جز به صدق مبین تکلم نمی‌فرماید.»^۳ آخوند ملا جعفر قزوینی در تاریخ خود مرقوم فرموده: «حاجی رسول والد حاجی شیخ محمد نبیل قزوینی مجاور کربلای معلّی به حقیر گفت: ... نزدیک عرفه جوانی سید و تاجر، لباس تجارت در بر، از اهل شیراز... آمدند به زیارت جامعه کبیر مشغول گردیدند، ملکوتیان، جبروتیان، قدوسیان و ناسوتیان حیران جمال و زیارت او بودند، ارواح تمامی متوجّه او بودند و از زیارت بازماندند...» اگر زیارت آن است که او به عمل می‌آورد، چگونه جمیع مشایخ کربلاء و نجف و علمای ایران که به حرم امام حسین می‌آیند و زیارت می‌کنند خود را زائر می‌دانند، الحقّ زائر حقیقی نیستند.^۴ «باری، مرفوع والد در ایام جوانی بعد از استماع علوم و حکم و زهد و تقوای محکم مرحوم شیخ اجل امجد شیخ احمد احسانی... از افراد ارادت‌کیشان ایشان مذکور شدند و بعد از شیخ... به سید مرحوم... ارادت می‌ورزیدند... چنانچه اولاد ذکورشان نمی‌ماند، استدعا از جناب حاجی سید کاظم مرحوم نمودند و ایشان دعا نموده این علیل را حقّ جلّ ذکرة مرحمت و عطا فرموده و به نام مبارک سید مرحوم علیه بهاء الله... این بنده را نامیدند... و در هفدهم شهر محرم سنه ۱۲۶۰ تولّد حقیر شده...»^۵ مطابق ۱۸۴۴ میلادی. «باری، بعد از فوز به ایمان مرحوم ابوی کراراً به حضور مبارک حضرت اعلیٰ جلّ ذکرة موقّ به شرفیابی شده بودند از جمله در خود تبریز و در جبل ماکو و چهریق مشرف شده‌اند... و منجذب حالات و شیفته عنایات لانهایات بودند و به جوهر بندگی و عبودیت به قدر استطاعت خود بندگی می‌ورزیدند...»^۶

کودکی و نوجوانی

چون تولّد سمندر به فضل جلیل اکبر در سال ظهور بود به عنایت الهی مقدر گشت که این طفل علاوه بر آغوش خاندان مؤمن و موقن به لقای نفوس مقدّسه اولیّه فائز و در دامان حروفات مبارکه حیّ رشد و نما نماید و از اوان کودکی به مشاهده بلایا و رزایای وارده بر پدر مهرپرور و خانواده و استماع مصاعب و متاعب عظیمه یوم ظهور و احاطه آتش سوزان امتحانات شدید چون شمشر آبدیده و سمندر زاده در نار مشتعل گردد. اکنون از تاریخ سمندر اشاره‌ای به این دوره می‌شود:

«در آغاز ظهور نقطه اولی جلّ ذکرة الاعلیٰ... جناب والد... در اوقات توقّفشان در قزوین که آن زمان مقرّ مبلغین و معبر زائرین و مسافرین نقطه آذربایجان بوده با اکابر و علماء و اعظام فضلاء اصحاب اولیّه مانند حضرت باب الباب و حضرت وحید اکبر و جناب ملا عبدالجلیل ارومیه‌ای و حضرت ملا باقر حرف حیّ و آقا میرزا محمد علی قزوینی و حاجی ملا علی برغانی و جمعی

دیگر از مشایخ عرب و سادات و علماء عجم و غیرهم مصاحبت و معاشرت داشته‌اند... و جمعی که خود این علیل به خاطر دارم که در این بیت ملاقات نموده تشریف آورده‌اند... اوّل حضرت مستطاب اجلّ آقای حاجی سید علیّ خال علیه سلام الله است که عمامه سبز در سر و لباس نجیب تجارتی در بر داشتند، خود بنده میان درگاه اطاق ایستاده بودم که مرحوم حاجی محمّد حسن زرگر خالو با نهایت خضوع به زیارتشان آمدند. خواست دستشان را بیوسد، ایشان آهنگ بوسیدن پای او را نمودند... دوّم جناب مستطاب علامه العلماء الرّاشدین ملاّ یوسف علی اردبیلی... گاهی مرا روی زانوی خود نشانیده اصول مراتب توحید می‌پرسیدند، چون عرض می‌کردم مسرور می‌شدند و نوازش فرموده چائی می‌دادند. سوّم جناب مستطاب اعلم العلماء و افضل الفقهاء النّحریر الشّهِیر الکریم ملاّ شیخ علی ترشیزی ملقب به شیخ عظیم بودند که مأمور به نداء ظهور قائمیت شدند... چهارم سرکار جلالت‌مدار حاجی سلیمان خان... بودند و عرش اطهر را بعد از شهادت کبری به دست آوردند... و قصه شهادت آن مشعل بزم محبت زینت تواریخ داخل و خارج و روشن‌تر از آن است که محتاج به بیان باشد... پنجم جناب الاجلّ الاکرم آقا میرزا علی سیّاح مراغه‌ای بودند که حضرت ربّ اعلیّ جلّ و علا به ایشان فرموده بودند که شما به حضور من یظهروه الله مشرف می‌شوید... ششم حضرت مستطاب الافخم آقا میرزا اسدالله خوئی ملقب به دیان بودند و مخاطب به خطاب مستطاب "ان یا حرف الثالث المؤمن بمن یظهروه الله"... هفتم مجمع معارف روحانیّه و مخزن اسرار ربّانیّه جناب ملاّ عبدالکریم قزوینی کاتب بیان بودند... و از سرّ و حکمت شهرت نام مرآت باخبر و آگاه... هشتم جناب جلالت‌مآب کریم خان متخلّص به بهجت که از رؤسای ایل مافی قزوین و پسر عمّ مرحوم نظام السّلطنه و خوش‌خطّ و با فضل و کمال و شاعر و با جلال... که سفری به طهران رفته و قصیده مدحیه در وصف طلعت ابهی گفته و در حضور مبارک خوانده که فرد آخرش این مضمون بوده که مرا از این آستان دور و از این در مهجور و محروم مفرما... نهم جناب حاجی عبدالکریم مشهور به باغبانباشی که از اعظم و اکابر و اعیان تجار بودند و در ثروت و غنا و زهد و تقوی اشتهار داشتند... در اصفهان جناب آقا محمّد مهدی [فرزند ایشان] به حضور مبارک حضرت اعلیّ جلّ ثنائه مشرف می‌شود... همواره به انجذاب و اشتعال در امر الهی می‌گذارید تا در قلعه مازندران بعد از خدمات نمایان به شهادت رسید... باری، به همین چند نفر که اکبر و اشهرند اکتفاء نموده از ذکر سائرین که درست در خاطر نیست صرف نظر می‌شود... و حضراتی که عرض شد مثل خواب به خاطر دارم و محلّ شرفیابی خود را در حضورشان نیز فراموش نکرده‌ام چه که طفل بودم و بعضی از آقایان مذکور تلطفاً مرا بغل می‌گرفتند، و چون حبّ فطری و قلبی بوده اسامی مبارکشان با صغر سنّ ملکه شده و مراحمشان فراموش نگشته است.»^۷

کم‌کم سمندر بزرگ‌تر شده از خانه و آشیانه بیرون آمده آماده برخورد با جامعه می‌شود و آنچه را که عشاق حقّ و مظاهر مقدّسه‌اش دیده و شنیدند و در آتش بغض و کین و عداوت معاندین

سوختند و ساختند و صدهزار جان شیرین باختند تا امانت مقدّسه الهیه یعنی هیکل امر اقدس ابهی را در کمال جمال و جلال به دست ما سپردند، مشاهده کند و خود را به تدریج برای تحمّل آتش خروشان امتحانات گوناگون در میادین وسیع خدمات عظیمه آماده نماید. اینک آنچه خود مرقوم فرموده:

«و این بسی معلوم است که در ایران اطفال مردمانی که به این اسم [بابی - بهائی] موسومند در معابر و اسواق غالباً معاف نیستند، یعنی اطفال و جهال به اذیت لسان لامحاله غالباً می‌پردازند خصوصاً در اوقاتی که گرفت و گیری و حادثه و حرفی باشد این مطلب اختصاصی می‌یابد و خود این علیل از طفولیت بسیار مبتلی به استماع مزخرفات شده‌ام تا به حالا که باز گاه گاهی می‌شنوم ولیکن یک فقره از آنها که خیلی حکایت دارد می‌نویسم که به یادگار در صفحات روزگار بماند. به خاطر دارم وقتی را که در صغر سنّ بودم و به تکلیف نرسیده بودم و والد مرحوم نیز در سفر بودند وقتی برای خریدن چیزی درب دکان بقال سرگذر خودمان می‌رفتم چند نفر مردمان بی‌کار نیز حول حوش آن دکان نشسته بودند؛ از دور که مرا دیدند ظاهراً مواضعه نمودند که یکی از آنها بر اذیت من قیام و اقدام نماید. خلاصه نزدیک دکان که رسیدم یکی از آنها که مردی قوی بود بدون سؤال و جواب، محض کسب ثواب یک سیلی ناصواب به روی این بنده زد. به خاطر دارم که بقال چون دانست با او اشتغال داد و ستد دارم ممانعت نمود که چه کار دارید، واگذارید. بنده نیز به استظهار کاری که داشتم به بقال نزدیک شدم و وجه داده تا آنچه می‌خواستم بخرم. در این وقت تا متاع کشیده و خریده شود آن حضرات با هم صحبت می‌داشتند در باره من و من به گوش خود می‌شنیدم. یکی گفت آیا این حرامزاده است یا خیر. دیگری در جواب گفت اگر قبل از بابی شدن پدرش نطفه‌اش منعقد شده است حرامزاده نیست و هر گاه بعد از اقبال نطفه‌اش بسته شده است حرامزاده است. و این سخن با اینکه حالا سی سال متجاوز است که گفته شده به هیچ وجه از خاطر من نرفته است. خلاصه برای اطلاع تحریر شد و بس. و الحمد لله تعالی که اغلب اشخاصی که در این امر مبارک سبب اذیت و صدمه شدند از اعلی و ادنی صرفه‌ای نبردند... فنا و هباء شدند و اگر تفصیل هر یک نوشته شود که دیده‌ایم و شنیده‌ایم این اوراق کفایت نماید. خلاصه بعضی از آن اشخاص دیده شدند که به کمال فقر و فلاکت به موت و هلاکت رسیدند.»^۸

والد ماجد سمندر، جناب نبیل اکبر، هیچ گاه از تعلیم و تربیت فرزند دلبنده غفلت نمی‌ورزید. با وجود اشتغال به تجارت و اسفار متعدّده و احاطه اعداء از هر جهت همواره در تزئید معلومات او می‌کوشید و به ندرت اوقات فراغت به مذاکرات عادی می‌گذشت. زیارت کتاب مستطاب بیان و تلاوت آثار مبارکه حضرت جانان و استماع حکایات رجال در میادین تبلیغ و خدمت و جانفشانی ابطال در صحنه وسیع مبارزه و شهادت روز به روز بر معلومات و نیروی روحانی او افزوده، آتش شور و شعف و آرزوی موفقیت در اعلائی امر حضرت اعلی روح ما سوا فداه را در سینه و قلبش شعله‌ور می‌کرد و در حقیقت او را برای آینده‌ای بزرگ آماده می‌نمود. این حکایت مبین این معنی

«... به خاطر دارم وقتی را که هنوز این علیل طفل پلیده و فرق مابین خوب و بد نداده و از بیان اطلاع درست نداشته سخن در خصوص آیات الله به میان آمد در حضورشان [جناب نبیل]. بنده ذکر کردم که نمی دانم فرق ما بین آیات طلعت اعلیٰ جلّ ذکره و شأنه با آیات مرآت چه چیز است. به کمال عقیدت [و] آزادی حقیقت بیان کردند که آیات نقطه به منزله مولی و آیات مرآت به منزله عبد رقی است چنان که خود نقطه شمس حقیقت و مولی است و مرآت عبد رقی و بنده او است و امثال این کلمات مکالمه شد و به واقع بعد از زیارت بیان و دقت در ابواب بیان ملاحظه شد که اصل جوهر مذهب بیان همین است و حال اینکه آن زمان که این مذاکره شد ابداً امر مبارک ابهائی من دون حجاب مذکور نه و معلوم نبود...»^۹

دوران جوانی

چون به مرور ایام سمندر به سوی نوجوانی گرائید و از حدود و قیود طفولیت و صباوت رهید جناب نبیل، این نهال مشتاق مراتب کمال را، به تبریز که مرکز تجارت ایشان از زمان تشریف فرمائی هیکل مبارک به خطه آذربایجان بود برده و از حضرت ملاء علی اکبر اردستانی تقاضا نمودند که ایامی چند تعلیم فرزند هوشمند را به جدّ تمام بر عهده گیرند تا در لغت عرب و خوض در معارف عالیّه و غور در بحار آثار مبارکه نازله از کلک اطهر اعلیٰ و اطلاع به رموز تبلیغ کلمه علیا بین الوری معلوماتی بسزا یابد، و حدود دو سال همه گونه اسباب راحت و اقامت جناب استاد را فراهم آوردند. در این باره در همان تاریخ سمندر چنین آمده:

«از جمله علماء ربّانی و فضلاء روحانی استادی و معلّمی جناب ملاء علی اکبر اردستانی علیه سلام الله بودند که در اوائل امر، این بزرگوار را در شیراز با حضرت مقدّس خراسانی تازیانه زده مهار نموده در بازار گردانیدند و همواره به ذکر و ثنا و تبلیغ و تعلیم مشغول بودند و این بنده در زمان حضرت والد علیه الرّحمة در تبریز به قدر دو سال در خدمتشان درس خواندم و به اذن حضرت والد در خدمتشان به قزوین آمده به اردستان تشریف بردند و بعد از اعلان امر مبارک ابهی حالت تأمل و تفکری در ایشان پیدا شد، حتّی در یکی از الواح به این عبد افقر امر می فرمایند چیزی به آن معلّم اکبر عرضه دارم لکن طولی نکشید که اراده الله مؤثّر گردید و آن شخص فطن ذکی دقیق پس از تحقیق عمیق از این صراط رقیق گذشته به اعلیٰ مقام ایقان و عرفان رسیده به ذکر و ثنا و تبلیغ مشغول شده تا عروج نمودند...»^{۱۰}

از جمله نمونه‌ای دیگر از مساعی مداوم حضرت نبیل به منظور حصول روحانیت و علم و اطلاع هرچه بیشتر فرزند نیک اختر و احبّای الهی، پذیرائی از میهمانی جلیل و بسیار عزیز در قزوین است. در این مورد مرقوم گذشته:

«اول عارج به معارج معانی و دارای صفات و اخلاق روحانی قدوة اصحاب یقین جناب آقا میرزا زین العابدین عمّ اکرم جمال قدم جلّ اسمہ الاعظم بوده که پس از آنکه ازل را از مازندران به بغداد رسانیده بودند از راه قزوین به طهران و مازندران می‌رفتند؛ به اقتضای حکمت و مصلحت حضرت والد چندی ایشان را به بهانه تعلیم این بنده در خانه نگاه داشتند و دوستان و اولیاء آن زمان با نهایت حکمت خدمتشان می‌رسیدند و بعد از چندی به سمت مازندران تشریف بردند. تقریباً بعد از ده سال در لاهیجان خدمتشان رسیده این عبد در حجره تجارت بوده باکمال حکمت تقریباً چهل روز که خدمتشان مشرف بودیم غالباً این بنده از حالات ازل و تفصیلات آن سفر می‌پرسیدم و مترصد شنیدن ذکر فضیلت و کرامتی و مزیت و شرافتی از او بودم، از ایشان جز سکوت و تمکین و صمت و تسلیم چیزی مشاهده نمی‌کردم و از این مطلب بسیار در عجب بودم تا زمان اعلان امرالله در لوح مریم این مضمون زیارت شد که در ذکر وقایع دارالسلام می‌فرمایند که جناب بابا در سنین اولیه با ما بودند و آگاهی دارند، انشاءالله روح القدس صدق و یقین از لسانشان نطق نماید. آن وقت دانستم که علت سکوت، عدم فضیلت و مزیت بوده.»^{۱۱}

پوشیده نماند که جناب حاجی شیخ محمد نبیل پدر جناب سمندر در عین توجه و مراقبت تام در تعلیم و تربیت و ازدیاد اشتعال و روحانیت فرزند سعادت‌مند سمندر را با وجود صغر سن اکثر ایام همراه خود به بازار و حجره برده به انجام امور مختلفه مربوطه تشویق و تحریص می‌فرمودند تا به تدریج به رموز شغل آباء و اجدادی وارد و مسلط شود تا در آتیه بتواند زمام کسب و تجارت را به دست گرفته خود و خانواده را به خوبی اداره کرده و در خانه را کماکان گشاده داشته و به احسن وجه از عهده امور جلسات یاران و پذیرائی مسافران و عابران و مبلغان و زائران کوی جانان برآید و از این جهت به اصطلاح محروم و بی دست و پا بار نیاید.

«و دیگر مرحوم والد... بعد از شهادت کبری سفری به دارالسلام بغداد رفته... حضور مبارک طلعت ابهی روح ما عده فده مشرف شدند و مرآت را نیز ملاقات نمودند و در آن سفر لوح ناریه از مرآت همراه داشتند که از جمله مضامین آن این بود که هرکه بگوید مرا دیده است کافر است و هرکه بگوید صوت مرا شنیده است مشرک... و دو سه دفعه هم ملازم خودشان مرحوم آقا میرزا محمد را به بغداد فرستادند... اواخر ایام مرحوم والد قصد زیارت و توقف دائمی در دارالسلام داشتند و همه نوع تدارکات دیده و دست و پای تجارت خود را از تبریز جمع کردند و به قزوین تشریف آورده، خواستند به مراسلات قطع شراکت با شریک خود نمایند، میسر نشد، و در اواخر از این علیل مشورت فرمودند... حقیر عرض کردم چون در این وقت مرض چشم من شدت دارد چنانچه ملاحظه می‌فرمائید، و الاّ به اذن شما می‌رفتم [به لاهیجان] کار را انجام می‌دادم. حال می‌ترسم به سبب مسامحه او وقت سفر بگذرد و زمستان بیاید، لهذا خود سرکار عالی چند روزی تشریف ببرید لاهیجان و با شریک رسیدگی محاسبات را فرموده قطع کارها نموده به زودی مراجعت می‌نمائید انشاءالله تعالی... از فردای آن شب تهیه سفر دیده و اسب

خریدند و روانه لاهیجان شدند. بعد از ورود به آن بلده به فاصله چند روز ناخوش شده و چند روز هم مریض بوده جهان فانی را وداع گفته به عالم روحانی عروج نمودند و سال وفاتشان ۱۲۷۸ بوده است [مطابق ۱۸۶۱ میلادی] ، علیه رحمة الله و غفرانه. جسد مرحوم والد را شریک و اخویشان طاب ثراهما مصحوب مرحوم ملا جعفر طاب ثراه به قزوین فرستادند... و به اقتضای زمان به صحابت جناب آقا محمد حسین خال [دائی جناب سمندر] جسدشان را به بغداد فرستادیم و به اذن و اجازه حضرت کلیم روحی لحضرتہ الفداء در آن جا مدفون شدند. علیه جواهر عنایات الله و غفرانه»^{۱۲}

در ایام بغداد قبل از اظهار امر مبارک هفت لوح منبع از ساحت اقدس ابهی خطاب به جناب نبیل اکبر نازل و عنایت شده است. همچنین بعد از صعود جناب نبیل الواحی خطاب به ابن نبیل نازل گشت. عنایات و الطاف الهیه در الواح اقدس ابهی که بلافاصله بعد از صعود جناب نبیل اکبر خطاب به ابن نبیل یعنی محمد کاظم از بغداد به خط مبارک ارسال فرمودند این نوجوان تازه پدر از دست داده را که هنوز هجده سال تمام نداشت و در دریای حزن و اندوه غوطه‌ور بود چنان به روح امید و سرور تر و تازه و زنده و مشتعل فرمود که مشتعلاً منجذباً قیام به ذکر و ثنا و تشویق برادر، نبیل ابن نبیل، و سایر افراد خانواده و احتبای قزوین که بایان معروف باشند نموده و به اداره محافل و مجالس پرداخته باب خانه پدری را مانند زمان والد ماجد گشاده نگاه داشته کماکان به پذیرائی و خدمت از دل و جان پرداخته زمام حجره قزوین و تجارت جاری در این مدینه و لاهیجان را به دست گرفته طبق دستورات الهیه در الواح مبارکه مذکوره متکی به تأییدات غیبیه راه و روش حضرت نبیل را سرمشق خود قرار داده خود را برای بندگی آستان قدس الهی روز به روز آماده‌تر می‌نمود و بر روحانیت و شور و نشور می‌افزود. جناب سمندر در کتاب تاریخ سمندر اوضاع آن زمان را چنین توصیف می‌کند:

«در آن زمان حالت خلق بیان تقریباً چنان بود که عموماً نظر به اشارات منزله از حضرت ربّ اعلیّ جلّ و علا توجه به مرآت ازل داشتند و آنچه از شئون قدرتیّه و آیات و بیّنات از جمال مبارک ابهی می‌دیدند از جانب او می‌پنداشتند... حضرت اسم الله المنیب آقا میرزا آقای کاشانی... در سال ۱۲۷۵ [مطابق ۱۸۵۸ میلادی] به امر مبارک سفری به طهران و قزوین و تبریز کرد و الواحی از جمال مبارک و اوراقی از ازل همراه داشت و در آن زمان این بنده [شیخ محمد کاظم] در خدمت مرحوم والد در تبریز بودم که الواح ایشان را تسلیم نمودند... و بعد به بغداد مراجعت کردند و در زمان مهاجرت جمال مبارک... تا اسلامبول در رکاب مبارک بوده و از آن جا حسب الامر به ایران آمد و در سرّ سرّ به تبلیغ امر مشغول بود تا وقتی که سورة اصحاب به نام آن جناب در طهران رسید و به اذن مبارک اندک اندک پرده را از جمال امر برداشت... و چون سواد سورة اصحاب را که از جمله این عبد مسکین در آن مذکور است به قزوین فرستادند تزلزلی عظیم و انقلابی جسیم پدیدار شد و مجالس عدیده برای توضیح مطلب و تبیین مقصد برپا گردید و بعد از مذاکرات و محاورات و مجاهدات [و] رجوع به آیات بیّنات هر کدام از آن جماعت به نحوی و طریقی به

فضل الله هدایت شده به مقام استقامت رسیدند... مگر معدود قلبی که به او هام خود قناعت نموده و به لوازم مجاهدت موفق نشده و در بحر ضلالت مستغرق گشتند...»^{۱۳}

جلسات مذکوره فوق را ابن نبیل تشکیل داده و به کمال حکمت و شجاعت و مهارت بایان پر آشوب قزوین را به شاهره هدایت یعنی درک مقام امنع اقدس موعود بیان دلالت نموده است و این اولین خدمت مهم این جوان مطلع مشتعل در مدینه تاریخی قزوین است. و اما فتنه ازل که به تحریک و اغوای سید محمد اصفهانی در ادرنه به شدت بالا گرفت و بعد از ارتکاب مظالم عظیمه نسبت به طلعت اقدس ابهی و ادعای دعوتی تازه که «... خود در ساعت و دقیقه معینی مظهر ظهور جدید و مستقلی شده است و ایجاب می کند تا همه مردمان شرق و غرب بدون قید و شرط سر تسلیم در مقابل آن فرود آورند...»^{۱۴} علاوه بر بیان این مطلب هیکل مبارک حضرت ولی امرالله در مورد مظالم میرزا یحیی و ضربه مخزبه او به امرالله و نقض عهد و میثاق طلعت اعلی چنین می فرمایند:

«نه واقعه جانگداز شهادت حضرت اعلی، نه سوء قصد پلید به جان شاه و نتایج خونبار آن، نه تبعید قهرآلود جمال مبارک از موطن خود و نه حتی غیبت دو ساله آن جمال منیر در کوه های سلیمانیه هیچ یک از لحاظ نتایج نابودکننده ای که می توانستند به دنبال داشته باشند قابل مقایسه با این اولین ضربه داخلی نبودند که وحدت این جامعه نوخیز را مورد تهدید قرار داده و می رفت تا شکافی عمیق و جبران ناپذیر در بین منسویین آن ایجاد نماید...»^{۱۵}

در چنین طوفان سهمگینی و طغیان عظیمی سمندر که جوانی بیست و دو سه ساله شده بود رساله مستدل و محکم و متینی بر رد اعمال و اقوال ازل نوشت و به ساحت اعز اقدس ابهی به ادرنه فرستاد که موجود است. ایشان می نویسند:

«پوشیده نماند این اوراق عربی را در سال یکهزار و دو بیست [و] هشتاد و سه هجری قمری ۱۲۸۳ [۱۸۶۶ میلادی] که اعراض مرآت ازل اعلان شد این بنده ذلیل محمد کاظم ابن نبیل اکبر علیه غفران الله مخاطباً بمرآت مزبور نوشته حضور مبارک جمال اقدس ابهی روح ما سواه فداه به ادرنه ارسال نمودم و فضلاً ذکر از این اوراق در رساله ای که در جواب علی محمد سراج نازل شده فرموده اند. توضیحاً تحریر شد؛ حرره العبد المجرم محمد کاظم مذکور به سمندر.»

در باره این رساله ایادی جلیل امرالله جناب طرازالله سمندری چنین می نویسند:

«طلعت من یظهره الله روح ما سواه فداه صریحاً می فرمایند بر هر مؤمن غیور و متمسک به جبل ولای حضرت مکلم طور لازم است که اگر صاحب قلم و بیان است ردی بر رد من اعتراض علی الله مرقوم و مسطور دارد... من جمله از نفوسی که اقدام و اسبق در این عمل میروم و سعی مشکور بودند پدرم علیه رحمة الله و غفرانه و بهانه بودند و شاهد بر صدق این مقال بیان شیرین اصدق

الصّادقين روحی لاجبائه الفداء در آثار منیعۀ بدیعۀ اولیّه است. فی الرّسالة المبارکة فی جواب علی محمّد سراج در ذکر آن اجوبۀ کافیہ می فرمایند، قوله الاحلی: "ابن نبیل مرفوع در اثبات امرالله بما القی الله علی فؤاده الواحی نوشته، در ابتدا به این آیه که از سماء مشیت ظهور قبلم نازل شده استدلال نموده قوله عزّ ذکره: ... قل اللّهم انک انت ربّاب السّموات و الارض لتوتین الرّبویّیة من تشاء و لتزعزّ الرّبویّیة عمّن تشاء و لتوتین الامر من تشاء و لتنعن الامر عمّن تشاء... و کاش اهل بیان در آیه مبارکه که ابن نبیل ذکر نموده تفکر نمایند. انتهى" و در لوحی دیگر می فرمایند: "استدلالیّه آن جناب بین یدی حاضر و مشهود گشت. فطوبی لک بما اخذت من ابکار الحدائق المعانی. ای کاش از اوّل امر مطلع می شدی فو الذی تفرّد بالکبریا که از اوّل امرش کسی مطلع نه؛ سترناه لحکمة من لدنا. باری، این ایام نعیق و نهیق مرتفع شده و به اطراف الواح ناریه کذبہ ارسال داشته اند و البتّه به آن جناب هم می رسد. باید بحول الله و قوّته قلم برداری و آنچه از فحاحات روح البهاء بر قلبت القاء می شود در جواب بنویسی. بشر فی نفسک بما قدّر الله لک فی مقرّ الاعلی مقام عزّ رفیع." و در لوحی دیگر نازل: "فطوبی لک یا سمندر النّار بما اشتعلت من نار التّی ظهرت علی هیکل المختار... و قد حضر بین یدی العرش منک کتاب ثمّ بعده کتاب و اخذ يد القدرة کتابک و توجه الیه طرف الله ربّک فضلاً من عنده علیک لتکون من الشّاکرین و امرنا الذی کان حاضرأ لدى العرش بان یقرئه فلما قرء سطع منه رائحة القدس التّی هبت عن شطر قلبک و کذلک نعلّم من نشاء و نلهم من نشاء من عبادنا المقرّیین... و شهدنا نار حبّک من کلماتک کأنّها اشتعلت فی کلّ حرف من کتابک. فطوبی لصلب خرجت منه و لامّ حملتک اذا یفتخر بوجودک النّبیل فی الملاء الاعلی و انا بعثناه حیثنذ علی احسن الوجوه و قبلنا منه ما فات عنه فی حیات الاولی و قدّرنا له مقام عزّ رفیع. کلّ ذلك من فضلنا علیک و رحمتنا لک لانک دخلت مقام الذی لن یدخل فیہ الا الذینهم لن یرتدوا ابصارهم الی ما خلق فی الابداع... فطوبی لک بما فزت بهذا المقام" الی آخر بیانه الاحلی. و نیز لوح اقدس دیگر: "یا اسم جود، علیک بهائی، نامۀ جناب سمندر علیه بهائی ملاحظه شد. طوبی له و لقلمه و لمن یحبّه لوجهی. از قبل و بعد آنچه در اثبات کلمة الله از قلم او جاری شده لدى المظلوم مقبول. قد نطق بالحقّ یشهد بذلک لسان عظمتی و من معی فی ملکوتی و یطوف حولی. نسئل الله تعالی عن یحفظه عن الظّالمین و المعتدین. انه هو القویّ القدیر."

جناب ایادی چنین می نویسند:

«باری، بعد از وصول آن تألیف به خاک پای مبارک طلعت من ینظره الله... به خطاب "یا سمندری" ملقب و مخاطب گشتند. معلوم است این فضل اعظم و لطف اتمّ و موهبت بی نظیر و بخشش بی بدیل با آن طیر نحیف چه می کند... پس آن شایب روحانی و طیر آسمانی بعد از استماع آن خطاب رحمانی... به خدمت آن سیمرغ آشیان بقا تنگ کمر بست. اگرچه به ظاهر مشغول تجارت بودند و لکن امور تبلیغی را مقدّم بر جمیع امور و سرآمد جمیع اعمال می دانستند. در ایام و لیالی هر طالب صادقی و هر مجاهد عارفی را اعمّ از اینکه از هر فرقه و طائفه باشد حتّی

سلسلهٔ علماء که آن ایام منتهای غلّ و بعضاً و عدوان و طغیان از ایشان ظاهر بود می‌پذیرفتند و با عالم عالم وقار و دریا دریا اصطبار و جهان جهان سکون و حکمت و مدارا شروع به صحبت می‌کردند، و هیچ وقت متغیّر نمی‌شدند و اعتراضات و احتجاجات نفوس را به کمال ملاحظت و ملامت و ملاحظت بیان و گشاده‌روئی مقابلی می‌نمودند... و از آیات باهرات و کلمات تامّات که اکسیر اعظم بود به موقع خود قرائت و تلاوت می‌فرمودند. خوب در نظر دارم بعضی از سادات و برخی از خاندان علماء و عائله‌ای از بقیّهٔ یموتی‌ها [ازلی‌ها] متجاوز از یک سال دو سال برای تحقیق می‌آمدند و ایشان اظهار ملالت و کسالت و خستگی نمودند بلکه هر دفعه بر مراتب محبّت و مودّت می‌افزودند و آمدن آنها را دالّ بر تأثیر کلمه و نفوذ امرالله می‌دانستند و حفظ مراتب آنها را از هر جهت منظور می‌نمودند. مکرّر لیالی را که مبتدی داشتند مجلس تا موقع سحر امتداد داشت و البتّه خادمین مجلس به روح و ریحان از خواب و راحت اجتناب نموده با مسرت و نشاطی بی‌نظیر مشغول خدمت بودند، حتّی اماء الله نیز یک وجد و سروری در آن ایام و لیالی داشتند که فوق العاده بود. محبوب عالم گواه است که آن حالات روحانی و عوالم مقدّس از اذکار و بیان این نملّهٔ فانی به تقریر و تحریر ننگجد. در حقیقت عوالم محبّت را به منتهای درجه و اعلیٰ رتبه و ابهی مرتبه رساندند. کذلک در بیوت نفوس مبارکه از مخلصین و بندگان مقرّبین آن ماه جبین موافقی که برای صحبت و آبیاری و تکمیل اطلاعات آنها تأسیس می‌شد تقریباً از دو ساعت از شب رفته شروع و قرب اسحار با مسرت و بشاشتی سرشار تلاوت و گفتار را خاتمه می‌دادند. به به از آن لیالی، به به از آن ایام، به به از آن عوالم، به به از آن عشاق نیر آفاق. بار الهی، آن حالات و آن عوالم خلقی اراده و خواست تو بود و از تأثیر کلمهٔ تو. کجا رفت؛ چه شد؟ آیا زود نبود تغییر و تبدیلیش؟...

در مقام حالات و خدمات و شور و انجذاب سمندر چه شاهدی اعظم و اشرف از بیان حقّ در این لوح اقدس ابهی:

«یا اسم جود، فی الحقیقه جناب سمندر علیه بهائی به منظر اکبر ناظرند و بر خدمت قائم. حرارت محبّتش را حجبات حایل نشود و سبحات اثر آن را منع ننماید. اگر طالب صادقی از اماکن بعیده دست فرا دارد یکن اثرش را بیاید. عبد حاضر مطالبش را عرض نمود، به شرف اصغاء و جواب هر دو فائز. سبحان من ینطق و یسمع و یجیب و سبحان من اوقد فی الافئدة و القلوب ما اجذبها الی الحقّ علام الغیوب. انتهى»

بلايا و رزایا - سفرهای جناب سمندر

در بارهٔ بلايا و رزایا که بر جناب سمندر چه در ایام طفولیت و زمان حیات والد ماجد و چه در طول زندگی وارد شد اگر بخواهم حرفی ذکر نمایم از حوصلهٔ این اوراق بیرون است. لذا احسن آنکه

فرموده صاحب عالم را مذکور دارم، قوله تعالی: «در جمیع احوال مراقب امرالله باشید. در سبیل دوست شدائد و بلائی لاتیحصی حمل نمودید. اجر آن ضایع نشده و نخواهد شد. ان اطمئن انه لهو المقتدر القدیر. انتهی» و نیز در این زمینه دوستان عزیز می‌توانند به تاریخ سمندر مراجعه فرمایند. و اما اسفار جناب سمندر، ایشان از روزگار طفولیت تا دو سال قبل از ترک این جهان طبق یادداشت به خط خود سی و یک سفر در داخل و خارج ایران انجام داده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌شود. این یادداشت‌ها در سال ۱۳۳۳ قمری از گنجینه خاطره از قلم جاری شده از این قرار:

«سفر اول این عبد افقر در سال هزار و دویست [و] هفتاد و یک به امر و اذن حضرت مرفوع والد همراه مرحوم عمو آقا محمد رضا به لاهیجان سنّ یازده سال در بعض کوه‌ها که سواره نمی‌شد رفت به امر عمّ مرحوم، مکاری [یعنی صاحب چارپایان سواری] مرا به دوش برده منزل در لاهیجان شب‌ها در خانه مرحوم مبرور عمّ کریم مشهدی محمد رحیم طاب ثراه و روزها سرای محمد علی خان حجره خودمان که مرحوم ارباب آقا مرتضی قلی طاب ثراه شریک والد مرحوم مقیم بودند توقف تخمین یک سال... سفر دوم حسب الامر حضرت والد علیه الرحمة الله با مرحوم خالو کربلانی محمد حسین طاب ثراه و مغفور آقا میرزا محمد ملازم مرحوم والد کجاوه نشسته به تبریز رفتیم که جناب والد روحی فداه تبریز تشریف داشتند و مخصوص بردن بنده ملازم خود را فرستاده و امر فرموده بودند که جناب خالو هم با بنده تشریف فرما شوند... [تمام این مدت را ایشان خدمت والد بودند تا اول محرم ۱۲۷۴ پدر عزیز و آقا میرزا محمد ملازمشان و حاجی میرزا آقا نام تبریزی که او هم خادمشان بوده سفر کرده به رشت می‌رسند] بعد لاهیجان رفتیم... به قدر دو ماه مانده حساب‌های خود را رسیدگی فرمودند، در خدمتشان از راه دیلمان به قزوین رفتیم. سفر سوم چون بعد از ختم زمستان آن سال در قزوین مرحوم حاجی نصیر شهیر علیه رحمة الله را گرفته طهران بردند لهذا مرحوم والد تنها با مرحوم رمضان خان علیه الرحمة به تبریز تشریف بردند. بعد... نوشتند این عبد حاجی آقای تبریزی آدمشان را برداشته با کربلانی رفیع مکاری حصارى به تبریز رفتیم. طولی نکشید که محرم هزار و دویست و هفتاد و پنج رسید و جناب مستطاب آخوند ملا علی اکبر اردستانی علیه الرحمة تبریز آمده شب‌ها را در حجره و روزها به معلمی نوه‌های مرحوم حاجی میر محمد حسین طباطبائی مشغول بودند و این بنده هم خدمتشان صبح‌ها و شب‌ها درس مقدمات عربی که هیچ نخوانده بودم می‌خواندم. تقریباً دو سال ایام تحصیل بود... تا در خدمت مرحوم آخوند به اذن حضرت والد علیهما بهاء الله به قزوین آمدم و این وقت نزدیک به ماه محرم بود که اواخر سال ۱۲۷۶ باشد و مرحوم آخوند یک هفته قزوین مانده مراجعت به وطن خود اردستان فرمودند و سال هزار و دویست [و] هفتاد و هفت رسید و حضرت والد هم به قزوین تشریف آوردند... سفر پنجم این عبد افقر طهران، این اول سفر طهران است که به مصاحبت و همراهی مرحوم ملا ابوالحسن جهرمی شیرازی که در قزوین تبلیغ شده بودند به طهران آمدم، منزل اخیراً سرای امیر شد، زیاده از دو ماه بودیم، خدمت

مرحوم مبرور حاجی میرزا رضا قلی و مرحوم آقا میرزا تقی علیهما رحمة الله که در تبریز و قزوین دیده و با جناب والد دوست بودند ملاقات شد و همچنین سایر دوستان آن زمان از قبیل مرحوم آقا سید عبدالهادی و آقا محمد جواد قزوینی و جناب حاجی میرزا محمد عطار و پسرشان جناب آقا محمد کریم عطار و حضرات آقایان تفرشی مرحوم آقا میرزا نصرالله و اخوان ایشان و مرحوم آقا میرزا محمد حسین منجم باشی و مرحوم حکیم مسیح کلیمی و دیگران می‌رسیدیم و حالت حبّ و اشتعال داشتیم ولی از مهاجرت جمال قدم جلّ ذکره از بغداد کلّ ملول بودند و بودیم... سفر ششم از راه رشت لاهیجان- در بین سال هزار و دویست و هشتاد به خیال مسافرت به ادرنه از قزوین از راه رشت به لاهیجان رفتیم. این اول سفر مرحوم اخوی حاجی شیخ محمد علی علیه الرّحمة است که برای سختی زمستان کجاوه نشسته با جمعی دوستان از قبیل مرحوم آقا میرزا نصرالله و برادرش و مرحوم آقا میرزا عیسی قزوینی علیهم غفران الله رشت رفته از آن جا بنده با جناب اخوی لاهیجان رفتیم، مسافرت وفق نداده [یعنی سفر به ادرنه برای زیارت طلعت ابهی] تقریباً یک سال و نیم بنده لاهیجان ماندم و مرحوم اخوی را قزوین به دیدن محترمه والده علیها رحمة الله فرستادم و باز مراجعت به لاهیجان نموده تحصیل خطّ و عربی می‌نمودند... باری، مراجعت از این سفر با اخوی... به قزوین شد. در این بین ها سال هزار و دویست [و] هشتاد و یک گذشت و سال هزار و هشتاد و دو رسید... سفر هفتم طهران- چون از الواح و آثار انوار و اذکار امر جدید اشراق می‌نمود و سبب حیرت بود سفری به طهران پیش آمد و مرحوم اخوی حاجی شیخ محمد علی را برداشته طهران رفتیم و سرای امیر منزل نموده خدمت مرحوم مبرور حاجی میرزا رضا قلی طاب ثراه رسیده [ایشان اخوی جمال مبارک اند] و از قضا آقا میرزا هادی پسر ازل هم طهران بوده ملاقات کرده با دوستان مثل سفر قبل معاشرت داشته بعد به قزوین مراجعت نمودیم... سفر هشتم لاهیجان- در سال هزار و دویست [و] هشتاد و دو پرده به کلی از روی کار ازل برداشته شد و در سال بعد آن انقلاب در بیشتر بلاد ایران برای احباب شد و در آغاز آن سال این عبد متأهل شده بودم و در همان سال محترمه والده مرحومه شدند و در اواخر آن سال فرزندی آقا میرزا عبدالحسین را خدا عطا فرمود... [این جا که ذکر انقلاب نموده‌اند همان است که به اثر نشر سورة اصحاب بین بایان ایران ایجاد شد و به تدریج اما به سرعت جامعه بهائی تأسیس گردید و بیان این مطلب از پیش گذشت.] سفر دهم... در عرّه شعبان هزار و دویست و نود از قزوین با مرحوم حاجی حسن خالو و جمعی رشت رفته حاجی نصیر را با قدری مال التّجاره برداشته از راه بادکوبه و گنجه و تغلیس و اسلامبول به ارض مقدّس عکاء رفتیم و سال تجدید شد. به قدر سه ماه مشرفّ بوده هم از راه اسلامبول به رشت مراجعت نموده و سفر مختصری هم برای ابلاغ الواح به لاهیجان رفته تا به قزوین معاودت شد تقریباً چهارده ماه طول مدّت این سفر بود و ضمناً خرید و فروش تجارتي هم شد و سال ۱۲۹۱ نزدیک به اتمام بود... سفر دوازدهم- چند سال اقامت در قزوین و مشغول به تجارت بودیم... در سال ۱۲۹۹ حاجی اخوی از راه رشت به اسلامبول حسب الاذن رفتند و تا هزار و سیصد و هفت در آن ولایت مانده دو دفعه در عکاء

مشرف شده اخیراً در اسلامبول مرحوم شدند [۹ رجب ۱۳۰۷] و بعد از وفات ایشان این بنده با مرحوم جناب ملا علی معلم علیه بهاء الله از راه رشت و اسلامبول بعد از زیارت قبر مرحوم اخوی به عکاء به آستان اعلی مشرف گردیدیم و بعد از دو ماه سنه ۱۳۰۸ مرخص شده با جمعی مراجعت نمودیم. در این سفر اسکندریه و رمله هم رفتیم.»

در مورد این سفر ایادی امرالله این گونه مرقوم فرموده‌اند:

«باری، آن طیر ناری از این سفر الهی و تشرف در طور رحمانی و اصفاء نداء مکلم آسمانی و ملاحظه نزول آیات و ظهور بیئات و مشاهده امواج مواهب و الطاف و در هر کرزه از تشرف استماع یک سلسله از حکم و مصالح امریه و نصایح و مواعظ در هر مقام و زمینه... و فضلاً و رأفتاً ذکر قبول خدمات ماضیه و امر به مقاومت و استقامت در مقابل حوادث کونیّه و سوانح یومیّه... و تأکیدات اکیده به تربیت و تهذیب اخلاق هیئت موجوده مراجعت نمودند. معلوم است آن بحر اعظم ذخاز دراری بی‌پایان و جواهر بی‌کران و مرجان‌های فضل و احسان را در ایام توقف و تشرف به اندازه استعداد و ظرفیت و لیاقت و قابلیت هر فردی عنایت می‌فرمود... زمان بازگشت می‌رسید و به کلمه مبارکه فی امان الله و حفظه مخاطب می‌گشت... اولیاء الله با این قوی قوای ملوک و مملوک ارض را مقاومت نمودند... بعد از مراجعت از این سفر حضرت پدرم که تر به حجره میل و رغبت می‌نمودند. بیشتر اوقات خویش را به امور روحانی و وظائف امری و تحریرات به بلاد و ملاقات با اصحاب و داد و مؤانست با کلمات و صحبت با طالبین و تدریس جوانان به سر می‌بردند... تا اینکه یک سنه گذشت و نظر به مذاکراتی که قبلاً و بعداً در ساحت اقدس به میان آمده و مطرح شده بود و اذن و اجازه عطاگشته بود والد ماجد این ناتوان را با همشیره قرار بود با جدّه محترمه صاحب خانم والده والدهام روانه ساحت اقدس نمایند که طولی نکشید جدّه صعود به ملکوت الهی نمودند و قدری گذشت، تصمیم گرفتند که فی التأخیر آفات، فوری در اول ربیع الاول سنه ۱۳۰۹ هجری به همراه محترمه هاجر خانم خاله علیها رحمة الله و بهانه با جمعی که از طهران وارد و عازم بودند روانه فرمودند. چون از افق ایران دور شدیم فرمان ثانی از آسمان مشیت الهی به مضمون ذیل صادر، چون عودت ممکن نبود پدر تصور می‌فرماید که می‌روند به شرف لقاء فائز شده مراجعت می‌نمایند. قوله تعالی: "یا سمندر، علیک بهاء الله و عنایت. نسل الله ان یفتح علی وجوهکم ابواب فضله و عطائه... و آنچه در باره امانت جناب عبد حاضر لدی العرش عرض نموده این ایام حکمت اقتضای حرکت نموده و نمی‌نماید" الی آخر بیانہ الاحلی.»

ازدواج دختر ایشان نوریّه ملقبه به ثریا با میرزا ضیاءالله

«باری، بعد از تشرّف به آستان مقدّس طلعت مقصود و مشاهده و ملاحظه ظهور و بروز الطاف غیر محدود آن مرتبی غیب و شهود، امانت را به نام ضیاء نامزد فرمودند... تا ید قضاء و اراده سلطان یفعل ما یشاء بر غروب و افول هیکل مقدّسش از افق امکان و طلوع و اشراق انوارش از ملکوت پنهان پیمان تعلق گرفت؛ به ملکوتش صعود فرمود و امکان و ساکنین آن را به حسرت بی پایان مبتلا فرمود... این نملّه ضعیف بعضی از آن وقایع را در مقام دیگر اشاره خواهد نمود... در جمیع دقایق حیاتم و اوان و اوقاتم از محبوب امکانم و طلعت بی مثال جانانم با عجز و قصور بی پایانم می طلبم که لسان و قلم و قلب و فکرم را از کوچک ترین خطائی محفوظ و از هر اشتباه و نسیانی مصون و محروس فرماید، آنّه هو الحارس الحافظ المقتدر القدیر.»

یک سال بعد از افول شمس اقدس ابهی حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه ثریا را به عقد ضیاءالله درآوردند. باز رجوع می کنیم به یادداشت جناب طرازالله سمندری:

«سنه شداد تحقّق جست و مواعید در کتاب ظاهر گشت... صاحب کلمه حسبن کتاب الله کزّه آخری علم مخالفت و مغایرت بلند نمود و عونه و انصاری برای خویش گرد خود جمع کرد و شبهه و ریب و ریا و کید را تجدید و مخالفین و مغایرین را ترقیب و تشجیع و تطمیع و تعلیم بر فساد و هتک حرمت امرالله کرد و نمود آنچه نمود... همشیره مخدوع البتّه متابعت و پیروی قرین خود می نمود و تابع افکار امّ الفساد اعنی امّ مرکز نقض بود. چهار سنه بیش طول نکشید که قرینش قرینه را گذاشت و آشیان تهی و خالی ساخت. مکاتیبی از او می رسید. به راستی مؤثر بود. مفاد آنکه بعد غروب مالک ایجاد یگانه مسرت خاطریم قرین بی قرینم بود، آن هم از دست رفت و کارم صبح و شام گریه و زاری و مناجات با حضرت باری است... حال سنه ۱۳۱۵ هزار و سیصد و پانزده قمری است، به سلامت [یا جناب آقا میرزا اسدالله صباغ شهید یزدی] حرکت نموده رفتم که با تأییدات الهی و رضای طلعت عهد صمدانی همشیره را از آن جا حرکت داده همراه خود به ایران بیاورم چه که به ظاهر تعلقی مادّی باقی نمانده بود، لعلّ از دام نقض رهائی یابد... به بیروت رسیدیم و آن جا به واسطه حضرت آقا محمّد مصطفی بغدادی طلب اذن حضور و تشرّف نمودیم. اذن عطا شد تا اینکه در آن سرپرده عظم و جلالت میثاق الله وارد و فائز و به لقاء مرکز عبودیت الله الحقّ مشرف، چهار ماه و ده روز امتداد آن سفر بهجت اثر بود، که مرکز نقض اذن ملاقات به همشیره با برادر خود که یک ماه راه برّ و بحر طیّ نموده نداد چه که نگران بود مبدا حبّ اخوت و ملاقات او را منصرف از مصدر نقض و اتباع او نماید... لهذا این نابود کما ینبغی به سوء اخلاق حضرات پی بردم و مظلومیت مرکز عهد جمال قدم را مجسم دیدم و با آن رفیق شفیق برای رضوان مراجعت به قزوین نمودم، ولی صریحاً فرمودند "جناب سمندر را می طلبیم، مطمئن باش. حال اوراق نقض در جمیع بلاد ایران پراکنده شده، وجود ایشان در قزوین مانند گنده است، اجوبه مرقوم می دارند و حراست مستضعفین می نمایند. نتایج توقّفشان عظیم است."

این بود در اوائل سنه ۱۳۱۷ توقیعی به خط مبارک عنایت گشت و به صرف اراده احضار فرمودند... حضرت پدر سمندر و امة البهاء والده معصومه خانم و جناب اخوی غلام بهاء و محترمه زن عمو والده آقای نبیلزاده و حضرت آقا علی ارباب قزوینی ابن حاجی نصیر شهید آهنگ آستان مقدس نمودند و عیون و ابصار خویش را به لقای آن دلبر بی همتا روشن و منور ساختند و چون روز دوّم رسید امر و مقرّر فرمودند که برای زیارت روضه مبارکه مهیا و آماده شوند؛ چون داخل محوطه روضه مبارکه شدند همشیره در آن جا مشغول تضرع و زاری و جزع و بی قراری بوده، طرفین متوجه یکدیگر شده معلوم است چه حالی دست می دهد، چه قرب نه ۹ سنه بوده ابوبین فرزند خود را ملاقات ننموده... بیان آن حال و چگونگی آن احوال و حوادث و وقایع آن عصر و ليله در آن بقعه مبارکه و رفتار و کردار و اقوال و اذکار و روش ناهنجار ناقضین عنود و اخوان حسود را حضرت پدر با قلبی مجروح و هیكلی افروخته و قلمی مؤدب و عباراتی متین در عکاء تدوین نموده به طور مکتوب ارسال مصر فرموده و آن جزوه حقایق واقعه و رمزی از ملاحظه آن حرکات نالایقه بوده، و حضرت حاج میرزا حسین علیه رحمة الله طبع و منتشر در بلاد فرمودند تا وضع و شریف کاملاً به دسائس حزب فتور واقف شوند. این سفر بیست و دو روز بیشتر امتداد نیافت چه که فتنه و فساد اهل طغیان غلیظ بود و جور و عدوان ناقضین در هر سرزمین شدید...»

فانی یادنویس های حضرت ایادی را با اینکه عین عبارات ایشان است بسیار مختصر کرده معروض می دارد. سایر قسمت ها نیز به همین شیوه تهیه شده نظر به کوتاهی فرصت و محدودیت اوراق.

گر بریزی بحر را در کوزه ای چند گیرد قسمت یکروزه ای

قضیه ثریا که نام مولودی وی نوریّه بوده یکی از وقایع مهمه و امتحانات شدیدة حضرت سمندر نار موقده و عائله ایشان بوده است. در این باره جناب ایادی در جای دیگر نوشته اند:

«بسیار عنایت در باره پدرم و خدمات ایشان از بدو شباب تا آن روز و استقامت ایشان و اهمیت این امتحان عظیم و افکار ناقضین عنود و اخوان حسود و مقاومت و استقامت پدرم [ذکر نمودند] ... فرمودند اگر کسی بگوید جناب سمندر شق الشمس نموده درست گفته است، و فرمودند شق الشمس کردند. حضرت حاجی اشاره کردند، برخاستم اقدام مبارک را بوسیدم.»

در همین سفر روزی حضرت ورقه مبارکه علیا به جناب سمندری فرمودند: شما هم به آتش ما سوختید. مقصود آن حضرت آتش فتنه ناقضین و قضیه ثریا بوده.

این سفر مهم جناب سمندر را با اجازه دوستان زینت بخش این گفتار می نماید:

«سفر بیست و نهم- روز پنجشنبه سیزدهم شهر ذی حجه ۱۳۳۲ هزار و سیصد و سی و دو طرف عصر پاکتی از حضرت مولی الوری عبدالبهاء روح ما سواه فداه به نام این علیل و حضرت

مستطاب حکیم الهی آقا میرزا موسی خان حکیم باشی رسید که برای تألیف اولیاء اهل محفل روحانی طهران به سرعت با همدیگر مسافرت نمائیم... عصر جمعه نزدیک غروب از شهر خارج شده با کالسکه روانه طهران شدیم. فردا عصر که شنبه ۱۵ پانزدهم ذی‌حجه بود وارد طهران شده در خانه حضرت حاجی غلام رضای اصفهانی امین دام توفیق منزل نموده پانزده روز طول اقامت این سفر مبارک‌اثر و در ضمن با نهایت ملاحظه و حکمت به لوازم این امر و خدمت اقدام گردید...»

این دستخط طلعت میثاق روح ما سواه فداه وضع آن روز را به خوبی نشان می‌دهد و اعتماد شدید حق را به این دو بنده جان برکف آشکار می‌سازد:

«محرمانه. هو الله - ای دو نفس مبارک، در این ایام حوادثی می‌رسد که به کلی عبدالبهاء را اسیر فراش نموده و تب عصبی اشتداد یافته و از کثرت فکر مرض سهر عارض شده. در طهران مشاکل شتی حاصل؛ عبدالبهاء در حل آن حیران بود که امروز تازه معلوم شده که در بین اعضاء محفل روحانی نیز نهایت اختلاف موجود و این به کلی بنیان امر را متلاشی خواهد نمود و حزب یحیی را قوت خواهد داد. لهدذا شما به کمال سرعت به طهران روید و به هر نوع است اعضای محفل روحانی را صلح دهید و الا به کلی امرالله مضمحل گردد، جمیع زحمات و صدمات و بلایا و سجن جمال قدم در خاطر نمانده، عوض آنکه شب و روز به جانفشانی قیام نمائیم به هواهای دیگر افتاده‌ایم. تبلیغ به کلی نسبتاً منسباً شده، چیزی که زیاد گشته مکالمات و مباحثات بی نتیجه. باری، این عبد در حالت تب این نامه نگارد و حال بعد از سفر سه سال در کوه و صحرا و دریا به امید حسن ختام حیات رو به سجن اعظم می‌رود که شاید آنچه نهایت آرزوی دل و جان است حاصل گردد. جمال قدم در حال مسجون صعود فرمودند. چقدر انسان بی‌وفا و پرجفا باشد که راضی شود در حالت آزادی به جهان دیگر شتابد. باری، به زودی دریابید که کار بسیار مشکل گشته و عن قریب نتایج بسیار مضره حاصل خواهد شد. حضرات در طهران ابدأ ملتفت نیستند. اعدا در کمین و به جمیع وسائل در اطفای سراج الهی جاهد. یحیائی‌ها تازه [ت] را با چند نفر به امریکا فرستاده‌اند تا در امرالله در آن جا رخنه نمایند و حضرات احباب به نزاع و جدال با یکدیگر مشغول. دیگر معلوم است که نتیجه چه خواهد شد. و علیکما البهء الابهی. عبدالبهاء عبّاس.»

بعضی از خدمات دیگر ایشان

جناب سمندر چند سفر دیگر به طهران رفتند. یکی دیگر برای شرکت در تألیف کتاب کشف الغطاء با جناب آقا سید مهدی و جناب نعیم و بعضی ایادی جلیله و فضلاء به امر مبارک حضرت عبدالبهاء. و سفری دو سه ماهه به دعوت حضرات ایادی برای تدریس کتاب مستطاب بیان به یاران و جوانان و سفری هم به دعوت محفل مقدّس روحانی رشت به همین منظور و مواجهه با ازیلیان آن

سامان و سفری برای تبلیغ و تشویق و اشتعال یاران آذربایجان که همه اینها مورد الطاف و عنایات طلعت پیمان روح ما سواه فداه در الواح مبارکه واقع شده است. ایشان شب و روز به تبلیغ امر در بین جمیع ملل و فرق از مسلم و مسیحی و یهود و زردشتی به نهایت حکمت و مهارت مشغول و موفق بودند و ازلیان متعصب را در همه جا منکوب نمودند، با همت موفور آقا میرزا یحیی صراف پسر کربلایی محمد حسن تاجر قزوینی مشهور به فتی را که حکایتی طولانی و خواندنی دارد تبلیغ فرمودند به نحوی که اثری از پیروان یحیی در این شهر باقی نماند. در عین حال تعلیم و تربیت اطفال خود و برادر نیک اختر و بعضی دیگر را فوق العاده اهمیت داده جناب ملا علی فرزند ملا حسین رودباری قزوینی را که خود تبلیغ فرموده بودند در منزل وسیع خود مستقر نموده این مرد جلیل به علم و خط و ایمان آنان را روز و شب تعلیم و تربیت می فرمود و مورد عنایات جمال ابهی جل جلاله واقع شدند، قوله تعالی و تقدس:

«اینکه در باره معلم نوشته بودند انا قبلنا منه ما عمل فی سبیل الله رب العالمین. انت اول معلم فاز بالرضاء و ذکره الله فی کتابه المبین... انا جعلنا اجر ما عملته فی سبيله هذه الآيات و ارسلاها الیک لتشکر ربک الامر الحکیم و بها خلدنا ذکرک و جعلناک مذکوراً فی مکاتب العالم کلها. ان ربک هو المقتدر القدیر... انشاء الله عنایت دیگر هم در باره او خواهد شد، خلعت هم عنایت می شود.»

و در لوح دیگر خطاب به حاجی ابوالحسن امین می فرمایند:

«مطلب دیگر آنکه حسب الامر یک ثوب عبای بسیار خوب مرغوب ممتاز یا از عباهای اعلای نائین و یا احساء تحصیل نمائید و به معلم اطفال جناب سمندر علیه بهاء الله الابهی به اسم حق بدهید چه که مدتی قبل خطوط اطفال را که نزدش تحصیل می نمودند به ساحت اقدس ارسال داشتند و به او وعده خلعت داده شد. مکرر فرمودند باید عبای بسیار ممتاز باشد.»

آثار و تألیفات

و اما آثار و تألیفات جناب سمندر، یکی رساله‌ای عربی است در ردّ دعاوی ازل که ذکر آن از پیش گذشت و دیگر تاریخ ایشان است که مؤسسه ملی مطبوعات امری به تاریخ ۱۳۱ بدیع در طهران منتشر فرموده‌اند که با ملحقات به آن پانصد و بیست صفحه شده. هیکل مبارک در ترجمه تاریخ نبیل آن را مورد توجه قرار داده‌اند و به آن استاد فرموده‌اند و مؤلفین بهائی نیز از آن بهره‌ور شده‌اند. و نیز رساله‌ای است در باره حادثه ملاقات ثریا در روضه مبارکه که جناب سمندر در عکاء آن را تدوین نموده‌اند و در سنه ۱۳۱۷ قمری در مصر به چاپ رسیده است. و دیگر تاریخچه‌ای است در ذکر مشاهیر مؤمنین قزوین و در آخرش مختصری از ایام حضرت اعلی در آذربایجان مذکور گشته، در سنه ۱۳۲۰ پایان یافته، و دیگری شرح مختصری است از این دو ظهور اعظم و ذکر جناب طاهره هم شده و نیز شرحی که به خواش کشیش روسی در باره جناب شیخ احمد احسانی و جناب سید کاظم

رشتی برای او نوشته‌اند به آن افزوده‌اند. این تاریخچه به سال ۱۳۲۶ مرقوم گشته. و دیگر استدلالیه‌ای است به صورت سؤال و جواب در دفع شبهات ازلی‌ها که خلاصه‌ای است از آنچه در این باره به یاران قزوین و طهران تدریس نموده‌اند. این استدلالیه در ۱۳۲۹ به پایان رسیده. و دیگر شرح حیات خود و برادر مهرپرور و عائله هر دو به طور مختصر تا سال ۱۳۳۳ قمری و دیگر رساله‌ای کوتاه در شرح احوال حضرت طاهره است به خواهش امة الاعلی سرکار دکتر مودی خانم آمریکائی و دیگر استدلالیه‌ای است در مورد عهد و میثاق الهی. و اما الواح مبارکه نازله از قلم ابهی خطاب به نبیل اکبر و سمندر و اخویشان نبیل ابن نبیل و سایر افراد خانواده مجموعاً بالغ بر حدود هشت هزار بیت می‌گردد که از جمله شامل ۱۸۶ لوح مبارک می‌شود و از کلک معبر طلعت میثاق ۲۰۸ لوح که سوادش زیارت شده نازل گردیده که جمعاً می‌شود ۳۹۴ طغری یا لوح.

همسر و فرزندان

جناب سمندر در بیست و دو سالگی با دختر عموی خود محترمه فاطمه سلطان خانم ازدواج نمودند و هفت هشت سال بعد با صبیّه آقا مهدی فرهادی محترمه معصومه خانم و این دو مؤمنه موقنه در منزل وسیع و پر نعمت ایشان در نهایت دوستی و محبت به خدمات و پذیرائی دائمی واردین از اجباء و اولیاء موقف و سرافراز بودند. از زوجه اول خداوند سه پسر و دو دختر عطا فرمود که عبارت باشند از جناب آقا میرزا عبدالحسین، جناب آقا میرزا غلام علی ملقب به غلام بهاء، جناب آقا میرزا عبدالله، محترمه ذکریه خانم و محترمه حبیّه خانم. و از همسر ثانی خداوند دو پسر و سه دختر مرحمت فرمود که عبارتند از جناب آقا میرزا طرازالله، جناب آقا میرزا عنایت الله معروف به کاظم‌اف، محترمه مهریه خانم و محترمه خاتون جان خانم و نوریه خانم که همان ثریا باشد. به جز ثریا این برادران و خواهران در ظل الطاف رب رحیم رحمن عائله‌های متعدده تأسیس نموده‌اند و عدّه کثیری از نواده و نتیجه در اطراف و اکناف جهان متفرق و منتشرند و گروهی به فضل الهی مهاجرند. برای اطلاع بیشتر مراجعه فرمائید به شجره‌نامه خانواده که جناب آقای روح الله سمندری با پشتکار و دقت و زحمت فراوان تدوین فرموده‌اند.

جناب ایادی مرقوم نموده‌اند: تولد متصاعد الی الله پدرم آقا شیخ محمد کاظم ملقب به سمندر در هفدهم شهر محرم سنه ۱۲۶۰ در شهر قزوین و صعودشان به ملکوت الهی در تاریخ ۲۳ ربیع الثانی سنه ۱۳۳۶ مطابق با ۵ فوریه ۱۹۱۸ میلادی نیز در قزوین بوده. ماده تاریخ عروج ایشان را متعدّد از احبای مخلصین و شعرای نازنین نوشته‌اند، ولی آنچه در خاطر این بنده ناتوان مانده چنین است:

همین که کرد سمندر صعود بر ملکوت ندا شنید ز سلطان غیب مغفوری

۱۳۳۶

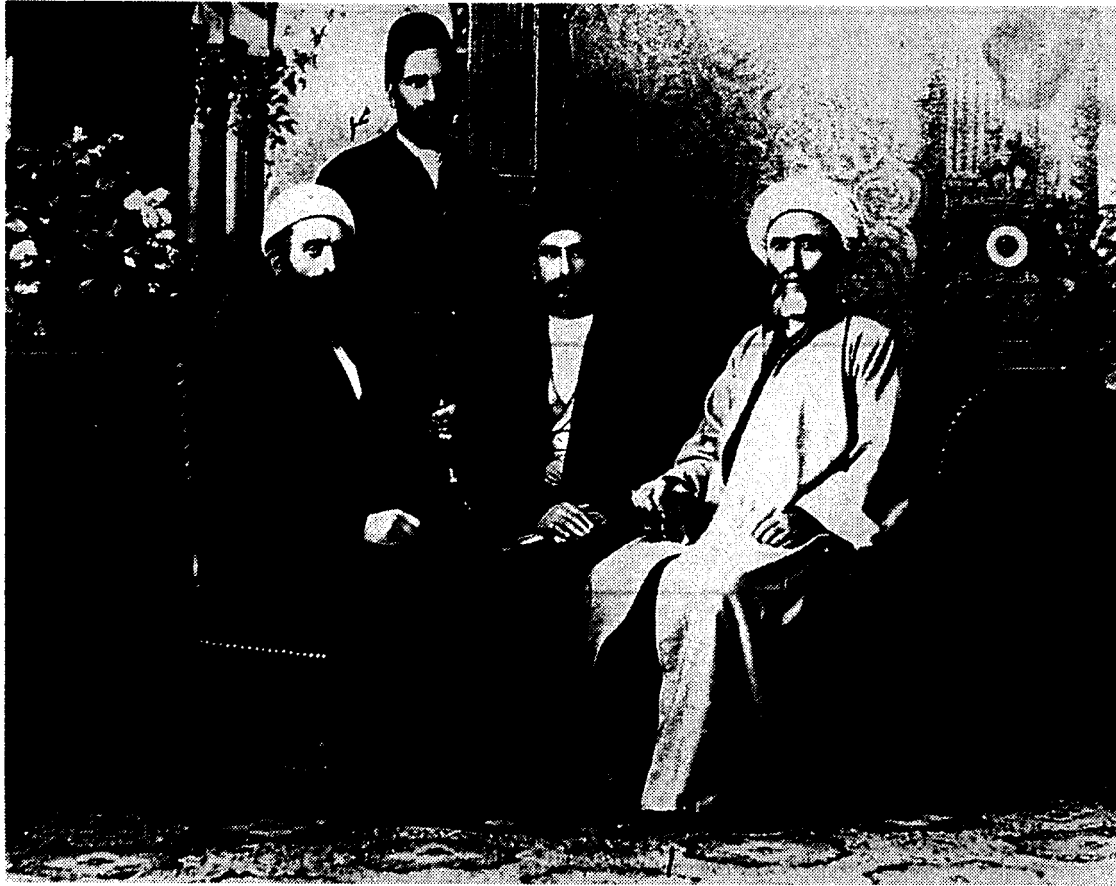
مرحوم بصر هم چنین نگاشته‌اند:

برای سال صعودت ز خامه بصر چنین برآمد مغفوری از خدا غفور

۱۳۳۶

یادداشت‌ها

- ۱- کتاب ایقان (قاهره: فرج الله زکئی الکردی، ۱۳۵۲ ه. ق.)، ص ۴۷.
- ۲- آمدن این طایفه به قزوین را چندین بار از جناب کاظم‌اف شنیده‌ام.
- ۳- تاریخ سمندر و ملحقات (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب.)، ص ۴۱۷.
- ۴- همان جا، صص ۴۶۴-۴۶۵.
- ۵- همان جا، صص ۱۸-۱۹.
- ۶- همان جا، صص ۱۹-۲۰.
- ۷- همان جا، صص ۱۹ و ۱۵۲ تا ۱۵۹.
- ۸- همان جا، صص ۳۴-۳۵.
- ۹- همان جا، صص ۲۰-۲۱.
- ۱۰- همان جا، صص ۱۷۱-۱۷۲.
- ۱۱- همان جا، صص ۱۶۱-۱۶۲.
- ۱۲- همان جا، صص ۱۵۹ و ۳۲-۳۳.
- ۱۳- همان جا، صص ۱۶۰ و ۲۲۷ تا ۲۲۹.
- ۱۴- حسن موقر بالیوزی، بهاء‌الله شمس حقیقت (آکسفورد: جرج رونالد، ۱۹۸۹ م.) ترجمه مینو ثابت، صص ۲۹۶.
- ۱۵- همان جا، ص ۲۸۷.



از راست: ۱- حاج میرزا محمد علی افغان، ۲- آقا شیخ محمد علی "نبیل ابن نبیل"، ۳- آقا محمد علی تنبا کو فروش اصفهانی، ۴- آقا میرزا عبدالحسین سمندری
(این عکس در سال ۱۳۰۳ ه. ق. در استانبول گرفته شده است)

ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری و خاندان‌های سمندری و نیپیلی

مهدی سمندری

چون گفتگو در باره احوال و آثار و خدمات شیخ کاظم سمندر علیه رضوان الله بر عهده جناب سهیل سمندری نهاده شده وظیفه خود می‌دانم که نخست در باره فرزندان جناب سمندر سخن گوید و بعد به بیان احوال و سجایا و حیات مشحون از عشق و شور و فدای ابوی بزرگوار جناب آقا میرزا طرازالله اهتمام کند.

پسران جناب شیخ کاظم سمندر عبارت بودند از ۱- آقا میرزا عبدالحسین سمندری، ۲- آقا میرزا طرازالله، ۳- آقا غلام‌علی سمندری، ۴- آقا میرزا عنایت‌الله و بالاخره ۵- آقا میرزا عبدالله سمندری. و صباپای آن جناب عبارت بودند از ۱- ذکریه خانم، ۲- نوریه (ثریا) خانم، ۳- حییه خانم، ۴- مهریه خانم و ۵- خاتون جان خانم که مجمل احوال ایشان بعداً خواهد آمد.

۱- آقا میرزا عبدالحسین معروف به ابن سمندر فرزند ارشد حضرت سمندر در قزوین متولد شد. در طفولیت در جرگه اطفال سمندر در محضر ملاً علی معلم تحصیل سواد فارسی و عربی و خط نمود. در دوران صباوت در خدمت عم بزرگوار به ساحت اقدس جمال مبارک مشرف شد و فیض بسیار برد و در مراجعت مدت ۷ سال در استانبول در خدمت نبیل بن نبیل بود و خدمات مرجوعه را به کمال کفایت انجام داد و مادام العمر تربیت روحانی خود را مدیون ایشان می‌دانست. بعد از استانبول به قزوین مراجعت کرد و با ساذجیه خانم دختر مرحوم نبیل بن نبیل عموی خود ازدواج نمود. پس از چندی عازم ترکستان شد و در مدینه عشق به تجارت مشغول گردید. از جمله خدمات او نگارش آثار و الواح مبارکه به خط خوش بود که به وسیله میرزا آقا صحاف اصفهانی طبع و نشر شد.

به کزات مورد عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت. در اواخر حیات وقایع مدینه کبیره استانبول را به رشته تحریر آورد. مدتی در صفحات خراسان به سیر و سفر تبلیغی موفق بود و بالاخره در سنه ۱۹۲۵ م. در منزل یکی از بستگان جان به جان آفرین تسلیم کرد. مرقش در قزوین است. بازماندگانش در انگلستان و آلمان به کمال همت مشعل خدمات و خصائل ملکوتی آن نفس نفیس را روشن نگاه داشته‌اند.

۲- آقا غلام‌علی نیز متولد قزوین و مردی پاکدل بود که از کلک مقدس مرکز میثاق به نام غلام البهء و غلام علی اعلی نامیده شده بود. ایشان مادام العمر مقیم رشت و در خانه باز و خادم احباب بود. مدتی در حجره پدر بزرگوار به شغل تجارت پرداخت. در جوانی با خانم روحیه صبیئه آقا علی ارباب ازدواج کرد. اولاد و احفاد ایشان از اهل ایمان و در کانادا و مهد امرالله به خدمات جلیله مشغول بوده و هستند. از جمله نوه آن بزرگوار دکتر مظفر سمندری که سال‌های طولانی مهاجر اندونزی بود. جمعاً ۷ لوح از حضرت عبدالبهاء به اعزاز آقا غلام‌علی عز نزول یافته است.

۳- آقا میرزا عنایت‌الله معروف به کاظم‌اف فرزند دیگر شیخ کاظم سمندر است که او هم در محضر ملا علی تلمذ کرد. در جوانی به مساعدت پدر در حجره تجارت قزوین و رشت مشغول به کار شد. در رشت زبان روسی را آموخت. وقتی امور وسعت یافت و شعبه تجارت در بادکوبه افتتاح شد او را به آن خدمت مأمور کردند. وی مدت دو سال در آن صفحات به خدمات ملکیه و روحانیه پرداخت و بعد به قزوین مراجعت نمود و با قدسیه خانم جانفشان از عائله‌های مقیم طهران ازدواج کرد و صاحب ۱۰ فرزند شدند و از آن زمره بود مهندس عزیزالله سمندری که مهاجر شهر ازبک‌ترکیه بود و در همان جا صعود نمود.

شرح احوال و سجایای والای اخلاقی جناب کاظم‌اف در مجله پیام بهائی (شماره‌های ۲۰۰ و ۲۰۱) به قلم شیوای خانم ملیح بهار آمده است. طالبان می‌توانند مراجعه فرمایند.
نوه جناب آقا میرزا عنایت‌الله، بهمن سمندری است که در زمره شهدای بنام امر مالک انام در ایام اخیره محسوب است.

۴- آقا میرزا عبدالله مردی بود هوشمند و شجاع. تحصیلات ظاهره محدود بود ولی روحانیت بسیار داشت. در رمله اسکندریه به شرف زیارت مولای خون فائز شد. در ایام جوانی با صبیئه مرحوم سرهنگ نورالله خان عقد اقتران بست. چهار فرزند برومندش همه مؤمن و بعضی از بازماندگان مقیم امریکا و به خدمات قائم هستند.

آقا میرزا عبدالله بعد از صعود همسر اول خود با صدیقه خانم حفیده دختری نبیل بن نبیل ازدواج کرد و صاحب چهار فرزند شد که بعضاً در ظل نقشه جهاد کبیر جهانی در صف اول مهاجرین افریقا- استرالیا و امریکا بودند. از جمله آنان سیروس سمندری که به سومالی مهاجرت نمود، در شهر نایروبی صعود کرد و در همان جا مدفون شد.

اما صبیای جناب سمندر، ۱- ذکریه خانم با جناب شیخ احمد نبیلی عقد اقتران بست.
۲- نوریه که از فم اطهر جمال قدم ثریا نامیده شد و مدتی بعد از صعود مبارک با میرزا ضیاءالله

ازدواج کرد و پس از درگذشت همسر به خدعه ناقصین گرفتار و از عودت به قزوین ممنوع شد. حضرت عبدالبهاء در لوح "طراز الهی" او را به وصف "همشیره مخدوع" یاد فرموده‌اند.

۳- حییّه خانم با آقا سید هاشم پسر آقا میر علی النقی از سادات خمس اقران نمود. نامبرده در ایمان و ایقان و محبت و مهمان‌نوازی و خضوع و مهربانی مشار بالبنان بود.

۴- مهریه خانم که در ثبوت بر پیمان و مهربانی و مهمان‌نوازی و پرورش اطفال به روح ایمان و محبت جمال رحمن انگشت‌نما بود. از اقران اول با میرزا عبدالله معلّم، خانم ملیح بهار به دنیا آمد که آثار قلمی نامبرده معروف و مورد ستایش یار و اغیار است. نامبرده پس از مرگ همسر با وجیه‌الله روحانی از اجنبای قزوین اقران نمود و صاحب پسری مؤمن و خدوم شد.

۵- خاتون جان خانم صبیّه کهنتر جناب سمندر بود دارای هوش و ذکاء فطری و بشاشت اخلاقی و مناعت و لیاقت و همت عالی و قدرت تربیت. از فنّ موسیقی بهره‌مند بود و به اولاد عزیز نیز تعلیم نمود. پس از اقران در بدایت جوانی با آقا میرزا حسین طیب تفرشی، چون نامبرده درگذشت همسری دیگر اختیار کرد (جناب احمد فرزانه). از همسری اول هما خانم به دنیا آمد که در تبلیغ و هجرت و قیام و توکل و اهتمام بی‌اختیار بود و بعدها با جناب عبدالعلی علانی مراغه‌ای ازدواج کرد و فرزندان دانا پرورد. از همسری دوم سیاره خانم پا به جهان نهاد که بعد از ازدواج صاحب دو فرزند به نام‌های فرزانه و فربرز (ربانی) شد که هر دو به میدان هجرت ترکیه عزیمت کردند.

آقا میرزا طرازالله سمندری

مجله پیام بهائی یک شماره تمام را در فوریه ۱۹۹۵ (شماره ۱۸۳) به یاد پدر بزرگوارم تخصیص داده است. تاریخ تولّد ایشان یوم یکشنبه ۱۶ رمضان ۱۲۹۲ ه. ق. مطابق ۱۷ اکتبر ۱۸۷۵ میلادی بوده و ولادت در قزوین روی داده.^۱ اسم ایشان عنایتی جمال قدم است. در یادداشت‌های جناب سمندری ملاحظه می‌شود که نوشته‌اند:

«چند ماه بعد از تولّدم خداوند رحمن دختری به پسر عمّ بزرگوار مادرم حضرت آقا شیخ احمد فرزند آقا محمّد جواد فرهادی علیه رحمة الله و بهانه عطاء فرمود. او را هم طرازیه نام نهادند. تقریباً بعد از بیست و یک سنه و اندی از تقدیرات مقدّره و مشیّت نافذه ازدواج طرازین وقوع یافت (سنه ۱۳۱۳ ه. ق.) و ارتباط صوری و معنوی این دو عائله سمندری و فرهادی تجدید و تحکیم گردید و معاً به بندگی و کنیزی درگاه ابهی به اندازه استعداد و لیاقت خویش قیام و اقدام نمودیم.»

جناب سمندری از حقّ عظیمی که مادر و پدر و مادر بزرگ در تربیت اولیّه ایشان داشته‌اند با سپاسگزاری یاد می‌کنند و در مورد درس و مدرسه چنین می‌نویسند:

"چون در آن ایام مدارس و مکاتب جدیده نبود و مکتب‌خانه‌های معموله آن دوره کاملاً مانند حبس تاریک بود و نظر به شهرت به اسم امر، تحصیل در آن زندان‌های کثیف ممکن نبود لذا

پدر بزرگوارم (آقا شیخ محمد کاظم سمندر) و عمّ عالی مقدار، جناب معلّم و مربّی مخصوص از اهل علم و کمال و دارای حسن خطّ و آداب و منقطع و منجذب به امر الهی حضرت ملا علی... که آن اوقات تازه در ظلّ کلمة الله المطاعه وارد شده بودند و از چشمه حیات نوشیده، در منزل آوردند و این بزرگوار به انقطاع تمام به تربیت اطفال پدرم و عمّ محترم پرداختند و این امر از سنّ ۶-۷ سالگی شروع و تا ۱۲-۱۳ سالگی ادامه داشت و تحصیل نزد ایشان عبارت بود از سور کوچک قرآنیّه و کتاب خواجه و گلستان سعدی و ترسل و نصاب و اخیراً صرف و نحو ابتدائی و توجّه خاصی به علم خطّ و سیاق و مختصری از حساب. محصلین این مدرسه خانگی عبارت بوده‌اند از پسر عموهای جناب سمندری شیخ احمد، میرزا منیر و عطاء الله و اخوی‌های ایشان غلام الله، عنایت الله و عبدالله و خود ایشان طراز الله. پدر و عمّ بزرگوار جناب سمندری ایشان را از سنّ ۹-۱۰ سالگی به تسوید آیات الهی مشغول می‌کنند و به این عمل مبرور شب و روز تحریر می‌نمایند. دنباله سخن را به خود ایشان می‌سپریم:

«به مرور عشق عجیبی و میل مفرطی به تحریر آیات و کلمات یافتیم و در سنّ ۱۲ سالگی چهار ساعت به صبح مانده حتماً برخاسته و به تحریر آیات می‌پرداختم و مسرتی فوق‌العاده و نشاطی بی‌اندازه از این عمل داشتم... و به هیچ وجه احساس خستگی و کسالت نمی‌نمودم چنانچه بعدها هم در طرق حتّی در کشتی‌ها هر حین که فرصت دست می‌داد و موانع نبود مشغول بودم و بهترین انیس و مونس، کلمات الهیه و تسوید آنها بود.»

جناب طراز الله سمندری سال‌های طولانی در آتش اشتیاق تشرف به ساحت امع اقدس حضرت بهاء الله می‌سوخت و هیچ زمان از این اندیشه و سودا آسوده نبود تا بالاخره موجباتی پیش آمد که پدر مکرم، جناب میرزا طراز الله را به اتفاق هاجر خانم خاله ایشان و ثریا خانم همشیره نامبرده همراه جمعی از رجال و نساء که از طهران عازم کوی جانان بودند به ارض مقصود روانه نمودند و این حرکت در تاریخ اول ربیع الاول سنّه ۱۳۰۹ ه. ق. روی داد و سنّ آقا میرزا طراز الله در آن هنگام شانزده سال تمام بود و هفت ماه کامل در عکاء اقامت داشتند. ۶ ماه در ایام حضرت بهاء الله و یک ماه دیگر بعد از غروب شمس حقیقت و آفتاب عنایت یعنی در عهد میثاق.

داستان این سفر اول و ملاقات‌ها در طی راه طولانی است و در این مختصر نمی‌گنجد. تشرف به حضور مبارک نخست در عکاء روی داد اما ایامی نگذشت که هیکل اطهر در بهجی سکونت اختیار فرمودند و بعداً آنچه موهبت لقاء دست داد در قصر بهجی و سرپرده مبارک و باغ رضوان جنبه بود.^۲

جناب سمندری افتخار تشرف در آخرین روزهای حیات عنصری جمال قدم را نیز حاصل کردند و صعود محبوب امکان سوز و گداز بی‌پایان در دل و جان ایشان احداث کرد تا به امر مبارک حضرت مولی‌الوری مراجعت به وطن مألوف نمودند.

«جناب سمندری در تاریخ ۲۹ ماه صفر سنّه ۱۳۱۰ هجری قمری به قزوین رسیدند و به زودی در

حجره پدر به کارهای تجارتي مشغول شدند و با برادر بزرگ خود آقا میرزا عبدالحسین همکاری نمودند و چون به علت حسن عمل، جلب اعتماد عموم را کردند تجارت آنان رونق بسیار یافت. در سال ۱۳۱۳ ه. ق. که قتل ناصرالدین شاه اتفاق افتاد حضرت سمندر بساط عروسی مفصلی برای فرزند ارجمند خود برپا داشتند... دو سال بعد وسائل سفر دوم ایشان به ارض مقصود فراهم آمد و این سفر و دو سفر دیگری که به حضور مبارک حضرت عبدالبهاء کردند به حقیقت مسیر زندگی ایشان را دگرگون ساخت و ایشان را از آن پس از وطن معهود و خانه و زندگی آرام، دور و مهجور کرد و در راه خدمت امر پروردگار آواره و سرگشته کوه و صحرا و شهر و دیار نمود. در سفر ۱۳۱۵ ه. ق. ایشان مورد لطف و عنایت بی حد و حساب حضرت مولی الوری واقع شدند و این مطلب در لوحی که به افتخار پدر ایشان عزّ صدور ارزانی داشته صریحاً منعکس است...

در همین سفر بود که با جمعی از مجاورین و مسافرین باگلدان‌های گل در پی حضرت عبدالبهاء به روضه مبارکه رفتند و ادای احترام نمودند. در طول راه هم مثنوی و غزلیات مبارک در ترنم بود. اما در باره تشرف دوم در دوره حضرت عبدالبهاء، جناب طراز در حجره رشت پدر خود مدیریت داشتند و مشغول تجارت بودند. اما پسرها (۸ ساله و ۴ ساله به نام‌های محمد و مهدی^۳) در کنار مادر خود در قزوین بسر می‌بردند. در آن هنگام (اوائل سال ۱۳۲۳ ه. ق.) بیماری سختی بر جناب سمندری عارض شد و موجب نگرانی بستگان گردید تا شفای الهی رسید. بفته خبر از ساحت اقدس آمد که مولای مهربان ایشان را احضار نموده‌اند. جناب سمندری بعد از دیدار والدین و حرم و اولاد خود در قزوین، در ماه جمادی ۱۳۲۳ از رشت به سوی بندر انزلی عزیمت کردند و با کشتی عازم بادکوبه شدند و از آن جا به باطوم - اسلامبول و بیروت رهسپار گشتند. در آن زمان ارض اقدس در تحت تضيیقات شدید بود لذا منتظر اجازه حضور شدند تا بعد از چندی اذن تشرف رسید (۱۲ رجب) و دو روز بعد دیده ایشان به دیدار محبوب روشن گردید و آن حضرت به نهایت لطف فرمودند که "از اول امر، این خانواده خادم امر بوده‌اند و در تبلیغ امرالله و خدمت، ایام گذرانیده‌اند و باموالهم و نفوسهم خدمت کرده‌اند..."

صبح چهارشنبه ۱۹ شعبان حضرت عبدالبهاء جناب میرزا طرازالله را تنها احضار می‌فرمایند و می‌فرمایند: "در امریک، چهار صد نفر متحد، متفق، هم عقیده، هم رأی، محب صادق یکدیگر شده‌اند و عهد و پیمان با هم کرده‌اند و صورت او را نزد من فرستاده‌اند. او را می‌دهم به شما. شما هم در همه جا آن قدری که ممکن است نفوس را جمع کنید و با هم کلّ باید عهد ببندند..." حضرت عبدالبهاء برای این مأموریت که فی‌الحقیقه بیعت با مرکز عهد و میثاق بود جناب سمندری را با آقا میرزا علی اکبر رفسنجانی مبلغ شهر همراه می‌فرمایند. روز ۲۰ شعبان به جناب سمندری فرمودند: "تو این سفر از طرف من می‌روی. باید کسی که از جانب من می‌رود عین من باشد، مثل این باشد که خود من رفته‌ام، به انجذاب و اشتعالی عظیم، باید آیت کبری باشد. همین که مستبشر به بشارت الله شدی تأییدات الهی با تُست و باید چنان اشتعالی در میان اجباء بیندازی

که به وصف نیاید و مثل کره نار بر هر جا وارد شوی.

چنان که می‌دانیم جناب سمندری به طهران رفتند و با جناب رفسنجانی همراه شدند و تجارت و زندگی مرفه را به کلی فراموش نمودند و در اطراف و اکناف برای ابلاغ پیام مبارک به حرکت آمدند و فی‌الحقیقه نقطه‌ای از نقاط سکونت اجزاء در ایران و ترکستان و قفقاز نماند که مورد بازدید ایشان واقع نگردید.

حضرت مولی‌الوری در لوحی مورّخ ۱۳۲۳ ه. ق. خطاب به آن دو منادی حقّ یعنی جنابان میرزا علی اکبر و میرزا طرازالله می‌فرمایند: "الحمد لله سفر به اقطار نمودید و نافع اسرار و نفعه مشگبار بر جهان نثار فرمودید، به هر کشوری عبور کردید و فیض موفور مبذول داشتید، مانند سحاب هدی رشحات هدایت کبری به هر کشوری شایان و رایگان نمودید و مانند نسیم صبحگاهی به هر اقلیم که رسیدید نفوس را به اهتزاز آوردید و آگاه نمودید. خدمات شما در آستان مقدّس جمال ابهی مقبول و عبودیتان مثبت و تأییدات متابع و توفیقات مترادف و جنود ملکوت ناصر و ملائکه مقربین حاضر..." این سفر حدود ۵ سال طول کشید تا منتهی به زیارت ساحت اقدس برای سوّم بار در عهد میثاق گردید (ربیع الاول ۱۳۲۸ ه. ق.). دفعه قبل مدت تشرف ۴۳ روز بود و این بار دو ماه طول کشید. در پایان سفر ۵ ساله این لوح مبارک توسط جناب بشیر الهی به نام حضرات صادر شد مصدر به کلمات "ای دو ثابت بر پیمان" که طی آن می‌فرمایند:

"فی‌الحقیقه در این سفر موفق به امور عظیمه گشتید و مظهر الطاف ربّانیه گردیدید در جمیع مواقع تأیید رسید."

در خاتمه این سفرها، اولین اقدام جناب آقا میرزا طرازالله اشتغال مجدد به شغلی بود که امرار معاش را مقدور کند. در آن فاصله طرازیه خانم همسر جناب طراز تمام وقت آزاد خود را صرف اداره مدرسه توکل بنات قزوین می‌کردند و علاوه بر آن به اداره امور منزل و پذیرائی مستمرّ از مبلغین و زائرین و متحرّیان حقیقت قائم بودند. چون شرکت پاریسیان شعبه‌ای در قزوین داشت جناب طراز مدیریت آن را پذیرفتند و به توسعه آن پرداختند و ولادت فرزند آخر ایشان مهدی در رجب ۱۳۲۹ یعنی جولای ۱۹۱۱ واقع شد. وقتی حضرت مولی‌الوری از اسفار غرب مراجعت فرمودند (۱۹۱۳) طرازیه خانم به معیت فرزند ۲/۵ ساله خود مهدی مشرف شد و در باره تغییر شغل همسر خود طلب هدایت از ساحت اقدس کرد. در نتیجه، جناب سمندری حجره تجارت شخصی گرفتند و با اینکه فاقد سرمایه مادی بودند به صرف اعتماد به حقّ و حسن سابقه و اعتبار و اطمینانی که نزد همکاران داشتند کارشان توسعه و رونق یافت و دامنه خدمات خود را وسعت دادند و در نتیجه باب معاشرت با طبقات مختلفه از تجار مهمّه و اعیان و اولیای امور و علماء و مردم عادی مفتوح گشت و ایشان در خدمات تبلیغی بیش از پیش موفق و مؤید گردیدند. خانه ایشان به دارالتبلیغ و محلّ پذیرائی نفوس مبدل گردید و کلاس‌های امری برای تربیت اطفال و جوانان و نسوان در آن مرتباً دائر بود. جناب سمندری در محفل روحانی محلّ هم عضو بودند و سال‌ها وظیفه منشی را بر عهده داشتند. مکاتبات تشویق آمیز نیز پیوسته با نفوس عدیده و نقاط

مختلفه دائر بود و همراه با این همه اشتغالات، گاه گاه استسناخ الواح اصلیه را نیز می نمودند و از همین بابت بود که حضرت مولی الوری در لوحی مبارک فرمودند:

”قزوین به وجود حضرت حکیم و جناب واعظ و طراز الهی بهشت برین است.“
نکته شایان ذکر آنکه علاوه بر همه اینها جناب سمندری به اسفار کوتاه تبلیغی و تشویقی هم مبادرت می کردند. از آن جمله سفر به قراء مجاور قزوین و گیلان و طهران بود که هر یک نتایج سودمندی در بر داشت...^۴

«سفرهای تبلیغی و سایر خدمات امری جناب آقا میرزا طرازالله سمندری در فاصله سالهای ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۰ یعنی در دوره ولایت ادامه یافت و همه مورد تقدیر و تمجید و رضایت خاطر مبارک مرکز عهد و میثاق الهی بود. در این دوران فرزند ارشد ایشان محمد در سن [چهل و سه] سالگی صعود نمود و مورث تألم بسیار والدین خود شد. در همان اوقات بود که حضرت ولی امرالله اجازه تشرّف برای ایشان و همسرشان جداگانه صادر فرمودند و این مقارن اوائل جنگ دوم جهانی بود.

تشرّف به حضور حضرت ولی امرالله و انتصاب بعدی به سمت ایادی

جناب سمندری و همسر عزیزشان مدت ۵۰ روز به زیارت و درک فیض محضر حضرت ولی امرالله فائز بودند و مورد تسلی و عنایات لانهای مولای بی همتا واقع گردیدند. در آن ایام دشوار زائری در ارض اقدس نبود و هیكل مبارک مقداری الواح اصلیه را به ایشان مرحمت فرمودند تا با اطلاع و بصیرت کاملی که داشتند خط هر منشی لوح مبارک را تعیین و ثبت نمایند. در آن اوقات خبر صعود ملحقه خانم فرهادی همشیره طرازیه خانم به ارض اقدس رسید و مولای حنون اظهار عنایت در حقشان فرمودند و تسلی کامل به بازماندگان دادند. در مراجعت بنا به تأکیدات مبارکه جهت اقدام و قیام مجدّانه و سریع برای تحقّق اهداف مهاجرت خصوصاً در خارج ایران، ارشادات آن حضرت را در جلسات عدیده در طهران به یاران رحمن ابلاغ نمودند و عده‌ای از نفوس داوطلب هجرت شدند.

ناگفته نماند که وقتی جناب آقا میرزا طرازالله مشرف بودند در محضر مبارک اشاره به تحلیل قوای جسمانی خود نموده بودند و لکن مولای حنون فرمودند که دوره اول خدمات ایشان خاتمه یافته و حال [آغاز] دوره تازه‌ای از خدمات برای ایشان است. سرّ بیان مبارک وقتی معلوم شد که ایشان به سمت ایادی امرالله منصوب شدند و حیطة خدماتشان از ایران و ممالک مجاوره به پهنه عالم گسترش یافت.

در نوامبر ۱۹۴۴ تلگرافی از ساحت اقدس رسید که چون محرّکین نفاق در شیراز فعال هستند جناب سمندری به آن شهر حرکت کنند و در آن جا اقامت گزینند و با متانت و جرأت اجباء را محافظه نمایند. «الطاف الهیه در این منظور جلیل ایشان را احاطه خواهد نمود.»
جناب سمندری امریه مبارک را در آذربایجان زیارت کردند و فوری برای اطاعت فرمان ربّانی به

سوی مقصد رهسپار شدند. با آنکه زنجان محلّ توقّف و مهاجرت همسر و پسرشان در مسیر ایشان بود در آن جا فقط یک شب توقّف کردند و فوری به شیراز عزیمت نمودند و این آخرین ملاقات ایشان با قرینه مؤمنه خود بود زیرا انقلابات کشوری بعداً مانع دیدار شد.

در ۱۸ آوریل ۱۹۴۵ حضرت ولیّ امرالله توسط جناب سمندری محفل روحانی شیراز و یاران آن مدینه را مشمول دعای محبت آمیز می فرمایند. در ۱۷ نوامبر ۱۹۴۶ در تلگرافی به نامبرده می فرمایند: "از صعود امه مقزبه محزون. در باره آن متصاعده از اعماق قلب دعا می کنم. خدماتشان فراموش نشود. اجرشان محتوم."

اقدامات جناب سمندری در شیراز موجب وحدت یاران و ثبات و استقامتشان گردید و متمرّدان مأیوس شدند و از سرایت امراض روحانی ممانعت شد و به کزّات مولای خون ابراز رضایت و سرور از مجهودات مؤثّره ایشان فرمودند...

هفت سال گذشت و مولای خون اولین دسته از ایادی امرالله را معین و تلگرافاً به خود ایشان و محافل روحانیّه ملبّه ابلاغ فرمودند. ترجمه تلگراف مبارک که توسط جناب خادم در طهران ابلاغ شده چنین است:

"طرازالله سمندری، از تبرّعات قلباً مشعوف. با کمال مسرّت، بشارت ارتقاء شما به سمت ایادی امرالله اعلام. این مقام رسماً به تمام محافل مقدّس روحانیّه ملّی سراسر جهان ابلاغ گردید. امید است این وظیفه مقدّس باعث ازدیاد خدمات باهره درخشانی که در گذشته ایام در امر حضرت بهاءالله انجام داده اید گردد." (تاریخ تلگرام - ۲۴ دسمبر ۱۹۵۱)

از جمله خدماتی که در آغاز این دوره توسط جناب سمندری انجام شد یکی آن بود که بر اثر تشویق و راهنمایی ایشان یک خانم محترمه از خانواده افغان نسخه اصل کتاب ایقان را به ایشان تحویل نمود که به ساحت اقدس ارسال گردد و این امر موجب مسرّت بسیار خاطر مبارک حضرت ولیّ امرالله شد. دیگر سفرهای متعدّدی بود که ایشان در سالهای بعد از ۱۹۵۱ (۱۰۸ بدیع) به اقطار و اکناف دنیا نمودند که اجمالاً به آنها اشارت خواهد رفت. در سال ۱۰۹ بدیع به افریقا رفتند. در سال ۱۱۰ بدیع در امریکا بودند و به مناسبت همین سفر اخیر بود که جناب دکتر لطف الله حکیم از حیفا به ایشان چنین نوشتند: "از خدمات شما در امریک و نقاط دیگر [هیکل مبارک] خیلی مسرور می باشند و زحمات شما را خیلی خیلی تقدیر می فرمایند و می فرمایند حال نیز پس از ختم کنفرانس استکهلم [سوئد] میل مبارک این است که در اروپا به مراکز امری دیلن نمایند و سبب تشویق دوستان بشوید و همه را تشویق در خدمت و تبلیغ امرالله نمایند..." (۳ شهر الکلمات ۱۱۰ بدیع)...

در جُنک خانوادگی فامیل جلیل سمندری توفیعات متعدّدی از حضرت ولیّ امرالله در تشویق و تقویت روحی و تحسین و تمجید آن خادم درگاه الهی موجود است. هیکل مبارک پیوسته مترصد بشارت و اخبار خوشی بودند که نوید فتوحات و خدمات "آن مجاهد دلیر و ناصر امر ربّ قدیر" را بدهد و جناب سمندری هم علاوه بر ثبت وقایع روزانه زندگی و سفرهای خود که از

آن مجلدات متعدّد فراهم آمده و در محفظه آثار بین المللی و ارض مقصود محفوظ است... منظمأ خبرهای نقاط مختلف را به عرض مبارک می‌رسانده‌اند. در پایان همان تویق مبارک فوق الذکر چنین آمده است: "فرمودند تعلق این عبد به آن حبیب شدید و ممنونیت عظیم و اعتماد کامل و روابط روحانیه متین و ادعیه قلبیه مستمر، مطمئن باشید..."

ایشان در حظیره القدس عراق بودند که صعود مبارک واقع شد و با شدت تأثر و حزن غیرقابل وصف برای مراسم تشییع مبارک به لندن سفر کردند.

بعد از آن مراسم، ایادیان به ارض اقدس رهسپار شدند. در آخرین پیام مولای خون، ایادیان "هیئت عالیّه و حارسان امر بهائی" نامیده و معرفی شده بودند. لهذا آن هیئت جلیل به شور و مشورت در باره حفظ و صیانت امرالله و ادامه نقشه ۱۰ ساله پرداختند و تصمیم گرفتند که نه نفر از ایادی امر برای اقامت در ارض اقدس مرکز جهانی تعیین شوند. جناب سمندری هم از آن گروه بودند و از ایشان تقاضا شد برای اتمام خدماتی که در ایام مبارک به اراده آن حضرت شروع نموده بودند در ارض اقدس بمانند و این کار خط‌شناسی و تصدیق صحّت الواح مبارکه را به اتمام برسانند زیرا جناب سمندری تنها شخصی بودند که از عهده این خدمت برمی‌آمدند. داستان خدمات ایشان در دوره تصدی ایادی مفصل است (۱۹۵۷-۱۹۶۳) که در این جا فقط به شمه‌ای از آن اشارت می‌رود.

۱۱۵ بدیع - جناب سمندری تا دسامبر ۱۹۵۷ در ارض اقدس ماندند. بعد به ترکیه رفتند و از آن جا برای استقرار حجر زاویه مشرق الاذکار به کامپالا رفتند. بعد به آسمارا و مصر سفر کردند و در کانونشن اقلیمی قاهره شرکت نمودند و از آن جا به بغداد عزیمت کردند. سپس به کنفرانس جا کارتا و از آن جا به هند و پاکستان و ترکیه (اسلامبول) رفتند و در ماه نوامبر به ارض اقدس بازگشتند. در فاصله دسامبر ۱۹۵۸ و مارچ ۱۹۵۹ در ایران شهرهای مختلف را زیر پا گذاشتند.

۱۱۶ بدیع - بعد از طهران به نمایندگی هیئت ایادی برای شرکت در کانونشن ملی به برما رفتند. بعد نقاط مختلف هند و پاکستان را به مدت ۲ ماه و نیم بازدید کردند.

۱۱۷ بدیع - به اتفاق میرزا احمد خان صمیمی شهرهای مختلف هندوستان، پاکستان، اندونزی، سنگاپور، تایلند و برما را بازدید کردند.

۱۱۸ بدیع - در این سنه در کراچی پاکستان بودند. بعد شهرهای مختلف ایران را طی فرمودند. روزی در مجلس نطق هنگامی که احباء از نقاط مختلف مازندران گرد هم آمده بودند از ضعف نقش بر زمین شدند. ایشان را با کمک دکتر جمشید سمندری و دکتر فروغ بصّاری به طهران حرکت دادند و چهار پنج ماه بستری بودند.

در سنه ۱۱۹ بدیع (۱۹۶۲) به همراهی جناب علی نخجویی از قبرس، استانبول، ادرنه، بوسا، آنکارا و از میر بازدید نمودند و بعد به ممالک عربی سفر کردند (کویت، قطر، دوی، شارجه، مسقط، بحرین). آن گاه به هندوستان و پاکستان و اطراف آن (برای بار سوم) عزیمت نمودند. نقش استثنائی که حضرات ایادی امرالله در پیروزی نقشه ده ساله و تشکیل محافل ملی و آمادگی

نهادهای محلی و ملی برای انتخاب اولین بیت العدل اعظم الهی در سنه ۱۹۶۳ ایفاء نمودند ثبت تاریخ معاصر بهائی است و نیازی به تکرار آن نیست. از خود گذشتگی این نفوس نفیسه که از نمایندگان محافل ملی درخواست کردند از عضویت بیت العدل اعظم الهی معاف شوند تا به خدمات مقرر در الواح وصایای حضرت عبدالبهاء و هدایات واصله از حضرت ولی امرالله ادامه دهند هرگز فراموش نخواهد شد. پس از تشکیل بیت العدل اعظم الهی (ماه می ۱۹۶۳) نیز حضرات ایادی عموماً خود را در اختیار معهد اعلی قرار دادند که به آنچه آن مرجع مصون از خطا و ملهم به الهامات جمال اقدس ابهی اراده فرماید قیام و اقدام کنند.

از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۸ که صعود جناب طرازالله سمندری واقع شد جناب ایشان لحظه‌ای آرام و قرار نداشتند و پیوسته در اسفار دیار و بلاد بودند...

آخرین ایام حیات عنصری

در سال ۱۹۶۸ دومین کانونشن بین المللی در ارض اقدس منعقد شد و ایشان در این حفله عظیم تاریخی و نیز در جلسات متعدد مشورتی که بیت العدل اعظم الهی با حضرات ایادی امرالله برپا داشتند شرکت فرمودند و پس از پایان امور در ارض اقدس به اسلامبول مراجعت نمودند که به خدمت مقرر پردازند. در آن جا بیماری سخت به ایشان عارض شد و معالجات به عمل آمد و بهبود نسبی حاصل گشت به طوری که ایشان در مدرسه تابستانه اجنبای ترکیه نیز شرکت نمودند. ناگفته نماند که تنها در یک روز چهار نطق برای ایشان تعیین شده بود و ایشان هم به خوبی ادای وظیفه کردند. چون قرار بود احتفال تاریخی دیگری در ارض اقدس به یاد ورود هیکل مقدس جمال قدم به خاک فلسطین منعقد گردد و جمع کثیری از یاران الهی که در کنفرانس پالرمو (سیسیل) شرکت کرده بودند در این احتفال حضور یابند، با حالت کسالت به اتفاق نوه خود جناب سهیل سمندری به ساحت اقدس عزیمت نمودند. وضع ایشان طوری بود که جناب نخجوانی چون به دیدنشان آمدند نگران شدند و فوراً وسائل انتقال ایشان به بیمارستان و معالجه اطبای حاذق فراهم گردید و جناب سمندری بستری شدند. و چون آثار بهبود ظاهر نشد از طرف معهد مقدس اعلی، [این جانب] را از سومالی احضار فرمودند و [بنده] پانزده ساعت قبل از صعود پدر به ارض مقصود [رسیدم]. تاریخ صعود ایشان روز دوشنبه دوم سپتامبر ۱۹۶۸ مطابق ۱۴ شهر الاسماء ۱۲۵ بدیع بود. از ورود بیمارستان تا صعود ایشان فقط ده روز طول کشید. در روز سه شنبه سوم سپتامبر تابوت حامل ایشان به بیت مبارک حضرت عبدالبهاء انتقال یافت و با دسته‌های گل که از طرف معهد اعلی، حضرت امه البهائ و ایادی امرالله و عده‌ای از محافل روحانی ملی و خانواده و دوستان دلباخته ایشان فرستاده شده بود پوشیده شد و بعد از جلسه دعا و مناجات در سالن بیت مبارک، جسد به گلستان جاوید انتقال یافت. تشییع مفصل و پرشکوه بود زیرا علاوه بر ۸ نفر اعضای بیت العدل اعظم و ۹ نفر از ایادیان عزیز، قریب هزار نفر از یاران شرق و غرب در آن شرکت داشتند و ۱۹ نفر از افراد خاندان و متمسین ایشان هم حاضر بودند و

گفته شد که پس از تشییع مخصوص هیکل مقدّس حضرت عبدالبهاء (۱۹۲۱) تاکنون تشییع به آن مجلّی و مفصلی در جامعه بهائی حيفا واقع نشده بود. نکته قابل ذکر آنکه ایشان مکرراً در گذشته اظهار کرده بودند که آرزو دارند در ساحت اقدس صعود نمایند و جسد ایشان در زیر اقدام جناب حاج میرزا حیدر علی اصفهانی مدفون گردد و چنین هم شد.^۵

فرزندان

جناب طرازالله و سرکار محترمه طرازیه خانم را تنها دو فرزند پسر بود. فرزند ارشد آقا میرزا محمّد نام داشت به اسم جدّ پدری و در ژانویه ۱۸۹۷ میلادی در قزوین متولّد شد. دارای وجه نورانی و صفای باطن بود. در سنّ ۸ یا ۹ سالگی بود که پدر بزرگوار برای اسفار تبلیغی و تشویقی به دستور حضرت عبدالبهاء عزیمت نمود و رابطه عنصری پدر و پسر برای مدّتی متجاوز از ۵ سال مقطوع بود. اما ایشان از مهر عمیق مادری بهره‌مند بود و در ظلّ عنایت و تربیت جدّ بزرگوار می‌زیست. در مدارس توکل قزوین و بعد مدرسه تربیت طهران تحصیل نمود. در عنفوان جوانی با لقایّه خانم عندلیب اقتران نمود و صاحب ۳ دختر و ۳ پسر گردید. سال‌های متمادی در مدرسه توکل قزوین معلّم بود و سرانجام در ۳۰ ژانویه ۱۹۴۰ در سنّ ۴۳ سالگی به کسالت ذات الرّیه از این عالم رفت. و از جمله فرزندان آن نفس عزیز جناب سهیل سمندری بود که همه عمر را به خدمات تبلیغی و تشویقی و مهاجرت صرف کرده است. در بسیاری از اسفار جناب آقا میرزا طرازالله ایشان را همراهی نمود. بعد از انتقال از کشور سومالی که در فتح روحانی آن مشارکت کرد (۱۹۵۳) و سال‌های مدید در آن اقامت‌گزید به علّت شرایط صحّی همسر خود ناچار شد به آلمان رود (۱۹۶۵) و اکنون نیز به خدمات امریه و اسفار تبلیغی و تشویقی ادامه می‌دهد.

فرزند دوّم جناب آقا میرزا طرازالله این بنده دکتر مهدی سمندری هستم که اکنون در کشور کامرون به ادامه خدمت مهاجرت افتخار دارم.

متصاعد الی الله آقا میرزا محمّد علاوه بر جناب سهیل سمندری فرزندی داشت که هر یک در میادین خدمت به موفّقیت‌هایی نائل بوده و هستند از جمله زرانگیز خانم فرزند ثانی ساکن هندوستان؛ طرب‌انگیز خانم که در ترکیه مهاجر بود و اخیراً در انگلستان صعود نمود (۱۹۹۷)؛ نشاط‌انگیز خانم که سال‌ها با همسر خود دکتر امین جدّاب مهاجر افریقا بوده و اخیراً (۱۹۹۱) ساکن امریکا شده است؛ و نیز دکتر جمشید سمندری که ایشان هم سال‌ها مهاجر افریقا بوده (سومالی، تانزانیا، نایروبی کنیا) و بالاخره جناب سعید سمندری که اخیراً (۱۹۹۷) قرینه ایشان روحیه خانم در کمال ثبوت در عهد به ملکوت الهی صعود کرد.

مجملی در باره جدّ و جدّ اعلای جناب آقا میرزا طرازالله سمندری

پدر جناب شیخ کاظم سمندر حاجی شیخ محمّد بود که از حضرت ربّ اعلی لقب نبیل اکبر گرفت و خود فرزند مردی بزرگوار بود به نام حاجی رسول که مجملی در باره آنان ذیلاً می آید:

حاجی رسول تاجر در کربلا مقیم بوده و مکرّر ضمن زیارت حرم سیّد الشهداء شاهد کیفیت زیارت حضرت ربّ اعلی روح ما سواه فداه بوده است و به نورین تیرین ارادت داشته است. در سفری که در اواخر ایّام به قزوین آمدند و خبر ایمان حاجی شیخ محمّد را به ایشان دادند چون از اسم و رسم صاحب امر اطلاع یافت و دانست که ایشان جوان تاجر شیرازی است که در حرم حضرت سیّد الشهداء دیده است گفت اگر بر من معلوم شود که صاحب نداء و ادّعا آن سیّد بزرگوار است او را دروغگو نمی دانم و آن چهره و جبین جز به صدق مبین تکلم نمی فرماید.

اما والد سمندر حاجی شیخ محمّد از فرط پرهیزکاری و عبادت لقب شیخ را تجار لاهیجان و علماء و اغیار به ایشان داده بودند و از ایّام جوانی در سلک پیروان نورین تیرین بودند. چون اولاد ذکورشان نمی ماند استدعای دعا از جناب سیّد کاظم نمودند و فرزند خود را به نام سیّد مرحوم نامیدند. تفصیل اقبال شیخ محمّد به امر مبارک معلوم نیست. اما با اکثر وجوه حروف نقطه معاشر بوده از قبیل باب الباب، وحید اکبر، جناب آقا میرزا محمّد علی و خال حضرت اعلی جناب سیّد علی شهید و جناب دیان و جناب سیّاح. کراً به زیارت حضرت ربّ اعلی در تبریز، ماکو و چهریق مشرف شدند. در ماکو لوح مبارک در جواب اسئله ایشان نازل: «و بعد سلام الله علیک یا ایها المتعارج الی اوج الجلال و المتصاعد الی قُلل الجبال فی تلك الظلمات الصّماء الدّهماء العمیاء اوّل مبدء الاضمحلال عند طلوع شمس الجلال...»^۶

ایشان منجذب حالات و شیفته عنایات لانهایات ربّ اعلی بودند و به جوهر عبودیت فائز و در مذهب بیان مطلع تر از دیگران در محیط خود به شمار می رفتند.

از حوادث واقعه برای ایشان آنکه در واقعه قتل ملاّ تقی برغانی، در تبریز و بی خبر بودند و از تبریز به قزوین آمدند و دریافتند که معاندین برای قتل ایشان در کمینند. ورودشان به خانه به جای سرور ایجاد آه و این و خوف از حمله ظالمین نمود و به اصرار همسر و خواهر در منزل یکی از بستگان مجاور در زیرزمینی پنهان شدند. دو ساعتی گذشت؛ درب خانه به شدت کوفته شد. چون باز نکردند جمعی فزاشان و میرغضب از بالای دیوار خانه و بامها به خانه درآمدند و تفحص نمودند و اثری نیافتند. در این هجوم کاظم که طفل صغیر و مورد توجه و اعتنا نبود چون بید می لرزید. به هنگام مراجعت زنی از همسایه ها به مهاجمین خانه محلّ اختفاء را که منزل خواهرشان بود نشان داد و به آن خانه ریختند ولی به تقدیر الهی بی به در زیرزمین نبردند. مدّتی بعد معاودت به تبریز نمودند. دو روز بعد پیروان احمد مجتهد ایشان را دستگیر و مورد صدمه و لطمه قرار داده نزد مجتهد می برند. پس از اندک سؤال و جوابی ایشان را در حیاط بسته و به چوب کاری بی رحمانه می پردازند. سرمای شدید زمستان بود و تماشاچیان هم آب دهان می انداختند و سنگ و سفال می پراندند و به ستان زبان می آزردهند. جناب سمندر از قول پدر نگاهشته اند:

«وقتی که خیلی بی طاقت می شدم چهاراً یا الله می گفتم و تا می توانستم در باطن از خدا و مظهر امر او نقطه اولی جلّ شأنه نجات می طلبیدم و کار به جایی رسید که بعضی از ناخن ها شکسته و گسسته شد و وقتی چشمم به یکی از ناخن پا افتاد دیدم از پاکنده شده ولی هنوز بند است و از صدمات چوب مترقص مرا خنده گرفت و تبسم آمد. و در این وقت داروغه ولایت را که خواسته بودند حاضر شده و متوجه من بود. خنده مرا دیده تعجب کرد. گفت تو را می کشند، تو می خندی؟ حائلی به روی من کشید. فرّاش های خود را امر کرده که چوب دست بگیرند و حضرات ضاربین را گفت بس است؛ به من بگذارید چوب را که هر قدر باید زد می زنم... خلاصه گویا تخمین دو هزار چوب زدند... باری، به داروغه سپردند و امر به اخراج از بلد نمودند.»^۷

ماه ها معالجه جراحات می شده اما اخراج بلد مورث نگرانی بوده و شخص خیراندیشی از همشهری ها تدبیری می نماید و استمداد از تاجر معتبر اصفهانی که از اعظم و اعیان محسوب و به حسن نیت مشهور می نماید و مشارالیه مجتهد را از اخراج بلد حاجی منصرف می سازد. و حجره تجارت حاجی را به سرای خود می برد و مورد احترام و مودت و تفقد مستمر قرار می دهد. جناب سمندر در تاریخ خود می نگارد:

«باری، بعد از چندی اتفاق افتاده بود و مرحوم والد به شرف حضور طلعت اعلی جلّ ذکره مشرف شده بودند و طلعت اعلی روح ما سواه فداه فرموده بودند: "شما را چوب نزدند؛ مرا چوب زدند." و والد می فرمودند که بعد از استماع این کلمه مبارکه که از جوهر مرحمت نازل شده گویا شاداید و صدمات مزبوره در مذاق من [احلی] و اللّٰه از هر شهد و حلوی گردید و تشکر این عنایت را همواره داشتند و به کمال خضوع شاکر و حامد بودند.»^۸

پس از شهادت حضرت ربّ اعلی خطراتی پیش آمد و سوء قصد در باره حاجی را هم همان تاجر نجیب و منتفد به نحو حکیمانه رفع می نماید. صدمات جزئیّه هم هرگز قطع نشده. حاجی شیخ محمّد در دارالسلام به حضور مبارک جمال ابهی مشرف و مرآت را نیز ملاقات نمود. قصد انتقال به دارالسلام داشتند و برای اتمام امور تجاری با شریک خود و برادر و وداع به لاهیجان سفر نمودند و در آن جا بیمار و جهان فانی را وداع کردند. بر حسب وصیت ایشان جسدشان به دارالسلام ارسال و مدفون گردید.

عموی جناب سمندری: حاجی شیخ محمّد علی نبیل بن نبیل

تولّد در ۲ شوال سنه ۱۲۶۶ هـ. ق. در قزوین روی داد و صعود در نهم رجب ۱۳۰۷ هـ. ق. در اسکودار در نزدیک استانبول.

جناب شیخ محمّد علی پسر دوّم حاجی شیخ محمّد نبیل اکبر قزوینی می باشد. در سنّ ۱۱ سالگی بود که والدشان صعود نمود. در ظلّ حمایت و عطوفت و رعایت برادر ارشد خود جناب شیخ کاظم

سمندر رشد و نما نمودند. در حدود ۱۳ سالگی در لاهیجان به تحصیل خطّ و عربی می‌پردازند. سفری هم به طهران به اتّفاق برادر مکرم نموده‌اند. مقصدشان دیدار دوستان و کسب اطلاع بیشتر از امر حضرت بهاء‌الله بوده و تا سنّه ۱۲۸۷ در قزوین ساکن بوده‌اند. جناب میرزا عبدالحسین ابن سمندر در تاریخ خود چنین نگاشته‌اند:

«پس از آنکه خوب واقف بر امر جمال قدم جلّ اسمه الاعظم شده... منبعث به روح جدیدی گردیده و حیاتی بدیع در این پیکر دمیده و به شوق و انجذابی بس جمیل مبعوث می‌گردند. فی الحقیقه در اخلاق روحانی و انجذاب و حبّ و استقامت و مهمان‌نوازی و انفاق و ایثار مال... بی بدیل و مثیل بوده و در ترویج امرالله از هر نوع و قبیل آئی و دقیقه‌ای فروگذاری ننموده چه در سفر و چه در حضر»^۹

در حدود سنّه ۱۲۸۷ ه. ق. از راه تبریز به مصاحبت حاجی میرزا علی اکبر نراقی و ملا محمد علی دهجی و مرحومه عزّیه خانم و آقا شیخ احمد ابن آقا محمد جواد فرهادی در عکاء به حضور جمال اقدس ابهی مشرف و بعد به اذن مبارک به مکه مشرف و پس از آن برای فروش مال التجاره متوجه اسکندریه شده بعد از چندی بر حسب اجازه مبارک ثانیاً مشرف و فائز به لقاء مبارک می‌گردند. بعد از تشرّف ثانی امر به بازگشت به ایران صادر و جناب نبیل با حال احتراق از فراق نیر آفاق مرخص شده به کمال اشتیاق و انجذاب به وطن مراجعت و در سنّه ۱۲۹۰ ه. ق. به قزوین معاودت فرمودند. در قزوین هم نغمه و همداستان با دوستان شب و روز به تبلیغ لسان می‌گشودند. روزها به شغل تجارت که مشغله اجدادی بود مشغول و شب‌ها در خدمات دوستان و پذیرائی و تبلیغ مبتدیان فارس میدان بودند. در کوچه و بازار نزد یار و اغیار به امانت و تقوی و درستی و وفا مشهور و مشار بالبنان گشتند. چون از سفر مکه مراجعت نموده بودند مردم شهر می‌دانستند که ایشان در عکاء حضور مبارک مشرف شده و این شعله و انجذاب از آن جا است.

اما سفر اخیر جناب نبیل به استانبول در سنّه ۱۲۹۹ به اذن و اجازه جمال مبارک و رجای حضرات افنان حاجی میرزا محمد علی مقیم چین، حاجی میرزا محمد تقی وکیل الحقّ، حاجی سید میرزا، و آقا سید احمد بود که کمک مالی و تأسیس حجره تجاری را هم شامل می‌گشت. نبیل از طریق ادسا و مسکو به استانبول رفته در آن جا مقیم و مدت هفت سال به تجارت مشغول بودند. در این مدت به حسن سلوک و رفتار خوش با خلق محشور و به امانت و درستی مشهور و با مردمان بی‌غرض از مسلمان و مسیحی و یهود آمیزش داشتند. مسافری از احباب و اغیار و یهود و نصارا که برای زیارت بیت المقدّس و مکه و مدینه عازم بودند در انجام کارها، صدور تذکره، انتظار تا ورود کشتی مناسب، بدون اجر و مزد مساعدت نموده با نهایت محبّت توشه راه فراهم می‌نمودند.

این معروفیت و بذل و بخشش و انفاق و شهرت به اسم امر مبارک موجب حسادت معاندین از جمله آقا خان و شیخ احمد کرمانی و شیخ محمد یزدی از اتباع ازل و جمعی دیگر از اهل فساد گشت و منتظر فرصت برای القاء شبهات بودند ولی دستور العمل‌های سرکار آقا روح ما سوا فداه نبیل را

در این امر هوشیار ساخته و به همان دستورات عمل می نمود.

گاه گاهی حرکات و سکنات مفسدین را به حضور مبارک عرض می نمود و هیکل مبارک سرکار آقا با تدابیر امری نفوسی را که در دوائر دولتی و مستخدم دربار بودند به توسط توقیعات و مراسلات به دستیاری نبیل از افکار سوء و فتنه جوئی اهل فساد اخبار می فرمودند.

تهدیدات خوف انگیز نسبت به پیروان جمال ابهی و تهدیدات خوف انگیز نسبت به حیات مظهر امر الهی از قبیل سوزاندن قصر مسکن مبارک و اجرای ضرر بزرگی به ایشان انتشار داده می شد و قلب حساس جناب نبیل را می گذاخت. ابن سمندر که در خدمت ایشان بودند می نگارند:

«اما مرحوم عمو از سموم اقوال و مسموعات مندرجات فوق در خصوص قصر و حرق آن بسیار پریشان و مضطرب بودند و شب و روز در ضجّه و ناله و خروش به سر می بردند. مخصوصاً چون در سفر آخر که در خدمت مرحوم عمو مشرف بودیم جمال قدم جلّ اسمه مکّرر در احیان تشرف به اجباء خطاب فرموده می فرمودند: این ارض در سرّ سرّ مضطرب است؛ در باره ما دعا کنید...»^{۱۰}

و جناب نبیل به سبب روابطی که با نفوس از هر قبیل داشتند زودتر و مفصل تر از نقشه و حیل دشمنان آگاهی می یافتند و به کسی هم اظهار نمی داشتند ولی خود در تعب و اضطراب می زیستند. صعود ایشان در رجب سنه ۱۳۰۷ ه. ق. روی داد. بعد از ورود خبر صعود نبیل ابن نبیل حضرت بهاء الله امر فرمودند که خیمه مبارک را مرتفع نموده و جمیع احباب مجاور و مهاجر را احضار و به یاد و ذکر مرحوم مبرور روز را به پایان رسانیده و نسبت به مغفور عنایات بی شمار فرموده الواح و آثار کثیره در ذکرشان عنایت شده که قسمتی از یکی از آنها زینت این مجموعه می شود.

هو المبشر المشفق الکریم

الحمد لله الذی اظهر ما کان مکنوناً فی ازل الآزال و مستوراً عن العیون و الابصار فلما اراد اظهار فضله الذی احاط الکائنات و ابراز رحمته الّتی سبقت الممكنات نطق بالکلمة العلیا و بها نادى المناد من کلّ الجهات الملک لله مالک الاسماء و الصفات... قل یا سمندر، مالک القدر کان ان یمشی فی المنظر الاکبر متفکراً فی اسرار القدر اذا ارتفع النداء من الشطر الایمن من الافق الاعلی یا ملاً الارض و السماء هذا یوم فیه قصد نهر الوفاء بحر العطاء و النور مشرق الظهور و هذا یوم فیه ینادی الطور و یقول افرحوا یا قوم بما اشرق نور الانقطاع من افق الابداع و ظهر ما کان مستوراً عن العیون و الابصار... کذلک ماج بحر البیان فی ذکر من سَمی بمحمّد قبل علیّ فی اللوح المقدّس الابهی... النور الساطع اللّامع و البهاء المشرق الطالع من افق سماء العطاء علیه و علی اهله و ذوی قرابته و علی الذین سمعوا ندائه و ذکره فی هذا النبا الذی اذ ظهر نطقت الاشیاء و مطالع الاسماء و مشارق الوحی فی ناسوت الانشاء.

(سواد از روی اصل لوح)

بازماندگان جناب نبیل ابن نبیل عبارتند از:

۱- آقا احمد.

۲- آقا منیر.

۳- آقا عطاءالله.

۴- خانم ساذجیه.

۵- خانم روحیه.

با قَلت وقت تنها می توان به اجمال از احوال و آثار و خدمات جناب منیر نبیل زاده ذکر می نمود.

جناب منیر نبیل زاده

جناب منیر نبیل زاده در پانزدهم محرم ۱۲۹۱ ه. ق. در قزوین متولد و در دوم اردی بهشت ماه سال ۱۳۲۸ ه. ش. (۱۴ شهر الجلال سنه ۱۰۶ بدیع) در طهران صعود نمود. جناب منیر فرزند دوم حاجی شیخ محمد علی و شریفه بیگم خانم می باشد. دوره طفولیت را در قزوین به سر برد و در مکتب جناب ملا علی معلّم با اطفال جناب سمندر زبان فارسی و مقدمات عربی و علم خطّ آموخت. پدر بزرگوارش مرحوم نبیل ابن نبیل علیه رضوان الله در نهم رجب ۱۳۰۷ در مدینه کبیره صعود نمود و او در سنّ ۱۸ سالگی به اتفاق عمّ اکرم سمندر و معلّم محترم ملا علی به رشت منتقل و مشغول به تجارت گشت. در همین ایام در مدرسه حاجی سمیع به تحصیل صرف و نحو عربی پرداخت و با حکمت به تبلیغ و ملاقات با احبای الهی مألوف بود.

پس از مراجعت جناب سمندر و جناب معلّم از ارض اقدس جناب منیر در نهم ذی حجه ۱۳۰۸ ه. ق. برای تجارت به لاهیجان انتقال یافت و ضمن دیدار اجباء به حسن اخلاق و محبت با جوانان به تبلیغ عدهای موفق گردیدند. از جمله چنین مذکور است که در تبلیغ جناب ملا ابراهیم معروف به حاجی واعظ سردودمان خاندان واعظی که آن زمان از دشمنان امر شمرده می شد سهم مؤثری داشته است.

یک سال پس از ورود او به لاهیجان صعود مبارک جمال اقدس ابهی واقع شد و اعداء امرالله مانند سایر نقاط ایران اظهار مسرت می نمودند که ناگهان مرض وبا شایع و در سراسر کشور کشتار کرد و مردم بی چاره گرفتار مصیبت گشته عناد به احباب را فراموش کردند. جناب منیر سفرهای تبلیغی و تشویقی به سیاهکل - لنگرود - دیلمان نموده و سفری به قزوین به ملاقات مادر و منسوبین خود رفته است. بدین ترتیب مدت ده سال در رشت و لاهیجان به شغل تجارت و همزمان به خدمت امرالله پرداخت. در آتش سوزی بزرگ بازار رشت حجره تجارت ایشان سوخت و سرمایه از دست رفت. سفری به بادکوبه کرد. پس از چندی عازم تفلیس شد. در آن ایام کتاب فرائد جناب ابوالفضائل تازه منتشر شده بود. نسخه ای از آن کتاب نفیس به وسیله قاضی سنی ها به شیخ عبدالسلام که کتاب فرائد در جواب ردّه او به امرالله نگاشته شده بود رسید. شیخ عبدالسلام دعوتی از جناب احمد اف میلانی و جناب نبیل زاده به خانه خود کرد و پس از پذیرائی اظهار داشت که "کتاب فرائد را خواندم. الحق بسیار

محکم و متین است و نویسنده اش قیامت کرده است. لهذا من حاضر مخرج طبع کتاب و قیمت کتاب‌های موجوده را بپردازم که چنین کتابی به نام من در دنیا باقی نماند. نبیل‌زاده در جواب فرمود: این کتاب در ممالک مختلفه انتشار یافته و جمع‌آوری آن از محالات است. بهتر است که شما به امرالله ایمان آورده با نگارش رساله اثباتیه جبران مافات فرمائید و بعد با جناب احمد اف منزل او را ترک نمودند.

پس از چندی جناب منیر به قزوین مراجعت نموده با عموزاده خود آقا میرزا طرازالله سفری به طهران و از آن جا به رشت می‌روند. مدتی بعد در سنه ۱۳۲۰ ه. ق. بلوایی در رشت پیش می‌آید. شخص مفسدی عکسی دسته‌جمعی از اجباء به دست آورده به علماء سوء تسلیم می‌نماید و بعد نسخه‌های متعدّد از آن عکس را در کوچه و بازار نصب نموده اهالی شهر را از هر نوع مکالمه و معامله با نفوس موجوده در عکس منع شدید می‌نمایند.

در همان ایام یکی از اجباء به نام استاد هاشم معمار قزوینی صعود می‌کند. تزییقات فوق الذکر مشکلات کفن و دفن او را پیش می‌آورد. عمال حکومت ناچار او را با لباس در محلی به نام باغ شاه دفن می‌نمایند. ولكن اشراش مطلع شده روز بعد جسد آن مؤمن را بیرون آورده و به خنجر ظلم و ستم قطعه‌قطعه می‌نمایند و حکومت عاجز از استقرار امنیت ناچار به اجباء توصیه می‌کند که معاریف شما از شهر خارج شوند. بعضی از اجباء چنین کردند. جناب آقا علی ارباب نصیر اف و آقا غلام علی ابن سمندر و جناب میرزا منیر و معدودی از اجباء پس از مشورت استقامت را لازم شمرده باقی می‌مانند. جمعیت مردم از حاکم (نصرالسلطنه) به شاه شکایت می‌کنند. شاه به جای او حکیم الملک آخوندپرست را به حکومت نصب کرده و شدت ضوضاء بیشتر می‌شود. جناب منیر نزد حاکم جدید رفته دادخواهی می‌نماید ولی جواب یأس می‌شنود. بعد از مدتی که اندک آرامشی برقرار می‌شود جناب منیر بنا به دعوت جناب افنان وکیل الحق به اتفاق قرینه عزیزه خانم صبیّه جناب آقا علی ارباب (فرزند حاجی نصیر شهید) به عشق‌آباد منتقل می‌شوند (سنه ۱۳۲۱ ه. ق.). در عشق‌آباد در شرکت جدید التأسيس امید به شغل دفترداری مشغول و به خدمات روحانیه خود ادامه می‌دهند.

دامنه خدمات جناب منیر در مناطق ترکستان و تاجیکستان و ازبکستان و قفقاز و گرجستان توسعه یافته وقتی که در سمرقند به تجارت و خدمت مشغول بودند حضرت عبدالبهاء به وسیله تلگراف ایشان را احضار می‌فرمایند. بدین ترتیب در ۲۱ ذی‌قعدة ۱۳۲۸ جناب منیر در اسکندریه مصر به زیارت طلعت میثاق جلّت عنایاته فائز و مدّت قریب ۹۰ روز مشرف بودند.

روز چهارم صفر ۱۳۲۹ ه. ق. آخرین تشرف ایشان بود. مولای خون فرمودند: "قریب پنج ماه امری است که ما با هم بودیم. از شما خیلی راضی هستم. خدمت امرالله و نشر نفعات الله مقدم بر کلّ امور است. تجارت و کسب و ملاحظه عیال و اطفال بعد از خدمت به امرالله است." سپس هیکل مبارک خطّ سیر و اقدامات ضروریّه در نقاط مختلفه را برای ایشان مشخص فرمودند که از جمله تأسيس مرکز امری در شهر تاشکند بود و همچنین تأکید در تربیت دوستان به خصوص نسوان فرمودند و وعده دعا برای موفقیت و اطمینان خاطر ایشان فرمودند. و نیز در حالی که اشک دیدگان

منیر جاری بود فرمودند: «بیا کلید تبلیغ را به تو بدهم. کسی را که می‌خواهی تبلیغ کنی دوستش بدار. چون دوستش داشتی دوست می‌دارد. چون دوست داشت بیاناتت در او نفوذ می‌کند. فی امان الله، فی امان الله.»

جناب منیر پس از مرخصی از طریق قاهره به زیارت اعتاب مقدّسه نائل و به حضور حضرت ورقه مبارکه علیا فائز و از طریق بیروت و ادسا به تاشکند رسیده دو نفر از احبّاء را که در آن جا بودند تکمیل و دو نفر دیگر را تبلیغ می‌نمایند. همان موقع عده‌ای از احبّای عشق آباد به قصد اقامت به تاشکند وارد می‌شوند و بدین ترتیب منظور مبارک حضرت عبدالبهاء جلّت عبودیته در تأسیس مرکز امری در شهر تاشکند تحقّق می‌یابد.

جناب منیر از آن جا به سمرقند رفته پیام مبارک مرکز میثاق را به احبّای الهی ابلاغ می‌نمایند. این خدمات تاریخیّه به مدّت ۹ سال در عشق آباد و نقاط سائره آن حدود در جریان و شب و روز به تبلیغ و تشویق و تدریس و تربیت اطفال و جوانان و نسوان مشغول بودند. به سعایت دشمنان امر نوبتی با میزبان خود آقا حسین علی عسکر اف گرفتار گشته تحت فشار قرار می‌گیرند ولی به زودی بی‌گناهی هر دو ثابت گشت و آزاد شدند.

در شروع انقلاب کبیر روسیه به امر مبارک حضرت عبدالبهاء مأموریت به مشهد خراسان داشتند و مورد عنایات عظیم مرکز میثاق واقع گشته در لوح مبارکی که در آن ایام به افتخار او نازل گشته چنین می‌فرمایند:

«ای منادی حقّ، الحمد لله خاندان حضرت سمندر اکثر در جمیع اوقات منادی به ملکوت ربّ الآیات بودند و شما این حقیقت را ظاهر و مشهود نمودید. حرکت شما به سمت ارض خاء و سعی و کوششتان به کمال همّت و قوّت برهان کافی وافی است. جمیع آنچه در حیّز امکان ملاحظه می‌فرمائی عاقبت ندارد، فانی محض است، مگر خدمت عبته حضرت احدیت...»

پس از یک سال خدمت در مشهد، امر مبارک حضرت عبدالبهاء برای سفر به شیراز به جناب منیر رسید. لهذا برای تسویه امور شرکت به عشق آباد می‌رود. در عشق آباد برادرزاده ایشان میرزا علی محمّد نیلی که جوانی هوشیار و خوش سیر و مستعدّ بود رجای همراهی و همسفری با عمّ بلند اختر نمود. ابتدا به مشهد رفته در نیشابور و قزوین با احباب و خانواده ملاقات و از راه اصفهان و آباءه مقارن ربیع الأوّل ۱۳۳۹ ه. ق. وارد مدینه مبارکه شیراز شدند.

در شیراز قریب یک سال به خدمات متنوّعه در نهایت همّت و شهامت قائم و در ۲۲ صفر ۱۳۴۰ از طریق اصفهان و طهران به قزوین مراجعت نمودند و در آن جا بود که خبر صعود مرکز میثاق رسید و ماتم عظمی برپا گشت. همان روزها جناب آقا شیخ احمد نبیل زاده و خانواده برای ملاقات منسوبین به قزوین آمده بودند. جناب منیر در این ایام در تثبیت قلوب احبّای الهی بر عهد و میثاق رحمانی به خدمات جلیله‌ای موفق شدند. چندی بعد دو برادر از طریق رشت برای مراجعت به عشق آباد عازم می‌شوند. در آن جا بود که تلگراف محفل روحانی طهران به ایشان رسید و امریّه مبارکه حضرت

ورقه مبارکه علیا به توجه و مأموریت جناب منیر به شطر خراسان ابلاغ گردید. جناب منیر در تثبیت نفوس بر عهد و میثاق الهی در خطه خراسان توفیقی عظیم یافتند و از آن جا به مدینه عشق توجه نموده در مدرسه بنین و بنات بهائی به خدمت پرداختند.

مدتی بعد امریه‌ای از محفل روحانی طهران به ایشان می‌رسد که برای نشر نفعات الله به ایران مراجعت نمایند. در مراجعت به ایران مدت چهار سال در شهر رشت و اطراف آن مدینه به خدمات متوعه امریه قائم و سرافراز بودند. در آن جا بود که این خطاب دلنشین و توفیق مبارک حضرت ولی عزیز امرالله به افتخار ایشان واصل و زیارت گشت: «یار نازنین، سفر به بلاد هند و ترویج امر تبلیغ در آن اقلیم وسیع از مهم امور و لوازم این ایام است. قند پارسی را به طوطیان هند برسانید و مذاق مشتاقان را شیرین و انگبین نماید. بنده آستانش شوقی.»

در امتثال امر مبارک نبیل‌زاده از طریق بغداد و بصره به سوی بمبئی رهسپار گردید و در آن جا مورد استقبال گرم و شایان محفل مقدس مرکزی واقع شد و همان جا توفیق منیع مبارک به اعزاز ایشان واصل می‌شود. به خط مبارک این بیان مقدس مرقوم شده بود: «نادی امرالله و حامل پیام آسمانی را در آن ممالک شاسعه تأییدات متابعه و فتح و ظفری بی‌مثل خواهیم. مساعی و مجهودات آن ناشر نفعات یوم ظهور مؤید به تأییدات رب غفور است. مطمئن القلب و آسوده خاطر باشید... ۵ ژانویه ۱۹۲۷.»

خدمات مهمه و اسفار تاریخیه جناب نبیل‌زاده در شبه قاره هندوستان و کشور برما متجاوز از یک سال به طول می‌انجامد. ملاقات ایشان با نفوس مهمه از طبقات مختلفه از جمله فرمانفرمای کل برما ساکن رنگون و توجه عواطف آن سیاستمدار به نفوذ امر مبارک از صفحات درخشانی است که در تاریخچه حیات ابدی الآثار این مرد بزرگ برای آیندگان به یادگار باقی و جاویدان است.

در مراجعت به ایران که از طریق زاهدان انجام گرفت محفل مرکزی ایشان را مأمور اقامت در کرمان می‌نماید. پس از چند ماه سیر و حرکت و خدمت در آن نواحی به رشت نزد خانواده رفته و بعد با عائله به کرمان مراجعت می‌نمایند. در آن اوقات مجالس رجال و نساء مجزا بود. صبیته ارشد جناب منیر سرکار منیره خانم در مجلس نسوان به خدمات جلیله موق و مورد تقدیر و عنایت مولای حنون واقع شدند. در توفیق مبارک این عنایت در حق این کنیز پرتیمز زیارت می‌شود: «در این خصوص فرمودند مسافرت امه الله محترمه صبیته، منیره خانم نبیل به معیت مورد قبول و تحسین واقع. انتهی.» پس از استقرار خانواده در کرمان سفرهای پرنمر جناب نبیل‌زاده در سایر نقاط ایران استمرار می‌یابد و از جمله شهرستان‌های یزد - اصفهان - کاشان - قم - طهران - قزوین - زنجان - میانه - رضائیه و تبریز را در بر می‌گیرد.

در تبریز تلگراف صعود قرینه موقه عزیه خانم نبیلی علیها رضوان الله می‌رسد و مجالس تذکر منعقد می‌شود. در مسیر مراجعت به کرمان جناب نبیل‌زاده همه جا به ملاقات و تشویق اجبای رحمانی موق شده مدت شش ماه در کرمان ساکن و امور خانوادگی را منظم می‌نمایند. سپس دنباله اسفار خود را به منطقه وسیع خراسان رسانده سالیانی چند در آفاق آن اقلیم به خدمات جلیله موق

می‌شوند.

از جمله خدمات دیگر ایشان پیشنهاد تأسیس انجمن شور سالیانه برای تبادل افکار و تجارب مبلّغین می‌باشد که مورد تصویب و عنایت مولای حنون واقع می‌شود.

وقتی که سنوات عمر جناب منیر از حدّ هرم گذشت و عوارض کهولت ظاهر شد جناب منیر عریضه‌ای با وصف حال خود به حضور حضرت ولیّ عزیز امرالله عرض می‌کند. این بیان مبارک که سراپا عنایت است به افتخار ایشان واصل گشت: «... ذکر تقدّم سنّ را نموده بودید. فرمودند بنویس خدمات مهمّه امریه را با وجود [ضعف] مزاج و تقدّم سنّ ادامه دهند. این عبد در حقّ ایشان تأییدات متابعه الهیه را ملتمس؛ مطمئن باشند. و خدمات باهره ایشان در نقاط مختلفه و سنوات عدیده همیشه در نظر، فراموش نگردد و اجرش ضایع نشود...»

بدین ترتیب جناب منیر به خدمات شایان تقدیر خود ادامه دادند تا وقتی که دیگر توان حرکت در سفر باقی نبود. در طهران با قرینه و دو فرزند ساکن و ملازم بستر بودند و لکن هر واردی را طبق روش یک عمر با مسرت و گشاده‌روئی خوش آمد می‌گفتند.

صعود ایشان نزدیک به نیمه‌شب دوّم اردی‌بهشت ۱۳۲۸ (چهاردهم شهر الجلال ۱۰۶ بدیع) در سنّ هفتاد و هشت سالگی واقع و به کمال اعزاز و احترام تشییع و در گلستان جاوید طهران استقرار یافت.

این تلگراف پس از وصول خیر صعود ایشان از مولای مهربان عنایت شد: «... از صعود منیر نبیل‌زاده مروّج جانفشان لایق امرالله محزون و متأثر. همدردی قلبی مرا به بازماندگان ابلاغ نماید. دوره طولانی خدمات جلیله‌اش هرگز فراموش نخواهد شد. شوقی.»

بازماندگان

جناب منیر نبیل‌زاده از حرم اوّل صاحب چهار دختر و یک پسر شدند و از زوجه ثانی یک دختر و یک پسر که هنگام صعود ایشان خردسال بودند. تمام اولاد با روح ایمان به فراخور حال به خدمات روحانیه موفّق هستند. به افتخار ایشان از قلم اعلیٰ یک لوح مبارک و به شرکت با برادر مهتر دو لوح از کلک میثاق ۲۰ لوح و از خامه حضرت ولیّ عزیز امرالله ۲۵ تویع صادر گشته است.

بازماندگان از زوجه اوّل چهار دختر و یک پسر:

- ۱- منیره (تُندر). اولاد: فرخنده سنجری که صاحب دو دختر هستند.
 - ۲- طاهره پاک‌آزما. اولاد: مهری پاک‌آزما.
 - ۳- اشراقیه صادق‌زاده. اولاد: ۱- عزّبه سمندری قرینه دکتر مظفر سمندری مهاجر اندونزی. ۲- بهین‌دخت سمندری قرینه مهندس عطاءالله سمندری. ۳- منیر صادق‌زاده ساکن امریکا.
 - ۴- نصیر نبیلی تنها فرزند پسر جناب نبیل‌زاده، در کرمان صعود کردند.
 - ۵- طرازیه نبیلی قرینه ذبیح‌الله نبیلی مهاجر یونان، در محلّ هجرت صعود نمودند.
- ازدواج ثانی:

۱- پریچهر نیبلی مقیم امریکا.

۲- داریوش نیبلی مقیم امریکا.

جناب نیبلی زاده صاحب تألیفات و مقالات متعدده بوده‌اند که در ممالک مختلف نگاشته و به طبع رسیده است. شرح آن به قلم خودشان در کتب تاریخ امر منتشر است. کتاب دیگری به نام مآثر المنیر فی وقایع کثیر نگاشته‌اند که الی حال به طبع نرسیده است. چه خوش است که بیان مبارک حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه را که در لوح حضرت امین نازل گشته مسک الختام کلام قرار دهیم: "نیبلی زاده پهلوان است."

* * *

در خانمه کلام ضرور می‌دانم که به جناب شیخ احمد نیبلی برادر بزرگ‌تر جناب میرزا منیر نیبلی زاده (تولد ۲۲ رمضان ۱۲۸۷ ه. ق. در قزوین - صعود در اواخر اکتبر ۱۹۴۷ م. در طهران) نیز اشارتی کنم که در عشق آباد مصدر خدمات بسیار بود. وی از همسر دوّم خود قدسیّه خانم صاحب ۷ اولاد شد که جمیع از اهل ایمان و ایقان بوده و هستند. شیخ احمد با آنکه به ظاهر معلومات محدودی داشت ولی صاحب قلمی سلیم و ملهم بود و خلیق و بشاش و پیوسته مایه سرور یاران. در انقلاب کبیر روسیه گرفتار ظلم عوانان شد و مشقات بسیار تحمل کرد و مآلاً به ایران تبعید شد. از جمله بازماندگان ایشان جناب میرزا علی محمد نیبلی بودند که مجمل احوالشان ذیلاً می‌آید:

جناب علی محمد نیبلی

تولد جناب علی محمد نیبلی در ۲۶ ماه رجب ۱۳۲۰ ه. ق. در شهر قزوین و صعود ایشان روز جمعه ۱۴ شهر الجمال سنه ۱۰۲ بدیع مطابق ۲۱ اردی بهشت ماه ۱۳۲۴ در شهر کرمان واقع شد. ایشان فرزند برومند جناب آقا شیخ احمد نیبلی و قدسیّه خانم می‌باشند.

دو ساله بودند که والدین محترم به عشق آباد مهاجرت نمودند. از بدو طفولیت آثار هوش سرشار و فطانت و کیاست در او نمودار بود. در مهد ایمان و ایقان و عشق به جمال رحمن نشو و نما کرد و پرورش یافت. در مدرسه بهائیان عشق آباد تحصیلات مقدماتی را طی نمود. دارای حسن خلق بود و ذوق و شوق روحانی داشت و عاشق خدمات امری. عاقل و فکور و مؤدب و مأنوس بود. با علاقه شدیدی که به عمّ بزرگوار جناب منیر نیبلی زاده داشت و مهر و لطفی که ایشان نسبت به ایشان داشتند در سن ۱۷ سالگی همراه و همسفر ایشان گردید و در مکتب عشق و شور و اشتعال و انجذاب ایشان به کسب معلومات امری و تبلیغی و مقدمات عربی پرداخت و رموز و نکات هدایت نفوس و تبلیغ را از عمّ جلیل بیاموخت. بنده نگارنده که تقریباً نه سال از ایشان کوچک‌تر بودم به یاد دارم وقتی را که جناب نیبلی زاده و جناب نیبلی در عبور از قزوین چند روزی توقف نمودند و حرارت فطری و خون‌گرمی و خوش‌صحبتی و مرافقت با طبقات مختلفه را در جناب نیبلی ناظر و مسرور بودم. این مرافقت مورد قبول و عنایت طلعت میثاق واقع و در لوحی که به افتخار اب بزرگوارم نازل گشته می‌فرمایند: «... جناب میرزا علی محمد برادرزاده ایشان البتّه در این سفر استفاده خواهند نمود و از

خمخانه حقیقت سرمست خواهند گشت...» جناب نبیلزاده مرقوم داشته‌اند:

«باری، به شیراز رسیدیم. مستر شیرازی از کراچی به شیراز آمد. عاشق استعداد و لیاقت او شد. بالاخره بر حسب خواهش او و محفل روحانی شیراز از آستان مقدّس حضرت عبدالبهاء کسب تکلیف شد. تلغرافاً اجازه فرمودند. لهذا با مستر شیرازی عازم کراچی برای تحصیل انگلیسی و سایر معلومات علمی و فنی شد. چندی در کالج کراچی و بعد در بمبئی، بالاخره در کلکته تا هفت سال هم معلّم بود و هم متعلّم و هم به ایفاظ نفوس راقده و نشر نفحات حضرت احدیّه و تشویق و تشجیع اجبای آن حدود مفتخر بود...»

این تلگراف مبارک حضرت ولیّ عزیز امرالله ارواحنا لوحدته الفداء بعد از صعود جناب نبیلی در جواب عریضه محفل مقدّس ملّی ایران زیارت گشته: «از صعود نبیلی متأثر، عنایات الهیّه را برای ترویج روح ایشان مسئلت می‌نمایم. شوقی ربّانی.»

بازماندگان ایشان عبارتند از: همسر باوفا ناهید خانم (که دخترخاله مرحوم میرزا فضل‌الله خان بنان شیرازی می‌باشند، ساکن امریکای شمالی)؛ پسر ارشد دکتر مهرداد نبیلی استاد دانشگاه در ادبیات (در انگلستان)؛ دختر اولشان مینا خانم (قرّة العین) که پرستاری از مادر عزیز و مریض خود می‌فرماید (پسرشان آرش دکتر فیزیک است در سانفرانسیسکو)؛ دختر ثانی‌شان مارتا، دکتر در فیلم‌برداری سینما (قرین امریکائی).

یادداشت‌ها

- ۱- تاریخ تولّد ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری را والد گرانقدر ایشان جناب سمندر در دفتر «بیاض» خود بدین صورت مرقوم فرموده‌اند: «تاریخ تولّد فرزندی آقا میرزا طرازالله یوم یکشنبه شانزدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۲ وقت طلوع فجر»
- ۲- پیام بهائی، شماره ۱۸۳ (فوریه ۱۹۹۵)، صص ۷-۸
- ۳- مهدی اول که در طفولیت صعود نمود.
- ۴- پیام بهائی، شماره ۱۸۳، صص ۱۰-۱۳.
- ۵- ایضاً، صص ۱۴-۲۲.
- ۶- تاریخ سمندر و ملحقات (طهران: مؤسسه ملّی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب.)، ص ۲۰.
- ۷- ایضاً، صص ۲۶-۲۷.
- ۸- ایضاً، ص ۳۰.
- ۹- ایضاً، صص ۳۷۷-۳۷۸.
- ۱۰- ایضاً، صص ۴۳۷-۴۳۸.

خاطراتی از جناب سمندری

بیانات جناب علی نخجوانی

در نهمین دوره مجمع سالیانه انجمن ادب و هنر

«دوره سمندر»

بنده فرضی به جناب سمندری دارم و در طی سال‌های متعددی هرچه کرده‌ام نتوانسته‌ام این قرض را کاملاً ادا کنم. حال در این مجلس نورانی فرصتی حاصل شده است تا مراتب ارادت و عبودیت خود را نسبت به جناب سمندری در محضر دوستان عرض کنم و قدری از قرض خود را به این وسیله ادا نمایم.

در سال ۱۹۵۷ یعنی در ایام مبارک حضرت ولی امرالله حضور مبارک مشرف بودم و یک روز اتفاق افتاد که بنده تنها در محضر هیکل مبارک باشم. عرض کردم می‌خواهم از نفوس مبارکه‌ای که سبب هدایت، تربیت و تقویت روحانی و ایمانی من شده‌اند صورتی تهیه نمایم و اگر اجازه بفرمائید تقدیم حضور مبارک کنم. حضرت ولی امرالله قبول فرمودند و فرمودند صورت را تهیه کن و بده به دکتر لطف الله خان حکیم، او به من می‌دهد. بنده که دیدم هیکل مبارک این طور تقاضایم را استجاب و قبول فرمودند عرض کردم اگر توجهی هم در حق این نفوس بفرمائید نور علی نور است. قبول نموده تبسم فرمودند. بنده صورتی که از این نفوس مبارکه تهیه کردم در رأسشان جناب سمندری بودند. بنا بر این مقداری از قرض خود را در حدود چهل سال پیش به این صورت نیز ادا کردم.

اما خاطرات بنده بیشتر مربوط به دوره سه سال اقامت در شیراز است از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۱ و همچنین در حدود هفت سال در ارض اقدس، از ۱۹۶۱ تا سال صعود ایشان در ۱۹۶۸ که به کرات جناب

سمندری به حیفاً تشریف می‌آوردند و هفته‌ها بلکه ماه‌ها در دورهٔ قیادت و تصدّی ایادی امرالله و هم بعد از تشکیل بیت العدل اعظم در ارض اقدس تشریف داشتند و به مطالعهٔ الواح اصل که در محفظهٔ آثار بود مشغول می‌شدند و خطوط کاتبین را تشخیص می‌دادند و برای هر یک از این الواح ورقهٔ مخصوصی به خطّ ایشان الآن در محفظهٔ آثار هست که یادگار نفیس و موثقی است در بارهٔ این مدارک مهمّ تاریخی.

دفعهٔ اوّلی که من حضور جناب سمندری رسیدم در سال ۱۹۳۹ بود و تازه بنده از ارض اقدس وارد طهران شده بودم.

خاطراتی را که عرض می‌کنم به نه قسمت تقسیم کرده‌ام، اوّل: یختصّ برحمته من یشاء. دوّم: وصف مراتب انقطاع و استقامت ایشان. سوّم: موضوع روش تبلیغ. چهارم: اهمّیت تشویق. پنجم: لطف کلام و ظرافت بیان. ششم: در بارهٔ وقایع مربوط به صعود ایشان در ارض اقدس. هفتم: نکاتی که در بارهٔ صعود حضرت ولیّ امرالله از ایشان شنیده‌ام. هشتم: روابط پرفسفاى جناب سمندری با بیت العدل اعظم. نهم: تذکّرات و ارشادات ایشان.

اوّل - یختصّ برحمته من یشاء

مقصود من در این مقام آن است که فکر کنیم و ببینیم که جناب سمندری چه وجودی در امر مبارک بودند که در دورهٔ زندگی خود مشمول این همه الطاف و مراحم الهیهٔ واقع شدند. ملاحظه کنید جناب سمندری در دورهٔ جمال مبارک شش ماه باید در ارض اقدس باشند، در موقع صعود جمال مبارک باید آن جا باشند، مکرّر حضور مبارک حضرت بهاءالله مشرف شده باشند، در موقع تلاوت کتاب عهدی حاضر باشند و حالات میرزا آقا جان و دیگران را برای العین مشاهده کنند. دورهٔ حضرت عبدالبهاء چند دفعه رفتند و مشرف شدند. حضرت عبدالبهاء تذکّراتی و تعلیماتی به ایشان دادند، ایشان را انتخاب کردند تا به اتفاق میرزا علی اکبر رفسنجانی برای اسفار در تمام نقاط ایران به مدّت پنج سال از طرف هیکل مبارک قیام نمایند. در دورهٔ حضرت ولیّ امرالله مورد عنایت آن حضرت قرار گرفتند، ایادی امرالله معین شدند و بعداً در دورهٔ تصدّی ایادی در موقع صعود هیکل مبارک و تشییع جنازهٔ آن حضرت در لندن شرکت کردند. بعداً در جلسات ایادی امرالله به مدّت پنج سال و نیم نقش بسیار مهمّی ایفاء نمودند و بعد از تشکیل بیت العدل اعظم باز پنج سال و نیم به خدمت مشغول بودند و جزو نفوس اوّلیه‌ای هستند که به جلسات بیت العدل اعظم تشریف آوردند. مقصود این است که ملاحظه بفرمائید اینها چه حالات و عوالمی در زندگی جناب سمندری بوده است.

بعد از صعود حضرت بهاءالله جلّ اسمه الاعلی و شهادت جناب ورقای بزرگ و جناب روح الله ورقا ایشان برای اوّلین بار در دورهٔ حضرت عبدالبهاء اجازه خواستند و مشرف شدند. شهادت حضرت روح الله ورقا در جناب سمندری اثر بسیار عمیقی گذاشته بود. ایشان در آن ایام که هجده یا

نوزده سال داشتند می آیند و می خواهند تقاضای شهادت از حضرت عبدالبهاء بکنند. روزی حضرت عبدالبهاء ایشان را صدا می کنند و در بیت عبدالله پاشا بعد از اینکه مقداری در اطاق مشی می فرمایند به جناب سمندری چنین می فرمایند که من آنچه را که در حق خودم خواستم برای شما هم خواستم (من نمی دانم آیا شخص دیگری نیز این جمله را از لسان مبارک شنیده است یا نه). شما باید به خدمت مشغول بشوید، امروز روز خدمت است. جناب سمندری می افتند به پای هیکل مبارک. حضرت عبدالبهاء ایشان را بلند می کنند و می فرمایند شما باید به خدمت مشغول شوید، به تبلیغ مشغول شوید، شهادت امروز این است، حرکت است. و به دست مبارکشان جای عنایت می فرمایند. ایشان روزه گرفته بودند و نمی خواستند چیزی میل نمایند تا شاید از شدت گرسنگی از این عالم بروند. حضرت بهاء الله ایشان را طراز افندی می نامیدند و اسم طراز را جمال مبارک عنایت فرمودند. اما حضرت عبدالبهاء ایشان را میرزا طراز خطاب می فرمودند.

تقریباً نوزده سال از صعود حضرت عبدالبهاء گذشته بود که ایشان و قرینه محترمشان طرازیه خانم به وسیله محفل ملی ایران تقاضا می دهند و حضرت ولی امرالله اجازه عنایت می فرمایند که برای تشرّف در سال ۱۹۴۰ یعنی در اوائل جنگ بین المللی دوم عازم ارض اقدس شوند. نکته در این جا است که در آخرین تشرّف جناب سمندری در حضور حضرت عبدالبهاء، حضرت عبدالبهاء می فرمایند که شما حالا به ایران بروید، بعد من شما را می خواهم. بعد از مدّت قلیلی صعود واقع می شود. حالا بعد از نوزده سال و بعد از تقاضای اجازه تشرّف شبی جناب سمندری خواب می بینند که در زیرزمینی عرش مبارک حضرت عبدالبهاء قرار گرفته و در این محل صدای مبارک حضرت عبدالبهاء را می شنوند که صدا زدند "میرزا طراز". گویا فردای این خواب تلگراف حضرت ولی امرالله می رسد و اجازه می دهند برای تشرّف. تشرّف اول و آخر ایشان در دوره ولایت در همین سال ۱۹۴۰ بود.

اینکه بنده عرض می کنم جناب سمندری واقعاً یک شخصیت بی نظیری در تاریخ امر هستند برای آن است که شما ملاحظه کنید که چه مراحل را ایشان طی کرده اند. در دوره ولایت حضرت ولی امرالله و پس از تشکیل محفل مقدّس ملی ایران هیکل مبارک دستور دادند که برای هر قسمت امری یعنی برای هر ایالتی باید محفل ملی یک مبلغ دائم که مقیم پایتخت آن ایالت باشد معین نمایند و گاه گاهی این مبلغ سیر و سیاحتی در نقاط تابعه آن ایالت بکنند ولی محلّ و مقرّکار و استقرار او در آن پایتخت باشد. علاوه بر بیست و دو قسمت امری که بیست و دو نفر باید معین بشوند هیکل مبارک دستور دادند که دو نفر هم معین بشوند برای تمام خاک ایران. یعنی آن بیست و دو نفر در سطح ایالتی خدمت بکنند و این دو نفر در سطح ملی و خودشان فرمودند که یکی از این دو نفر باید جناب سمندری باشند و شخص دوم را محفل روحانی ملی معین کند. ببینید عنایت مبارک در همان مراحل اولیّه دوره ولایت چطور بوده است. تشرّف به ارض اقدس پنجاه روز طول کشید و در این دوره پنجاه روزه تذکراتی به ایشان دادند و نکات مهمی را تهنیم و تعلیم فرمودند. بعد قضایای شیراز واقع شد که در آن ایام ناقضین اسباب امتحان یاران شده بودند. حضرت ولی امرالله به جناب سمندری و به

محفلی ملی دستور دادند که جناب سمندری باید به شیراز تشریف ببرند و مقیم آن جا بشوند برای تقویت روح ایمانی احباء و استحکام بنیه جامعه و حمایت جمع احباء از نفوذ ناقضین و مطرودین. بعد هم مأموریت‌های دیگری برای مشهد و بلاد عربیه و سایر نقاط به ایشان دادند و سپس در سال ۱۹۵۱ به عنوان ایادی امرالله تعیین شدند و بعد تشریف بردند به ارض اقدس و به خدمات مهمه در آن جا مشغول شدند.

دوم - وصف مراتب انقطاع و استقامت ایشان

من واقعاً ندیده‌ام که کسی به حدی که ایشان منقطع بودند به این سجدیه کبری مزین باشد. انقطاع جناب سمندری از شؤونات مادی و دنیوی طوری بود که انسان حقیقتاً متذکر و متنبه می‌شد. یکی از الواح جمال قدم که ایشان به آن خیلی اهمّیت می‌دادند لوح مبارک در باره سلطان نعمان است که یکی از سلاطین یمن بوده است. نعمان همه چیز را در عین مکنّت و ثروت و سلطنت ریخت و رفت دنبال عبودیت و عبادت حقّ. خیلی جمال مبارک از این نعمان تعریف می‌فرمایند و جناب سمندری با ذوق و شوقی از حکایت نعمان برای تذکر به احباء در باره اهمّیت انقطاع استفاده می‌کردند. خودشان در زندگی شخصی خود اسراف را ابداً جائز نمی‌دانستند و در لباس و محلّ سکونت خود نهایت قناعت را مجری می‌داشتند. اما وقتی که زائرین در شیراز بودند و می‌دیدند که تعداد زائرین مثلاً به بیست نفر یا سی نفر رسیده ناهار مفصلی در حظیره القدس می‌دادند و خیلی خرج می‌کردند و ابداً از خرج در این قبیل موارد باکی نداشتند، برای اینکه برای تشویق احباء بود. ایشان خودشان خدمت و پذیرائی می‌کردند و از صبح سحر برای تهیه مقدمات اقدام می‌کردند و با آقا جمال که در آن موقع خادم مسافرخانه شیراز بود ناهار تهیه می‌نمودند و بعد از ناهار احباء جمع می‌شدند و ایشان صحبت می‌فرمودند و اسباب تشویق احباء بودند. این شخص بزرگوار با وجود اینکه عایداتی نداشتند و خرج یومیّه ضروری را به امر حضرت ولیّ امرالله صندوق امر تأمین می‌نمود اما طوری قناعت می‌کردند که بنده شاهد بودم که از همین مختصر عایداتی که داشتند حقوق الله را می‌پرداختند. بنده خوراک را که عرض می‌کنم در نهایت قناعت میل می‌فرمودند برای آن است که چندین دفعه در خدمت ایشان در اطاق کوچکی که در مسافرخانه شیراز داشتند بوده‌ام. ایشان پرده را می‌کشیدند که کسی دیگر داخل نیاید و خودشان برمی‌خاستند و اشکنه تهیه می‌فرمودند، یک مقدار نان خشک هم همیشه در بقچه داشتند، می‌آوردند و تربت می‌کردند و هرچه بود نصفش را به بنده مرحمت می‌فرمودند و نصفش را خودشان میل می‌نمودند.

سوم - موضوع روش تبلیغ

جناب سمندری مقدمه صحبت را اغلب از بیانات حضرت عبداله‌اء خطاب به میرزا علی اکبر رفسنجانی قرار می‌دادند. حضرت عبداله‌اء موقعی که میرزا علی اکبر مشرف بودند به ایشان می‌فرمایند یا تا به تو جان تبلیغ را بیاموزم و آن این است که مبتدی خود را باید دوست بداری. و نیز

از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء نقل می‌فرمودند که سعی کن مردم را دوست بداری، در نتیجه آنها هم تو را دوست خواهند داشت و در این مقام آنچه را بگوئی قبول می‌کنند. جناب سمندری خودشان هم در تذکراتی که به اجباء می‌دادند می‌فرمودند که اجباء باید پدر و مادر شخص مبتدی بشوند و ناز و غمزه‌های او را قبول کنند. این البته متکی به بیانات جمال مبارک است که در یکی از الواح می‌فرمایند: «... باید بیان به طبیعت لبن مادری و شفقت پدری مزین باشد تا اطفال دنیا به آن تربیت شوند و به بلوغ فائز گردند...»

انسان وقتی مردم را دوست بدارد دیگر متأثر نمی‌شود که چرا مثلاً سوء ادبی نسبت به جمال مبارک می‌نمایند. مبلغ بهائی باید صبر و حوصله و سعه صدر داشته باشد تا حرفش در دیگران مؤثر واقع شود.

مسئله دیگر در تبلیغ شجاعت ایشان بود. جناب سمندری وقتی تبلیغ می‌کردند، و بنده به کرات خود شاهد آن بوده‌ام، واقعاً هم با حکمت و اعتدال صحبت می‌فرمودند و هم با شجاعت و قدرت. این صفات را جمع و ترکیب کرده بودند، حکمت از یک طرف و شجاعت از طرف دیگر.

امین بنانی می‌گفتند وقتی که جناب سمندری در آمریکا بودند من ایشان را برای تماشای فیلمی در باره حضرت مریم بردم. ایشان خیلی از وقایع تاریخی زندگانی حضرت مسیح لذت بردند و چون تازه وارد شده بودند هنوز با رسوم و عادات غربی‌ها در آن موقع آشنائی نداشتند. به امین فرمودند که امین جان، آیا تو مقتضی می‌دانی که من بروم بالای صحنه و بگویم که رجعت حضرت مسیح واقع شده است، پدر آسمانی ظاهر شده است؟ جناب سمندری این طور فکر می‌کردند که هیچ موقعیتی را برای تبلیغ امر از دست ندهند.

چهارم - اهمّیت تشویق

جناب سمندری نقل می‌فرمودند که یک روز حضرت عبدالبهاء به ایشان فرمودند که ما نفوس کامله در امر زیاد داریم، اما نفوس مکمله کم داریم. نفوسی دانشمند هستند که اطلاعاتشان و معلوماتشان کامل است، اما نفوسی که در امر کم داریم نفوسی هستند که برای تکمیل اجباء، برای تشویق اجباء و برای تقویت روحانی اجباء قیام کنند. می‌فرمایند نفوس مکمله یعنی نفوسی که اسباب تکمیل دیگران باشند کم داریم. البته خود جناب سمندری هم از نفوس کامله بودند و هم از نفوس مکمله.

بنده از طرز تشویق ایشان واقعاً حیرت می‌کردم. نفوسی که می‌آمدند در محضر ایشان حقیقتاً با نشاط و انبساطی فوق العاده از حضور ایشان مرخص می‌شدند برای اینکه جناب سمندری دائماً آنان را تشویق می‌فرمودند. تشویق کردن ایشان مبتنی بر ریا و کذب نبود بلکه اگر صفتی را تعریف و تقدیر می‌کردند صفتی بود که در آن شخص به حقیقت موجود بود و ایشان توضیح و تأکید و تعریف می‌فرمودند که تو این طور هستی. این اسباب تشویق است. یک روز می‌فرمودند که این مسئله تشویق آن قدر اهمّیت دارد که اگر در الواح و آثار مبارکه احکام و تعالیم و اوامر و نواهی را جدا کنیم عصاره

مابقی آثار جمال مبارک و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله یک کلمه است و آن تشویق است. جناب سمندری واقعاً به این اصل کلی عامل و همیشه اسباب تشویق نفوس بودند. مثلاً وقتی که احبّاء را ملاقات می فرمودند استعداد نفوس را تشخیص می دادند که این شخص آیا قوه و یا ذوق خدمت دارد یا ندارد. این شامه مخصوص ایشان بود، آن وقت مطابق این تشخیص مثل یک طیب تشویق می فرمودند و چه بسا نفوسی که در نتیجه تشویقات جناب سمندری قیام و حرکت کردند برای مهاجرت، برای تبلیغ و سایر خدمات مهمه امری. امروز چه بسا عائله هائی هستند که از برکت تذکرات و تشویقات ایشان حرکت کردند و در نتیجه خدمت و عبودیت مشمول برکات و فیوضات الهیه شدند.

ویولت [همسر جناب علی نخجوانی] عاشق جناب سمندری بود. در شیراز منزل ما خیلی با حظیره القدس فاصله نداشت و ویولت هر موقعیت و فرصتی دست می داد حضور جناب سمندری می رفت و ایشان با او صحبت و محبت می کردند. بعد از سه سال اقامت در شیراز موقع رفتن ما به آفریقا رسید. جناب سمندری به ویولت فرمودند که تو می خواهی ایران را ترک کنی و بروی، اما قبل از رفتن به این دهات و قصبات نمی خواهی بروی؟ عرض می کند چرا، البتّه هرچه امر بفرمائید. جناب سمندری ویولت را تشویق می فرمایند که برود بُرازجان برای تشویق احبّاء. در آن موقع البتّه وسائل نبود. فرمودند که با ماشین های نفتکش می توانید بروید. خلاصه این دختر جناب موسی بنانی، که همین یک دختر را داشتند، این طور تشویق فرمودند و همین تشویق جناب سمندری ویولت را عوض کرد، قیام کرد و رفت. جناب سمندری البتّه ویولت را تنها نفرستادند بلکه کارها را منظم و مرتب کردند و به یکی از احبّاء و خانمش فرمودند شماها با ویولت بروید و با هم رفتند و بعد نیز به بوشهر برای زیارت حجره مبارک حضرت ربّ اعلی رفتند و بعد با همان ماشین های نفتکش برگشتند. ویولت به من می گفت که این بهترین تربیت و آمادگی برای من بود زیرا بعدها وقتی که حضرت امه البهائیه روحیه خانم فرمودند بیا و در اسفار با من همراهی کن کارها برای ویولت آسان شده بود، برای اینکه چنین سابقه و تجربه ای داشت.

اما اولین تماس جناب سمندری با بهیه [دختر جناب علی نخجوانی و ویولت خانم] این بود که در آن ایام شیراز بهیه بچه و دست ویولت بود و چون جناب سمندری اول بار او را دیدند به کزّات فرمودند الله ابهی. این استقبالی بود که از بهیه کردند و مطمئن هستم که این اثر فوق العاده ای در روح این بچه در آن موقع داشته است. بعد وقتی که جناب سمندری به آفریقا تشریف می آوردند بهیه که برای خودش اطاق مستقلی داشت آن را در اختیار جناب سمندری می گذاشت. جناب سمندری در تخت بهیه چندین هفته خوابیده اند.

پنجم - لطف کلام و ظرافت بیان

واقعاً من می دانم که لطف کلام و ظرافت بیان جناب سمندری همیشه نقل جلسات احبّاء بوده و هست و خواهد بود. وقتی که ایشان مطلبی می فرمودند خودشان از لطافت بیان خود لذت می بردند و

می‌خندیدند و عادت داشتند که دستشان را بلند کنند و بخندند. یک روز در آفریقا که بودیم امة البهاء روحیه خانم تشریف آوردند برای کنفرانس بین المللی و جناب سمندری را هنوز درست نمی‌شناختند. فرمودند که جناب سمندری، شما جاروی امرالله هستید. مقصود روحیه خانم این بود که شما رفتید شیراز و آن جا را از نفوذ ناقضین پاک و پاکیزه کردید. جناب سمندری مظلوم سرشان را پائین انداختند و فرمودند: بله خانم، هیکل مبارک فرمودند تو درع امرالله هستی، درع امرالله.

یک روز بنده ایشان را بردم پیش دکتری در حیفا به نام دکتر کافکا. دکتر در حدود یک ساعت جناب سمندری را معاینه و همه جور امتحان کرد. ایشان در آن موقع سَنَشان در حدود نود سال بود و نود و چهار ساله بودند که صعود کردند. دکتر کافکا بعد از معاینات گفت که حال شما به نسبت سَنی که دارید بسیار خوب است، چه کار کرده‌اید که حالتان در این سَن به این خوبی است؟ جناب سمندری نگاهی به من کردند و فرمودند به او بگوئید که من هنوز خودم را دست شما نداده‌ام. بعد وقتی که با هم از مطب بیرون آمدیم فرمودند که حضرت عبدالبهاء به من فرموده‌اند که اگر وقتی که تب دارم بخوابم می‌افتم و من مکرر از ایشان شنیدم که اگر بخوابم می‌افتم. لذا با تب حرکت می‌کردند، مشغول کار می‌شدند و اعتنا نمی‌کردند.

جناب هوشمند فتح اعظم می‌فرمودند که در موقعی که جناب سمندری در هندوستان بودند برای احتیای هند صحبت می‌فرمودند و جناب فتح اعظم ترجمه می‌کردند. هوشمند جان می‌گفتند که من مطابق مطالبی که ایشان می‌فرمودند سعی خود را می‌کردم اما جناب سمندری از طرز ترجمه من خوششان نیامد. فرمودند: هوشمند جان، اینها خودشان شل هستند، شما شل ترجمه نکنید. این قضیه را باز من از جناب فتح اعظم شنیده‌ام که در پاکستان جناب بختیاری مطالب جناب سمندری را ترجمه می‌نمودند. روزی جناب سمندری تاریخ حیات حضرت اعلی را شرح می‌داده‌اند و ملاحظه فرمودند که جناب بختیاری خیلی چیزها دارد می‌گوید. همین طور گوش دادند، دیدند کلمه تبریز هم در ترجمه آمد. نگاه کردند به جناب بختیاری و فرمودند که من فقط تولد و اظهار امر حضرت اعلی را گفتم، شما حضرتش را شهید هم کردید.

یک روز من در مسافرخانه حیفا خود حاضر بودم. در آن ایام بیت العدل اعظم هنوز انتخاب نشده بود و دوره حضرات ایادی بود و در حدود هفت الی هشت نفر زائرین در هر دوره از ایران می‌آمدند. آن دسته‌ای که آمده بودند همه از خانم‌ها بودند و همه از دهات و اغلب کم‌سواد. بعد از شام جناب سمندری صحبت می‌فرمودند، این چند نفر هم نشسته بودند و بنده هم در محضر جناب سمندری بودم. ایشان بعد از صحبت فکر کردند مناجاتی تلاوت بشود. به خانمی که پهلوی ایشان بود فرمودند شما یک مناجات تلاوت بفرمائید. خانم عرض کرد که قربان، بنده کتاب مناجات خود را با خود ندارم. فرمودند بسیار خوب، و به خانمی که در پهلویش بود فرمودند شما بخوانید. این خانم گفت جناب سمندری، من نمی‌دانم عینکم را کجا گذاشته‌ام. بعد از تأمل فرمودند بسیار خوب. خانم ثالثی در آن جا بود. فرمودند شما بخوانید. این خانم هم شروع کرد به من کردن. جناب سمندری عصبانی شدند و فرمودند که خانم، وقتی که سمندری عرض می‌کند بخوانید بخوانید. خانم شروع کرد

به خواندن، اما چه خواندنی. آدم نمی‌توانست کلمات را تشخیص بدهد که فارسی است، عربی است یا ترکی؟ چه لحنی، چه صدائی، چه صوتی. بنده دیدم جناب سمندری خیلی ناراحت شدند اما بالاخره به هر شکلی بود خانم به انتهای مناجات رسید و ع را گفت. در این هنگام جناب سمندری با همان وقار که جمله اول را ادا فرموده بودند فرمودند که در آینده اگر سمندری هم عرض کند مناجات بخوانید نخوانید.

یک روز ویولت داشت صحبت می‌کرد، گفت بله، در این شریف آباد طهران هندوانه یا خربوزه درجه یک به عمل می‌آید. جناب سمندری خوششان نیامد، فرمودند که ما قزوینی‌ها یک شریف آباد داشتیم، شما آن را هم به طهرانی‌ها دادید.

ششم - در باره وقایع مربوط به صعود ایشان در ارض اقدس

ایشان از ترکیه وارد ارض اقدس شدند و ابدأ حالشان برای شرکت در مراسم صدمین سال ورود جمال مبارک به ارض اقدس مقتضی نبود زیرا تب و درد داشتند اما بیت العدل اعظم امیدوار بودند که ایشان بتوانند در برنامه مخصوصی که در بهجی برگزار می‌شد صحبتی بفرمایند. خلاصه دکتر آمد و ایشان را به مریض‌خانه منتقل کردند. جناب دکتر سمندری هم از آفریقا تشریف آورده بودند و جناب سهیل سمندری هم از ترکیه با ایشان آمده بودند. با دکتر در باره حال ایشان برای سخنرانی در آن روز مشورت شد و دکتر اظهار امیدواری نمود. بنا بر این بیت العدل امیدوار بودند و بنده را مأمور فرمودند که با جناب سمندری صحبت کنم و ببینم چه مطالبی را در نظر دارند. همان طور که می‌دانید ایشان خاطرات زیاد و فوق العاده مؤثری در موقع تشرّف در ایام جمال مبارک داشتند و چون برنامه خیلی فشرده و وقت کم بود بیت العدل به بنده فرمودند که تقاضاکن که خاطره کوتاهی از آن ایام بیان فرمایند. بنده هم به ایشان توضیح دادم و قبول فرمودند و بعد فرمودند شما به عرض بیت العدل اعظم برسانید که علاوه بر شرح خاطره چند کلمه‌ای نیز می‌خواهم عرض کنم. بنده مطلب را به عرض بیت العدل اعظم رساندم. بیت العدل اعظم در این مسأله تأمل داشتند که شاید از وقت محدودی که تعیین شده تجاوز شود. لذا فرمودند پیرس که مقصود ایشان از چند کلمه چی است و موضوع صحبت چه خواهد بود. بنده دوباره خدمت جناب سمندری رفتم و عرض کردم که پیام معهد اعلی این است. فرمودند: نخجوانی جان، من فقط دو کلمه می‌خواهم به اجباء عرض کنم و آن این است: ای احتبای الهی، امرالله به سیاهی لشکر احتیاج ندارد، امرالله به عشاق احتیاج دارد. بنده حضور بیت العدل اعظم مطالب را عرض کردم. فرمودند بسیار خوب. اما ایشان حالشان منقلب و مختل شد و موقّق نشدند که این وظیفه را انجام بدهند.

جناب سمندری به مسأله عشق خیلی اهمّیت می‌دادند و در باره مسأله عاشق بودن و عاقل بودن و فرق این دو غالباً بیاناتی می‌فرمودند و تذکراتی می‌دادند. به حضرت حرم وقتی که برای دیدن ایشان به مریض‌خانه آمدند (شاید حدود ۲۴ ساعت بعد ایشان صعود فرمودند) جناب سمندری فرمودند که حضرت خانم، شما دعا کنید که تا نفس آخر در امرالله ثابت بمانم. باری، این نفس مبارک که در تمام

طول حیات خود خدمت‌ها نموده و فداکاری‌ها کرده از حضرت حرم تقاضا می‌کند که دعا کنید که من تا نفس آخر در امر مبارک ثابت بمانم.

آرزوی دیرینه جناب سمندری این بود که در ارض اقدس صعود کنند. من دفعه اولی که این مطلب را شنیدم تازه به شیراز وارد شده بودم و این در سال ۱۹۴۸ یعنی بیست سال قبل از صعود ایشان بود. یادم هست که ایشان فرمودند من آرزو دارم در ارض اقدس از این عالم بروم و زیر پای حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی در گلستان جاوید حیفاً دفن بشوم. بنده با خود می‌گفتم این چه آرزویی است و چگونه ممکن است عملی شود. در عرض این بیست سال یعنی از دفعه اول که این حرف را شنیدم تا موقع صعود ایشان اگر بگویم چهل - پنجاه دفعه بنده این مطلب را از ایشان شنیدم غلو نکرده‌ام. حالا ببینید به تقدیرات مقدرة الهیه چگونه چطور جمال مبارک این دعا و آرزوی ایشان را اجابت فرمودند و در ارض اقدس صعود ایشان واقع شد. بنده فوراً به عرض بیت العدل اعظم رساندم که بنده این طور از ایشان به کزات شنیده‌ام که زیر پای حاجی میرزا حیدر علی می‌خواهند دفن بشوند. فرمودند فوراً به گلستان جاوید برو و ببین در کنار مرقد جناب حاجی امکان دفن ایشان هست یا خیر؟ بنده رفتم و دیدم که کوه را کنده‌اند و مرقد حاجی میرزا حیدر علی را در آن جا ساخته‌اند. بیت العدل اعظم دستور فرمودند که کوه را قدری بیشتر برای مدفن جناب سمندری بکنند و الآن واقعاً تقریباً همان طوری که ایشان آرزو و نیت داشتند عیناً اجراء شده است. به نظر بنده این یکی از معجزات جمال مبارک است.

اما تشییع جنازه ایشان فوق العاده بود زیرا بیش از هزار نفر از احباء آمده بودند. البته عده بسیاری از احباء پس از اتمام کنفرانس حیفاً ترک نموده بودند اما صعود ایشان که واقع شد فوراً به همه خبر دادند، احباء اقدام کردند و به حیفاً برگشتند و با احبائی که در ارض اقدس ساکن بودند در مراسم تشییع جنازه شرکت نمودند. بعد از تشییع جنازه حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه ما تشییع جنازه‌ای به این مجللی در حیفاً نداشته‌ایم و بعد از آن تاریخ هم هنوز نداشته‌ایم. حضرت روحیه خانم با آن بیان شیرینشان می‌فرمودند که این جناب سمندری همیشه زرننگ بودند. ببینید چقدر زرننگ بودند که دانستند که کی از این عالم بروند. موقعی رفتند که همه احباء این جا بودند و هزار نفر در تشییع جنازه ایشان با نهایت عزت و احترام شرکت کردند.

هفتم - نکاتی که در باره صعود حضرت ولی امرالله از ایشان شنیده‌ام

راجع به صعود حضرت ولی امرالله بنده چند دفعه از ایشان شنیدم که می‌فرمودند تا حضرت ولی امرالله مطمئن نشده بودند که بعد از ایشان امرالله محفوظ خواهد ماند صعود نفرمودند. موقعی که ایشان حضور حضرت ولی امرالله مشرف می‌شوند اشاراتی از لسان مبارک شنیده بودند که اهمیت آن را بعد از صعود متوجه شدند و برای احباء توضیح می‌دادند. یکی از آنها این بود که می‌فرمودند که یک روز حضرت ولی امرالله فرمودند که وسعت کار به مقامی رسیده که انجام آن از عهده یک نفر بر نمی‌آید، باید امور به هیأت واگذار شود. یک روز به جناب سمندری فرمودند مغز خسته، چشم‌ها

خسته، انگشت‌ها خسته، اعصاب خسته. این بیانات را در سال ۱۹۴۰ فرمودند، مع‌ذکب با این خستگی به خدمات مبارکه خود هفده سال دیگر ادامه دادند. خستگی برای حضرت ولیّ امرالله و هیچ یک از طلعات قدسیّه مبارکه مطرح نبوده است. در یکی از توقعات مبارکه حضرت ولیّ امرالله به اجبای آمریکا می‌فرمایند که این کار را بکنید، آن کار را به اتمام رسانید، این کار را نیز انجام دهید تا خسته شوید. بعد می‌فرمایند تا در عین خستگی اما در نهایت سعادت‌مندی از این عالم به عالم بعد بشتابید.

جناب سمندری از حسین روحی داستانی در موضوع صعود حضرت ولیّ امرالله تعریف می‌کردند. حسین روحی یکی از اجبای ایرانی بود که در ارض اقدس و فلسطین و سوریه بزرگ شده بود. فارسی بلد بود، عربی خیلی خوب می‌دانست و بعد از احتلال انگلیس‌ها و جنگ بین‌المللی اول دیدند که این آدم باهوشی است لذا او را در وزارت فرهنگ استخدام کردند و در موقع صعود حضرت عبدالبهاء حسین روحی در ارض اقدس بود. حضرت عبدالبهاء لوحی خطاب به ایشان نازل فرموده‌اند که حاوی این عبارت است: «... هذه فاتحة اللطاف و اسئل الله ان يجعلك خالصاً مخلصاً مستقيماً الى خاتمة المطاف ثابتاً على الميثاق...» روزی حسین روحی از حضرت ولیّ امرالله سؤال می‌کند که مقصود از این "خاتمة المطاف" چیست؟ حضرت ولیّ امرالله ضمن بیانات شفاهی خود خطاب به حسین روحی می‌فرمایند که "خاتمة المطاف" منم. بنده در مصر، خدمت جناب حسین روحی رسیدم و به گوش خود نیز این مطلب را از ایشان شنیدم.

باری، این قبیل مطالب را بعد از صعود حضرت ولیّ امرالله برای استقامت اجبای بر عهد و میثاق شرح می‌دادند.

هشتم - روابط پرفسرای جناب سمندری با بیت العدل اعظم

ایشان در کانونشن ۱۹۶۳ یعنی اولین کانونشن بین‌المللی بهائی و در کانونشن ۱۹۶۸ یعنی در کانونشن دوم شرکت فرمودند. در کانونشن اول هیأت نظار نماینده‌ای داشتند، ایستاده بود و اسامی را می‌خواست بخواند که نتیجه آراء برای انتخاب اعضای بیت العدل چه هست. حضرت حرم هم بالای صحنه ایستاده بودند و همه حواس‌ها به این بود که اسامی خوانده شود. اسامی را خواندند. یکی یکی اعضای بالای صحنه رفتند و بعد از مراسم کف زدن اول حضرت حرم به همه اعضا دست دادند بعد که از پله‌ها پائین آمدیم اولین کسی که ایستاده بود جناب سمندری بودند. نه عدد پاکت در دستشان بود و به یک یک اعضا یک پاکت عنایت فرمودند و مضافه کردند. بعداً که ما پاکت را باز کردیم دیدیم حاوی خط شیرین و لطیف ایشان است که از بیانات جمال مبارک در باره بیت العدل اعظم قطعه‌ای خطاطی و به هر یک از اعضا نسخه‌ای هدیه داده‌اند. باری، روابط ایشان با معهد اعلی از آن دقیقه شروع شد. وقتی که بیت العدل تصمیم گرفتند هیأت عامله و رئیس نداشته باشند جناب سمندری بنده را خواستند و فرمودند که نمی‌دانی چقدر خوشحال شدم که اعضا این تصمیم را گرفته‌اند، آفرین. این قضیه خیلی خیلی در تمام جامعه بهائی اثر خواهد گذاشت که شما رئیس

انتخاب نکردید، هیأت عامه انتخاب نکردید.

در ایام جمال مبارک وقتی جناب سمندری مشرف بوده‌اند اتفاقاً چنین پیش آمد که یک هفته به ملاقات جمال قدم فائز نشدند ولی پس از تشرّف جناب سمندری اشاره‌ای کردند که الآن یک هفته است ما حضور مبارک حضرت بهاء‌الله مشرف نشده‌ایم. جمال قدم می‌فرماید شما غصن اعظم را در عکاء ملاقات نمی‌کنید؟ جناب سمندری همیشه می‌فرمودند که با این کلام بذر میثاق را جمال مبارک در دل من در همان دوره جوانی کاشتند که توجّه به غصن اعظم است. یعنی همین ملاقات غصن اعظم به مثابه ملاقات با من است.

روزی در دوره پنجاه روزه تشرّف جناب سمندری، حضرت ولیّ امرالله راجع به بیت العدل اعظم فرمودند که در لوح کرم‌ل این عبارت نازل شده: «سوف تجرى سفينة الله عليك و يظهر اهل البهاء...» بعد فرمودند مقصود از این آیه بیت العدل اعظم است. این بیان مبارک برای ایشان خیلی اهمّیت داشت زیرا به یاد همان بذر میثاق افتادند که این بار حضرت ولیّ امرالله آن را در وجود ایشان کاشتند. جناب سمندری یک روزنامه داشتند که مرتّب می‌نوشتند و این مسأله اهمّیت دارد. تمام وقایع روز را جناب سمندری آخر شب یا سحر در دفترچه‌هایی مرقوم می‌فرمودند. وقتی که حضور مبارک مشرف می‌شوند حضرت ولیّ امرالله دستور می‌دهند که این دفترچه‌ها را بفرستید تا مطالعه کنم. همه اینها الآن در ارض اقدس است و حدود صد جلد از خاطرات ایشان از وقایع روزانه است. چه نفوسی را ملاقات کردند، به چه نقاطی سفر کردند، چه مطالبی به سمع ایشان رسید، همه اینها در این دفترچه‌ها مندرج است، حتّی خواب‌های خودشان را در این دفترچه‌ها مرقوم می‌فرمودند. مکاتباتی که جناب سمندری با اجباء می‌کردند به نظر بنده شاید بی‌نظیر بود. جناب ابوالقاسم فیضی هم مکاتباتشان خیلی دائره وسیعی داشت. جناب سمندری بعد از این دوره پنجاه روزه که مشرف بودند به طهران آمدند؛ البتّه در کرمانشاه و همدان چندی توقّف فرمودند و اجباء را ملاقات نمودند. بنده در آن جلسه اولی که برای استماع بیانات جناب سمندری در طهران تشکیل شد حاضر بودم. البتّه ایام جنگ بین المللی دوّم بود و روابط با ارض اقدس به کلی قطع بود و اجباء همه تشنه شنیدن اخبار و بشارات امری بودند. جناب سمندری با ابهت و اقتدار و ابتکار بلند شدند و فرمودند الله ابهی. همه جواب دادیم الله ابهی. مکّتی فرمودند؛ مجدّداً فرمودند الله ابهی. مجدّداً همه جواب دادیم الله ابهی. بعد فرمودند الله ابهای اول مال من نبود. روز آخر حضرت ولیّ عزیز امرالله فرمودند هر جا می‌روی تکبیر مرا برسان. لذا این الله ابهای اول از طرف هیکل مبارک حضرت ولیّ امرالله بود. الله ابهای دوّم مال من بود. ببینید این طور اجباء را به محض ورود متذکّر به اهمّیت ولایت امرالله می‌فرمودند.

نهم - تذکرات و ارشادات ایشان

جناب سمندری می‌فرمودند که اجباء همه به یک طریقه خدمت نمی‌کنند؛ بعضی‌ها با بیان، بعضی‌ها با قلم، بعضی‌ها با ثروت، بعضی‌ها با حرکت و اقدام و قیام و بعضی‌ها هم با اسم خودشان خدمت می‌کنند. چون در جامعه معروفیت دارند همین قدر که معلوم شود که این شخص بهائی است

همین خدمت است و همین کافی است.

وقتی که ایشان راه می‌رفتند با سرعتی حرکت می‌کردند که من که سی و پنج سال از ایشان جوان‌تر بودم نفس نفس می‌زدم و می‌دویدم که به ایشان برسیم. در سال ۱۹۶۷ حضرات ایادی ارض اقدس به اتفاق جناب سمندری قرار بود به بیت مبارک در ادرنه بروند و پس از زیارت آن جا به کنفرانس‌های مختلف بین القارات حرکت نمایند. در آن ایام کنترل امنیتی در ارض اقدس نبود و اتوبوسی هم نبود که مسافری را از ساختمان فرودگاه به طرف هواپیما ببرد. مسافری از ساختمان که بیرون می‌آمدند پیاده راه می‌رفتند تا برسند به هواپیما. فاصله در حدود پنجاه - شصت متر بود و در آن ایام مشایعت‌کنندگان می‌توانستند از ساختمان فرودگاه مسافری را ببینند و با حرکت دست خداحافظی کنند. باری، حضرات ایادی از ساختمان بیرون آمدند و همه با هم بودند ولی ما یک مرتبه دیدیم جناب سمندری طاق‌ت نیاروندند و جلو افتادند. حالا حضرت حرم و جناب فیضی و جناب فروتن و جناب آیواس خیلی آهسته دارند به طرف طیاره پیش می‌روند اما جناب سمندری را که از دور نگاه می‌کردیم می‌دیدیم که نصف این فاصله را تقریباً ایشان طی کرده بودند و بقیه هنوز نصفه راه بودند. باری، ایشان قبل از همه رسیدند ولی با کمال ادب ایستادند تا حضرت حرم تشریف آوردند. منظور آن است که در ایشان چنین قوه و نیروی بود که نمی‌توانستند هیچ کاری را آهسته انجام بدهند.

یک روز تذکر می‌دادند که وقتی انسان عیوب دیگران را مشاهده می‌کند باید منصفانه خود تأمل کند که آیا من این عیب را دارم یا ندارم، اگر دارم به فکر اصلاح بیافتم. برای اینکه این را توضیح بدهند می‌فرمودند که مثلاً شما می‌روید به منزل یکی از دوستان و می‌بینید دیواری ترک دارد، بوئی از اطاق می‌آید و یا لکه‌ای در رومیزی هست. به جای عیب‌گیری در این مواقع باید فکر کنیم که آیا خانه من خالی از این عیوب و نواقص است.

دفعه اولی که من حضور ایشان مشرف شدم در سال ۱۹۳۹ بود. تازه ما از ارض اقدس وارد شده بودیم و اولین مهمانی که ما داشتیم جناب سمندری بودند. ایشان نمی‌دانم از کجا و چطور شنیده بودند که از ارض اقدس کسانی آمده‌اند. یک روز صبح زود دیدیم در می‌زنند. جناب سمندری بودند؛ فرمودند آمده‌ام چای صبح را با شماها صرف کنم و این رسم ایشان بود. بعدها فهمیدم که نمی‌خواستند زحمت بدهند بلکه می‌خواستند موقعی بروند که اولاً آن شخصی که می‌خواهند ملاقات کنند در خانه باشد، ثانیاً صبحانه چیز مختصری است، نان و پنیر است و همه این را دارند. در عین حال ایشان وظیفه خود را انجام داده‌اند و صاحب‌خانه هم احساس می‌کند که پذیرائی کرده است. این دوطرفه و خیلی حکیمانه است.

راجع به دعا و مناجات من مطالب بسیار بدعی از ایشان شنیده‌ام. از جمله می‌فرمودند که دعا و مناجات‌هایی که نازل شده و ما تلاوت می‌کنیم مثل نردبان است. البته در اسلام حدیثی هست که می‌فرماید: «الصلاة معراج المؤمن، به یصعد الی السماء». جناب سمندری می‌فرمودند مناجات‌هایی که ما می‌خوانیم این مرحله اول است. وقتی که نردبان را گذاشتید و می‌خواهید بروید بالای بام لابد بالای بام کاری دارید و به نیتی می‌خواهید بالا بروید. بعد از تلاوت مناجات نیز باید قدری انسان

تفکر کند، تأمل و توجه کند و با محبوب خود راز و نیاز نموده و مطالب خود را عرض کند. بنده چند دفعه از ایشان شنیدم که می فرمودند من هر موقعی که در مقام سوء تفاهمی که واقع شده یا کسی حرفی زده که من خوشم نیامده یا نسبت به من بی انصافی شده قرار می گیرم ولی از خودم دفاع می کنم احساس می کنم که جمال مبارک می فرماید الحمد لله طراز افندی خودش می تواند از خودش دفاع کند، احتیاجی به من ندارد. ولی وقتی که به حضرت بهاء الله واگذار می کنم و از خودم دفاع نمی کنم می بینم که حضرت بهاء الله از صد تا سمندری بهتر از خود سمندری دفاع می کنند.

جناب سمندری همیشه نصیحت می فرمودند که فلانی، تو همیشه سعی کن که مسلط بر کار باشی، نگذار که کار بر تو مسلط شود. تأخیر در امور آفت دارد، «و فی التأخیر آفات.» لذا انسان باید فوراً اقدام کند و کار امروز را به فردا نیندازد.

راجع به تربیت بارها از جناب سمندری شنیدم که اصل و منبع تربیت مادر است و پدر فی الحقیقه نقش ثانوی دارد. خطاب به مادران دائماً می فرمودند شماها وظیفه دارید که اولاد خود را در ظل امر تربیت کنید.

باز می فرمودند که با خدا جنگیدن فایده ندارد؛ مغلوب می شوید.

مسأله دیگری که من از احدی نشنیده ام و جناب سمندری می فرمودند این است که چاقو دسته و تیغه دارد. اگر چاقو همه اش دسته باشد نمی بُرد و اگر چاقو همه اش تیغه باشد نیز شما نمی توانید کاری با آن بکنید. چاقو هم تیغه لازم دارد و هم دسته. بعد این مثال را مثلاً راجع به صندوق توکیل شرح می دادند که اگر کسی خود نتواند تبلیغ بکند دیگری را از طرف خود به این کار می گمارد. دسته شخص موکل است و تیغه شخصی است که آن وکالت را قبول کرده و حرکت می کند. هر دو این عوامل لازم و ملزوم یکدیگر هستند. می فرمودند امور اداری تشکیلات البته لازم است اما این امور به منزله دسته است برای اینکه احبّاء بتوانند در امور تبلیغی موفق بشوند.

یکی از آداب ایشان این بود که هر کس به اطاق وارد می شد بدون تأمل برای اظهار ادب از جا برمی خاستند؛ چه شخصی که وارد می شد پیر باشد چه جوان، ایشان برمی خاستند، استقبال می کردند، در آغوش می گرفتند و خوش آمد می گفتند. این آداب ایشان واقعاً اسباب تذکر بود و نمی گذاشتند کسی از اطاق ایشان خارج بشود بدون اینکه شیرینی یا چائی یا چیزی دیگر عنایت بفرمایند. می فرمودند شما به دیدن اموات نیامده اید.

یک بحث خیلی مفصلی است راجع به خلوص نیت یا به قول جناب سمندری للهِیت. این کلمه در آثار مبارکه البته هست یعنی انسان لله و فی الله حرف بزند، لله و فی الله قدم بردارد نه برای خاطر اینکه اسمی داشته باشد، کسی تعریفی بکند، کسی بفهمد یا نامه ای برسد و اظهار قدردانی بشود. اگر حق بداند و او راضی باشد کافی است.

یک بحث دیگری هم هست راجع به اینکه انسان باید در هر امری ناظر به منافع امرالله باشد نه ناظر به منافع شخصی خود. جناب سمندری داستانی در این باره می فرمودند راجع به شعبه تجارتخانه پدرشان در رشت که حتماً این داستان را شنیده اید. می فرمودند که ابوی ایشان روزی

فرمودند که تو باید به شعبه تجارت‌خانه در رشت بروی و متصدی این شعبه شوی. ایشان جوان بودند و این قضایا البته قبل از مأموریت‌های حضرت عبدالبهاء بوده است. تشریف می‌برند و می‌بینند که در این حجره آقائی کار می‌کند که هم حسابدار است هم منشی و نوکری هم هست که می‌آید برای نظافت و جای تهیه می‌کند و سایر کارهای متفرقه را انجام می‌دهد. یک روز نوکر مریض می‌شود؛ جناب سمندری به حسابدار یا منشی می‌فرماید که تو قدری صبح زودتر بیا و این جا را نظافت کن تا حجره پاک باشد. مرد نگاه می‌کند به جناب سمندری و می‌گوید که پدر شما بنده را به عنوان حسابدار و کاتب معین فرموده‌اند نه به عنوان نوکر. ایشان می‌فرمایند درست می‌فرمائید؛ بیخشید. آن روز می‌گذرد. سحرگاه روز بعد قبل از اینکه این آقا بیاید، خودشان به حجره تشریف می‌برند و آن جا را تمیز می‌کنند و در عین جارو کردن و نظافت می‌بینند خیلی خوشحال و راضی اند. جناب سمندری می‌فرمودند من از خودم سؤال کردم که من چرا خوشحالم و چرا این مرد ناراضی بود. علتش این است که این حجره حجره من و حجره پدر من است؛ متعلق به من است و من متعلق به این حجره هستم. این مرد آمده است برای اینکه حقوقی بگیرد و برود، اما من برای این کار نیامده‌ام زیرا حجره متعلق به من است. بعد می‌فرمودند به فکر این افتادم که نکند اجزاء هم همین طور باشند. بعضی‌ها خدمت می‌کنند اما برای منافع یا مصالح خصوصیه شخصی است و بعضی به امر مبارک لله خدمت می‌کنند زیرا امر الهی را متعلق به خود می‌دانند و معتقدند که این امر الهی است و من تعلق به این امر دارم؛ من امر را برای خود نمی‌خواهم بلکه خود را برای امر می‌خواهم.

* * *

انشاءالله همه تأسی به جناب سمندری نمائیم و از موازین اخلاقی و مزایای روحانی ایشان که ما به الامتیاز رفتار و سلوکشان بود در زندگانی شخصی خود پیروی کنیم.

جلوه‌هایی از عنایات و برکات الهی

ملیح بهار

مناجات و دعا به ساحت حضرت کبریا، طلب عفو و استدعای برکت و درخواست خیر و خوبی برای خود و عزیزان سابقه‌ای طولانی دارد، شاید به قدمت ادیان الهی. عجز و نیاز نیم‌شبی، دعای سحرگامی، اظهار محویت و فنا جان و وجدان را صفا دهد و به جانان رساند. همه ما دیده‌ها و شنیده‌هایی از اجابت دعا و رفع بلا داریم. حال اگر این دعا از جانب حقّ جلّ جلاله و طلعات مقدّسه الهیه به صرف فضل و عنایت در بارهٔ بندگان مبذول شود چه کیفیت و خلّاقیتی خواهد داشت. به فرمودهٔ حضرت مولی‌الوری ارواحنا فداه: «فکیف اگر چنین گردد.»

جناب سمندر چند مورد آن را در بارهٔ خود و منسوبان مرقوم داشته‌اند که با هم مرور می‌کنیم. می‌نویسند:

«مرفوع‌والد... بعد از شیخ مرفوع‌اعلی‌الله مقامه به سید مرحوم علیه بهاء‌الله ارادت می‌ورزیدند و به حسن عقیدت و صفای طوئیت در بارهٔ ایشان می‌زیستند. چنانچه اولاد ذکورشان نمی‌ماند؛ استدعا از جناب حاجی سید کاظم مرحوم نمودند و ایشان دعا نموده این علیل را حقّ جلّ ذکره مرحمت و عطا فرموده و به نام سید مرحوم [کاظم] علیه بهاء‌الله به همین مناسبت این بنده را نامیدند...»^۱

مورد دیگر در رابطه با حاجی نصیر است. می‌نویسند که حاجی نصیر از تجّار معتبر قزوین بودند. پس از فوز به ایمان به خراسان مسافرت کردند و در خدمت جناب باب‌الباب به مازندران رفتند و تا

خاتمه کار در قلعه طبرسی بودند و به اسبابی که خداوند خواسته بود محفوظ مانده، مراجعت کرده باز به تجارت مشغول شدند. لکن در اثنای سفر گیلان ایشان را اخذ نموده باکند و زنجیر به طهران بردند. پس از خلاصی و مراجعت مطالبات سوخت شد. ناچار آنچه داشتند به ارباب طلب دادند و خود را فارغ نمودند. پس از چندی این بنده ایشان را زحمت داده به حجره رشت خود فرستادم. تا سال ۱۳۰۰ ه. ق. که حوادثی در شهر رشت پیش آمد جناب حاجی نصیر و فرزند ارشدشان آقا علی نیز اسیر زندان شدند.

پس از آنکه حاجی نصیر در زندان رشت درگذشت و آن مصیبات و حوادثی که بر جسد ایشان و کسان آن مرحوم وارد شد از جانب حکومت در حجره را مقفل و مهور کردند و دست ما به کلی بسته شد. بعد بر اثر اقداماتی که به عمل آمد و اسنادی که ارائه شد درب حجره را باز کردند. در این وقت من متحیر ماندم تکلیف من با جناب آقا علی چه چیز است. هرگاه به حجره اذن دخول بدهم بیم ضرر است و وضوء و اگر ندهم خلاف محبت و صفا و وفا. لهذا مراتب را حضور مبارک جمال اقدس ایهی عرضه داشتم. فرموده بودند «در باره امور نوزده بار بگوید: الهی ترانی منقطعاً الیک و متمسکاً بک. فاهدنی فی الامور ما ینفعنی لعز امرک و علو مقام احبائک. و بعد تفکر نمایند در امور، آنچه به نظر آمد مجری دارند. این شدت اعدا را از عقب رخانی است عظیم. انتهی.» بعد از وصول این کلمات تا مات روح اطمینان حاصل و به آنچه فرموده عامل شدیم. الحمد لله جناب آقا علی پسر بزرگ مرحوم حاجی نصیر را رها نمودند. به حجره رشت نوشتیم. تمام امور مجدداً محول و موکول به اولاد مرحوم حاجی نصیر طاب ثراه شد که جنابان آقا علی و آقا فضل الله باشند.^۲

در باره دو دانی جناب سمندر، جنابان محمد حسن و آقا علی، کار بسیار لطیف است.

«[آن دو بزرگوار را] گرفته باکنده و زنجیر به طهران بردند و سیاسات عظیمه و مشقات جسیمه... در راه و زندان طهران بر ایشان وارد شد... تقریباً شش ماه یا زیاده محبوس بودند و در ایام حبسشان لوحی از ارض سر... نازل و دعائی تعلیم فرموده اند که بفرستند و در حبس بخوانند... بعد می فرمایند: "الآن ما بدلاً از آنها خواندیم." [در حالتی که به ظاهر رجای دعائی نشده بود.] خلاصه به واقع مصرح به خلاصی و نجاتشان بوده با اینکه آن اوقات همه قسم احتمالات جز خلاصی می رفت. باری، به اراده و فضل حضرت باری عز اسمه نجات یافتند و خلاص شدند...»^۳

دانی دیگر جناب سمندر آقا محمد صادق که در اوائل امر حضرت اعلی مؤمن شده و در قیصریه قزوین مشغول به شغل کلاه دوزی بوده، روزی شخصی که حرفه اش فروش کباب دل و جگر بوده به تشویق و تحریص اهل بازار به سب و لعن ایشان و منسوبان می پردازد. ایشان طاقت نیاورده به دفاع قیام می کند. مردم قیصریه که دنبال بهانه بوده کبابی را رها نموده گریبان آقا محمد صادق را می گیرند و آن قدر به او صدمه می زنند که زیر دست و پا افتاده و پامال می شده. در این اثنا رستم علی خان گرد که از جمله سواران مأمور به همراهی طلعت مبارک رب اعلی جل شأنه بوده و از جهت و اثر این همراهی و شرفیابی، منسوبین این امر مبارک را محبوب می داشت، خاصه همسایگان خود را که

آشنائی قدیم داشته، خلاصه خان مذکور خود را به روی هیكل افتاده او انداخته حضرات را منع می‌کند و سبب حفظ او می‌شود. برادران سر می‌رسند. مع ذلک ضاربین و مضروب در خانه حکومت می‌رسند. آنجا نیز مضروب می‌شوند. بعد از چوب خوردن مرخص و به خانه می‌رود. بعد از معالجات بهبودی حاصل، اما چون غیرت و حالتشان اقتضای آن را نداشت که ثانیاً در چنین بازاری کسب کنند، یا به واسطه عریضه یا پیغام به حضور مبارک حضرت ربّ اعلیٰ عرض نموده بود که اگر پنجاه تومان وجه خداوند عالم مرحمت می‌فرمود و مشغول کسبی می‌شدم خوب بود، در جواب فرموده بودند: محدود چرا نموده‌اند؟ بعد مسافرت به گیلان نموده و در لاهیجان بنای داد و ستد گذاشتند. «در سفر اول و ثانی که این بنده [سمندر] به لاهیجان رفتم، ایشان را در حجره تجارت به کمال عزّت دیدم و تخمین پنجاه پنجاه تومان که عبارت از دو هزار [و] پانصد تومان باشد آن اوقات، اجناس و نقد و مطالبات داشتند.»^۴

راجع به این بزرگوار حکایت همچنان باقی است: در سنه ۱۳۰۰ ه. ق. که فتنه رشت بالا گرفت، ایشان را نیز در حالت پیری و نقاهت دستگیر و با زنجیر از لاهیجان به رشت آورده زندانی کردند که بیش از چهارده ماه طاقت مصائب زندان نداشت؛ به سرای جاودانی شتافت و جان بر سر پیمان نهاد. این چند مورد نمونه‌هایی بود از الطاف و عنایات عالیّه حقّ نسبت به بندگان که برای سرور خاطر دوستان و منسوبان به عرض رسید و الا در تمام الواح و توابع مبارکه این بنده‌نوازی‌ها استمرار دارد. و اکثر الواح مبارکه به دعائی ختم می‌شود. نه تنها در باره سمندر و نبیل بن نبیل بلکه در باره اولاد و احفاد هم. در لوح مبارکی می‌فرمایند:

«... متسبب طراً را از قبل مظلوم تکبیر برسان و به عنایت حقّ بشارت ده، کلّ لدی المظلوم مذکورند و به آثار قلم اعلیٰ فائز. البهاء المشرق من افق سماء رحمتی علیک و علی اولیائی هتاک الذین ما منعتهم سطوة الاعداء عن الله فاطر السماء و ربّ العرش و الثری...»^۵

و در لوح دیگری چنین مرقوم است: «یا سمندر، علیک بهائی و عنایتی. اهل بیت خود را از صغیر و کبیر کلّ را از قبل مظلوم تکبیر برسان و بشارت ده. از حقّ می‌طلبیم هر یک را به طراز عنایت کبری مزین فرماید و به اکیلی استقامت مطرز...»^۶

حتی ذکر جناب نبیل بن نبیل در لوح آقا شیخ نجفی نیز آمده و به «مقبل صادق» تسمیه و مفتخر شده است. این جناب، سعادت آن را داشته که در سال‌های اقامت در اسلامبول، علاوه بر الواح منیعّه نصیحیه و عنایت‌آمیز حضرت بهاء‌الله جلّ ذکرة الاعظم، مکاتیبی نیز از حضرت مولی‌الوری ارواحنا فداه دریافت نماید. سواد و سواد عکسی شش طغری از این مکاتیب مبارکه موجود است که به امضای «ع» مطرز است. بنده تاکنون مکتوب دیگری با این امضاء زیارت نکرده؛ دوستان را نمی‌دانم. نکته دیگری که قابل توجه است اینکه همعنان با ادعیه عنایت‌آمیز مظهر امر الهی و مرکز میثاق، افتخار شرفیابی و زیارت این خاندان از طلعات مقدسه الهیه است که راز و رمز بندگی را به آنان آموخت. جناب نبیل بن نبیل در ماه رجب ۱۳۰۶ ه. ق. مشرف بود. جناب عبدالحسین سمندری فرزند ارشد جناب سمندر در اواسط همان سال مشرف شد و در سال ۱۳۰۷ ه. ق. عمو و برادرزاده به

اسلامبول مراجعت کردند.^۷ جناب سمندر همراه جناب معلّم در سال ۱۳۰۸ هـ. ق. تشرّف یافتند و در سال ۱۳۰۹ هـ. ق. بود که جناب طرازالله سمندری (حضرت ایادی امرالله) افتخار تشرّف به آستان مبارک یافت و مهمّ‌ترین حوادثی را که در آن برهه از زمان رخ داد شاهد بود.

این زیارت‌ها، چه در ایّام الله و چه در دوره طلعت میثاق، چه اثری در زندگی آنان داشت و چگونه اکسیر عشق و بندگی در مس وجودشان آمیخت و زرشدند، خدا می‌داند. آن نوجوان ۱۶-۱۷ ساله چه دید، چه شنید، چه نفس مسیحائی در او دمیده شد، قیامی کرد که نزدیک یک قرن ادامه یافت و قعود و سکونی از پی نداشت و دعای عنایت آمیز شمس میثاق که می‌فرمایند: «... ای ربّ انزل البرکة فی سلالتہ و اولادہ و فی احفادہ حتّٰی یقوموا کلّهم علی خدمة امرک و نشر ذکرک و اظهار برهانک و اعلان سلطانتک و اقامة حجّتک و ابراز قوّتک...»^۸ تحقیق یافت.

از صد و پنجاه سال پیش که جناب حاجی شیخ محمد نبیل به شرف ایمان فائز شد و به زیارت حضرت ربّ اعلی توفیق یافت و مورد عنایت قرار گرفت، در تمام ادوار تا این حین، بر اثر آن ادعیه مبارکه آنی برکات و فیوضات الهیه از این خاندان قطع نشده. بعد از شهادت بهمن سمندری عزیز و زیارت تلگرام تسلیت آمیز بیت العدل اعظم الهی شید الله ارکانه که می‌فرمایند: «... از آستان الهی ملتسمیم که قربانی آن نفس نفیس را در بدایت سال مقدّس قرن صعود حضرت مقصود به عزّ قبول فائز فرماید و آن را فاتحة اللطاف اجرای نقشه‌های بدیعه یاران در ایّام و شهور آینده نماید...» سجده شکر به جا آوردم که الحمد لله اولاد و احفاد جناب حاجی شیخ محمد نبیل که حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداء در باره آنان فرموده‌اند: «... ربّ ادم فیوضاتک علی ذرّیّته و ظلّل سحاب رحمتک علی ذوی قرابتہ...»^۹ حال نیز این الطاف و عنایات از ساحت منبع معهد اعلی تداوم و استمرار دارد.

از دست و زبان که برآید

کز عهده شکرش بدر آید

یادداشت‌ها

- ۱- شیخ کاظم سمندر، تاریخ سمندر، مندرج در تاریخ سمندر و ملحقات (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب)، ص ۱۸.
- ۲- اقتباس از همان مأخذ، صص ۵۲-۵۶.
- ۳- ایضاً، صص ۶۱-۶۳.
- ۴- اقتباس از همان مأخذ، صص ۶۳-۶۷.
- ۵- «الواح سمندر»، خطّ عندلیب، ص ۵۹.
- ۶- ایضاً، صص ۶۲-۶۳.
- ۷- جنابان سمندر و نبیل بن نبیل قبلاً نیز مشرّف شده بودند.
- ۸- مجموعه الواح مبارکه حضرت عبدالبهاء به خطّ ایادی امرالله جناب سمندری، ص ۶۳.
- ۹- ایضاً، ص ۱۶۱.

زندگی قدما را به چه منظوری مطالعه می‌کنیم؟

خاطراتی از مادرم از منزل سمندر
خاطره‌ای از جناب طرازالله سمندری

سیروس علانی

بازگویی بخشی از خاطرات مادرم، بانو همای فرزانه - علانی، نوه دختری شیخ کاظم سمندر که مربوط به دوران سمندر می‌شود هرچند دست اول است و ساده و بی‌پیرایه، ولی مختصر است و در این وقتی که داریم فرصتی به دست می‌دهد که نکته مهم و قابل توجهی را در مورد بزرگداشت قدمای امر و زندگی‌نامه آنان با شما در میان بگذارم و آن این است که شرح حال این نفوس را به چه منظوری مطرح می‌کنیم.

آیا هدف تنها بزرگداشت ایشان است و ابراز حق‌شناسی نسبت به خدمات و زحمات آنان؟ یا هدف آن است که با مطالعه و بیان زندگی‌نامه بزرگانی که رفته‌اند، ما که مانده‌ایم درسی بیاموزیم و سرمشقی داشته باشیم؟ و یا هدف آن است که راهی را که آنان رفته‌اند بازشناسیم و مشعلی را که با خود برده‌اند از آن جا که توانشان تمام شده تحویل بگیریم و در جهت حرکتشان به جلو ببریم؟ و یا آنکه هدفی را به کلی دگرگونه دنبال می‌کنیم که قدسینی دارای تمام صفات ملکوتی و بری از هر گونه کژی و کاستی به وجود بیاوریم تا در مقایسه با عالم مسیحی و دنیای مسلمان کمبودی احساس نکنیم؟

به نوشته دکتر وحید رافعی به نقل از دوست از دست رفته‌ام دکتر علی مراد داودی مراجعه می‌کنم که می‌گوید: دکتر داودی نه تنها به قدما به دیده تحسین می‌نگرد، بلکه اقدامات آنان را اجر می‌گذارد و در حفظ و تکامل آنچه آنان به دست آورده‌اند تأکید و تصریح می‌نماید. در نظر او مخصوصاً

قدمای اهل علم و فضیله‌ی جامعه عزیز و محترمند. در سراسر آثارش از ایشان به مدح و ثنا یاد می‌کند و نه تنها ارزش خدماتشان را به هر نوع که بوده می‌ستاید، بلکه تا آن جا پیش می‌رود که می‌گوید: "ناسپاسیم اگر به یاد آنان نباشیم و مدام از ارواح طیبه‌شان مدد نجوئیم و منت نپذیریم." و سپس در مسیر میراث مرغوب امر الهی از قدما به ما و از ما به نسل‌های دیگر کلام را با شور و حالی که حکایت از جوشش درونیش دارد به آن جا می‌رساند که می‌گوید: "... قدما را چنان که بودند بشناسیم؛ نعمتی را که به ما رایگان داشتند سپاس داریم؛ راهی را که رفتند باز یابیم؛ از همان جا که آنان از سیر بازماندند دنبال راه را بگیریم؛ با قدمی که از پیکر جوان‌تری است؛ با دلی که سرشار از خون تازه‌ای است؛ با سری که شور مستی و شیدانی در آن است؛ با عقلی که پشتیبان آن نیروی ایمان است؛ در همان مسیر و رو به همان مقصد بشتابیم و تا بدان جا پیش رویم که دیگر تاب و توان در تن و جان نماند. آن گاه کسانی بیایند که ما را قدمای خود بدانند؛ آنان به ما تاسی کنند و ما بدانان افتخار کنیم. کارهای ناتمام را به تمامی رسانند و برای وصول به مقصد اصلی چند قدمی دیگر بردارند. بدین ترتیب قدم‌ها به هم پیوندند؛ کارها به دنبال یکدیگر آید؛ کوشش‌ها بر هم مزید شود؛ و در فرجام کار، فرزندان گمشده آدم بر سر خوان ملکوت که بساط وحدت و اخوت است به همدیگر رسند؛ و آن جا که سعادت و حقیقت به یک معنی است شاهد عصر ذهبی کور جمال قدم باشند."

می‌دانیم که دانش گسترده بشری از آن جا پدید آمده که هر پژوهنده‌ای دنباله دانسته‌های پیشین را گرفته است و خود تحقیقی جدید کرده و جزئی بر معلومات سابق افزوده. سیر فرهنگ و روحانیات نیز بر همین منوال است. این است که اثر عظیم قدما و خدماتشان را نه تنها نباید انکار کرد، بلکه باید قدر گذارد. اگر آنان نمی‌بودند و متحمل زحمت نمی‌شدند ما امروز در این مرحله از رشد فرهنگی و روحانی نبودیم. اما برای آنکه به بیان زیبای دکتر داودی «راهشان را باز یابیم» باید آنان را چنان که بودند بشناسیم و نه چنان که ما می‌خواهیم بوده باشند. تنها در چنین صورتی است که تجربه آنان، روش آنان، موفقیت‌ها و حتی کاستی‌ها و خطاهاشان، چون چراغی فروزان فرا راه ما قرار می‌گیرد و مسیر ما را به پیش روشن می‌کند. آنچه از آن باید بر حذر بود ریختن شرح حال آنان در قالب گزافه و بزرگ‌انگاری از یک سو، و ندیدن و کوچک‌انگاری از سوی دیگر است. این قالب‌ها را در عالم مسیحیت و اسلام اغلب برای به وجود آوردن قدسینی که تصور می‌کردند مورد نیاز عوام اند ساخته و پرداخته‌اند. هدفشان هرگز ذکر حقیقت و «شناسائی نفوس چنان که بودند» نبوده است. آنان وجود حضرت مسیح و حواریون و یا حضرت رسول و ائمه را که دور از دید و دسترس بودند کافی نمی‌دانستند و می‌خواستند در هر گوشه و کناری و در هر عصر و زمانی نفوسی را که نزدیک‌تر و شناس‌ترند مقدس و شایسته نیایش به وجود آورند.

به تاریخ مسیحیت و اسلام در دو هزار سال گذشته نگاه کنید؛ ببینید برای مردمی که امروز بیش از نیمی از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند چه تعداد قدیس و امامزاده تراشیده‌اند. بعضی از این نفوس به کلی فرضی هستند، و برخی مردمی عادی بوده‌اند و گه گاه مبشرینی فداکار. با مطالعه شرح حال هر یک از آنان تشخیص اینکه جزو کدام دسته است کاری است مشکل. آنچه آسان می‌توان

شناخت این است که شرح حالشان اگر کاملاً ساختگی نباشد، با مبالغه و گزافه آمیخته است. آنان را به کمالات بی‌شمار آراسته و از هرگونه کمبودی پیراسته‌اند. چه معجزاتی که در حَشَنان قائل شده‌اند و چه کراماتی که از آنان نقل کرده‌اند. شخص حیران می‌ماند که اینان مهم‌ترند و یا پیامبران متبوع ایشان. نقش اصلی این نفوس جلب اعتماد کامل عوام است تا با آنان رابطه‌ای مستقیم و نزدیک برقرار کنند و آن‌گاه آنچه از قول ایشان از دهان کشیش و آخوند می‌شنوند پذیرا گردند. از این راه است که ارباب قدرت از سیاسی و مذهبی به آسانی می‌توانند مقاصد و منافع خود را بر مردم عادی، بدون نیاز به زر و زوری تحمیل کنند. قدیس و امامزاده و وظائفی دارند که در طول تاریخ به حقّ خوب از عهده انجام آن برآمده‌اند و خالقین خود را به اهدافشان رسانیده‌اند. تندروی (fundamentalism) مذهبی یا به قول بعضی بنیادگرایی که ترجمه تحت اللفظ اصطلاح غربی است بر این اساس استوار است. برای نمونه به وقایع اخیر ایران و بعضی دیگر کشورهای اسلامی نگاه کنید.

در عالم وسیع مسیحیت هر شهری و گاه هر قریه‌ای قدّیسی دارد با پیشوند سانتا (santa) و یا سان (san) یا سائو (sao) یا سنت (saint) یا سنکت (sankt). بسیاری از اسامی شهرها و محله‌ها به نام آنان است. برای مثال به کشور به اصطلاح جوانی که در قانون اساسی خود مذهب و حکومت را صریحاً از هم تفکیک کرده است و خویش را پرچمدار آزادفکری و آزادمنشی و دانش و فرهنگ می‌داند یعنی ممالک متحد امریکای شمالی اشاره می‌کنم. نام‌هایی نظیر سان فرانسیسکو (San Francisco)، سان دی‌یگو (San Diego)، سان خوزه (San Jose)، سان انتونیو (San Antonio)، سانتا مونیکا (Santa Monica)، سانتا آنا (Santa Ana)، سان لوئیس (San Luis)، سان رافائل (San Rafael)، سانتا باربارا (Santa Barbara) فراوان به چشم می‌خورد. دیگر نیازی به مراجعه به دنیای قدیم نیست. همین کشور سوئیس پر از نام‌های قدّیسن است مانند سنکت گالن (Sankt Gallen) و سنکت موریس (Sankt Moritz).

اگر به یک اطلس جغرافیائی عالم نگاه کنید در فهرست اسامی شهرهای مهمّ دنیا دست کم دو هزار نقطه خواهید یافت که به نام قدّیسن مسیحی تسمیه شده است. روزی در سفر طولانی قطار راه‌آهن کتابی برای مطالعه همراه نداشتم. راهنمای تلفن شهری کوچک روی نیمکت قطار بود. ورق زدم و دیدم که در ردیف "س" (s) حدود ششصد نام فامیلی با پیشوند مقدّس (st.) وجود دارد. روحیات مردم هر شهری را می‌توان تا حدودی از نامشان دریافت. به نظر رسید که دفترهای تلفن را که شامل نام عموم مردم است باید و یا دست کم می‌توان به کتاب‌های جامعه‌شناسی اضافه کرد. در کشور شیعه ایران امامزادگان جای این قدّیسن را گرفته‌اند، و چه نقش مؤثری که طیّ قرون در زندگی مردم داشته‌اند. وقتی تصوّف در ایران به اوج خود رسیده بود کرامات عرفا غوغا می‌کرد. مردم عارف را می‌دیدند که در آسمان پرواز می‌کند و روی آب راه می‌رود. این جا است که عارفی راستین، هراسان از اینکه کرامات را حاشا کند که همه دیده بودند (چه مردم آنچه را به دل بخواهند نه تنها به خواب بلکه به بیداری هم می‌بینند)، زیرآب اهمّیت کرامات و قدّیست را می‌زند و می‌گوید: «اگر بر هوا پری مگسی باشی؛ وگر بر آب روی خسی باشی. دل به دست آر تا کسی باشی.»^۱

در امر بهائی نیازی به چنین قدیسی نیست. هیکل قدسی این امر حضرت بهاء الله است، و بعد از ایشان حضرت عبدالبهاء. حتی حضرت شوقی ربّانی مایل نبودند با آن نفوس مبارکه مقایسه شوند. ارتباط روحانی بین افراد بهائی و حضرت بهاء الله مستقیم است و واسطه لازم ندارد؛ ولی البتّه ارتباط اداری از طریق تشکیلات امری برقرار می‌شود. در این جا به امتیاز دیگری در مورد امر بهائی نسبت به ادیان سابق برمی‌خوریم که نه تنها نقش کشیش و ملّا از بین رفته و بدانان نیازی نیست، بلکه نقشی نیز برای قدیسین باقی نمانده است. مشکلات ناشی از وجود طبقه خاصّ روحانی و ناشی از تحمیل تصمیمات آن طبقه و هیأت حاکمه از زبان و قلم قدیسین یک جا حذف شده است.

آقای علی نخجوانی در یکی از سخنرانی‌های خود (۲۳ اکتبر ۱۹۹۶ م. در محفل احبّای ایرانی ساکن ارض اقدس که در شماره ۲۰۷ نشریهٔ پیام بهائی آمده است) از جمله این سؤال را مطرح می‌کند که در موقع دعا و مناجات توجّه ما باید به چه نفسی باشد، و می‌گوید که حضرت ولیّ امرالله در جواب سؤال بعضی از احبّای غربی که در موقع دعا و مناجات توجّه ما باید به چه کسی باشد فرموده‌اند: «احسن و اولی آنکه یاران در حین دعا و مناجات تصرّعات خود را به سوی مظهر ظهور الهی متوجّه سازند...» (از پیام ۲۷ آوریل ۱۹۳۷ م.). و باز می‌فرمایند: «همان طور که گیاه جهت حیات و رشد خود به طرف نور آفتاب متمایل است، ما هم در احیان دعا و مناجات قلوبمان را به مظهر الهی، جمال اقدس ابهی، متوجّه می‌سازیم و توجّه ظاهری... به تربت مقدّسش را در عالم خاک رمزی از توجّه باطنی خود می‌شماریم...» (از پیام ۲۴ ژوئن ۱۹۴۹ م.). و باز می‌فرمایند: «اگر در هنگام دعا احساس می‌کنید که باید شخصی را در نظر مجسم کنید به حضرت عبدالبهاء توجّه نمایند و به واسطهٔ حضرتش با جمال مبارک راز و نیاز نمایند؛ سپس متدرّجاً افکار خود را حصر در صفات و کمالات مظهر ظهور نمایند...» (از تویق ۳۱ ژانویهٔ ۱۹۴۹ م.).

بنا بر آنچه گذشت در بیان شرح حال بزرگان امر بهائی، چون هدف به وجود آوردن قدیسی مانند آنچه در مسیحیت و اسلام معمول بوده نیست، بهتر است و بلکه باید آنان را آن طور که بودند بشناسیم نه طوری که احیاناً قدیسین را تصویر می‌کنند با هاله‌ای از نور دور سرشان. تصویر این بزرگان باید کامل باشد؛ شامل حقیقت و تمام حقیقت باشد؛ و چیزی جز حقیقت در آن نباشد؛ آینهٔ تمام‌نما باشد. آیا می‌توان صورت شخصی را نقّاشی کرد و چشم او را نکشید که در نظر نقّاش زیبا نبوده است؟! آیا باید پای طاووس را به این بهانه که در نظر بعضی زشت نموده حذف کرد؟! بیان آنچه به نظر بعضی کسب و نقیصه است در زندگی نامهٔ نفوس بزرگ چیزی از آنان نمی‌کاهد، بلکه بر عکس ارتباطی نزدیک‌تر بین آنان و مردم عادی که همه دچار نواقص اند برقرار می‌کند. به جای آنکه تصوّر شود که این نفوس موجوداتی غیرعادی هستند، از آسمان آمده‌اند، و گفتار و کردارشان مخصوص است و به ما مردم عادی ربطی و شباهتی ندارند، با ملاحظهٔ بعضی کاستی‌های ایشان قبول می‌کنیم که آنان مردمانی چون ما بوده‌اند. آن گاه علاقه‌مند می‌شویم که بدانیم چگونه این نفوس توانستند به انجام خدمات بزرگی نائل شوند و به نتایج عظیم دست یابند. نتیجه‌گیری طبیعی ما این خواهد شد که ما نیز بالقوه چون آنانیم و فقط باید سعی کنیم بالفعل نیز به حدّ ایشان برسیم، و این همان نتیجه‌ای

است که از بازگو کردن شرح حال این بزرگان باید عاید شود.

در سفرنامه آمریکای حضرت عبدالبهاء به قلم میرزا محمود زرقانی مطلبی نقل شده که حائز اهمیت فراوان است. محلّ شهر مونتریال کانادا است.

«... چون اکثر مرخص شدند و هیکل اقدس بسیار خسته برای گردش و رفع خستگی تنها بیرون تشریف برده سوار تراموای می‌شوند، یک‌مرتبه می‌بینند خیلی از شهر دور شدند. با ترن دیگر مراجعت می‌فرمایند. اتفاقاً آن ترن هم از راه دیگر از شهر بیرون می‌رود. آخر الامر سوار اتومبیل می‌شوند. هرچه اتومبیل چی می‌پرسد به کدام هتل بروم چون اسم هتل در نظر مبارک نبوده راه راست را نشان می‌دهند تا آنکه بگفتند به هتل می‌رسند. با موی پریشان و لب خندان حکایت گم شدن راه را نموده، فرمودند: "وقتی در ارض اقدس آقا فرج راه برکه را گم کرد. به او گفتم افسار حیوان را ول کن. چون به حال خود گذاشته شد الاغ یک‌سر به منزل رفت. امروز هم من اتومبیل چی را به راه راست اشارت کردم. اتفاقاً میان همه این هتل‌ها به منزل مقصود رسید..."^۲

در صحت این داستان نمی‌توان شک کرد، چه سفرنامه زرقانی به نظر مبارک رسیده است. سال‌ها فکر می‌کردم چرا حضرت عبدالبهاء این ماجرا را که ظاهر آن گم شدن ایشان و فراموش کردن نام هتل در شهر مونتریال است نقل فرموده‌اند؛ و چرا ذکر آن را در سفرنامه مورد تصویب قرار داده‌اند. اگر مسؤلیت تصویب سفرنامه به عهده اعضای لجنة تصویب تألیفات ایران بود قطعاً آن را حذف می‌کردند که از مقام مبارک می‌کاهد. از آن جا که حرکات و سکنات مبارک همواره علتی داشته و مقصدی را تعقیب می‌کرده قانع شدم که ذهن قاصر از درک و فهم این ماجرا است، تا آنکه در ارتباط با تذکره‌نویسی دریافتیم که بیان این داستان حکمتی داشته است. دست کم هیکل مبارک خواسته‌اند به ما بفهمانند که بین ایشان و نفوس عادی وجوه مشترکی وجود دارد. مگر پیامبر اسلام گفت: «انا بشرٌ مثلكم». از جمله این وجوه مشترک آنکه ایشان هم گاهی نامی را فراموش می‌کنند و راهی را گم. به این ترتیب حضرتش ارتباطی بین عالم بالای خود با دنیای پائین ما برقرار کرده‌اند که ما از نواقص و ندانم‌کاری‌های خویش بیش از حد نگران و شرمسار نباشیم و از آینده ناامید نشویم. بدانیم که با تمام کمبودها می‌توانیم در جهتی که ایشان به ما نشان می‌دهند گام برداریم. به این ترتیب خواسته‌اند ما با ایشان احساس نزدیکی کنیم و رابطه‌ای روحانی برقرار سازیم.

بعضی بر خلاف نظری که ذکر شد معتقدند که باید در تذکره‌نویسی گرد از روی بزرگان شست و هر نقصی را از چهره آنان زدود. تصویری از آنان ارائه کرد بی‌عیب و بی‌علت تا با ملاحظه کمال مطلقشان دلمان شاد و روحمان پرنشاط گردد. دست کم در عالم تصور نفوسی کامل و بری از هر عیب و نقصی داشته باشیم. مشکل چنین تصویری چنان که گذشت آن است که رابطه‌ای بین ما و آنان برقرار نمی‌شود و در نتیجه اقوال و اعمالشان در ما اثر چشمگیری نمی‌گذارد.

آقای نخجوانی در نامه‌ای خطاب به مدیران مجله پیام بهائی از جمله نوشته‌اند: «انشاءالله در نتیجه مطالعه مقالات مفیده پیام بهائی در باره این عضو ارجمند و بی‌مانند عصبه جلیله حضرات ایادی امرالله

(جناب طرازالله سمندری) نفوس مقدّسه‌ای از بین یاران مبعوث شوند و تأسی به آن قدوة احباب و سرمشق اصحاب فرمایند.»

* * *

حال برگردیم به یادداشت‌های کوتاهی که مادرم در مورد جناب سمندر و خانه او از خود باقی گذارده است. می‌دانیم که شیخ کاظم سمندر، فرزند شیخ محمد نبیل، در سنه ۱۲۶۰ ه. ق. (۱۸۴۴ م.) یعنی سال اظهار امر حضرت باب در قزوین متولد شد؛ همان سالی که حضرت عبدالبهاء در طهران پا به عرصه وجود گذاردند. او پنج سال قبل از صعود حضرت عبدالبهاء در قزوین درگذشت (۱۹۱۷ م.). قزوین از شهرهای تاریخی ایران است و در فرهنگ ایران زمین و امر بهائی جای خاصی دارد. در قدیم مردمی را که در جنوب بحر خزر زندگی می‌کردند قوم قزوین (Caspian) می‌نامیدند و لهجه‌های آنان را از طالش و گیلک و مازندرانی و طبرستانی و غیره لهجه‌های قزوینی می‌خواندند. دریای خزر یا مازندران در زبان‌های غربی دریای قزوین (Caspian Sea) نامیده می‌شود. شهر قزوین در اوایل عصر صفوی تا اواسط سلطنت شاه عباس بزرگ پایتخت ایران بوده و هرچند امروز به خرابی گرایده ولی بعضی آثار مهم تاریخی در آن باقی مانده است. صحن کوچک مسجد جامع از دوره هارون الرشید، خلیفه عباسی، باقی مانده و سردرب عالی قابو (شهربانی کنونی) و عمارت چهل ستون (موزه فعلی) و شاهزاده حسین و مدرسه حیدریه از بناهای صفوی است. دانشمندان بنامی چون محمد زکریای قزوینی و حمدالله مستوفی قزوینی از این شهر برخاسته‌اند. بزرگ‌ترین ستاره درخشان امر بایی از نسوان، طاهره قرة العین، قزوینی بوده و گفته‌اند که روزی عدد بهائیان در این شهر تاریخی از هزار می‌گذشته است.

دکتر وحید رأفتی ضمن سخنرانی مفصلی که در مورد زندگی حضرت عبدالبهاء در لندن ایراد کرد قزوین را بعد از صعود جمال قدم دژ محکم عهد و میثاق خواند. او گفت که در آن هنگام به ابتکار سمندر دلائل محکم بر ردّ ادعاهای عهدشکنان اقامه شد و مانع نقض عهد در آن سامان گردید. سپس گسترش آن اقدامات در تمام ایران سدی بلند در مقابل ناقضین به وجود آورد و موجبات رضایت خاطر حضرت عبدالبهاء فراهم شد. متأسفانه بزرگان قزوین از بهائی و غیربهائی بیشتر به علل اقتصادی ترک دیار کردند. ولی این شهر تاریخی نمرده است و روزی آبادانی و برکت به آن مدینه برخوردار گشت و قدر بزرگانی که از این خاک برخاسته‌اند بیش از پیش روشن خواهد شد.

هما خانم در خاطرات خود می‌نویسد:

«در سنه ۱۲۸۷ (۱۹۰۸ م.) در شهر قزوین در خانه پدر بزرگم آقا شیخ کاظم سمندر متولد شدم. مادرم خاتون جان کوچک‌ترین دختر سمندر بود. پنج دایی و پنج خاله داشتم و چهار عمه و یک عمه... و دارای عدّه زیادی دختر خاله و پسر خاله و دختر دایی و پسر دایی و دختر عمه و پسر عمه و دختر عمو و پسر عمو بودم. باغ بزرگی سر خانه بود که اغلب این عائله‌ها در (اطاق‌های

آن) باغ زندگی می‌کردند و (با هم) در نهایت روح و ریحان بودند. من در این جمع در نهایت سرور و شادمانی و محبت زندگی می‌کردم. در سحرها از تمام اطاق‌ها صدای مناجات به گوش می‌رسید. عده‌ای دارای صوت عالی بودند که روح را به اهتزاز می‌آوردند. مادرم... عربی و فارسی را خوب می‌دانست و کتاب اقدس و لوح سلطان و لوح شیخ (لوح ابن ذنب) و الواح دیگری را نزد پدرش (سمندر) فرا گرفته بود. مادرم من و خواهرم را از سن پنج سالگی هر روز یک خط از کتاب اقدس و یک خط از لوح سلطان با معنی حفظ می‌کرد؛ بعد چای به ما می‌داد. و این ادامه داشت تا اینکه کتاب اقدس و لوح سلطان تمام شد. زبان ما روی عربی روان (بود)... در سن دوازده سالگی هر میهمانی که می‌آمد مادر به ما می‌گفت که از کدام صفحه راجع به چه موضوعی بخوانیم. فوراً دست‌ها روی سینه و چشم‌ها بسته از حفظ می‌خواندیم و معنی آن را هم به فارسی می‌گفتیم. (این) باعث تعجب همه می‌شد ولی ما ابداً تعجب نمی‌کردیم زیرا تصور می‌کردیم همه بچه‌ها مثل ما می‌توانند بخوانند.»

هما خانم در یادداشت‌هایش به ملا علی معروف به "جناب معلم" که به عنوان معلم سر خانه به پسران سمندر فارسی و عربی و سیاق (حساب) و مشق خط و نیز موسیقی می‌آموخت اشاره می‌کند. جناب معلم که خود تصدیق امر مبارک را کرده بود و شخصی بود معجز، حدود سی و شش سال در خانه سمندر به عزت زندگی کرد. او سپس در یادداشت‌هایش ادامه می‌دهد: «مادر من هم، خاتون جان خانم دختر سمندر، در خفاکمی موسیقی یاد گرفته بود. او عشق و آفری به موسیقی داشت. مادرم صدای خوبی داشت. اشعار امری را بلد بود و به ما می‌آموخت و می‌گفت که در مشرق الاذکار قزوین بخوانیم.»

آنچه از این یادداشت‌ها عاید می‌شود این است که تربیت اطفال در منزل سمندر نوعی بوده که امر بهائی در آنان متحقق می‌شده است. چندی پیش در سفری به شهر لایپزیگ آلمان ملاحظه شد که جسد باخ (Bach)، معروف‌ترین و شاید بزرگ‌ترین تصنیف‌کننده سرودهای مذهبی مسیحی را در محراب مقدس کلیسای معروف قرون وسطائی شهر، کلیسای توماس (Thomas Kirche)، به خاک سپرده‌اند، در حالی که چنین احترام و سپاسی را برای اسقف‌ها و قدیسین محل به جای نیاورده‌اند. گفته شد که سرودهای مذهبی در سطحی که باخ تصنیف کرده از قرن هجدهم تا کنون بیش از هر اقدام تبشیری دیگری مردم را به امر مسیح جلب کرده و نیز مسیحیان را به کلیسا خوانده است. جا دارد که در عالم بهائی نیز دنباله روشی که در منزل سمندر در خواندن سرودهای امری معمول بوده ابتکارهایی در استفاده از موسیقی و شعر به عمل آید.

هما خانم راجع به عروسی آقا میرزا محمد، فرزند ارشد جناب طرازالله سمندری و برادر بزرگ‌تر دکتر مهدی سمندری می‌نویسد:

«سمندر و خانواده او مراسم محلی مانند مراسم عروسی را محترم می‌داشتند و رعایت می‌کردند. از جمله در مورد جشن عروسی بالا که در آخرین سال حیات جناب سمندر (۱۹۱۷ م.) وقتی

سمندر ۷۳ ساله بوده واقع شد. شترهائی را با زنگوله‌های زیادی که بر خود داشتند در خیابان می‌بردند و پشت سر آنها جهیزیه عروسی را روی خوانچه‌ها حرکت می‌دادند. در وسط حیاط ساز سربازی (با وسائل بادی) می‌نواختند که صدایش به تمام محله می‌رسید. این مراسم چند روز ادامه داشت... برای من که ۹ ساله بودم و خواهرم (بعدها سیاره خانم ربّانی) و ملیح خانم (بعدها ملیح خانم بهار) لباسی به رنگ لباس عروس تهیه کرده و به دست ما لاله‌های روشن داده بودند. ما دو طرف عروس ایستاده بودیم. پدربزرگم (سمندر) مریض بود ولی با دست خودش آینه و کتاب اقدس را (به سبک آینه قرآن) به اطاق نوه ارشدش که تازه ساختمان کرده بودند برد.»

در این یادداشت‌ها ایشان از مدرسهٔ توکل دختران (توکل بنات) یاد می‌کنند که به همت طرازیه خانم، والدهٔ ارجمند دکتر مهدی سمندری، تأسیس شده بود. می‌خوانیم: «ما (دخترها) چقدر مسرور بودیم که مدرسه داشتیم. من تا کلاس ششم خواندم و یک سال هم معلم شدم. خانواده‌های متجدد غیربھائی دختران خود را به همین مدرسه می‌فرستادند. ما همشاگردان زیادی داشتیم که مسلمان بودند و ما واقعاً با یکدیگر دوست بودیم.»

کتابی از ستاره خانم فرمانفرمایان به نام «دختر ایران» (*Daughter of Persia*) در سال ۱۹۹۲ م. به زبان انگلیسی منتشر شد که از کتاب‌های پرفروش (bestseller) سال بود. این کتاب از جمله شامل خاطرات ایشان از دوران مدرسهٔ تربیت است که ذکر آن در ارتباط با مدرسهٔ توکل بنات قزوین مناسب به نظر می‌رسد:

«تربیت که به دست بهائیان اداره می‌شد آموزشی را ارائه می‌کرد که در آن بر تعالیم امر بهائی داور به ترک تعصبات و محبت به دیگران تکیه شده بود... گفتند مدرسه را به علت سر و صدای مناجات‌هایی که صبح‌ها در مدرسه خوانده می‌شد تعطیل کردند ولی من شنیدم که به علت آنکه مدرسه ایام محرمهٔ بهائی را تعطیل می‌کرد - رضا شاه خود عاشق کار بود و با هرگونه تعطیلی جز تعطیلات رسمی مخالف بود - تعطیلات اضافی مدرسه را تخلف تشخیص دادند و دستور بستن مدرسه را صادر کردند. این دلیل به نظر من درست‌تر بود و با روحیهٔ رضا شاه توافق داشت. وگرنه مناجات‌هایی که ما هر روز در مدرسه می‌خواندیم به قدری زیبا بود که من باور ندارم کسی آن مناجات‌ها را نپسندد. ولی من به پرستار متعصب خود "ترگس" البته نمی‌گفتم که تا چه حد آن مناجات‌ها را دوست داشتم.» (ترجمه)

باید گفت که عموم مدارس بهائی اثر مثبت و عمیقی روی شاگردان غیربھائی باقی گذارده‌اند. هما خانم در یادداشت‌های خود ادامه می‌دهد:

«در همین منزل سمندر بعد از صعود ایشان اجتماعات امری ادامه داشت. در سال ۱۹۲۳ وقتی خانم شافلاخر امریکائی به قزوین آمد با نسوان بهائی در این منزل عکسی برداشت...^۳ در منزل سمندر اغلب جلسات امری بود. در ایام محرمهٔ روزها عموم نسوان بهائی با دوستان غیربھائی

خود به نهار مهمان بودند و شب‌ها عموم رجال با دوستان غیربھائی خود به شام. قبل از روز موعود سبزی مفصل برای قرمه سبزی و سبزی پلو و کوکو سبزی بار الاغ می‌آوردند. ما اطفال می‌آمدیم و سبزی پاک می‌کردیم و آن روز مدرسه نمی‌رفتیم و خیلی خوشحال بودیم. طرازیه خانم مدیر مدرسه توکل دختران با کمک فامیل غذاهای بسیار لذیذی برای این میهمانی‌ها تهیه می‌کردند... البته در آن زمان میز و صندلی نبود؛ سفره روی زمین پهن بود. اغلب برای هر دو نفر یک بشقاب غذا حاضر بود. بعضی با دست می‌خوردند ولی قبل و بعد از خوردن دست‌ها را می‌شستند. روزها فقرا و بعضی همسایه‌ها می‌آمدند درب منزل می‌ایستادند و ظرف‌های خود را می‌دادند. آشپزهای بھائی ظرف‌ها را پر از غذا درب منزل با کمال ادب به آنان می‌دادند و همه مسرور بودند. می‌گفتند آقا شیخ کاظم خرج می‌دهد. از طرف دیگر خانه‌های مردم آب‌انبار نداشت و خانه سمندر آب‌انبار بزرگی داشت که هر سال یک مرتبه در زمستان از آب پر می‌کردند. بعد از خانه‌های اطراف می‌آمدند و آب می‌بردند. درب منزل همیشه باز بود. در نتیجه احدی ما را اذیت نمی‌کرد و همه راضی بودند. اجبا با هم خیلی مهربان بودند و در این میهمانی‌ها کمک می‌کردند؛ جلسات روحانی خوبی داشتند؛ اشعار امری می‌خواندند. سمندر خواهرزاده‌ای داشت به نام عبدالعلی سبحانی که قد بلندی داشت و در شهر به جبرئیل بابی‌ها مشهور بود. او با چهار پسرش که همه خوشخوان بودند دسته‌جمعی می‌خواندند که روح انسان به عوالم بالاتری پرواز می‌کرد. نوه‌های آقای سبحانی نیز در خوشخوانی وارث پدر بزرگ شدند، مانند بهجت خانم سبحانی - متحده... سمندر وصیت کرده بود که منزلش را تقدیم امر کنند. جناب طرازالله سمندری ترتیبی فراهم آوردند که این منزل در زمان حیات حضرت ولی‌ امرالله تقدیم و مورد قبول واقع شد، و خانه جنبی را نیز برادران ایشان تقدیم کردند... باغ سمندر مملو از گل‌های سرخ بود. هر روز خانم‌ها و دخترها با زنبیل می‌رفتیم و از باغ گل می‌چیدیم و در محل معینی انبار می‌کردیم تا آنکه فصل گل تمام می‌شد. آن وقت عائله جمع می‌شدند و دستگامی برای گرفتن گلاب و عطر راه می‌انداختند و این گلاب را در شیشه‌های پاکیزه بزرگ و کوچک پر می‌کردند و برای معطر شدن و برای عطر غذا چون شیرینی‌جات و حلواجات و شیر برنج و شربت‌ها و پالوده‌ها و شیرین پلو به کار می‌بردند. خوب یادم هست که پدر بزرگ و مادر بزرگم به گیسوان و صورت خود از این گلاب‌ها می‌زدند و کمی هم می‌خوردند. همیشه خودشان و خانه‌شان و لباس‌هایشان معطر بود... وقتی طفل صغیری بوم روی مهتابی (ایوان) مادر بزرگم معصومه خانم دراز کشیده بودم و ستاره‌های درخشان آسمان را نگاه می‌کردم. از مادر بزرگ پرسیدم: "آیا این ستاره‌ها به آسمان چسبیده‌اند؟" گفت: "نه، آنها به آسمان نچسبیده‌اند، و هر یک از آنها کره‌ای است." از این جواب به فکر فرو رفتم و بعدها در درس علوم طبیعی آن را به خاطر آوردم... مادر بزرگم حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شده بود. تعریف می‌کرد که در منزل مبارک یک طوطی بود که آموخته بود به حضرت ورقه علیا بگوید "بی بی ابھی". می‌گفت که نوه حضرت عبدالبهاء، شوقی افندی، می‌خواست که من به ایشان غذا بدهم... شبی در زمستان منزل آنان

(سمندر و قرینه ایشان) بودم. روی دوش های پدر بزرگم رفتم. ایشان به مادر بزرگم که "مجی جان" خطاب می شد گفت: "روی دوش هایم شیرین شد... کرسی بود و یک چراغ (نفتی) توی سینی روی کرسی. صفحه کاغذی را سوراخ کرده بودند و دور لوله چراغ انداخته بودند و صفحه کاغذ سفیدی هم جلوی مجی جان روی کرسی بود و او با عینک چیزی می دوخت. برای من تعجب آور بود. پرسیدم: "چرا کاغذ دور لوله چراغ انداخته اید و چرا این کاغذ را جلوی خودتان گذارده اید؟" با کمال محبت جواب داد: "آنکه دور لوله چراغ انداخته ایم برای این است که نور چراغ فقط روی کرسی باشد و به اطراف پخش نشود. اینکه جلوی خود گذارده ام، وقتی که می خواهم سوزن را نخ کنم روی کاغذ سفید بهتر می توانم سوراخ سوزن را ببینم... هر وقت حضور دانی جان طراز (جناب طراز الله سمندری) می رفتم می بایستی مناجاتی تازه و یا یکی از الواح پدر بزرگ را از حفظ بخوانم. در نتیجه تعدادی از الواح را حفظ کرده بودم. ولی تا بجه بودم حتی الامکان کم تر به اطاق ایشان می رفتم، مخصوصاً وقتی یک لوح تازه حفظ نکرده بودم."

نمی خواهم بر اساس این یادداشت ها و با خاطراتی شبیه آن در مورد زندگی سمندر نتیجه گیری کنم. در مورد زندگی نامه ها بهتر است وقایع گفته شود آن طور که بوده؛ نه کم تر و نه بیشتر. تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری باید به شنونده یا خواننده واگذار شود. ولی از بیان یک نکته ناگزیرم و آن این است که جو منزل سمندر نوعی بوده که نه تنها عشق به حق را در قلب افراد فامیل می افروخته، بلکه آنان را به یکدیگر پیوند روحی می داده است. واژه "علاقه" و "محبت" گویای حال نیست. مادرم هما خانم عاشق فامیل بود. در آخرین روزهای زندگی در زمستان ۱۹۹۶ م. که او را برای آخرین بار دیدم مکرر از فامیل صحبت می کرد. از ذکر خیر بستگان و موفقیت آنان به غایت لذت می برد. یادداشت های او پر است از یاد افراد فامیل، و این نیست مگر اثر همان تربیت سال های کودکی و نوجوانی در منزل سمندر. به راستی این مرد بزرگ در زندگی خانوادگی و داخلی خود به همان اندازه موفق بوده که در عالم امر با خدمات مهم جاودانش.

* * *

این گفتار را با ذکر یک خاطره شخصی از جناب طراز الله سمندری به پایان می برم. وقتی که دانشجوی دانشگاه طهران بودم ایشان هرگاه که به طهران می آمدند توقشان گاهی در منزل ما بود و گاهی در منزل آقای بهار. منازل کوچک خواهرزاده ها را بر منازل بزرگی که به ایشان تعارف می شد ترجیح می دادند. شاید در منزل خواهرزاده ها احساس خودمانی بودن و آرامش می کردند. البته من می دانستم که ایشان نسبت به مال دنیا بی اعتنا هستند و با خیام هم صدا که:

آن مایه ز دنیا که خوری یا پوشی معذوری اگر در طلبش می کوشی

باقی همه رایگان نیارزد، هشدار تا عمر گرنامه بدان نفروشی

و نیز می دانستم که ایشان راحت طلب نیستند. جناب علی اکبر فروتن، منشی وقت محفل روحانی

ملی ایران، در نامه‌ای خطاب به دکتر سمندری برای اطمینان ایشان از اینکه جناب طرازالله سمندری بهبودی یافته‌اند می‌نویسند: «جناب ابوی به طور معجز آسا خوب شده‌اند. اصلاً به ایشان بلا سازگار است. در راحت ناراحتند.» ولی برداشتم به طور کلی این بود که ایشان با گذشت و فداکاری با چنین زندگی می‌سازند. روزی به بنده فرمودند: «من در عمرم آنچه از خدا خواسته‌ام گرفته‌ام.» به قول شاعر: شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای مطلب خود کامران شدم

بنده دانشجوی فنی و اهل دلائل ریاضی، غرق تعجب، روی ادب سعی کردم عکس العملی نشان ندهم. ایشان که مردی هوشیار بودند آثار تعجب را در سیمایم خواندند که «رنگ رخسار خیر می‌دهد از سر ضمیر.» بلافاصله گفتند: «اما این را هم اضافه کنم که من هرگز جز آنچه خدا برای من خواسته از او نخواسته‌ام.» مشکل من آنی حل شد و متوجه شدم که ایشان مظهر اصل «تسلیم و رضا» هستند. از هفت وادی معرفت گذشته‌اند و به وادی فنای فی الله و بقای بالله رسیده‌اند. فقط آنچه را که مظهر الهی در الواح و آیات برای بندگانش خواسته طالبند و از هر زیاده‌طلبی گریزان. اسلام به معنای تسلیم در مقابل اراده خدا است. بنا بر این اسلام در ایشان به تمام معنی متحقق است. حالت جناب سمندری و تعلق ایشان به حق را باید در شعر سنائی یافت که می‌گوید:

تا گوش شبی شنید نامت جز نام تو نیست بر زبانم

و یا در استقبال سعدی از سنائی که رونوشت بهتر از اصل است:

جز نقش تو نیست در ضمیرم جز نام تو نیست بر زبانم

“جز” در فارسی واژه‌ای است ویژه که مفهوم آن تحقق امری است به صورت استمرار، توأم با حذف و عدم انجام هر امر دیگر. حضرت بهاءالله می‌فرماید: «اگر مرا خواهی جز مرا نخواه...» (کلمات مکنونه) یعنی به صورت استمرار تنها طالب من باش و از هر مطلوب دیگری درگذر. سمندری مظهر این حال اند. آنان زنده به عشق جمال مبارک بودند و در مقابل اراده او به درجه محویت و فنا رسیده بودند؛ خودی نداشتند؛ تنها آنچه او می‌خواست می‌طلبیدند. زبان حالشان را در مقابل مظهر حق می‌توان در غزل معروف مولوی جستجو کرد:

مرده بدم، زنده شدم؛ گریه بدم، خنده شدم
گفت که دیوانه نیی، لایق این خانه نیی
گفت که سرمست نیی، رو که از این دست نیی
گفت که تو شمع شدی، قبله هر جمع شدی
گفت که شیخی و سری، پیشرو و راهبری
گفت که با بال و پری؛ من پر و بالت ندهم
وقتی آنان به این مقام که فنای فی الله و بقای بالله است رسیدند، بالطبع حیات را در رضایت مولی و مرگ را در غفلت از حق می‌دانند و به زبان حال می‌گویند:

هر آن کسی که در این حلقه نیست زنده به عشق به او نمرده به فتوی من نماز کنید
افکارشان حصر در حق است و جز آن علاقه به چیزی ندارند و به رغم تعجب دیگران میلی به بحث

در دیگر مسائل نشان نمی‌دهند. به گفته‌ی خواجه شیراز که در آن طنزی است و حقیقتی:
ما قصه سکندر و دارا نخوانده‌ایم از ما به جز حکایت مهر و وفا مه‌پرس
و یا به گفته‌ی بدون طنز مولوی:

من غلام قمرم، غیر قمر هیچ مگو پیش من جز سخن شهد و شکر هیچ مگو
تمام عشق و علاقه‌ی آنان به خدمت حق متوجه است. ایشان از غیر حق فارغ و به تعبیر بعضی غافلند.
این حالات منحصر به عالم دیانت و روحانیت نیست. در دنیای علم و صنعت نیز نمونه‌های زیادی
داریم. ارشمیدس در حمام بود که ناگاه قانون جسم شناور در آب را کشف کرد. از شدت شوق عریان
از حمام بیرون دوید که یافتم، یافتم. مردم کوچه گمان کردند که دیوانه شده است. او جز به کشف
علمی خود نمی‌اندیشید و در این اندیشه به مرحله‌ی عشق رسیده بود.

شخص باید در عوالم روحانی به چنین حالت جذبه‌ای برسد که مخاطب این لوح عنایت‌آمیز
حضرت بهاء‌الله قرار گیرد: «... یا سمندر، علیک بهاء الله و عنایته. شهادت می‌دهیم از اول امر اقبال
نمودی و به خدمت مشغولی. خدمت و ذکر و ثنای تو به مقامی رسیده که احتمال می‌رود که ام
الکاتبین از تحریر عاجز شده باشد. این است فضل بزرگ...»

یادداشت‌ها

- ۱- خواجه عبدالله انصاری، مناجات‌نامه. شامل مناجات و برگزیده‌هایی از مقالات و مواعظ خواجه، به کوشش منصورالدین خواجه‌نصیری، چاپ پنجم (تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۶۶ ه. ش.)، ص ۷۹.
- ۲- میرزا محمود زرقانی، بدائع الآثار (بمبئی: ۱۹۱۴ م.)، ج ۱، صص ۲۲۴-۲۲۵.
- ۳- این عکس در مجلد دوم کتاب «عالم بهائی» (*The Bahá'í World*)، ص ۲۵۶ با عنوان «نسوان بهائی در ایران» به چاپ رسیده که حیاط منزل سمندر را نیز نشان می‌دهد.

نگاهی به تاریخ سمندر*

شعله کوئین

از انجمن ادب و هنر که مرا به این جلسه دعوت کرده‌اند بسیار سپاسگزارم. اجازه می‌خواهم برای بیان اهمیّت کتاب تاریخ سمندر از شما دعوت کنم که همراه من این کتاب را به آن شیوه و متدی که یک مورخ بررسی می‌کند مورد مطالعه و توجّه قرار دهید.

امروزه تاریخ و مطالعه تاریخ بسیار گسترده شده و کسانی که خود را با پروژه‌های گوناگون تاریخی مشغول کرده‌اند آن قدر فراوانند که گاهی جنبه علمی و پژوهشی این علم از یاد می‌رود و مردم فراموش می‌کنند که تاریخ و پرداختن به مسائل تاریخی مثل هنر و علوم و غیره یک رشته تخصصی و علمی است که قوانین و اصول خاصّ خود را دارد. در این سخنرانی برخی از این جنبه‌ها را مطرح می‌نمایم.

مورخین امروز برای درک و فهم درست وقایعی که در گذشته رخ داده به نوشته‌ها، خاطرات، گزارش‌ها و وقایعی که در زمان رخ دادن آن واقعه نگاشته‌اند توجّه می‌کنند. برای یک مورخ خواندن و تجزیه و تحلیل آنچه از پایگاه امروزی درباره یک واقعه قدیمی نوشته شده کافی نیست بلکه باید آثار و تألیفات اصلی را مورد مطالعه قرار دهد. این نوع آثار را در اصطلاح «منابع اولیه» می‌نامند زیرا از آثار دست اول به شمار می‌آیند. «منابع اولیه» با «منابع دست دوم» فرق دارند. «منابع دست دوم» معمولاً در زمان حیات ما نگاشته شده و شامل برداشت‌ها و تجزیه و تحلیل‌های شخص دیگری که

معاصر ما است از یک واقعه تاریخی می‌باشد.

مورّخی که در یک موضوع تاریخی تحقیق می‌نماید از دو قانون مهمّ پیروی می‌کند:

اول آنکه تمامی منابع دست دوم را مطالعه کرده، و مورد استفاده قرار می‌دهد. بدین معنی که خلاصه «منابع دست دوم» را در ابتدای کتاب به اطلاع خواننده می‌رساند تا هم آنان و هم سایر پژوهندگان بدانند که در باره آن موضوع بخصوص چه نوشته شده است.

دوم آنکه از کلیه «منابع دست اول» آگاهی می‌گیرد و کوشش می‌کند به آنها دست یابد. تنها پس از مطالعه دقیق و تحقیق در این منابع است که مورّخ خواهد توانست اطلاعات مندرجه در منابع دست دوم را تا حدّ امکان تصحیح و تکمیل نماید.

سخنرانی امروز من تأکید در این قسمت یعنی تجزیه و تحلیل تاریخ سمندر به عنوان یکی از «منابع دست اول» تاریخ امر است. تاریخ سمندر در حدّ خود یک منبع اولیه برای مطالعه دو دیانت بابی و بهائی است زیرا سمندر شاهد عینی بسیاری از وقایع و حوادثی که نام می‌برد بوده است. در واقع یکی از مظاهر بی‌نظیر تاریخ امر الهی آن است که بسیاری افراد خاطرات خود را نگاشته و وقایع زمان خویش را به صورت مکتوب برای آیندگان به یادگار گذارده‌اند. البته همه منابع اولیه یکسان نیستند. مثلاً بین آنچه یک وقایع‌نگار رسمی دولتی از واقعه زمان خود ثبت کرده با آنچه تاجرمانند جناب سمندر از همان وقایع نگاشته فرق هست. یکی از وظایف تاریخ‌نگار آن است که این منابع اولیه را ارزش‌یابی نماید و مورد سنجش قرار دهد و تفاوت‌های آنها را دریابد.

آنچه وقایع‌نگاران رسمی دربار قاجار از تاریخ اولیه دو دیانت بابی و بهائی نگاشته‌اند یک رشته از منابع اولیه را تشکیل می‌دهد. سبک و روش این وقایع‌نگاران تقلیدی از کتب تاریخی قدیم‌تر است. این نوع کتاب‌ها با سبکی بسیار والا و مشکل به نام «سبک منشیانه» نگاشته شده که نوعی نثر مسجع به شمار می‌آید و جملات بسیار طولانی دارد. مثلاً یک مورّخ ممکن است چند صفحه را سیاه‌کند تا بگوید «زمستان سردی بود»، یا «بهار فرا رسید». شرح جنگ‌ها به صورت نوعی درام و حماسه نگاشته شده گویی مورّخ علاقه‌مند است تا قدرت خود را در نگارش یک سبک ادبی نشان دهد نه اینکه بخواهد واقعاً بگوید آن جنگ چگونه گذشته است. سوی آن مورّخین معمولاً جیره‌خوار یک پادشاه بودند و شرحی که می‌نوشتند پر بود از تعریف و ستایش و تمجید از شاه و یا کسی که برایش قلم می‌زدند.

بخش دیگر از «منابع اولیه» که بسیار با آنچه مورّخین رسمی قاجار نگاشته‌اند تفاوت دارد خاطرات و یادداشت‌های بسیاری از مؤمنین اولیه از وقایع تاریخی امر در دوره قاجاریه است. این خاطرات توسط افرادی نگاشته شده که ما معمولاً آثار ایشان را با نوشته‌های تاریخی ارتباط نمی‌دهیم مانند آقا حسین آشچی، آقا رضا فنّاد و یا سمندر که تاجر بود. به همین جهت این آثار تاریخی امروزه بسیار مهمّ قلمداد می‌شوند زیرا گویای حقایق و نکاتی هستند که کتاب‌های تاریخ رسمی مانند روضة‌الصفای هدایت فاقد آنست. هدف آن دسته همان طور که اشاره نمودم تملّق و تمجید از پادشاه، تعریف بی‌حدّ از وضع سلطنتش، و انتقاد و حمله به دشمنان او است. اما آنچه مؤمنین صدر امر

نگاشته‌اند نمایانگر چهره دیگری از اجتماع ایران در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم می‌باشد و به همین جهت از ارزش خاص بهره‌مند است.

شاید برای نخستین بار در تاریخ ایران افراد خاطرات خود را نه به خاطر خوش آمد پادشاه و یا شاهزاده و وزیرى که جیره‌خوارش بوده‌اند، بلکه به خاطر این احساس که وقایع و حوادثی که شاهد عینی آن بوده‌اند ثبت نمایند به رشته تحریر در آورده‌اند.

شیخ محمد کاظم سمندر

برای آنکه مورّخی منابع اولیه را درست و به طور علمی به کار برد معمولاً چند سؤال در باره آن منبع مطرح می‌نماید. این پرسش‌ها عبارتند از اینکه: ۱) نویسنده کیست؟ ۲) کجا و کی این تاریخ نوشته شده؟ ۳) چرا آن را نوشته؟ ۴) چگونه نوشته است؟

حال بر اساس این سؤال‌ها نگاهی به تاریخ سمندر می‌اندازیم.

مؤلف این تاریخ شیخ کاظم سمندر است. کسی که حضرت ولیّ امرالله او را یکی از ۱۹ حواریون حضرت بهاءالله به شمار آورده‌اند. وی تاجر بود، در قزوین زندگی می‌کرد و بیشتر به تجارت ابریشم اشتغال داشت. به خاطر فعالیت‌های تجارتي خود سفرهای فراوانی کرد و شهرهایی که بسیار از موطن او قزوین دور بود مثل استانبول، و یا شهرهای نزدیک‌تر را مثل تبریز یا رشت مورد بازدید قرار داد. خانواده سمندر و پدر او در مرکز بسیاری از فعالیت‌های بهائی قرار داشتند و به این خاطر او توانست بسیاری از بهائیان اولیه را ملاقات نماید. اگرچه در زمان او عدّه زیادی از بابی‌ها و بعداً بهائی‌ها در قزوین زندگی می‌کردند اما یک چیز او را از سایرین برجسته‌تر می‌نماید و آن اینکه وی بیشتر وقایعی که می‌دید و شاهد بود بر روی کاغذ آورد و برای آیندگان به یادگار باقی گذاشت.

مقدمه‌ای بر تاریخ سمندر

تاریخ سمندر به طور اطمینان از همه آثار متعدّد شیخ کاظم سمندر مشهورتر می‌باشد و مورد استفاده مورّخین قرار گرفته است.^۱ این تاریخ شامل دو بخش است: بخش اول بین سال‌های ۱۸۵۵ تا ۱۸۸۶ تألیف گردیده و شش فصل دارد. در این شش فصل سمندر تاریخ خانواده خود، بایان قزوین و برخی از خاطرات شخصی خویش را نگاشته است. بخش دوم بین سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۴ نوشته شده و شرح حال‌های گاه مختصر و گاه مفصّلی از هفتاد نفر بهائی و بابی دارد.^۲ بنا بر این فقط بر اساس همین آگاهی‌ها ما می‌توانیم به طور واضح بگوئیم که تاریخ سمندر منبع بسیار مهمی در مورد تاریخ خانواده سمندر، شهر قزوین، و زندگی‌نامه بایان و بهائیان است که در مورد آنها در منابع دیگر چیزی نیامده است.

با آنکه سمندر به معنای کامل کلمه مورّخ نبود، اما مطالعه کتاب او نشان می‌دهد که وی مطالعات فراوانی داشته و با استخوان‌بندی سایر کتاب‌های تاریخی آشنا بوده است. این امر که وی شرح حال ۷۰ نفر را به کتابش اضافه کرده نشان دنباله‌روی از سبک قدیمی تذکره‌نگاری است و شبیه تذکره‌های

حبیب السیر و عالم‌آرای عباسی به قلم وقایع‌نگاران آخر دوره صفویّه است که شرح احوال افراد برجسته را دارا می‌باشند.

سبک نگارش تاریخ سمندر با سبک رایج در کتاب‌های رسمی تاریخی زمان خود متفاوت است. سبک او با آنکه برخی شواهد سجع در آن دیده می‌شود ساده و با جملاتی کوتاه و روشن است، بدون شاخ و برگ و یا جملات غیر لازم. این سبک مخصوصاً برای خواننده امروزی به آسانی قابل درک می‌باشد و در مقایسه با سبک‌های مشکل دیگر مخصوصاً تاریخ‌های رسمی دارای تازگی است.

دیباچه تاریخ سمندر

حال که پاسخ کی، کجا، و کی را دریافتیم باید به پرسش دیگر پردازیم که چرا سمندر به نگاشتن این تاریخ همت گماشت. در مورد کتاب‌های ایرانی پاسخ این سؤال را معمولاً در دیباچه می‌یابیم. در این بخش از کتاب است که مؤلف خود را معرفی می‌نماید و به خواننده می‌گوید که چرا تصمیم به نگارش این اثر گرفته است، سپس درباره شیوه نگارش و منابع خود توضیح می‌دهد. برای مثال در کتاب‌های تاریخ اوایل دوره صفویّه مورّخین اغلب می‌نگارند که تاریخ خود را برای بزرگداشت آن سلسله نگاشته‌اند.

سمندر در دیباچه کتاب خود هدف خویش را از نوشتن آن تاریخ این طور می‌نگارد: «... این عبد علیل نظر به اشاره و میل بعضی از طائفین حول ربّ جلیل جلّ اجلاله، قصد ذکر شهداء و صلحاء و اولیاء متقدّمین اوّل دوره این شهر مسمّی به قزوین را نموده.» (صص ۱۳-۱۴).

با این جمله نویسنده معلوم می‌دارد که اولاً مشوّق او در نگاشتن تاریخ کسانی از ملازمین حضرت بهاء‌الله در اراضی مقدّسه بوده‌اند و ثانیاً هدف آن بوده که نام بزرگان امر در قزوین در تاریخ به یادگار بماند.

سمندر در دست زدن به این کار به اهمّیت و فوریت آن نیز آگاه بوده زیرا می‌نویسد که از روزهای اوّلیه امر هنوز مدّتی طولانی نگذشته است و یاد آن بزرگان در خاطره‌ها باقی است: «چه که هنوز از قصص صحیحّه واقعیّه آنها می‌توان ثبت نمود و وصیت‌نامه مانندی هم در ضمن آن، چه که از ایام شهداء متقدّمین علیهم بهاء‌الله الابهی و رحمة‌العلیا چیزی نگذشته...» (ص ۱۴).

این پاسخ «چرا»ی ماست. آنچه که مانده پاسخ به «چگونگی» تنظیم و نگارش تاریخ است. با آنکه تاریخ‌نگاران همواره علاقه‌مندند بدانند که مورّخین قبل از آنها منبع اطلاعاتشان چه بوده و چگونه کتاب خود را تنظیم کرده‌اند متأسفانه مورّخین اوّلیه ایرانی به ما نمی‌گویند که روش آنان در جمع‌آوری مدارک و تنظیم کتاب چه بوده است. سمندر در این مورد استثناء است زیرا با اعتراف به اینکه مقداری از حکایات و نکات مربوط به حیات متقدّمین از بین رفته مع‌هذا می‌گوید هنوز از معاصرین و معاشرین آن نفوس برخی حیات دارند. بدین ترتیب وی منبع تاریخ خود را نیز معرفی می‌کند و می‌گوید که اطلاعات خود را از کجا کسب کرده است: «... و از معاصرین و معاشرین آنها

برخی موجودند. مع ذلك اغلب و اكثر نکات حکایات و دقایق واقعات آنها محو شده...» (ص ۱۴).
و در باره اینکه چرا به این امر مبادرت ورزیده خود می‌گوید: «... حالت خود و امثال خود را از حالت آنها مثال گرفتم و به کمال استعجال با تبلیل بال و کثرت اشتغال و گفتگوی اطفال به تحریر این اوراق پرداختم که لعل فرصت فوت نشود و وقت از دست نرود و الله المستعان فی کل حال و حین، و الحمد لله مالک يوم الدين.» (ص ۱۴).

سر انجام به جمع‌بندی این عوامل می‌پردازد و می‌نویسد: «و چون این دو امر با هم توأم شد و این دو مطلب درهم، به قلب چنین آمد که کتاب وصیت مع آنچه از سیر و تواریخ که از معتمدین شنیده می‌شود و ضبط آنها مغتنم است مدغم نمایم که از برکت و میمنت برخی از اذکار شهدا و اولیای اطهار ابرار این اوراق یادگار بماند.» (ص ۱۴).

بنا بر این سمندر بی‌نهایت به اهمیت زمانی که در آن می‌زیست آگاه بوده، بیم آن را داشته است که آنچه از حوادث و وقایع در خاطره‌ها باقی است از بین برود و فراموش گردد و بالاتر از همه ارزش فراوان ثبت وقایع را که شنیده و یا شاهد بود می‌دانسته است.

اهمیت تاریخ سمندر به منزله یک منبع تاریخی

یکی از شیوه‌های ارزش‌یابی هر متن آن است که ببینیم منبع ما چه اطلاعاتی می‌تواند به ما بدهد و آنگاه بر آن اساس متن مزبور را به کار گیریم. اگر دنبال اطلاعات غلط برویم از متن زیاد سودی عایدمان نخواهد شد. مثلاً اگر پرسیم «نقاش‌های بابی در قزوین در زمان سمندر چه می‌کردند» تاریخ سمندر نمی‌تواند پاسخ درستی به این پرسش بدهد زیرا مؤلف همان طور که دیدیم یک تاجر بوده است. باید دانست که هر متنی حدود و دایره مشخص خود را دارد که بر آن تکیه می‌کند. حال به آن قسمت‌هایی از تاریخ سمندر که به نظر من برای مورخ امروزی مهم است و به درک و برداشت او از تاریخ اولیه امر کمک می‌کند اشاره می‌نمایم. البته آنچه برای این بررسی برگزیده‌ام شامل تمامی بخش‌های مورد نظر نیست بلکه در اینجا فقط به سه حوزه که برای مورخ امروزی قابل اهمیت است اشاره می‌نمایم:

۱- تاریخ سمندر به عنوان منبع تاریخ خانواده خود.

۲- تاریخ سمندر به عنوان تاریخ قزوین (مخصوصاً تجار قزوینی).

۳- تاریخ سمندر به عنوان منبعی درباره تاریخ مؤمنین اولیه.

اینک هر بخش را همراه با پیشنهادی در باب منابع اضافی برای مطالعه بیشتر مطرح می‌کنم و نیز شرحی از اینکه چگونه یک مورخ می‌تواند برای بالا بردن درک و برداشت خود از تاریخ بابی بهائی از آن استفاده نماید بیان می‌دارم.

۱- تاریخ سمندر به عنوان منبع تاریخ خانواده خود

مورّخین امروزی علاقه روزافزونی به تاریخ‌های خانوادگی نشان می‌دهند. اینان به وضع زندگی ثروتمندان و افراد مشهور و یا تاریخ تمامی طبقات مردم علاقه‌ای ندارند ولی به تاریخ خانواده‌ها علاقه‌مندند. قابل توجه است که بدینم برنامه درس برخی از دانشگاه‌ها را در رشته تاریخ «تاریخ خانوادگی» تشکیل می‌دهد. سمندر در تاریخ خود به طور مفصل از زندگانی شخصی خویش و حیات اجداد خود شرحی نوشته است. در این بخش نمونه‌هایی از فداکاری‌ها، رنج‌ها، و قهرمانی‌های مؤمنین ثابت قدم اولیه را می‌بینیم و به خدمات پر ارزش ایشان به ساحت امر پی می‌بریم. جناب سمندر درباره پدر خود شیخ محمد نبیل اکبر که تاجر بوده و پدر بزرگ خویش حاجی رسول، و جد بزرگ خود حاجی رضا جوینی شرحی دارد.

«مرفوع نبیل پسر مرحوم حاجی رسول پسر مرحوم حاجی رضا مشهور به جوینی بوده‌اند و از آثار مرحوم حاجی رضا طاب ثراه یک کاروانسرا و یک حصار باقی است. کاروانسرا را اولاد فروخته‌اند در دست مردم است و حصار در دست و تصرف اولاد و نتاج و تبار اوست. و اما حاجی رسول مردی تاجر بوده و در اواخر عمرش تخمین بیست و دو سال در کربلای معلّی مجاور بوده و به عبادت و زیارت اشتغال داشته و مصارف آن سنین را والد مرحوم به روح و ریحان می‌فرستاده‌اند.» (صص ۱۵-۱۶).

وی بعداً می‌نویسد که چگونه آنان ابتدا به نهضت شیخی پیوستند و بعد بانی و سرانجام بهائی شدند. از تاریخ سمندر در می‌یابیم که پدر سمندر افتخار تشرف به حضور مبارک حضرت ربّ اعلی را یافتند و وقتی حضرت باب شنیدند که او دچار ضرب و شتم و فلک شده فرمودند: «شما را چوب نزدند، مرا چوب زدند.» (ص ۳۰).

و نبیل پس از ذکر این بیان همواره می‌گفته است که: «بعد از استماع این کلمه مبارکه که از جوهر مرحمت نازل شده گویا شداید و صدمات مزبوره در مذاق من احلی و اللذّ از هر شهد و حلوی گردید.» (ص ۳۰).

این بخش از تاریخ سمندر اگر با بخش‌های مشابه در سایر تاریخ‌های شخصی و خانوادگی مقایسه شود می‌تواند در پژوهش و تحقیق درباره جریان و چگونگی تبلیغ مؤمنین اولیه بسیار مفید واقع گردد. یعنی می‌توان دید چه کسانی آن موقع به امر ایمان آوردند و چرا؟ و آیا در جریان تبلیغ مؤمنین اولیه یک طرح و سیر ثابت و یکسان می‌توان دید یا نه.

تاریخ سمندر البته دارای دقیق‌ترین و بهترین اطلاعات از حیات خود ایشان است. از این شرح می‌توانیم درباره فعالیت‌های تجارتی ایشان و سفرهایی که به خاطر کارهای امری انجام داده‌اند اطلاعاتی به دست آوریم و از رنج‌ها و سختی‌هایی که در راه امر، خود و خانواده ایشان متحمل شده‌اند آگاهی یابیم. سمندر شخصاً بارها مورد کتک و ضرب و شتم قرار گرفت و در دست دشمنان امر دچار مشکلات و رنج‌های بی‌شمار شد. در عین حال این افتخار را یافت که دو بار به حضور

حضرت بهاء الله و یک بار به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف گردد. جناب سمندر همچنین شرح گویائی دربارهٔ اعضای خانوادهٔ خود، دوستان خویش، جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کرد، و کیفیت زندگانی خویش که به خاطر بهائی بودن بدان مجبور بوده نگاشته است. برای مورّخین امروزی که مایلند اطلاعات و آگاهی‌های دقیق دست اول از شیوهٔ زندگانی و ساختار خانوادگی یکی از مؤمنین اولیه به دست آورند تاریخ سمندر منبع گرانبهایی به شمار می‌آید.

۲- تاریخ سمندر به عنوان تاریخ قزوین (مخصوصاً تجّار قزوینی)

در بالا گفتیم که تاریخ‌نگاران امروز توجه فراوانی به تاریخ خانواده‌ها دارند. اما سوای آن، تاریخچهٔ شهرها و مناطق مسکونی نیز مورد علاقه و پژوهش ایشان است. به عبارت دیگر می‌خواهند بدانند ساختار و سازمان و عملکرد زندگی در شهرها چگونه بوده، چه نوع مردمی در آنها زندگی می‌کرده‌اند، زندگانی ایشان چه صورتی داشته است و شهرها در چه زمینه‌هایی با یکدیگر تفاوت داشته‌اند. مثلاً آیا تاریخ امر در شهر یزد شبیه تاریخ امر در قزوین بوده است؟ آیا در هر دو شهر مردم از یک طبقهٔ اجتماعی به امر اقبال نموده‌اند؟ اگر نه، آیا می‌توانیم تفاوت‌ها را برشماریم؟ تاریخ سمندر به طور فراوان اطلاعاتی در اختیار ما می‌گذارد که می‌تواند لااقل پاسخگوی بخشی از این سؤالات باشد زیرا این تاریخ شامل شرح مفصّلی از شهر قزوین است.

قزوین در زمانی طولانی از جمله شهرهای مهم ایران به شمار می‌رفته است. شاه طهماسب صفوی (۱۵۲۴-۱۵۷۶) پایتخت خود را از تبریز به قزوین منتقل کرد. بعدها در زمان شاه عباس اول (۱۵۸۷-۱۶۲۹) پایتخت به اصفهان منتقل شد. در تمام این مدّت قزوین از لحاظ تجاری، فرهنگی از اهمّیت فراوان بهره‌مند بود. در زمان شاه طهماسب چندین وقایع‌نگار در قزوین سکونت داشتند مثل حسینی قزوینی مؤلّف لباب التّواریخ، و بودق منشی قزوینی مؤلّف جواهر الاخبار.

به این ترتیب اطلاعاتی از قزوین در عصر صفویه داریم اما تاریخ سمندر وضع آن شهر را در اواخر دورهٔ قاجار تشریح می‌نماید. بر اساس مندرجات این تاریخ می‌توانیم مخصوصاً در بارهٔ یک گروه خاص از بایبان و بهائیان آن شهر یعنی تجّار اطلاعات کافی دریافت کنیم.

می‌دانیم که در سال‌های اولیهٔ دیانت بابی، بعد از ملاءها، تجّار بزرگ‌ترین رقم مؤمنین را تشکیل می‌دادند. برای یافتن علت این امر و نیز یافتن پاسخ به پرسش‌های دیگر باید به تاریخ سمندر رجوع کنیم.

ظاهراً نخستین خاندانی که از شیخیگری به دین جدید حضرت باب رو آوردند خانوادهٔ فرهادی بودند.^۳ در تاریخ سمندر اطلاعات فراوانی در بارهٔ این خانواده و نقش آنان در گسترش امر الهی به دست می‌آوریم.^۴

این تاریخ نشان می‌دهد که چگونه خانوادهٔ مزبور که اینک بابی شده بودند منابع مالی و قدرت خود را در دفاع و حفظ جامعهٔ همیشه در خطر بابی قزوین به کار می‌بردند. بنا بر این پژوهشگرانی که فی‌المثل در زمینهٔ تجّار بهائی شهرهای طهران و شیراز تحقیق کرده‌اند، اگر بخواهند به مقایسهٔ

تحقیقات خود با جامعه بابی و بعداً بهائی تجار قزوین پردازند تاریخ سمندر منبع گرانبهای است که نمی‌تواند از آن چشم‌پوشد.

۳- تاریخ سمندر به عنوان منبعی در باره تاریخ مؤمنین اولیه

به خاطر دارا بودن شرح احوال هفتاد تن از مؤمنین اولیه قزوین و جاهای دیگر تاریخ سمندر کتابی بسیار گرانبها است زیرا اطلاعاتی که از برخی افراد به دست می‌دهد منحصر به فرد است و فقط در این تاریخ دیده می‌شود. با آنکه وقت ما اجازه نمی‌دهد که اسامی تمامی هفتاد نفری که در تاریخ سمندر آمده است بخوانم اما چند نفر را که در تاریخ دو دیانت بابی و بهائی دارای اهمیت هستند نام می‌برم.

نخست شرحی است که جناب سمندر از حیات جناب طاهره نگاشته‌اند. برای قرن‌ها تاریخ‌نگاران تاریخ و وقایع و احوال مربوط به بیش از نیمی از جمعیت جهان را که زنان باشند نادیده گرفته‌اند. این که در یک کتاب تاریخ چند صد صفحه‌ای که پر از اسامی مردان است فقط به نام چند زن بر می‌خوریم چیز تازه‌ای نیست و بسیار عادی است. امروزه مورّخین کوشش دارند که تاریخ زنان را «بازسازی» نمایند، می‌خواهند بدانند این زنان کی هستند، چه کرده‌اند، و بعد آن اطلاعات را در تاریخ عمومی خود ادغام نمایند. امروزه در دانشگاه‌ها دروس مربوط به تاریخ بانوان امریکا، بانوان اروپا، یا خاور میانه و یا سایر جاها تدریس می‌گردد. در زمینه تحقیقات در مورد زنان خاور میانه این پژوهش از تحرّک و شور بیشتری برخوردار است زیرا بهترین پژوهشگران در این زمینه به تحقیق و نگارش اشتغال دارند.

هیچ تحقیقی در زمینه زنان دوره قاجار نمی‌تواند شرح زندگانی حضرت طاهره را نادیده بگیرد. طاهره قرّة‌العین از حروف حیّ و از نخستین پیروان حضرت باب از اهل قزوین، زنی شاعر، فیلسوف، محقق و روشنفکر بود که امروزه به طور روز افزون توجه مردم جهان را به خود جلب می‌نماید. هر کس بخواهد مطالب بیشتری درباره این زن بزرگ تاریخ بداند ناچار به رجوع به تاریخ سمندر است. در این تاریخ نه تنها درباره حضرت طاهره بلکه درباره زنان بابی که دور و بر ایشان بودند نیز اطلاعاتی دریافت می‌داریم.^۵ از جمله خدمتکار او کافیه؛ خواهر کربلائی لطف علی حلاج؛ همسر ملا ولی‌الله قزوینی؛ و مادر ایادی امرالله جناب ابن ابهر.^۶ تاریخ سمندر در باره شهرت حضرت طاهره در بین زنان قزوین حتی قبل از سال ظهور (۱۸۴۴/۱۲۶۰) شرحی دارد و می‌نویسد که او را «دختر آقا» یا «خانم» می‌نامیده‌اند.^۷

«خلاصه در آن ایام ریاست شرعی قزوین اغلب و اکثر با آنها بوده و جمیع اعزّه از زن‌های این شهر چه شاهزاده اعیان و غیر اعیان و زن‌های کسبه و تجار جمیعاً ارادت داشتند و «دختر آقا» خطاب می‌نمودند و «خانم» می‌خواندند.» (ص ۷۳).

اینکه جناب سمندر اصولاً درباره زنان و شرح احوال آنان نگاشته مطلبی بسیار چشمگیر و برجسته بوده و با سایر تواریخ دوره قاجار کاملاً در تضاد است. در کتاب‌های تاریخی تنها از زنانی نام

برده می‌شود که ملکه، شاهزاده و یا مادر پادشاهان باشند. آن هم هنگامی که مسألهٔ جانشینی پادشاه مطرح باشد و یا مورخ بخواهد از توطئه‌هایی که معمولاً «سیاست حرمسرا» نام دارد شرحی بیاورد.

سمندر مبلغ امرالله: دیروز و امروز

سخنرانی کوتاهی مانند آنچه من بر عهده دارم نمی‌تواند به طور وافق حقیق مطلب را در مورد آثار قلمی جناب سمندر بجا آورد. کوشش من این بود که به طور کوتاه اشاره‌ای به یکی از آثار متعدّد او نمایم. بجای آنکه به طور اختصار شرح دهم که در تاریخ سمندر چه آمده کوشش کردم از دید یک مورخ به این کتاب بنگرم و دریابم که چگونه محقق امروزی می‌تواند بر اساس اطلاعات این کتاب گرانها در سه حوزهٔ مهمّ پژوهش، یعنی تاریخ خانواده، تاریخ شهر، و تاریخ زنان به تحقیق پردازد. سخنان خود را با این جمع‌بندی به پایان می‌آورم. سمندر مبلغ و خادم برجستهٔ امر حضرت بهاءالله بود و عمر خود را صرف خدمت به امر الهی کرد. اما خدمات او امروز هم ادامه دارد زیرا تاریخ او یعنی تاریخ سمندر دست ابزار محققین و دانشجویان تاریخ در درک بهتر وقایع و حوادث امری و ریشهٔ آنها است.

اما آنچه امروز از تجزیه و تحلیل و مطالعه بر اساس این تاریخ در اختیار داریم حاصل پژوهش‌ها و تحقیقات چند تن معدود از افرادی است که به این تاریخ دسترسی داشته و آن را در کار خود مورد استفاده قرار داده‌اند. آنچه امروز بسیار مورد نیاز است آن است که این کتاب بسیار مفید تجدید طبع شود به طوری که بهائیان و غیر بهائیان بتوانند به راحتی به آن دسترسی یابند. با آنکه تاریخ سمندر بیست سال پیش در ایران چاپ شده اما امروزه تنها نسخه‌ای از آن که در کتابخانه‌های عمومی و دانشگاهی ایالات متّحده یافت می‌شود یک نسخه در کتابخانهٔ دانشگاه کالیفرنیا در لوس‌انجلس است. سایر نسخه‌ها و یا فتوکپی‌ها در اختیار افراد است که معمولاً دور از دسترس قرار دارد.

به دلایل مختلف امروزه در تحقیقات ایران‌شناسی محققین به طور روز افزون در زمینهٔ مطالعهٔ دو دیانت بابی و بهائی توجه نشان می‌دهند. این توجه مخصوصاً در زمینه‌هایی که من شرح دادم بیشتر است. برای چنین افرادی دسترسی به تاریخ مهمّی مثل تاریخ سمندر از ضروریات است. بنا بر این اجازه می‌خواهم سخنان خود را با این تقاضای صمیمانه به پایان بیاورم که تاریخ سمندر لااقل از روی همان متن قدیمی ایران منتشر گردد و یا حتی بهتر، نشر جدیدی همراه با ترجمهٔ انگلیسی آن منتشر شود. این امر اجازه خواهد داد که افراد عادی و نیز متخصصین مطالعات ایرانی چه در کلاس‌های درسی و یا در نشریات علمی و کتاب‌ها از آن استفاده نمایند.

سوی آن می‌خواهم باکمال فروتنی پیشنهاد کنم سایر آثار جناب سمندر که تاکنون منتشر نشده و من فرصت نیافتم در این گفتار به آنها اشاره کنم منتشر گردد. این آثار در اختیار افراد فامیل ایشان است و نشر آنها موجب خواهد شد که تمام علاقه‌مندان جهان به این کتب که از اهمّیت فراوان برخوردارند دسترسی پیدا کنند. تنها به این وسیله است که ما سهم ناچیز خود را در اینکه خدمات شیخ کاظم سمندر حتی پس از مرگ او ادامه یابد ایفا خواهیم کرد. او بود که عمر خود را با فداکاری

وگذشت و رنج صرف خدمت به امر کرد. باشد که به این ترتیب گروه بسیار فراوان تری، خیلی بیشتر از افرادی که در قزوین آن روز مورد توجه او بودند، یعنی نسل‌های متمادی از فداکاری و دانش و میراث‌گرا‌نهای او بهره‌مند شوند. آیا نسل امروز می‌تواند هدیه‌ای بهتر از این به آیندگان خود تقدیم نماید؟

یادداشت‌ها

* این سخنرانی را به روح پاک خانم لمیعه سمندری خاله عزیزم که نه ماه پیش به ملکوت ابهی صعود کردند تقدیم می‌کنم. ایشان عشق شدیدی به تحصیل علم داشتند، روشنفکر و مشوق و نمونه‌ای پیشرو برای بانوان عصر خویش بودند و از هر نوع تعصب مذهبی برکنار. همواره رهروی همان روش زندگی ایشان خواهم بود. آرزو داشتم که ایشان در این جلسه به صورت جسمانی هم حضور می‌داشتند.

۱- برای اطلاعات بیشتر در باره تاریخ سمندر و بررسی و اهمیت متن از نظر یک منبع تاریخی نگاه کنید به:
Abbas Amanat, Resurrection and Renewal: The Making of the Babi Movement in Iran, 1844-1850 (Ithaca and London: Cornell University Press, 1989) p. 435; Hasan Balyuzi, *Eminent Bahá'ís in the Time of Bahá'u'lláh* (Oxford: George Ronald, 1985); Denis MacEoin, *The Sources for Early Bábí Doctrine and History: a Survey* (Leiden: E.J. Brill, 1992).

۲- ر. ک. امانت، کتاب بالا، ص ۴۳۵.

۳- ر. ک. امانت، کتاب بالا صص ۳۴۸-۳۴۹. امانت اطلاعات خود را در باره خانواده فرهادی از تاریخ سمندر و سایر منابع گرفته است.

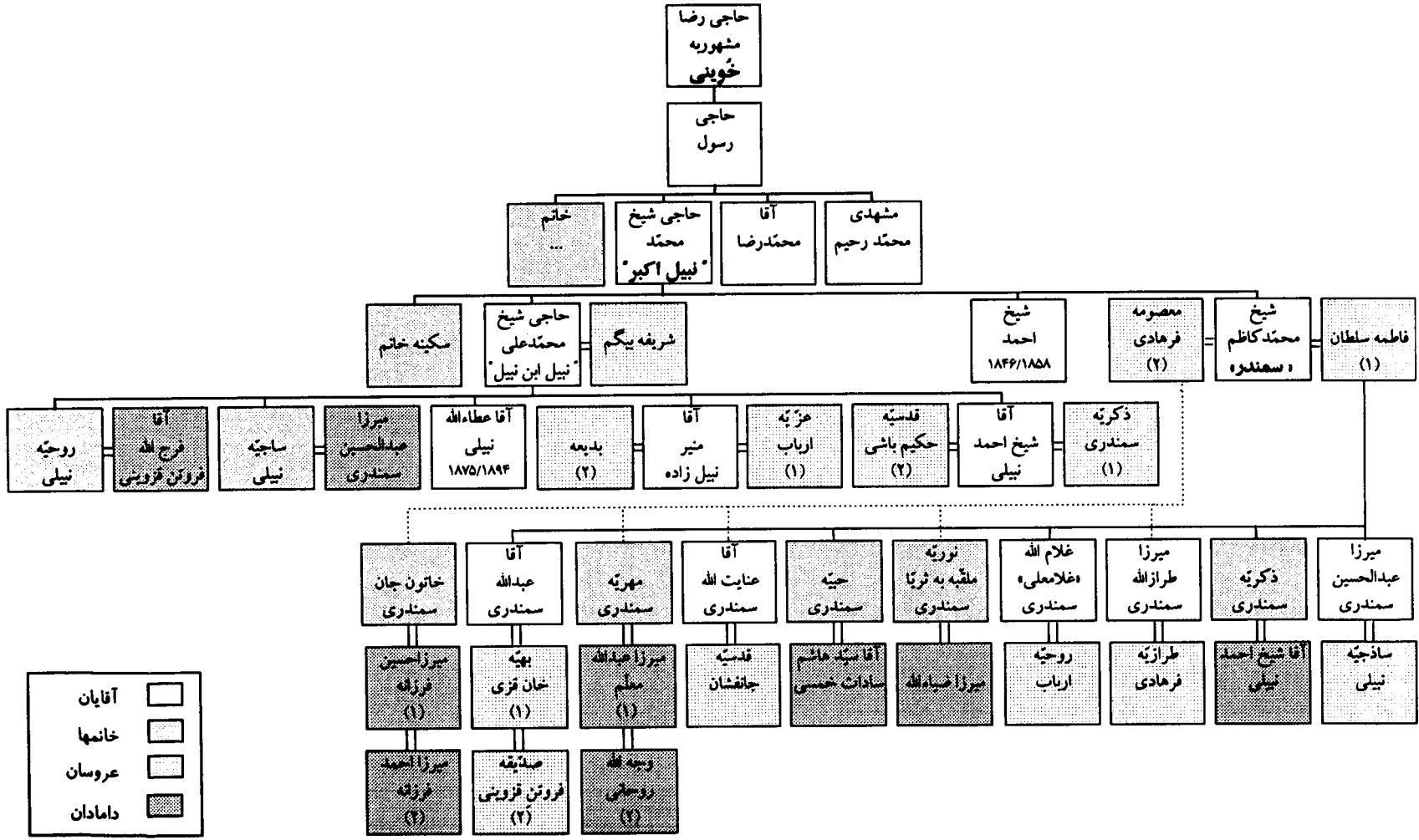
۴- ر. ک. امانت، ص ۳۵۰.

۵- شیخ کاظم سمندر، تاریخ سمندر، مندرج در عبدالعلی علانی، تاریخ سمندر و ملحقات (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب.)، ص ۵۱.

۶- ایضاً، صص ۳۵۸، ۳۷۰.

۷- ایضاً، صص ۷۳، ۳۴۵.

شجره نامه جناب سمندر و نبیل ابن نبیل



- آقایان
- خانمها
- عروسان
- دامادان

اطلاعات مندرجه در این شجره نامه اساساً از «فهرست‌های» به خط جناب سمندر استخراج و هم چنین بر مبنای اظهارات شفاهی جناب عنایت الله سمندری تهیه و تنظیم گردیده است. (تعمیر کننده: روح الله سمندری - تهیه کننده: کامران نبیل و روحیه نبیلی)

لوح مبارك بافتخار محفل تنزيه و رقاق قزوين

هو الله

قزوين بواسطه حكيم الهى عليه بهاء الله الابهى
امه الله وقاريه وامه الله قدسيه وامه الله رحيه وامه الله طوبى وامه الله فاطمه
وامه الله منوره وامه الله بهيه وامه الله نوريه وامه الله صديقه وامه الله طلعت و
امه الله لميعه عليهن بهاء الله الابهى

هو الله

اى ورقاق نورانيت نامہ شماريد الحمد لله دليل بر نورانيت و روحانيت آن اما حزن بود که در کمال
ثبوت و اتقامت تحصيل لسان جديد پرداخته ايد و مشغول بفرود ذکر ملکوت الهى مستيد محفلتان روشن
و متوراست و مجسمان نغمات محبت الله مطرا ميد و اريم که محفل تنزيه اسم مطابق مسمى کرده
و محفل نغمات مظهر آيات بينات شود و در بطن ساني بلغم يا بيد و از هر جهت موفق و مؤيد بتايدات
ملکوت ابهى باشيد.

و عليكن البهڪا. الابهى

عبد البهڪا. عباس



محصلات کلاس زبان اسپرانتو - قزوین - ۱۳۳۷ ه. ق. - ۱۹۱۹ م.
(جناب محمد لیب معلم کلاس در عکس دیده می‌شوند.)



اولاد جنابان سمندر و نبیل ابن نبیل و همسرانشان

نگاهی به چهار وادی

نادر سعیدی

چهار وادی از آثار حضرت بهاءالله است که در سال‌های اولیّه دوران بغداد نازل شده است. مخاطب این لوح مبارک شیخ عبدالرحمن کرکوک می‌باشد. تاکنون غالب مباحث امری در خصوص آثار عرفانی حضرت بهاءالله به آثاری نظیر هفت وادی و کلمات مکنونه معطوف بوده و به ندرت توجّهی شایان به چهار وادی شده است. این کمبود تحقیق در مورد چهار وادی معلول دلایل گوناگونی است. بی‌تردید یکی از این دلایل دشواری مقولات و مطالب چهار وادی است. علت دیگر را باید در بی‌سابقگی و نامأنوس بودن مقولات چهار وادی جستجو نمود. به عنوان مثال مراحل هفتگانه سلوک که در رساله هفت وادی مورد بحث قرار می‌گیرد به شکلی دیگر در منطق الطیر عطار نیشابوری به کار رفته است. اما چهار مقوله چهار وادی و ترتیب خاص آن را نمی‌توان در هیچ جا مشاهده کرد. یکی از مسائلی که درک چهار وادی را دشوارتر نموده این است که ساخت چهار وادی همانند ساخت هفت وادی تلقی گردیده و منطق سلسله مراتب سلوکی که در هفت وادی دیده می‌شود به چهار وادی هم اطلاق می‌گردد. اما این امر تا حدی نارسا است. چهار وادی را باید بر اساس مقولات و ساخت نظری خود چهار وادی مورد بررسی قرار داد اگرچه ارتباط دقیقی نیز میان هفت وادی و چهار وادی محقق است. در این مقاله مختصر به چهار وادی مروری نموده و چند جنبه از جوانب نامحدود این آقیانوس عرفان و معنی را تصریح می‌نمائیم.

۱- خطای فاحش در بررسی چهار وادی

اولین مطلبی را که باید به اختصار مورد تأکید قرار داد روش نادرستی است که توسط برخی نویسندگان در مطالعه چهار وادی به کار رفته است. این خطا در مورد همه آثار اولیّه جمال قدم

معمول شده است. بدین ترتیب که بعضی از پژوهندگان و نویسندگان میان آثار اَوْلِیَّة حضرت بهاءالله و آثار متأخر ایشان تفاوتی کلی و کیفی قائل شده و حتی به تعارض و تضاد آنها معتقد شده‌اند. از نظر این نویسندگان آثار اَوْلِیَّة حضرت بهاءالله صرفاً آثاری صوفیانه و عرفانی است که با احکام و شریعت میانه‌ای ندارد. بدین ترتیب ایشان به انفصال و حتی تعارض آثار اَوْلِیَّة و آثار متأخر جمال مبارک اعتقاد دارند. برخی از این نویسندگان تا بدانجا رفته‌اند که بیان می‌کنند که حضرت بهاءالله در دوران بغداد صرفاً یک عارف صوفی بوده و کوچک‌ترین تصویری که ایشان مظهر امر الهی و موعود بیان می‌باشند نداشته‌اند. بالعکس به گفته این نویسندگان، صرفاً در زمان اظهار امر در باغ رضوان است که اوّل بار اندیشه مظهریت به ذهن ایشان تخطّر کرده است. خلاصه این نظریه آن است که چهار وادی و دیگر آثار اَوْلِیَّة حضرت بهاءالله با آثار متأخر ایشان تفاوت کلی داشته و مطالب آنها مطالب یک فرد صوفی می‌باشد. بدین جهت است که ایشان درک هفت وادی یا چهار وادی را با درک معانی اصطلاحات متصوّفان یکی می‌گیرند. در این مقاله فرصتی برای تدقیق در مورد این خطای فاحش نیست. اما ذکر چند اصل کلی در تشریح مطلب ناگزیر می‌باشد. اوّلین مطلب این است که کسانی که آثار اَوْلِیَّة جمال قدم را به مباحث صوفیانه تقلیل می‌دهند اصولاً در بررسی همه آثار مبارکه همین روش تقلیل‌گرایانه را به کار برده‌اند. بدین ترتیب خطای مزبور یکی از شاخه‌های خطای اصلی آنها است. خطای اصلی این است که این نویسندگان آثار حضرت بهاءالله و دیگر هیاکل مقدسه امر بهائی را به حدّ فرهنگ خاور میانه و فرهنگ اسلامی تقلیل داده و تصوّر می‌کنند که معانی اصطلاحات و مفاهیم آیات الهی را می‌توان با درک معانی آن اصطلاحات و مفاهیم در نوشته‌های اسلامی یا فرهنگ خاور میانه درک نمود. به همین جهت است که این مستشرقان تقلیل‌گرا، تحقیق و تتبع در آثار بهائی را با کشف زمینه اسلامی اصطلاحات و کلمات موجود در آثار مبارکه یکی گرفته‌اند. به عنوان مثال برخی از این افراد به قول جناب دکتر داودی «مستشرق‌مآب» مفهوم آزادی و تساوی حقوق بهائی را به مفهوم متداول آزادی و تساوی در میان روشنفکران کشور عثمانی که دنباله‌گیر مکتب روشنگرانی فرانسوی قرن هجدهم بوده‌اند تاویل نموده‌اند. اما این خطا به حدّی نادرست است که قبول اینکه این مطلب توسط افراد مطلع بیان شده باشد دشوار است.

بررسی تقلیل‌گرایانه چهار وادی نوع دیگری از آن خطای کلی است. در هر دو مورد اشکال در این است که این نویسندگان متوجّه نشده‌اند که اگرچه در آثار مبارکه اصطلاحات گذشته به کار می‌رود اما معنی این اصطلاحات در اغلب مواقع تحوّلی بنیادی یافته و دستخوش انقلابی کیفی می‌گردد. علت این امر واضح است. دیانت بهائی الگو و ساخت بدیعی از جهان‌بینی اجتماعی و فلسفی و روحانی را به ارمغان آورده است. هر مفهوم و واژه را باید صرفاً در ارتباط با این جهان‌بینی بدیع مورد بررسی قرار داد. بدین جهت تقلیل معانی آیات مبارکه به معانی اصطلاحات صوفیانه و غیرصوفیانه گذشته از ریشه غلط است. در این مقاله فرصتی برای تصریح و ویژگی‌های جهان‌بینی بدیع بهائی که پیش‌فرض شناخت اصطلاحات امری است نمی‌باشد اما باید به سه مقوله روحانی، تاریخی و جهانی جهان‌بینی بهائی تأکید نمود. بدین ترتیب وحدت این سه خصلت کلی - جهانی، تاریخی و

روحانی - است که به اصطلاحات آثار مبارکه معنی می‌بخشد. چنین وحدتی در هیچ جهان‌بینی دیگری سابقه نداشته و ندارد.

اما خطای این نویسندگان در بررسی آثار اولیّه جمال قدم تنها‌گویای غفلت ایشان از پیچیدگی آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله است. در این مقاله به مسأله اظهار امر خفی جمال مبارک و اطلاع هیکل مبارک از بدایت از سر وجود خویش نمی‌پردازیم، اگرچه دلایل بی‌شماری وقوع اظهار امر خفی و وقوف جمال مبارک از مقام مظهریت ایشان در دوران بغداد را اثبات می‌نماید. کافی است که خواننده بیانات مبارک حضرت بهاء‌الله در لوح سلطان و یا سوره هیکل را در باره نزول وحی و حوریّه الهی به یاد آورد یا اینکه استدلال خود حضرت بهاء‌الله را در اثبات حقیقت خویش به بشارات حضرت باب در باره سنه تسع متذکر گردد، یا آنکه به تأکید مکرر حضرت بهاء‌الله در باره تحقق وعده حضرت باب در مورد ایمان جناب دیان به من یظهره الله که به حرف ثالث مؤمن به من یظهره الله ملقب شده است توجه نماید، و یا به اشارات متعدد آثار اولیّه که از مقام منبع ایشان حکایت می‌کند مراجعه نماید و یا بیان حضرت عبدالبهاء را در باره اظهار امر جمال مبارک به ایشان در سنین طفولیت هیکل مبارک و ایمان حضرتشان به پدر جلیل خویش را خاطر نشان گردد و قس علی ذلک.

ولی یک نکته را که باید مختصراً توضیح بدهیم این است که به خلاف تصور این نویسندگان تقلیل‌گرا، آثار اولیّه و آثار متأخر جمال مبارک اگرچه دارای سبک و سیاق متفاوتی می‌باشند اما جهان‌بینی و پیام و اصولشان یکی است. یعنی آنکه اولاً آثار اولیّه - نظیر چهار وادی - ابدأ قابل تقلیل به آثار صوفیانه نمی‌باشد و ثانیاً اینکه این آثار بیانگر پیام کتاب اقدس و دیگر آثار متأخر جمال مبارک است. چنان‌که در متن این مقاله معلوم خواهد شد ساخت چهار وادی با ساخت فلسفی کتاب مستطاب اقدس در واقع یکی است، یعنی اساس آن وحدت عرفان و عمل و عشق است که در ابتدای کتاب اقدس تأکید و تصریح شده است. اما علاوه بر این نکته شاید لازم باشد که به سه مثال از دیگر آثار اولیّه هیکل مبارک برای توضیح این مطلب اشاره شود. مثال اول مربوط به لزوم عمل به اوامر و احکام است که هم در کتاب اقدس و هم در کلمات مکتونه تصریح شده است. در عین حال در هر دو اثر مبارک مبنای عمل به اوامر الهی حبّ به جمال مبارک ذکر می‌گردد. در کتاب اقدس این اصل به شکل «اعملوا حدودی حبّاً لجمالی» ظاهر می‌گردد. اما عین همین امر را می‌توان در کلمات مکتونه نیز یافت بدین ترتیب که هیکل مبارک می‌فرماید: «یا ابن الوجود، اعمل حدودی حبّاً لی ثم انه نفسک عمّا تهوی طلباً لرضائی». مثال دوم به لزوم هماهنگی و اتحاد شریعت و عرفان مربوط می‌گردد. در کتاب مستطاب اقدس که لزوم اطاعت از احکام و شریعت مکرراً تکرار می‌گردد جمال مبارک این امر را مؤکد می‌فرماید که نباید کتاب ایشان را صرفاً مجموعه‌ای از احکام دانست بلکه به فرموده ایشان «بل فتحنا ختم الرّحیق المختوم باصابع القدره و الاقتدار». عین همین امر یعنی وحدت شریعت و عرفان نیز در هفت وادی مؤکد می‌گردد. در توصیف آخرین مرحله از هفت وادی یعنی وادی فنا و بقا جمال مبارک می‌فرماید:

«در این وادی سالک مراتب وحدت وجود و شهود را طی نماید و به وحدتی که مقدّس از این دو مقام است واصل گردد. احوال پی به این مقال برد نه بیان و جدال و هرکس در این محفل منزل گزیده و یا از این ریاض نسیمی یافته می‌داند چه عرض می‌شود. و سالک باید در جمیع این اسفار به قدر شعری از شریعت که فی الحقیقه سرّ طریقت و ثمرهٔ شجرهٔ حقیقت است انحراف نورزد و در همهٔ مراتب به ذیل اطاعت اوامر متشبّث باشد و به جبل اعراض از مناهی متمسک تا از کأس شریعت مرزوق شود و بر اسرار حقیقت واقف گردد.»

آخرین مثال مربوط به اهمّیت اصل اشتغال است. در کتاب مستطاب اقدس نازل شده است:

«قد وجب علی کلّ واحد منکم الاشتغال بامر من الامور من الصّنائع و الاقتراف و امثالها و جعلنا اشتغالکم بها نفس العبادة لله الحقّ. تفکّروا یا قوم فی رحمة الله و الطافه ثم اشکروه فی العشی و الاشراق. لا تضيّعوا اوقاتکم بالبطالة و الکسالة و اشتغلوا بما یتنفع به انفسکم و انفس غیرکم. كذلك قضی الامر فی هذا اللّوح الّذی لاحت من افقه شمس الحکمة و التّیّان. ابغض النّاس عند الله من یقعد و یطلب. تمسکوا بجبل الاسباب متوکّلین علی الله مسبّب الاسباب.»

اما جالب است که در کلمات مکونه نیز عین همین اصل مؤکد می‌گردد آن هم به صورتی بسیار محکم و مبرم:

«ای بندگان من، شما اشجار رضوان منید. باید به اثمار بدیعهٔ منیعه ظاهر شوید تا خود و دیگران از شما منتفع شوند لذا بر کلّ لازم که به صنائع و اکتساب مشغول گردند. این است اسباب غنا یا اولی الالباب و انّ الامور معلّقة باسبابها و فضل الله یغنیکم بها. و اشجار بی ثمار لائق نار بوده و خواهد بود.»

۲- استعارهٔ مکانی در چهار وادی

اولین قدم در راه درک چهار وادی توجّه به استعاره‌ای است که منظماً در سرتاسر چهار وادی به کار برده می‌شود. این استعاره استعاره‌ای مکانی است. بدین ترتیب چهار وادی را قبل از هر چیز باید توسط این استعاره مورد بررسی قرار داد. قبل از ذکر این استعاره لازم است به یاد آوریم که چهار وادی به خلاف هفت وادی در مرحلهٔ اولی بیان سلسله مراتب سلوک نیست بلکه اساساً توضیح رویکردها و طرق گوناگون در شناسائی و سلوک روحانی است. این مطلب را جمال مبارک در ابتدای چهار وادی مؤکد می‌فرماید: «ای سید من، متصاعدان سموات سلوک از چهار طائفه بیش نیستند. مختصری ذکر می‌شود که در آن خدمت معلوم و مبرهن گردد که هر طائفه را چه علامت است و چه مرتبت.» با این حال چهار وادی بیانگر نوعی سلسله مراتب عرفانی نیز می‌باشد و این سلسله مراتب را می‌توان با توجّه به استعارهٔ مکانی چهار وادی مفهوم نمود. استعارهٔ مزبور در ابتدای توصیف هر

وادی بیان می‌گردد و در واقع کلید شناسائی هر یک از چهار وادی می‌باشد. برای تشریح و تصریح این استعاره باید به اصل بیان مبارک در آغاز هر وادی توجه نمائیم. جمال مبارک در توضیح وادی اول چنین می‌فرماید: «اول اگر سالکان از طالبان کعبه مقصودند این رتبه متعلق به نفس است و لکن نفس الله القائمة فیه بالسَّن مراد است...» در این بیان مبارک مطالب زیادی پنهان است. اما قصد ما در این لحظه اشاره به استعاره مکانی است. این رویکرد رویکرد نفس است. اصحاب نفس را جمال مبارک با واژه «طالبان کعبه مقصود» توصیف می‌فرمایند، و ایشان را از گروه «سالکان» محسوب می‌نمایند. در اینجا همه این کلمات بیانگر معنای مشخص و متمایز و مهمی است. واژه اول سالکان است که ویژگی کلی افراد متعلق به وادی و رویکرد نفس را معرفی می‌نماید. سالک کسی است که در جستجوی مقصد خویش در حال سفر است. اما این سالک در وادی نفس به شکل طالب کعبه مقصود ظاهر می‌شود. بنا بر این خصوصیت این سالک در وادی نفس این است که طالب کعبه مقصود است. این امر بدین معنی است که این سالک هنوز به کعبه مقصود که محل استقرار محبوب است نرسیده است و بدین جهت دنبال آن می‌گردد. اما نه تنها این سالک در زمره طالبان است بلکه آنچه را که به دنبال آن است کعبه مقصود می‌باشد. کعبه مقصود عبارت از جایگاه وسیع یا قصر بزرگی است که محبوب در آن اقامت می‌کند. چهارمین واژه توصیف غایت سلوک است که در این وادی با واژه مقصود بیان می‌گردد. مقصود عبارت از هدف و مقصد است که طالب در جهت آن حرکت می‌کند. واضح است که در رویکرد نفس، سالک رابطه‌ای خارجی با غایت شناخت و سلوک دارد.

حال باید به توصیف جمال مبارک از وادی دوم توجه نمائیم تا اهمیت این استعاره مکانی را بهتر درک کنیم. حضرت بهاء‌الله در ابتدای تشریح وادی عقل چنین می‌فرماید: «و اگر سالکان از ساکنان حجره محمودند این مقام راجع به عقل می‌شود که او را پیغمبر می‌نامند و رکن اعظم دانند لیکن عقل کلی ربّانی مقصود است...» در این بیان مبارک اصحاب عقل با واژه «ساکنان حجره محمود» توصیف گشته‌اند و این اصحاب هم از گروه سالکان محسوب شده‌اند. اول باید به واژه ساکنان توجه کنیم. بر خلاف اصحاب نفس که از جمله طالبان کعبه مقصود بوده‌اند، اصحاب عقل از ساکنان حجره محمودند. این امر بدین معنی است که این افراد به کعبه مقصود رسیده‌اند و وارد کعبه مقصود شده‌اند و اکنون در حجره محمود سکونت می‌نمایند. اما واژه دیگر حجره محمود است. درست است که اصحاب عقل به کعبه مقصود رسیده‌اند و در آن کعبه سکونت می‌کنند اما ایشان هنوز به محل محبوب راه نیافته‌اند. کعبه جایگاه بزرگی است که دارای حجره‌های متعدّد است. این حجره در اطراف منزل محبوب قرار دارد. اصحاب عقل در یکی از حجره‌های کعبه و قصر محبوب جای دارند و هنوز به حضور محبوب فائز نشده‌اند. واژه مهم دیگر واژه محمود است. غایت سلوک و شناسائی در اینجا به عنوان محمود و نه مقصود ذکر می‌گردد. در وادی نفس غایت شناسائی بالنسبه به سلوک امری خارجی بود و بنا بر این مقصود سفر بود. اما در این وادی عقل غایت جنبه‌ای نزدیک‌تر یافته است و محمود می‌گردد. محمود یعنی آنچه که مورد ستایش و تمجید قرار می‌گیرد. به عبارت

دیگر غایت شناسائی هم اکنون تا حدی احساس احترام و کشش هم به وجود آورده است و به عنوان محمود مذکور می‌گردد. اما باید توجه نمود که با اینکه در این رویکرد یعنی رویکرد عقلانی متحرّی حقیقت با حقیقت رابطه‌ای نسبتاً نزدیک یافته است اما هنوز اصولاً این ارتباط ارتباطی خارجی است و بدین جهت هنوز به حضور محبوب مشرف نشده است. این است که این افراد یعنی ساکنان حجره محمود به طور کلی باز از جمله «سالکان» محسوب شده‌اند یعنی افرادی که هنوز در حال سلوک و سفرند و به غایت هجرت خویش نرسیده‌اند.

حال می‌توانیم به توصیف حضرت بهاء‌الله از رویکرد سوم یعنی رویکرد عشق توجه نماییم: «و اگر عاشقان از عاکفان بیت مجذوبند این سریر سلطنت را جز طلعت عشق جالس نتواند شد.» در اینجا به مرحله جدیدی از سلوک وارد شده‌ایم. در این مرحله دیگر سخنی از سالکان در کار نیست، بلکه بالعکس واژه عاشقان جایگزین واژه سالکان شده است. در توصیف این عاشقان، جمال مبارک از واژه «عاکفان بیت مجذوب» استفاده می‌فرماید. باید به بیان مبارک توجه نمود. اولاً این متحرّیان حقیقت با کلمه عاکف توصیف شده‌اند. چنان که دیدیم اصحاب عقل یعنی رویکرد دوم ساکنان حجره محمود بودند. اما اصحاب رویکرد عشق را جمال مبارک با صفت عاکفان معرفی می‌فرمایند. مفهوم عاکف با مفهوم ساکن تفاوت دارد. فرد ساکن در یک خانه صرفاً در آن سکونت دارد ولی به همین علت در بسیاری مواقع آن را ترک می‌کند و به جاهای دیگر می‌رود و بار دیگر به محلّ خود برمی‌گردد. به عبارت دیگر رابطه ساکن با محلّ سکونت رابطه‌ای نسبتاً خارجی است. اما عاکف رابطه‌ای نزدیک‌تر و درونی‌تر با محلّ اعتکاف خود دارد. شخص عاکف محلّ اعتکاف خود را ترک نمی‌کند و به آن تعلقی مخصوص دارد و با حالت دعا و عبادت و تأمل و شیفتگی مشخص می‌گردد. اما واژه مهمّ دیگر محلّ اعتکاف است. در بیان مبارک اصحاب عشق، عاکفان بیت مجذوب قلمداد شده‌اند. بدین ترتیب ایشان کسانی هستند که دیگر در یکی از حجره‌های کعبه محبوب اقامت نداشته، بلکه به بیت و جایگاه خود محبوب مشرف شده‌اند و بدین جهت به زیارت محبوب موفق گشته‌اند و لذا منجذب و شیفته محبوب گردیده‌اند. از این جهت است که غایت سلوک و شناسائی نیز هم اکنون به شکل نه مقصود و نه محمود بلکه با عنوان محبوب توصیف می‌گردد. یعنی ستایش و تمجید جای خود را به شیفتگی و دلدادگی و دلباختگی سپرده است. بدین جهت تعجبی ندارد که اصحاب عشق را از جمله عاشقان دانسته و ایشان را از سالکان که اصحاب نفس و عقل بوده‌اند متمایز سازند. واضح است که در مرحله عشق یا در رویکرد عشق رابطه متحرّی حقیقت با حقیقت و غایت سلوک رابطه‌ای نسبتاً درونی شده است.

اما اوج استعاره مکانی را باید در وادی چهارم جستجو نمود. حضرت بهاء‌الله در توصیف رویکرد فؤاد چنین می‌فرماید: «و اگر عارفان از اصلان طلعت مجذوبند این مقام عرش فؤاد است و سرّ رشاد. این محلّ رمز یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است...» در این بیان مبارک به جای طالبان یا ساکنان یا عاکفان با لغت اصلان رو به رو می‌گردیم. اصحاب فؤاد با واژه «اصلان طلعت محبوب» تعریف گشته‌اند. در اینجا می‌بینیم که متحرّی حقیقت به جای آنکه رابطه‌ای خارجی با حقیقت داشته باشد

ارتباطی کاملاً باطنی و درونی با غایت شناسائی یافته است و بدان واصل شده است. اما علاوه بر آن این وصول نه وصول به کعبه یا حجره یا بیت محبوب بلکه به خود محبوب است. بدین جهت ایشان با عبارت واصلان طلعت محبوب معرّفی می‌گردند. یعنی در رتبه عشق هنوز وصول به جمال محبوب و اتحاد با او حاصل نشده بود، بلکه عاشق در بیت محبوب معتکف بود و در اشتیاق وصل با محبوب می‌سوخت. اما هم‌اکنون به وصول به طلعت زیبای محبوب نائل شده است. از این جهت محبوب نیز بالاخره با واژه محبوب مشخص می‌گردد. یعنی به عاشق خویش اجازه وصول داده و محبت عاشق خود را قبول فرموده است. بی‌جهت نیست که اصحاب عرش فؤاد با عناوین سالک و یا عاشق تعریف نگردیده بلکه به صفت عارف موصوف می‌شوند. یعنی به عرفان و شناسائی حقیقت نائل شده‌اند و به غایت سلوک خویش مشرف و موفق گشته‌اند.

می‌بینیم که حتی یک لغت از عبارات چهار وادی زائد و تکراری و تجملی نیست، بلکه یک‌یک کلمات دارای معنی و مراد خاص و متمایزی هستند و این اقتصاد در کلمات با زیبایی عجیب و باورنکردنی استعاره مکانی مبارک متحد شده است.

۳- چهار وادی به عنوان نظریه شناسائی

یکی از مهم‌ترین جنبه‌های گوناگون چهار وادی بحث در مورد نظریه شناخت است. اگرچه در استعاره مکانی که در قسمت قبل مورد بحث قرار گرفت از نوعی سلسله مراتب شناسائی سخن رفته است ولی پیام اصلی چهار وادی در واقع بیان هماهنگی و اعتبار همه رویکردهای به حقیقت و تأکید بر آشتی میان اصحاب طرق گوناگون می‌باشد. توضیح آنکه چهار طائفه سلوک را جمال مبارک به ترتیب طائفه معطوف به نفس، طائفه معطوف به عقل، طائفه معطوف به عشق و بالاخره طائفه معطوف به فؤاد معرّفی می‌فرمایند. این سه طائفه در واقع با سه نوع رویکرد شریعت، فلسفه و عرفان مشخص می‌گردند. در تاریخ اسلام سه گروه مزبور به تعبیر متفاوتی از اسلام و قرآن کریم قائل بودند. از نظر اصحاب شریعت، خداوند اساساً به عنوان اراده آزاد و مطلق تعریف می‌گردد و بدین جهت است که عمل خلقت هم اساساً به شکل اراده خدا تعریف می‌گردد. دیانت نیز از نظر ایشان بیانگر مجموعه‌ای از احکام است که به حکم و اراده خدا مقرر شده است که باید توسط آدمیان اطاعت شود. به خلاف این گروه اصحاب عقل و فلاسفه خدا را اساساً به عنوان عقل تعبیر نموده و فعل خلقت را به شکل تعقل حق از ذات خویش تعریف نموده‌اند. در این نظریه هستی و دیانت نیز امری معقول است که باید با شناخت عقلی و فلسفی کشف گردد. عقل وسیله اصلی شناسائی خوب و بد و درک معانی پنهان قرآن کریم است. اصحاب ذوق و شهود که توسط متصوفان ارائه می‌گردند خدا را به عنوان عشق تعریف نموده و هستی را بر اساس رابطه محبت قلمداد می‌کنند. بدین جهت است که هدف از هستی را اتحاد با محبوب دانسته و عشق و کشف و شهود عرفانی را وسیله درک معانی نهفته کلمات الهی و رسیدن به خدا می‌دانند.

تاریخ اسلام همانند تاریخ اکثر ادیان دیگر متأسفانه تاریخ نزاع و مجادله میان متشرعان، متفلسفان

و متصوفان بوده است. مؤمنان و روشنفکران دینی معمولاً به یکی از این سه گروه وابسته شده و به تکفیر و نفی گروه‌های دیگر پرداختند. امر الهی به جای آنکه به توحید و یگانگی و محبت و وداد منجر شود زمینه‌ای برای خصومت و دشمنی و تفرقه شد. در اینجا است که اهمیت تاریخی چهار وادی را می‌توان ملاحظه نمود. اولین مطلبی که در مطالعه چهار وادی به چشم می‌خورد تأکید حضرت بهاءالله به اعتبار هر سه روش نفس، عقل و عشق در نیل به حقیقت روحانی است. در واقع هر سه روش در کمال خود، به مقصود و نتیجه واحدی منجر می‌شوند. به عنوان مثال در باره رویکرد نفس حضرت بهاءالله توضیح می‌فرمایند که اولاً مرادشان از نفس «نفس الله القائمة فيه بالسَّنَنِ» است و ثانیاً متذکر می‌شوند: «و در این مقام نفس محبوب است نه مردود، و مقبول نه مقهور. اگرچه در اول این رتبه محلّ جدال است ولیکن آخر آن جلوس بر عرش جلال... و این مقام نفس مرضیه است که می‌فرماید «فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی.»»

همچنین چنان که قبلاً دیدیم حضرت بهاءالله در توصیف اصحاب عقل مؤکد فرمودند که کمال عقل چیزی جز پیغمبر و عقل کلی ربّانی نیست. و پس از آن به توصیف شکوه‌مندی و عظمت رتبه عشق پرداخته و ایشان را شاهد «نفس دوست» معرفی می‌فرمایند.

آشکار است که حضرت بهاءالله به جای تنازع و تعارض این سه نوع متفاوت شناسائی روحانی به اثبات و قبول اعتبار همه آنها پرداخته و هر سه آنها را در اوج خود یکی می‌گیرند. اما علاوه بر ذکر اعتبار مساوی رویکردهای گوناگون شناسائی، حضرت بهاءالله کمال شناسائی را نه در نفس و نه در عقل و نه در عشق بلکه در عرش فؤاد و سرّ رشاد تلقی می‌فرمایند. این نکته بسیار دقیق و مهم است. چنان که بعداً خواهیم دید مرحله فؤاد در واقع مرحله‌ای است که تمامی قوای وجود آدمی شکوفائی و فعلیت می‌یابد و به رشاد و بلوغ نائل می‌گردد. به عبارت دیگر رویکرد فؤاد وحدت و جمع نفس و عقل و عشق است. یعنی حضرت بهاءالله به جای آنکه یکی از این سه روش را درست و دیگر روش‌ها را نادرست معرفی فرمایند اوج شناسائی را از طریق اتحاد و هماهنگی و جمع سه روش مشخص می‌فرمایند. الهیات بهائی الهیات بردباری و شکیبائی و الهیات تعاون و وحدت و اتحاد است.

لازم به تذکر است که این اصل عظیم و اساسی که در ریچه بدیعی از بحث المعرفه به جهان گشوده است به شکل دیگری در کتاب مستطاب اقدس هم مؤکد می‌گردد. چنان که می‌دانیم کتاب اقدس با اصل عرفان مظهر امر آغاز می‌گردد. اما چون این عرفان، شناسائی حقیقت روحانی و اصل وجود است در آن صورت چنین عرفانی در بطن خود شامل معرفت عقلی، تمسک و تعهد به احکام و اوامر الهی و عشق و انجذاب به حقیقت روحانی می‌باشد. این است که این عرفان که خود نیز دارای درجات و مراحل نامحدود است مقتضی تعهد و تمسک به احکام و اوامر الهی است. این امر را حضرت بهاءالله با بیان اینکه عرفان و عمل از یکدیگر جداناپذیرند مؤکد می‌فرمایند. علت این امر واضح است. عرفان صرفاً عرفان یک شیء تجربی عادی نیست که در نتیجه نه مسؤولیتی، نه تغییری در شناسنده، و نه عشقی به وجود آورد. این عرفان عرفان حق است، عرفان اصل وجود است، عرفان

زیبائی و جمال الهی است و در نتیجه فرد شناسنده را دگرگون می‌سازد و وجود او را مملو از عشق و انجذاب می‌کند و او را نه به آنچه که عملاً هست بلکه به آنچه که باید باشد معطوف و متوجه می‌کند. نتیجه این مطلب این است که عرفان مستلزم عمل به احکام و اوامر الهی می‌گردد. در عین حال جمال مبارک خاطر نشان می‌سازند که این عمل باید حَبّاً لجمال باشد. در این صورت عرفان، عمل و عشق تلیث مقدّس کتاب مستطاب اقدس می‌گردد که وحدت این تلیث اصل فلسفی الهیات بهائی می‌باشد. مشابهت و انطباق این اصل بنیادی کتاب مستطاب اقدس با پیام چهار وادی غیر قابل انکار است. این امر خود دلیل قاطع دیگری است که تا چه حدّ برداشت تقلیل‌گرایانه از چهار وادی که آن را اثری صوفیانه دانسته و به تعارض میان چهار وادی و کتاب اقدس و دیگر آثار متأخر حضرت بهاء‌الله قائل می‌شود اشتباه و مسموخ است. به عبارت دیگر باید گفت که مطلب اصلی چهار وادی نفی تز تقلیل‌گرایانه مزبور است.

۴- چهار وادی به عنوان اصل مظهریت

چهار وادی حضرت بهاء‌الله دارای جوانب و ابعاد گوناگون است و درک همه آنها برای ما میسر نیست. یکی از این ابعاد در واقع توصیف اصل مظهریت است. بدین ترتیب که چهار وادی در واقع در اوج خود تشریح و ویژگی‌های مظهر امر الهی است چرا که مظهر امر الهی غایت شناسائی و عرفان و سلوک انسانی می‌باشد. این امر در آخر چهار وادی به نحو کاملاً صریح و مشخص مؤکّد شده است بدین ترتیب که پس از بحث در مورد نفس و عقل و عشق و فؤاد حضرت بهاء‌الله چنین می‌فرمایند: «آنچه مذکور شد از اشارات بدیعه و دلالات منبیهه راجع است به حرف واحد و نقطه واحده. ذلک من سنّه الله و لن تجد لسنّه الله تبدیلاً و لا تحویلاً».

اما عین این اصل در وادی‌های گوناگون نیز ذکر شده است. چنان که دیدیم حضرت بهاء‌الله از نفس سخن گفتند ولی بلافاصله مؤکّد فرمودند که مقصود از نفس اساساً نفس الله القائمة فیه بالسنن است. از این بیان مبارک واضح می‌شود که معنای اصلی نفس در اینجا مظهر امر الهی است که نفس الله و روح الله است. مفهوم روح الله به عنوان صفت حضرت مسیح مشهور است. اما مفهوم نفس الله نیز باز به معنای مظهر امر الهی است که قائم مقام حقّ در عالم خلق است. حضرت بهاء‌الله در یکی دیگر از الواح مبارکه‌شان ضمن تفسیر حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربّه» این امر را تصریح فرموده‌اند:

«ولکن مقصود اولیّه از عرفان نفس در این مقام عرفان نفس الله بوده در هر عهد و عصری، زیرا که ذات قدم و بحر حقیقت لم یزل متعالی از عرفان دون خود بوده. لهذا عرفان کلّ عرفاء راجع به عرفان مظاهر امر او بوده. و ایشانند نفس الله بین عباده و مظهره فی خلقه و آیه بین بریته. من عرفهم فقد عرف الله...»^۱

به همین ترتیب چنان که قبلاً دیدیم در توصیف عقل نیز حضرت بهاء الله بلافاصله عقل را با عقل کلی ربّانی و پیغمبر الهی یکی ساختند. در باره رتبه فؤاد نیز حضرت بهاء الله به صراحت از عالم امر سخن می‌فرمایند و این رتبه را در اصل از آن مظاهر امر معرفی می‌فرمایند: «زیرا که این عالم امر است و منزّه از اشارات خلق. رجال این بیت بر بساط نشاط با کمال فرح و انبساط الوهیت می‌نمایند و ربوبیت می‌فرمایند و بر نمارق عدل متمکن شده‌اند و حکم می‌رانند...»

از آنچه که ذکر شد واضح می‌شود که حضرت بهاء الله در چهار وادی دو نکته اساسی را خاطر نشان شده‌اند. اول آنکه غایت عرفان و سلوک چیزی جز مظهر امر الهی نیست و در واقع بدین جهت است که میان شریعت و عقل و کشف وحدت و هماهنگی حاصل می‌شود. دوم آنکه چهار وادی به یک اعتبار توصیفی است از مظهر امر الهی که قهرمان اخلاقی (نفس)، فیلسوف الهی (عقل) و قدّیس و عاشق ربّانی (عشق) را در کمال خویش وحدت و تبلور می‌بخشد.

۵- چهار وادی به عنوان دیالکتیک آزادی

آخرین مطلبی که در این بحث مختصر بدان اشاره خواهیم کرد مسأله ماهیت رتبه فؤاد یعنی وادی چهارم است. جمال مبارک به تفصیل در مورد رویکرد چهارم بحث می‌فرمایند اما اصل بحث مبارک اثبات این امر است که حقیقت رتبه فؤاد را نمی‌توان به درستی فهمید. عرش فؤاد و سرّ رشاد که اوج شناسائی را میسر می‌سازد به فرموده حضرت بهاء الله چیزی جز رتبه قدر نیست. به این ترتیب درک مقام فؤاد مستلزم درک مسأله قدر است. این مطلب را جمال مبارک بدین ترتیب تصریح می‌فرمایند: «... این مقام عرش فؤاد است و سرّ رشاد. این محلّ رمز یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است که اگر کلّ من فی السموات و الارض الی یوم ینفخ فی الصّور شرح این رمز شریف و سرّ لطیف را فرمایند البتّه از عهده حرفی بر نیایند و احصاء نتوانند زیرا که این مقام قدر است و سرّ مقدّر.»

پس از آن به حدیث حضرت علی اشاره می‌فرمایند که در پاسخ به سؤال مربوط به ماهیت قدر از دشواری این مسأله و عدم امکان درک آن صحبت فرموده‌اند. البتّه باید توجه نمود که جمال مبارک به نحو لطیف و صریحی در این قسمت از چهار وادی از مقام شامخ و عظیم خویش سخن می‌فرمایند چرا که پس از بیان اینکه هیچ کس قادر به ادراک این سرّ نیست و تأکید بر اینکه اگر کسی هم ادراک آن رتبه را نمود البتّه ستر خواهد نمود بیان می‌فرمایند که «قسم به خدا که اگر طالب مشهود می‌گشت مذکور می‌آمد.»

اما با وصف اینکه سرّ فؤاد همان سرّ قدر است و سرّ قدر هم نهفته و پنهان است مع هذا حضرت بهاء الله به تلویح رشحه‌ای از ویژگی‌های این سرّ را در بحث خویش بیان می‌فرمایند. در همین بیان مبارک حضرت بهاء الله اصحاب رتبه فؤاد یا رتبه قدر را با ویژگی یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید تعریف می‌نمایند و بار دیگر در چهار وادی متذکر می‌شوند که «رجال این بیت بر بساط نشاط با کمال فرح و انبساط الوهیت می‌نمایند و ربوبیت می‌فرمایند و بر نمارق عدل متمکن شده‌اند و حکم می‌رانند و هر ذی حقی را به قدر و اندازه عطا می‌فرمایند.» همچنین در وصف این رجال بیان

می‌فرمایند که «در این رتبه سموات علی با ارض ادنی تعارض ندارد و تفاوت نجوید زیرا که مقام الطاف است نه بیان اضداد اگرچه در هر آن در شأن بدیع جلوه نمایند یک شأن بیش نیست.»

از بیانات بالا معلوم می‌شود که حضرت بهاء‌الله معنای بدیعی از مفهوم قدر و تقدیر ارائه می‌فرمایند. برای درک مفهوم قدر تا آنجا که برای ذهن ما میسر است باید به ریشه تاریخی بحث قدر مراجعه کنیم و آن‌گاه به آثار مبارکه نظر اندازیم. مهم‌ترین و مشهورترین بحث در مورد قدر را ابن عربی مطرح کرده است. ابن عربی در فصوص الحکم فصل مخصوصی را به بحث در مورد قدر و سرّ آن اختصاص داده است. خلاصه این بحث این است که از نظر ابن عربی مفهوم قدر هم به معنای نفی آزادی راستین خدا است و هم آنکه نفی آزادی انسان است. در مورد اول مطلب را بدین سان بیان می‌کند که فعل خلاق خدا توسط قدر اشیاء یعنی قابلیات و استعدادات اشیاء یا به عبارت دیگر توسط اعیان ثابتۀ آنها تعیین می‌شود. در مورد انسان هم تأکید می‌کند که هر چه که اتفاق می‌افتد از قبل توسط قدر یعنی اعیان ثابتۀ اشیاء از جمله قدر انسان تعیین شده است و صرفاً قبول منفعل قدر و تسلیم به تقدیر را نتیجه شناسائی راستین می‌داند. به علاوه ابن عربی قدر را در چارچوب بحث در مورد عزیز یعنی عزرائی نبی مورد بحث قرار می‌دهد و با اشاره به احادیث اسلامی در مورد عزرا مسأله قدر را تفسیر می‌کند. بر طبق نظر ابن عربی چون عزرا از فشار بر قوم یهود و خرابی معبد و پراکندگی اسرائیل شکایت نمود خداوند به او گفت که به خاطر این سخن (یعنی عدم قبول تقدیر) ممکن است از نبوت محروم شود. ابن عربی این مطلب را تعبیر کرده و می‌گوید که ولایت بر نبوت برتر و افضل است و اگرچه نبوت انتها می‌یابد ولی ولایت نهایی ندارد. نکته دیگری که ابن عربی بر آن تأکید می‌نماید این است که خداوند به انبیاء و رسولان خویش به تناسب قدر و استعداد مردمشان علم عطا کرده است و بدین جهت میان انبیاء در علم و فضل تفاوت و تفکیک می‌گردد.

در اینجا لازم به تذکر است که نظر دیانت بهائی در مورد قدر تقریباً در همه این موارد عکس نظر ابن عربی است. شیخ احمد احسائی در کتاب شرح الفوائد خویش به تفصیل از این نظریه ابن عربی انتقاد کرده و بیان می‌کند که اولاً اراده خلاق حق آزاد مطلق است و ثانیاً همه چیز خصوصاً انسان تا حدی دارای آزادی و اختیار است. این دو اصل هر دو مورد تأیید آثار مبارکه می‌باشد. اما برای درک مفهوم قدر در چهار وادی لازم است بیانات مبارک را به یاد آورده و متوجه شویم که مفهوم قدر با مفهوم یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید مترادف گردیده است. به عبارت دیگر مفهوم حضرت بهاء‌الله از قدر و تقدیر نه ناتوانی و تسلیم به جبر مطلق و انزواء و انزعال و فرار و قبول هر چه که هست، بلکه رویکردی فعال و خلاق در زندگی فردی و اجتماعی است. اما برای فهم این مطلب باید به آثار مبارکه دیگر خصوصاً آثار حضرت ربّ اعلی مراجعه نماییم.

می‌دانیم که مفهوم قدر یکی از مراحل هفت‌گانه خلقت است. در آثار حضرت باب مکرراً این مراحل هفت‌گانه مورد بحث قرار گرفته است. این هفت مرحله مشیت، اراده، قدر، قضاء، اذن، اجل و کتاب می‌باشد. چنان که می‌بینیم قدر مرحله سوم است. ممکن است این فکر به وجود آید که مراد حضرت بهاء‌الله از قدر به عنوان سرّ فؤاد در چهار وادی این مفهوم قدر که مرحله سوم خلقت است

نمی‌باشد. اما این تصوّر نادرست است. حضرت اعلی در تفسیر هاء در مورد مراحل خلقت بحث می‌فرمایند و آن گاه به بحث در مورد مرحله سوّم یعنی قدر پرداخته و در ضمن آن بحث با اتکاء به حدیث منسوب به حضرت علی همانند چهار وادی حضرت بهاء‌الله دشواری درک سرّ قدر را با تفصیل بیشتر مؤکّد می‌فرمایند. واضح است که مفهوم فؤاد را باید در مفهوم قدر به عنوان مرحله سوّم خلقت جستجو نمود.

بحث دقیق در مورد مفهوم قدر خارج از حوصله این مقاله کوتاه است و خود نیازمند مقاله‌ای مستقل است. اما به اختصار به ذکر چند بیان از بیانات حضرت اعلی در مورد قدر در ارتباط با مشیّت و اراده می‌پردازیم تا طرح کلی آن آشکار شود. در صحیفه اصول و فروع می‌فرمایند:

«خلق فرموده مشیّت را لا من شیء به علیّت خود مشیّت بلاکیف و بیان. و بعد از آن خلق فرمود کلّ اشیاء را به علیّت او. و ممکن نیست خلق شیئی که حرف مشیّت بر او وارد شود الاّ به هفت مرتبه از امکان که اقلّ این در حقّ ممکن ممکن نیست و آن هفت مرتبه مشیّت و اراده و قدر و قضاء و اذن و اجل و کتاب است و اوّل ذکر شیء بلا تعلق ذکر شیئیّت وجود مشیّت است و حین تعلق وجود شیئیّت اراده است و حین ذکر معاً قدر است.»^۲

در مناجاتی می‌فرمایند: «... انّ الشیء لما ینسب الیک یظهر حکم المشیة فی صقعه و اذا ینسب الی نفسه یشبّ حکم الارادة فی مقامه و اذا تحقّق ذکر الاثنینیة یظهر حکم الریبط باسم القدر.»^۳ و در رساله غناء فرموده‌اند:

«... شکی نیست که در حین وجود، خداوند عالم مجبور نفرموده شیئی را در جهت قبول بل ابداع فرموده ذکر اوّل که مقام صادر مطلق باشد لا من شیء بنفسه لنفسه و علت قبول اختیار را نفس او قرار داده... دون الله موجود نمی‌شود الاّ به دو جهت، جهت وجودی که دالّ بر ظهور متجلی است و جهت ماهیتی که دالّ بر جهات عبودیت و قبول این تجلی است. و این دو جهت که ثابت شد رتبه قدر که مقام ربط بین جهتین است ظاهر می‌گردد.»

درک بیانات مبارکه فوق تا حدّی مستلزم آشنائی با آثار شیخ احمد احسانی خصوصاً شرح الفوائد است ولی در اینجا به جنبه‌ای از این بیانات الهی اشاره می‌گردد. خلاصه بیان مبارک در مورد قدر این است که قدر مقام ربط و وحدت میان مشیّت و اراده است. مشیّت مقام وجود است و اراده مقام ماهیّت. وجود حاصل تجلی حقّ است و ماهیّت جهت خود شیء است. بدین ترتیب قدر و تقدیر چیزی جز اتّحاد وجود و ماهیّت نیست. یا به زبان دیگر هنگامی که جهت حقّ و جهت نفس یعنی اراده الهی و ماهیّت آدمی با یکدیگر هماهنگ و متحد می‌گردد حقیقت قدر و تقدیر محقق می‌شود. مفهوم این مطلب این است که قدر آدمی مقام ظهور آزادی راستین او است یعنی زمانی که تضادّ میان اراده انسانی و اراده الهی از میان می‌رود و اراده فرد آینه اراده الهی می‌گردد. این امر به معنی قبول منفعل و ایستای آنچه که هست نبوده بلکه بالعکس عبارت از فعلیّت یافتن تمامیّت قوای وجود

آدمی است. بنا بر این تقدیر هر کس در واقع مقام کمال وجودی آن شخص یعنی مقام قدر است و آزادی و شکوفائی فرد است. قدر در این مفهوم معادل رویکردی است که به تکامل خود و دیگران منجر می‌شود و به ارتفاع مقام انسان می‌انجامد. مرحلهٔ فؤاد یا مرحلهٔ قدر بدین ترتیب مرحلهٔ هماهنگی همهٔ قوای انسانی و شکوفائی جوانب گوناگون وجود او از قبیل اراده و شناسائی و عشق، و تحقق آزادی راستین است. به همین جهت است که مقام قدر مقام قدرت و فعالیت است. البته اوج این مقام در رتبهٔ مظهر امر الهی صادق است ولی در حیطةٔ انسان عادی نیز انعکاسی از همین اصل مصداق دارد.

می‌بینیم که حضرت بهاء‌الله مفهوم قدر و تقدیر را تعریف مجدد می‌فرمایند و آن را اصل آزادی و تکامل می‌فرمایند. قدر به جای دیدگاهی ایستا و پذیرا به دیدگاهی پویا و آفرینگر مبدل می‌گردد. در عین حال مفهوم قدر معنای تاریخی نیز می‌یابد و به شکل استمرار و تکامل ظهورات الهی نیز درمی‌آید. این امر درست بر خلاف سخنان ابن عربی، مبتنی بر اصل وحدت ادیان و مظاهر مقدسه و لزوم استمرار فیوضات الهی می‌باشد. شریعت الهی به این معنی قدر است که بر طبق استعداد مردم نازل می‌گردد. اما این امر نه به معنای تفاوت علم و مقام مظاهر مقدسه، بلکه مبین دیالکتیک تاریخ و تحوّل اجتماعی و روحانی است. در اینجا می‌بینیم که مفهوم قدر که در نظریهٔ ابن عربی به معنای خاتمیت و فرار از تاریخ درآمد در امر بهائی بالعکس به معنای اثبات اصل تاریخ و هشپاری تاریخی ظاهر می‌شود. خلاصه آنکه مفهوم فؤاد در امر بهائی انقلابی بنیادی در مفهوم قدر و تقدیر ایجاد می‌کند. قدر تسلیمی ایستا به جبری خارجی و پایان تاریخ نیست. بالعکس قدر عبارت از اثبات آزادی و لزوم دیدگاهی خلاق و فعال در زندگی بوده و به علاوه بیانگر اصل تاریخ در الهیات و جامعه‌شناسی بهائی است.

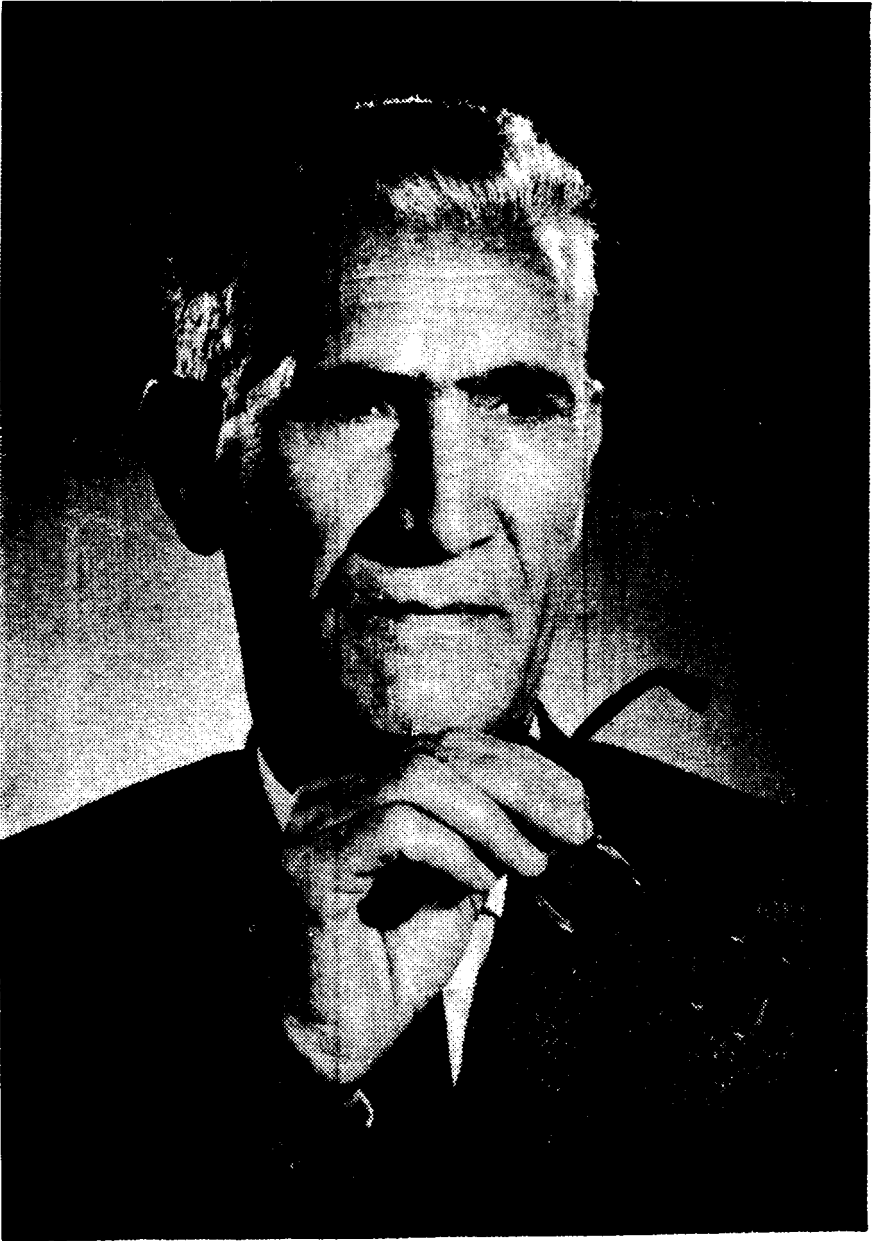
یادداشت‌ها

* معادل مشروط مفاهیم مذکور در مقاله به انگلیسی چنین است: نفس ؛ soul, self ؛ عقل ؛ reason, intellect ؛ عشق ؛ love ؛ عرش فؤاد و سرّ رشاد ؛ the throne of the heart and the secret of maturation ؛ سرّ قدر ؛ mystery of destiny .

۱- دریای دانش، مؤسسهٔ مطبوعات بهائی هند، دهلی نو، ۱۹۸۵ م، ص ۱۶۲.

۲- امر و خلق، لجنة نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهان، ج ۱، ۱۹۸۵ م، ص ۹۹.

۳- همان مأخذ، ص ۱۰۰.



نعمت الله ذكائی بیضائی

۱۹۸۶-۱۹۰۴

احوال و آثار نعمت الله ذکائی بیضائی

ع. صادقیان

الف - زندگی نامه

نعمت الله بیضائی متخلص به "ذکائی" در سال ۱۲۸۳ شمسی در شهرک آران (نه کیلومتری شمال کاشان) در خانواده‌ای مسلمان و اهل شعر و ادب چشم به جهان گشود. پدرش ملا محمد رضا متخلص به "ابن الروح" و مادرش طیبۃ النساء نام داشت. جدش روح الامین نیز اهل شعر و ادب بود و در کسوت روحانیون می‌زیست. بیضائی شش ساله بود که پدر را از دست داد. از آن پس با توجهات مادر و بزرگ‌ترین برادرش علی محمد ادیب بیضائی^۱ به نشو و نما پرداخت. بیضائی در شش سالگی در مدرسه بهائی «معرفت» آران که به وسیله میرزا محمد رضا فلاح تأسیس شده بود به تحصیل مشغول شد و پس از طی دوره ابتدائی به کاشان رفت و نزد ملا آقا حسین دربندی به تحصیل فقه اسلامی و مقدمات عربی مشغول شد. در سال ۱۳۰۰ شمسی که ۱۷ سال داشت در مدرسه «معرفت» آران به سمت نظامت و معلمی به کار مشغول شد.

در همین سال بود که به هدایت برادر بزرگ‌ترش ادیب بیضائی که خود به تازگی به امر بهائی مؤمن شده بود به دیانت بهائی اقبال کرد.

بیضائی پانزده سال داشت که بنا به ذوق و علاقه ذاتی به سرودن شعر پرداخت.

خدمت بیضائی در مدرسه بهائی «معرفت» آران ۶ سال ادامه داشت. در سال ۱۳۰۶ شمسی برای ادامه تحصیل راهی طهران شد. در این شهر ابتدا مدتی کوتاه در مدرسه ملی «اتحادیه» به تدریس پرداخت. سپس در شهریور ۱۳۰۷ شمسی در مدرسه تربیت بنین به سمت معلمی استخدام شد و همزمان به تحصیل ادامه داد.

پس از سه سال تحصیل و تدریس در مدرسه عالی قضائی ثبت اسناد شرکت کرد و پس از موفقیت در امتحانات این مدرسه به استخدام اداره کل ثبت اسناد و املاک درآمد و مأموریت خدمت در ثبت اسناد بابل را یافت و در آن شهر کم‌کم با اهل ذوق و ادب حشر و نشر پیدا کرد. بیضائی به ترتیب در شهرهای بابل، اراک، کرمانشاه، کردکوی، قصر شیرین، سنقر کلیائی، بوشهر و شیراز مأموریت یافت و سرانجام به طهران منتقل شد. در ایامی که در سنقر کلیائی به خدمت مشغول بود به طهران رفت و با دوشیزه نیره موافق از خانواده‌ای بهائی ازدواج کرد (۱۳۱۵ شمسی). از این پیوند چهار فرزند به وجود آمدند که به ترتیب: بهین، بهرام، ابوالفضل و بدیع‌الله نام دارند.

بیضائی پس از سی و دو سال خدمت دولت در سال ۱۳۴۳ شمسی بازنشسته شد و بقیه سال‌های عمر را به مطالعه و تحقیق و فعالیت‌های امری و ادبی پرداخت. در تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۶۵ شمسی در سن هشتاد و دو سالگی در طهران به ملکوت ابدی صعود کرد. بیت العدل اعظم در مرقومه مورخه ۳۰ اکتبر ۱۹۸۶ خطاب به آقای کمال رئوفی، دوستی که خبر صعود را به عرض معهد اعلی رسانده بود، خدمات وی را چنین ستودند:

«... خبر صعود ادیب و شاعر گرانمایه جناب نعمت‌الله ذکائی بیضائی در ایران موجب تأثر و تأسّف معهد اعلی گردید. مقرر فرمودند اطمینان داده شود که در بقاع مقدسه متوره جهت علوّ درجات آن روح پاک در ملکوت ابدی دعا و مناجات نمایند و از ساحت قدس الهی بازماندگان آن متعارج به ملکوت اعلی را تسلی و سکون مسئلت فرمایند. با تقدیم تحیات - از طرف دارالانشاء بیت العدل اعظم.»

به جز جلسات تذکّر بهائی که در طهران به یاد ایشان برپا شد، در جلسه یادبودی که در طهران به همت فرزندش بهرام تشکیل شد عده کثیری از شعراء و ادبای پایتخت شرکت کردند و به تجلیل مقام و منزلت ادبی وی در جامعه ادبی ایران زبان گشودند.

ذکائی بیضائی در اسفند ماه ۱۳۴۷ شمسی به همراه همسر خود به زیارت اعتبار مقدسه علیا در مرکز جهانی بهائی نائل شد و نیز علاوه بر سیر و سفرهایی که به نقاط مختلف ایران چه به خاطر مأموریت اداری و چه برای تحقیق در احوال و آثار شعراء بهائی می‌کرد، یک بار به امریکا رفت و در کنفرانس قاره‌ای سنت لوئیز شرکت کرد. یک بار هم به همراه یک هیأت فرهنگی سفری به ترکیه انجام داد.

بیضائی بنا به نوشته خود از سنین نوجوانی به سرودن شعر پرداخت. استاد وی در فنون شعر و ادب بزرگ‌ترین برادرش ادیب بیضائی شاعر نامدار بهائی بود که در کاشان می‌زیست. بیضائی در

ایامی که در آران به تدریس مشغول بود هر هفته شب جمعه پیاده به کاشان نزد برادر خود می‌رفت و مشکلات خود را در زمینه مسائل مربوط به شعر و ادب نزد وی حل می‌کرد و هم نزد او به تکمیل معارف بهائی می‌پرداخت.

ب - فعالیت‌های ادبی

بیضائی از اوان سکونت در طهران به انجمن‌های ادبی معروف آن زمان که محل تمرکز شعراء و ادبای نامدار ایران بود راه یافت و ضمن حشر و نشر با آنان، اشعاری را که می‌سرود عرضه می‌کرد و از خرمن فضائل اساتید و شعرای معروفی چون ملک الشعراء بهار، وحید دستگردی، شاهزاده محمد هاشم میرزا افسر و دیگر شعرای بنام خوشه‌ها می‌چید. این انجمن‌های ادبی عبارت بودند از:

۱- انجمن ادبی ایران به ریاست شاهزاده محمد هاشم میرزا افسر.

۲- انجمن ادبی حکیم نظامی به ریاست وحید دستگردی.

۳- انجمن ادبی فرهنگ به مدیریت مرتضی خان فرهنگ (ترجمان الملک).

۴- انجمن ادبی دانشوران به ریاست عادل خلعت‌بری.

۵- انجمن ادبی فرهنگستان ایران به ریاست ملک الشعراء بهار.

بیضائی از سال ۱۳۲۲ که برای همیشه به طهران منتقل شد در خانه خود به تأسیس انجمن ادبی طهران اقدام کرد. این انجمن سال‌ها به طور هفتگی در منزلش دائر بود و جمعی از شعراء و ادبای بهائی و غیربهائی در آن شرکت می‌کردند.

بیضائی در زبان عربی و فنون شعری از قبیل بدیع و عروض و قافیه از اساتید مسلم به شمار می‌رفت. تألیف و نشرکتبی چون نقد الشعر و فرهنگ لغات متشابهه دلیل روشنی بر این مسأله است. نظر بیضائی برای اهل شعر و ادب همیشه حجت بود. مقالات و اشعار وی در مجلات امری آهنگ بدیع و ترانه امید و مجلات غیرامری به چاپ می‌رسید.

ج - خدمات امری

بیضائی علاوه بر تأسیس و اداره انجمن ادبی طهران، با اجازه محفل روحانی طهران و با شرکت چند تن از شعرای بهائی به تشکیل انجمن ادبی امری اقدام کرد. جلسات این انجمن معمولاً در باغ تزه منعقد می‌شد. به جز جلسات عادی، این انجمن مسامره‌هایی به یاد شعرای بزرگ ایران از قبیل طاهره (در قزوین)، نعیم و ورقاء برگزار کرد.

در سال‌هایی که بیضائی در شهرهای مختلف ایران به خاطر مأموریت اداری اقامت داشت، در کلاس‌های تزئید معلومات به تدریس آثار مبارکه به فارسی و عربی اشتغال می‌ورزید و در هر شهر با شعراء و ادبای بهائی ارتباط پیدا می‌کرد و جلسات ادبی امری تشکیل می‌داد. همچنین در طهران و ولایات در لجنات مختلفه محلی و ملی سال‌ها به خدمت قائم بود و مخصوصاً در خدمات تبلیغی و اداره بیوت تبلیغی موفق بود و هر ساله در انجمن شور مبلغین شرکت فعال داشت.

آثار بیضائی عمدتاً در اطراف فنون شعری و آثار و احوال شعراء دور می‌زند که اجمالاً می‌توان آنها را به شرح ذیل نام برد:

- ۱- تذکره شعراء قرن اول بهائی (۶ جلد) که در سطور بعدی در باره آن سخن خواهیم گفت.
- ۲- تذکره خوان نعمت (جلد اول) شامل شرح حال و نمونه اشعار ۸۶ تن از شعراء معاصر طهران و ولایات.^۲
- ۳- مجموعه ید بیضاء (بخشی از دیوان ذکائی بیضائی) شامل حدود ۲۰۰۰ بیت از اشعار غیرامری ذکائی بیضائی.^۳
- ۴- فرهنگ لغات متشابهه، شامل بخشی از لغات عربی که از نظر تلفظ و املاء مشابه ولی از نظر معنی متفاوتند.^۴
- ۵- شرح احوال و آثار ادیب العلماء طالقانی، شامل احوال و آثار جناب ادیب طالقانی که از فضایل عصر و ایادی امرالله در دوره میثاق بودند.^۵
- ۶- نقد الشعر، آخرین اثر بیضائی شامل فنون شعری در ۴ فصل (انواع شعر، علم قافیه، علم بدیع، علم عروض).^۶
- ۷- "زبان رائج آوائی"، کنفرانس در دومین کنگره تحقیقات ایرانی.^۷
کتاب دیگری که به کوشش وی چاپ شده بدین شرح اند:
- ۱- خواب‌نامه ادیب بیضائی؛ ۲- طلیعة ادب، مجموعه اشعار علی محمد ادیب بیضائی؛ ۳- استدلالیة آخوند و سقا اثر ادیب بیضائی؛ ۴- طلیعة آثار انجمن ادبی طهران؛ ۵- اندرزنامه ادیب بیضائی.
ذکائی بیضائی آثاری چاپ نشده از خود باقی گذاشته که امید است به همت فرزندانش به چاپ برسند.

ه - اشعار

ذکائی بیضائی شاعری باذوق، مطلع و توانا بود. با ادباء و شعراء بزرگی چون ملک الشعراء بهار، وحید دستگردی، شیخ الزینیس افسر و دیگران حشر و نشر طولانی داشت و نیز با شعراء معروف بهائی مانند عزیزالله مصباح، دکتر یونس افروخته، نعمت‌الله ورتا، غلام رضا روحانی، دکتر امین‌الله مصباح و دیگران مصاحبت و مؤانست داشت. این تماس‌های درازمدت و با استعداد و قریحه ذاتی که داشت وی را شاعری مسلط و توانا در قالب‌های عروضی معرفی می‌کرد. به همین علت در میان اشعار بیضائی قصائد و غزلیات و قطعات دل‌انگیز بسیار می‌توان یافت.

مشکل می‌توان ذکائی بیضائی را هم‌سنگ شعراء طراز اول بهائی مانند ورقاء، نعیم و عندلیب به شمار آورد. اما می‌توان وی را از زمره شعراء خوب بهائی دانست.

بیضائی در سرودن قصیده تسلط وافری داشته که از جمله باید به قصیده‌ای به مطلع «زلف است یا که توده‌ای از مشگ و عنبر است...» و نیز قصیده شیوای دیگری به نام «شعر و سخن» اشاره کرد. از

غزلیات وی از جمله غزل‌های زیبای «عالم انوار» و «آفتاب عشق» را می‌توان نام برد.^۸ بیضائی به نوشته خود در حدود ۶۰۰۰ بیت شعر در قالب‌های مختلف عروضی سروده: «من در شعر و شاعری در صدد به وجود آوردن آثار زیاد نبوده و نیستم و بیشتر از وقت‌های به دست آمده صرف تهیه آثار و تألیفات مذکوره شده است. مع‌ذلک تا این تاریخ [۱۳۵۷ شمسی] در حدود شش هزار بیت شعر دارم...»^۹

ذکائی بیضائی در اوائل انقلاب مسدس زیبایی در ۱۸ بند با عنوان «سلام بر شهداء» سروده که نام برخی از شهدای اخیر در آن آمده است. دو بند آغازین این مسدس ذیلاً نقل می‌شود:

ای عاشقان دلبر معبود السلام ای قاصدان کعبه مقصود السلام
ای در دو کون مقبل و مسعود السلام ای زبندگان مظهر موجود السلام
کینوت و روان و دل و جان فدایتان
بخشد جزای هرچه فزون‌تر خدایتان
آوه که روزگاز شما را به غم سپرد خصم دغل به مقصد و منظور ره نبرد
تا نشنود ندائی، نای شما فشرد خود عاقبت به کنج غم و درد و رنج مرد
اما شما به عالم امکان علم شدید
جان باختید و در دو جهان محترم شدید

با نگاهی کلی به مضامین اشعار ذکائی بیضائی می‌توان گفت وی بیشتر اشعار خود را در زمینه عرفان عاشقانه که شدیداً از تعالیم بهائی متأثرند سروده است.

و - نگاهی به تذکره شعرای قرن اول بهائی

کار اساسی و ماندنی ذکائی بیضائی را تألیف شش جلدی تذکره شعرای قرن اول بهائی باید دانست^{۱۰} که شامل شرح حال و اشعار شعرای بهائی قرن اول است و می‌توان آن را اثری یگانه خواند. بی‌گمان خدمتی که بیضائی با تألیف این اثر به ادب بهائی کرده بی‌نظیر است. برای پی بردن به ارزش کار او ابتداء باید شرایط کار وی را در نظر گرفت.

وی نخستین قدم را در سال ۱۳۱۱ شمسی یعنی ۶۵ سال پیش برداشت و به فکر جمع‌آوری احوال و اشعار شعرای بهائی قرن اول که غالباً در گمنامی زیسته و بی‌نام و نشان از این عالم رفته بودند افتاد. در آن زمان وسیله ارتباط بین شهرها و قراء و قصبات ایران کم و مشکل بود؛ وسائل ارتباطی امروز یا وجود نداشت یا بسیار کم بود.

بیضائی متجاوز از پنجاه سال عمر و نیروی جوانی و دانش ادبی خود را با شوق و ذوق و ابتکار در راه جمع‌آوری و تدوین و تألیف این اثر گرانبه صرف کرد. رنج سفرهای طولانی دشوار به نقاط مختلفه ایران را به خود هموار نمود، با بازماندگان و منسوبان بهائی و غیربهائی شعرای درگذشته بهائی ملاقات‌ها کرد و به تحقیق و تجسس پرداخت تا توانست مواد این شش جلد را فراهم آورد.

مصائبی که در قرن اول بهائی از قبیل قتل و غارت و زندان بر جامعه بهائی ایران رفت احتیاج به تکرار ندارد. اشعار شعرای بهائی در جریان همین طوفان‌ها و آوارگی‌ها و بی‌خانمانی‌های اجتناب از بین رفت و همین مقدار هم که بیضائی موفق به جمع‌آوری و تدوین و نشر آنها شده را باید غنیمت دانست.

ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی پس از نشر جلد اول این کتاب در نامه‌ای که به بیضائی نوشته‌اند این خدمت وی را چنین ستوده‌اند:

«محبوب مکرم معظم، استاد اجل، ادیب بیضائی^{۱۱} روحی فداه - روحی لخدماتک الفداء، بالاخره چشم فانی به زیارت کتاب اشعار پس از مدت‌ها انتظار روشن گردید. از صمیم دل و جان وجود عزیزتان را تبریک می‌گویم و امیدوارم مجلدات دیگر نیز پیایی به همین سیاق و نسق و استحکام و زیبایی زینت‌بخش محافل یاران گردد. روح قدماء و شعراء که زیر زنجیر و در تحت سلاسل نعره‌های مستانه درآوردند از عمل شما شاد است. و نسل حاضر و اجیال مستقبل کلّ ثناخوان خواهند بود. فی الحقیقه عمل شما به مانند عملی است که دیگران آرزو دارند و عملی نمی‌شود یعنی میل دارند اصوات نفوس را از فضای لایتناهی جمع نمایند. شما بحمدالله موفق و مفتخر شدید این اصوات دلاورانی را که در ظلام و ایام از دل برآوردند و نسیاً منسیاً بود جمع فرمودید. آفرین بر همت والای شما... مجدد از اعماق دل و جان شما را هزاران هزار تبریک عرض می‌نمایم و با نهایت شوق منتظر بقیه کارهای شما هستم. فانی، فیضی، شهر العلاء ۱۲۱».

بیضائی در مورد مشکلاتی که در آغاز کار با آنها رو به رو بود چنین می‌نویسد:

«... علّتی که به سختی انجام کار می‌افزود این بود که صدمات و لطمات و قتل و غارت‌هایی که در دوره پنجاه شصت ساله اول امر متوجه دوستان الهی گردیده (و هنوز هم کمابیش ادامه دارد) مجاللی برای آنها باقی نگذاشته که به حفظ مایملک خود پردازند و شاعر یا خانواده شاعری را قدرت و فرصت آن نمانده که اگر آثاری برای آنها بوده به جمع‌آوری و تدوین آن اقدام نمایند و علی‌هذا اغلب آثار پراکنده همراه با تحولات تأثرانگیز زمان قهراً از میان رفته و نابود گردیده است... با این وصف معلوم است که کار تحقیق در این مرحله با چه مشکلاتی رو به رو است. به هر تقدیر و با تمام این اوصاف نه تنها از انجام کار مایوس نگشتم بلکه چون حال را بدین منوال دیدم بیشتر به اهمّیت موضوع پی برده و ادامه و سرعت در انجام مقصود را واجب‌تر شمردم زیرا متوجه شدم که اگر باز چندی بگذرد و به این عمل اقدام نشود مختصر اطلاعات و اندک آثار پراکنده‌ای هم که شاید در این حال بتوان به دست آورد به کلی از بین می‌رود و دیگر جبران آن غیرممکن می‌گردد و لهذا با کمال علاقه و تمام اشتیاق به ادامه کار پرداختم...»^{۱۲}

در اوائل کار روزی مطلب را با دو شاعر نامدار بهائی جنابان عزیزالله مصباح و دکتر یونس افروخته در میان می‌گذارد. هر دو با محبتی فراوان وی را به انجام این کار تشویق می‌کنند و متذکر

می‌شوند اگر زودتر به این امر اقدام نکنند همین منابعی هم که اکنون وجود دارد از بین خواهد رفت. احتیای مسنی که شرح احوال شعرای متقدم را در سینه‌هایشان حفظ کرده‌اند از این عالم خواهند رفت و اگر اوراق اشعاری باقی مانده باشد در اثر حوادث و گذشت ایام از بین خواهد رفت.

تذکره شعرای قرن اول بهائی در ۶ جلد تدوین شده که ۴ جلد آن به طریق استسیلی از طرف مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران از سال ۱۲۱ تا ۱۲۹ بدیع به تدریج منتشر شده است. نسخه خطی جلد پنجم در ایران محفوظ است و نسخه خطی جلد ششم در مرکز جهانی حفظ شده که امید است هر دو جلد روزی به چاپ برسد.

ذکائی بیضائی در این شش جلد احوال و آثار ۱۵۰ شاعر بهائی قرن اول را ضبط کرده است که جمعاً در حدود ۱۲۰۰ صفحه می‌باشد. وی در تدوین تذکره شعراء از هیچ‌گونه روش علمی پیروی نکرده و از منابع مورد استفاده خود در متن نام نبرده است و هر مطلب و شرح حال یا شعری از شاعری را به دست آورده ضبط نموده و طبعاً امکان انتخاب برای او کم بوده، جز این هم راهی نداشته است.

در کتاب هیچ‌گونه مباحث تحلیلی و انتقادی و ارزش‌یابی از اشعار به عمل نیامده و اشتباهات نادری هم در آن راه یافته که امری اجتناب‌ناپذیر است.^{۱۳}

با مروری بر مندرجات تذکره شعراء ملاحظه می‌شود که هیچ‌گونه تناسبی بین حجم شرح حال‌ها و اشعار شعراء وجود ندارد. مثلاً به ادیب بیضائی ۷۹ صفحه، به نعیم ۷۸ صفحه، به طاهره ۷۲ صفحه، به لقائی کاشانی ۵۵ صفحه اختصاص داده شده و در مقابل خموشی سنگسری، خیطاطه، عارف و شیدا هر یک فقط در ۳ صفحه احوال و اشعارشان درج شده چون بیش از این مطلبی به دست مؤلف نرسیده است!

ما می‌دانیم وقتی شعرای بهائی اشعاری در ستایش مظهر امری یا مرکز میثاق می‌سروده‌اند آنها را به حضور طلعات قدسیه تقدیم می‌کرده‌اند و در جواب به صدور الواحی مفتخر می‌شده‌اند. بیضائی موفق شده تعداد معتابیهی از این نوع الواح را به دست آورده ضبط کند که امتیازی بزرگ برای کتاب محسوب می‌گردد.

* * *

در پایان سخن ذکر دو نکته را لازم می‌دانم:

یکی اینکه با وجود شش جلد تذکره شعرای قرن اول بهائی تحقیق و تتبع در آثار و احوال شعرای قرن اول را نباید خاتمه یافته دانست. مخصوصاً دوستانی که در ایران سکونت دارند باید دنباله این کار را بگیرند و تحقیق و تجسس را در خانواده‌های بهائی شعراء و حتی بستگان غیربهائی آنان ادامه دهند تا اطلاعاتی بیشتر از آنچه در این مجلدات آمده به دست آید و نیز احوال و آثار شعرای دیگری که نامشان در این مجلدات نیامده تحریر و تدوین گردد.

مطلب دیگر اینکه در این کتاب هیچ‌گونه نقد و تحلیلی از اشعار شعراء انجام نشده و این کار مهمی است که اهل تحقیق و نظر باید در آینده بدان اهتمام ورزند. جای اثر یا آثاری تحقیقی و

انتقادی به روش علمی در باره آثار شعرای بهائی فارسی زبان خالی است و جز کوشش‌های پراکنده تا کنون کار قابل توجهی در این زمینه انجام نشده است.^{۱۴}

امید است در آینده محققان بهائی نقاط قوت و ضعف آثار شعرای بهائی را بازگو نمایند و اشعار آنان را به دور از تعارفات مرسوم به محک نقد و تحلیل بپسارند. امید است در آینده‌ای نه چندان دور شاهد نشر چنین تحقیقاتی باشیم.

یادداشت‌ها

- ۱- شاعر نامدار بهائی که دیوانش به چاپ رسیده و قصیده شیوای «ایرانیّه» از آثار او است.
 - ۲- نعمت‌الله ذکائی بیضائی، خوان نعمت، جلد اول، ۱۳۴۸ شمسی، انتشارات وحید.
 - ۳- نعمت‌الله ذکائی بیضائی، بد بیضاء، بخشی از دیوان ذکائی بیضائی، ۱۳۵۷ شمسی، چاپ آذرآبادگان.
 - ۴- نعمت‌الله ذکائی بیضائی، فرهنگ لغات مشابه، ۱۳۵۹ شمسی، انتشارات وحید، طهران.
 - ۵- نعمت‌الله ذکائی بیضائی، شرح احوال و آثار ادیب العلماء طالقانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، طهران.
 - ۶- نعمت‌الله ذکائی بیضائی، نقد الشعر، نشریات «ما»، ۱۳۶۲ شمسی، طهران.
 - ۷- مجموعه سخنرانی‌های کنگره تحقیقات ایرانی، ۱۳۵۱ شمسی، ص ۲۴۲.
 - ۸- نمونه‌هایی از انواع اشعار بیضائی در بخش «گلبرگ‌ها»ی این مجلد به چاپ رسیده است.
 - ۹- مقدمه بد بیضاء، مرجع شماره ۳.
 - ۱۰- «تذکره‌نویسی» در ادبیات فارسی سابقه‌ای قدیمی دارد. نخستین تاریخ شعرای فارسی‌زبان تذکره لباب الالباب، تألیف محمد عوفی را باید نام برد. در این کتاب اسامی و نمونه اشعار ۲۹۹ تن شاعر آمده است. پس از آن می‌توان به تذکره الشعراء تألیف دولت‌شاه سمرقندی، تاریخ گزیده حمدالله مستوفی قزوینی، لطائف اشرفی نظام‌الدین غریب (در هندوستان)، نفحات الانس جامی، مجالس الثنائین امیر علی شیر نوائی (ترکی)، مجمع الفصحاء هدایت و مجمل فصیح خوانی اشاره کرد که در آنها کم و بیش اطلاعاتی در باره شاعران فارسی‌زبان آمده ولی منظور مؤلفان آنها تألیف تذکره شعراء و ضبط تاریخ ادبیات ایران نبوده است.
- در قرن دهم تذکره‌نویسی و تألیف کتبی که بعضاً در باره شعراء مطالبی آورده‌اند رو به ازدیاد نهاد. در این جا توجه اهل نظر را به کتاب گرانقدر احمد گلچین معانی به نام تاریخ تذکره‌های فارسی جلب می‌کنم. در این اثر مجموع کتاب‌هایی که در باره احوال و آثار شعرای فارسی‌زبان تألیف شده (تا سال ۱۳۵۰ شمسی) جمعاً ۵۲۹ عنوان آمده است. در قرن حاضر کتاب‌های عمده‌ای را که در باره تاریخ ادبیات ایران به فارسی تألیف و یا ترجمه شده اجمالاً می‌توان به شرح ذیل خلاصه کرد:
- الف - تاریخ ادبیات ایران تألیف میرزا محمد حسین خان فروغی اصفهانی و ابوالحسن فروغی.
 - ب - تاریخ ادبیات ایران از قدیم‌ترین عصر تاریخی تا عصر حاضر تألیف جلال همائی.
 - ج - سخن و سخنوران اثر بدیع‌الزمان فروزانفر.
 - د - سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی اثر ملک الشعراء بهار.
 - ه - تاریخ نظم و نثر در ایران تا پایان قرن دهم هجری تألیف سعید نفیسی.
 - و - تاریخ ادبیات ایران (کتاب درسی)، دکتر رضازاده شفق.
 - ز - تاریخ ادبی ایران تألیف ادوارد براون (۴ جلد)، ترجمان مختلف.
 - ح - شعر العجم اثر شبلی نعمانی (هندی)، ترجمه فخرداعی گیلانی.
 - ط - تاریخ ادبیات در ایران اثر دکتر ذبیح‌الله صفا.

ی - گنج سخن تألیف دکتر ذبیح‌الله صفا (فشرده تاریخ ادبیات در ایران).

ک - از صبا تا نیما اثر یحیی آراین‌پور.

ل - از نیما تا بعد (جلد دوم) اثر یحیی آراین‌پور.

کتاب‌های دیگری در باره تاریخ ادبیات ایران از طرف محققان غربی نوشته شده که از جمله می‌توان آثار هرمان اته، ایثالو پیتزی، پاول هورن، برتلس، آربری، باوزانی و ریپکا را نام برد که هر کدام محتاج توضیحات مفصل است.

در دهه‌های اخیر محققان ایرانی تحقیقات پرارزشی در نقد و تحلیل آثار شعرای بزرگ گذشته انجام داده‌اند که از جمله باید از بدیع‌الزمان فروزانفر، دکتر محمد جعفر محجوب، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، دکتر غلام حسین یوسفی، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی نام برد.

(در تهیه این قسمت، از مقاله دکتر حشمت مؤید، تاریخ ادبیات فارسی - مروری بر سوابق و نظری به آینده این فن، مجله ایران‌شناسی، سال سوم، شماره ۱، بهار ۱۳۷۰ سود بسیار برده‌ام).

۱۱- جناب فیضی اشتباهاً ایشان را به نام برادرشان "ادیب بیضائی" خطاب کرده‌اند.

۱۲- نعمت‌الله ذکائی بیضائی، تذکره شعرای قرن اول بهائی، جلد اول، صص د + ه، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ بدیع.

۱۳- از جمله اشتباه محاسبه سن استاد محمد علی سلمانی. برای تفصیل بیشتر ر.ک. ع. صادقیان، سلمانی ستایشگر جمال اقدس ابهی، خوشه‌هایی از خرمین ادب و هنر (۴)، ص ۹۷.

۱۴- در این مورد از جمله به مقالات ذیل می‌توان اشاره کرد: دکتر شاپور راسخ، نگاهی به زندگانی و اشعار دکتر امین‌الله مصباح، خوشه‌هایی از خرمین ادب و هنر (۲)، ابوالقاسم افنان، مروری بر اشعار و رقاء، خوشه‌ها (۵)، ابوالقاسم افنان، مروری بر اشعار نبیل زرنندی، خوشه‌ها (۲)، ع. صادقیان، حیات، خدمات و آثار جناب غلام‌رضا روحانی ادیب و طنزپرداز نامدار بهائی، خوشه‌ها (۲)، سلمانی ستایشگر جمال اقدس ابهی، خوشه‌ها (۴)، یادی از جناب عباس طاهری، پیام بهائی، شماره ۱۶۳ (ژوئن ۱۹۹۳).



اولاد اناث خاندان سمندر - حدود سال ۱۲۷۸ شمسی

ردیف بالا از چپ به راست: ساذجیه خانم، دختر نبیل، عروس جناب سمندر - معصومه خانم فرهادی، همسر جناب سمندر

هاجر خانم فرهادی، خواهر معصومه خانم - ذکریه خانم، دختر جناب سمندر

ردیف پایین از چپ به راست: مهریه خانم، حبیبه خانم، خاتون جان خانم، هر سه دختران جناب سمندر

آرایش کتاب جلدسازی و جلد آرائی

سعید معتمد

یکی از هنرهای مشهور چه در عالم اسلام و چه دنیای غرب، تزئین کتاب است که آن را در دو بخش مطالعه می‌نمائیم. بخش اول هنر و فنّ جلد و بخش دوم صنعت بسیار ظریف مینیاتورکاری و جدول‌بندی و سرلوحه‌سازی در داخل کتاب. اما آنچه در این مقاله مورد توجه قرار گرفته هنر "جلد" است، و تزئین داخلی کتاب موضوع این مقاله نیست.

لغت جلد یا به فارسی پوست مفهومی بسیار رسا را می‌رساند. یک کتاب مجموعه‌ای است از تراوش‌های قوای فکری و معنوی که مانند رشته مرواریدی به هم پیوسته و ترتیب لطیفی یافته است. هدف آن است که این مجموعه محفوظ و مصون از صدمات خارجی، تحویل مشتاقان و طالبان شده و به صورت میراث مرغوب هدیه نسل‌های بعد گردد. وظیفه این جلد یا پوست در رتبه اولی حفظ این ودیعه معنوی است تا از حوادث معمول روزگار مثلاً آتش، رطوبت و گرد و خاک، موربانه‌زدگی، پوسیدگی، ترک خوردن، ورم کردن و موج برداشتن و انواع دیگر صدمات که همیشه در معرض آنها قرار دارد محفوظ بماند. شباهت جلد کتاب با لباس بشر بسیار زیاد است. به مانند لباس، جلد کتاب هم آن را حفظ می‌کند و هم به هیكل آن زیبایی و وقار مخصوص می‌بخشد. اولین برخورد ما چه با کتاب و چه با انسان، جلد کتاب و جامعه انسان است. سبب نامیدن "جلد" به "پوست" آن است که اکثراً جلد از پوست حیوان ساخته می‌شده است.

تفاوت‌های بین جلد در جهان اسلام و جلد در دنیای غرب نشان می‌دهد که چرا لغات مربوط بدان دارای تفاوت عمده هستند. جلد معمولاً در فرهنگ‌های اسلامی بدین ترتیب تهیه می‌شده: ابتدا کاغذهای باطله کتب کم‌ارزش‌تر را به کمک ماده چسبنده به طوری روی هم می‌چسبانند که ورق زیری از چپ به راست و ورق روی آن از بالا به پائین جهت می‌یافته و این امر به صورت لایه‌های متناوب پیچیدن یا موج برداشتن جلد را مانع می‌شده و جلد کتاب همیشه در یک سطح باقی می‌مانده و پس از ختم این مرحله، یا به کمک چرم نازک (معمولاً پوست بز) دباغی شده آن را می‌پوشانند و همین شیوه را برای داخل کتاب به کار می‌بردند. سپس دو طرف جلد را باز به کمک چرم نسبتاً محکم‌تر به هم مربوط می‌نمودند که حکم لولا برای چرخش دو طرف جلد پیدا می‌کند. سپس در قسمت جلوی کتاب به مثل پشت کتاب نواری چسبانده و بالاخره قسمت دوزنقه مانند (لبه) را بدان می‌افزودند. به این ترتیب کتاب در چهار قسمت اصلی کاملاً محفوظ می‌ماند و فقط قسمت بالا و پائین کتاب هنوز آزاد است که چون سطح کوچکی است احتمال صدمه دیدن آن کم و محدود می‌باشد.

این اختراع عالم اسلام و استفاده از چرم در جلدسازی برای فرهنگ غرب نوظهور بود و تقلید از آن در قرون وسطی شروع شد و بالاخره به بلوغ و کمال خود رسید. امری که غریبان به خصوص در مورد کتاب مقدس تورات و انجیل مجری می‌داشتند و در دنیای اسلام نشناخته باقی ماند تزئین جلد بود با صورت‌های حضرت مسیح و حضرت مریم و حواریون شریف و قدیسین بنام که در ابتدا روی پلاک‌های عاج تصاویر آنها می‌آمد و یا از فلزات قیمتی چون طلا و نقره مجسمه‌های لطیف آنها را تهیه کرده و به کمک جواهرات جلوه مخصوصی می‌یافتند. و یا به قوت و رنگ پر قدرت میناکاری بر نفاست آنها می‌افزودند. برای جلوگیری از صدمات خارج این تصاویر آنها را اکثراً در عمق جلد کتاب جا می‌دادند (تصویر شماره ۱). هنوز هر کلیسای عظیم صاحب نمونه‌های متعدد از این کتب بسیار نفیس است که در مواقع مخصوص ارائه داده می‌شوند.

اما اینکه جلد چه موقع اختراع شده و کی معمول گشته و کجا تکامل دیده تا حدودی تاریخ روشنی دارد. قدیمی‌ترین اثر جلد شاید مربوط به یکی از کهنه‌ترین تمدن‌های عالم باشد. در حفاری‌های مصر مربوط به دوران کلتوپاترا، معاصر با دوران قیصره روم، لوحه‌هایی پیدا شده که دارای قاب چوبی هستند و توسط حلقه‌های فلزی به هم پیوسته‌اند. البته روی این لوحه‌ها موم پوشانده شده که به کمک قلم تحریر مفرغ یا نقره، آثار خط‌نویسی بر روی آنها ایجاد گردیده بود، و این خراش‌ها به منزله یادداشت‌ها بوده که بعداً بر روی لوحه‌های پاپيروس یا چرم دباغی‌نشده منتقل می‌گشته‌اند. نمونه آن در موزه برلین موجود است که در تصویر شماره ۲ آمده است. این امر جانشین طومارها شد. به جای آنکه برای خواندن هر طوماری مقداری وقت صرف باز کردن و دوباره بستن آن کنند کتاب را در دست گرفته و ورق می‌زدند. یا اگر سنگین بود بر روی میز افقی یا مورب قرار داده و ورق به ورق مطالعه می‌کردند.

کتاب به مفهوم امروزی و معمول این زمان به ندرت از ماده پاپيروس ساخته می‌شده بلکه قبل از

استفاده از کاغذ، چرم (پوست نازک) حیوان که دباغی نشده بود مصرف می‌کردند که این امر یکی از بزرگ‌ترین اختراعات عالم شرق به شمار می‌آید. و گویا ابتدا در شهر Pergamon (پرگام در ترکیه امروزی) از آن استفاده می‌کرده‌اند، که در تمام زبان‌های غربی نام این شهر به عنوان محلّی برای تولید این نوع پوست معروف و مورد قبول واقع گشته است، تا بالاخره هنر کاغذسازی از خاور دور به شرق نزدیک آمده و در تمام دنیای متمدن پخش شد و مورد استفاده قرار گرفت.

بین جلدسازی غربی و جلدسازی دنیای اسلامی تفاوت‌های مهمی موجود است. مثلاً پوست خوک که رنگ سفید تمیزی دارد فقط در غرب برای جلد کتب مقدّسه و علمی به کار می‌رفته و در شرق احتمالاً به علل مذهبی ناشناخته مانده است. در دنیای غرب برای جلوگیری از فشار داخلی یک کتاب ضخیم و حجیم، برای آن چفت و بست و گاهی قفل و کلید می‌ساختند که در شرق ابداً معمول نبوده است. اما در دنیای مسیحیت کتاب‌هایی شبیه مزامیر داود یا خلاصه انجیل را در کیسه چرمی به شکل کیف دستی پیچیده و به کلیسا می‌بردند. در دنیای اسلام معمول بوده که مثلاً قرآن کریم در یک جاقرآنی چرمی که در ظاهر شبیه جلد کتاب بوده یا جاقرآنی از پارچه بسیار گرانبها مثلاً زری (بقچه) کوچک باز یا به هم دوخته) قرار می‌گرفته تا از صدمه خارج محفوظ بماند.

در مورد جلدسازی باید اعتراف کرد که چرم بهترین محصول طبیعی است که برای جلدسازی به کار می‌رود زیرا ماده حیوانی بسیار مقاوم، رنگ‌پذیر، قابل پرداخت، طرح‌پذیر و قابل ضرب است. می‌توان روی آن خراش و نقطه‌گذاری و خط‌کشی کرد و چون از موجود زنده است به سهولت تهیه می‌شود.

سرگذشت جلد در دوران‌های مختلف

بهترین نمونه‌های جلد کتاب از دوران قدیم در کتابخانه‌های متروکه دوره قبطیان (Coptic) در مصر علیا پیدا شده و نشان می‌دهد که صنعت چرم را از مصر قدیم و اوائل مسیحیت و دوره بیزانس به میراث برده است و در قرون اولیه اسلام بهترین مصنوع چرم و به خصوص جلدسازی از آن جا آمده است. فقط طرح مورد نظر مسلمانان همگی به شکل کثیرالاضلاع‌های هندسی بوده که دارای تنوع عجیبی است و شباهت بسیار به طرح پنجره‌های چوبی داخل قصور یا تزئین مهندسی منبرها یا درهای مساجد یا طرح قالی‌ها یا باغچه‌بندی‌ها یا نقش گنبدها دارند. این جلد‌های چرمینه به صورتی که مذکور افتاد تهیه می‌شده و بالاخره به کمک ابزارهای فولادی آبدیده یا به صورت فشار دادن یا به صورت ضرب کردن دارای نقش مورد نظر می‌شده‌اند و پس از آن به کمک شنبه‌های ظریف و طلای زرورقی نقاط یا خطوط طلائی روی آنها ایجاد می‌نمودند که دارای جلوه مخصوص و مرغوبی می‌گردیدند. این نقوش بسیار ماندگار بود و حتی پس از چندین قرن جلوه مخصوص به خود را حفظ کرده‌اند (تصویر شماره ۳). گاهی از رنگ‌های نباتی برای تزئینات استفاده می‌کردند مثلاً سفید یا قرمز یا آبی که روح مخصوص دارند.

اما در داخل کتاب یعنی پشت جلد در ابتدا طرحی اسلیمی خیلی خوش‌مایه به صورت تکراری

می‌آوردند که مثل کارهای باسهم‌کاری یا قلم‌کاری بر روی چرم نازک پدیدار می‌شده و علاوه بر حفظ کتاب، در موقع باز کردن آن زیبایی به خصوصی داشته‌اند. این قسمت را فرنگیان نام آینه داده‌اند (spiegel, mirror) و در دنیای اسلام فقط در یک طرف می‌آوردند و طرف مقابل کتاب شروع می‌شده یا در آخر ختم آن اعلان می‌شده، اما به تدریج که ثروت خانواده‌های مسلمان بیشتر شده و در نتیجه طالب جلد‌های مجلّ‌تر می‌گردیدند، در خارج کتاب خطّ بسیار خوش را در حاشیه کتار جلد طلاکوب کردند و در داخل آن نقش بسیار لطیف ترنج و لچک آوردند و کم‌کم این قسمت را با هنر بسیار لطیف و ظریف و پیچیده ملبله کاری در چرم (openwork) به هم آمیختند، تا کار به جایی کشید که جلد‌های بسیار بزرگ تهیه کردند (مثلاً به قطع ۶۰×۹۰ سانتی‌متر در موزه برلین) که به واسطه شیوه مخصوص در کاغذچسبانی (به عنوان هسته مرکزی جلد) پس از گذشتن ۷۰۰-۸۰۰ سال هنوز این سطح بزرگ بدون تغییر شکل باقی مانده است. در دوره فاطمیان مصر در قاهره بزرگ‌ترین کارگاه‌های جلدسازی آن دوران به وجود آمد که اهمیّت فوق العاده‌ای در بقای کتابخانه‌های اسلامی داشتند.

هنر جلدسازی در ایران

اما در خطّه ایران بزرگ در دوره حکومت جانشینان سلجوقیان، حنگیز خان یعنی ایلخانیان، این هنر ظریف ابتدا در دربار و سپس در بازار معمول گردید و مورد طلب واقع شد. کتب شعراء و نثرنویسان بزرگ به خطّ بسیار خوش رونویسی شده و به خصوص قرآن‌های فوق العاده حجیم در نهایت زیبایی و استحکام و وقار تحریر و تزئین گردیدند و هنر سرلوحه‌سازی که با ورود مینیاتورسازی از چین (از راه ابریشم) به خاور میانه و آسیای وسطی آمده بود با استعداد هنرمندان آن دوران همراه گردیده با خلق این آثار نفیس احتیاج به جلد‌های متناسب و مناسب احساس گردید. اهل فنّ و هنر به آزمایش‌هایی پرداختند. هنر سوخت روی چرم و هنر ضرب طلای خالص معمول گردید که بلافاصله از حرفه‌های مرغوب محسوب شد و از آن نمونه‌های فوق العاده عرضه گردید. هنر سوخت بدین ترتیب شروع شد که بر روی جلد چرمی ساده، پس از حاشیه‌بندی و تهیه نقطه مرکزی، به کمک مهره‌های کنده کاری شده که اغلب نقش اسلیمی داشتند و ابتدا مهرها را که اکثراً از فولاد بودند و نقشی منفی روی آنها نقر و حکّ شده بود بر روی شعله‌ای که معمولاً چراغ روغنی کوچک یا شمع بود قرار داده پس از جذب حرارت، در محلّ مورد نظر روی جلد چرمی قرار داده و به ضرب مُشتی (که به شکل گوشت‌کوب دوره ما بوده، به شکل قارچ پهن و دسته‌ای به اندازه دست که منتهی به گنبد کوچکی در آخر می‌شده) این قالب را می‌کوبیدند تا نقش آن بر روی چرم ضبط گردد و این عمل را ادامه می‌دادند تا تمام سطح جلد به نقش و طرح مورد نظر پر شود، که چون سطح برجسته در مقابل نور موزّب قرار می‌گرفت زیبایی دلپذیری داشت. این نوع ضرب را چون بی‌رنگ بود "کور" می‌نامیدند تا اینکه استاد زیرکی خواست این جلوه جلد را بیشتر کند؛ ورق زر (طلانی) که به ضرب چکش فوق العاده نازک شده و حکم زرورق پیدا کرده) به کار برد. ابتدا در محلّ ضرب تمام

سطح را از چربی و گرد و خاک پاک نموده و به کمک سفیده تخم مرغ آماده قبول ورق زر می‌کرد. سپس زوروق را روی آن آورده و به ضرب مهر تزئینی می‌پرداخت؛ ثمره آن حیرت‌انگیز بود به مثل طلاکاری روی درب مساجد و قصور با جلای تمام طلا، این ترنج و لچک‌ها و اسلیمی‌ها آشکار و به خصوص وقتی که کتاب، جلد چرمی به رنگ تیره سبز یا قهوه‌ای یا مشکی براق داشت درخشندگی آن آشکار می‌شد و کتاب حکم صندوقچه جواهر می‌یافت. این کار را توسعه دادند تا به حدی که تمام سطح جلد یکپارچه طلاکاری شد. این امر به خصوص در قرآن‌هایی که سلاطین به همدیگر هدیه می‌دادند معمول و مجری گردید. تصویر شماره ۴ نمونه‌ای از این تزئینات در دربار ترکیه و تصویر شماره ۵ نمونه دیگری از سطح تمام طلا است که آن هم از همان دوران است. اما تصویر شماره ۶ نمونه‌ای است از چرم سوخت قرن شانزدهم ایران و همین طور تصویر شماره ۷. در همان قرن امری که خیلی به توسعه جلدسازی در ایران کمک کرد استفاده از مهرهای تکی برای تزئین جلدها بود. پس از طرح روی جلد استاد از مهرهای موجود انتخاب می‌کرد و آنها را در محل خود جا داده شاگردان را در اجرای آن کمک و راهنمایی می‌نمود. البته این جلدها آن کمال و جمال جلدهایی که مَهرها فقط برای آنها ساخته شده بودند نداشت ولی بسیار معمول بود و بسیار ارزان‌تر از کار منحصر به فرد بود. این نوع جلدسازی به خصوص در مورد قرآن‌های بسیار نفیس که در سی جزو تهیه می‌شدند بسیار مقبول واقع گردید. با اضافه کردن آیات قرآنی و به خصوص این آیه شریفه «لا یمسه الآ المظہرون» مردمان را متذکر می‌شدند که فقط پس از وضو و نظافت و تطهیر این کتاب مقدس را در دست گیرند و در نهایت صفای باطن به زیارت و تلاوت آن پردازند. این امر جدیدی بود. آنچه در خارج جلد در نهایت زیبایی و غنا بود با کار قسمت داخلی جلد که به واسطه محفوظ بودنش از تماس با محیط مزاحم و آلوده، حکم قطعه واحدی پیدا می‌کرد که ظرافت و زیبایی خارج با لطافت داخل همراه می‌شد و آن رشته مشبک‌کاری بود. بدین ترتیب که سطح را چون نقش باغچه پرگل، طراحی و تقسیم‌بندی نموده و ابتدا در گودی‌ها به کمک ابریشم لطیف بافته به رنگ سبز یا سرمه، زیرسازی می‌کردند و روی آن سطح، مشبک از چرم بسیار لطیف و نازک یا کاغذ فوق‌العاده فشرده، طرح پر نقش و نگاری که اکثراً نقش اسلیمی و گل‌ختائی (ختا شهری است در چین) داشت می‌چسبانند. این پنجره لطیف به حدی ظریف بود که اگر قسمتی از آن صدمه می‌خورد و این شبکه شکسته می‌شد تعمیر آن هنوز محال مانده. هنوز هم اهل تحقیق به رموز این کار پی نبرده‌اند، که آیا این شبکه لطیف با قیچی بریده می‌شده یا به ضرب قلم فولادی و چکش بر روی چرم یا کاغذ ساخته می‌شده. گاهی با این هنر ضرب طلائی همراه می‌شده و حکم در بیچه قصری را داشت که از زوایای خود تصویری از زیبایی و صفای گلستان فوق‌العاده زیبایی را آشکار می‌سازد. در این دوره به ندرت نقش حیوان و انسان پیدا شده و اکثراً نقش گل و درختان و اسلیمی و شبیه آنها است.

هنر بزرگ دیگری که در دوره صفویان، افشاریان و قاجاریان به وجود آمد و سراسر دنیای اسلام را مسحور زیبایی خود کرد هنر استفاده از صمغ مخصوص بود که از بوته‌های (درختچه) بیابانی ایران به دست می‌آمد. جلدهای تهیه شده با این صمغ مشهور به جلد‌های روغنی یا لاک‌ی است. جلد مورد

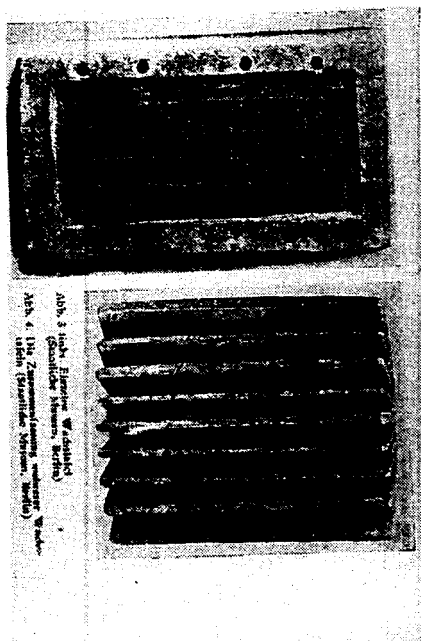
نظر که شبیه جلد‌های چرمی است و از رویه‌های کاغذ باطله کتب قدیم که در جهات مختلف روی هم چسبیده، با یک قشر دوغاب گچ پوشانیده شده و سپس پرداخت شده و قابل نقاشی می‌گردد شبیه مینیاتور، استاد طرح عمومی سیاه‌قلمی بر روی آن کشیده و بقیه کار را شاگردان به عهده گرفته که تحت نظر استاد به تکمیل رنگ‌ها و سایه‌روشن‌ها و صورت و البسه و درخت و منظره و یا طرح‌های تزئینی می‌پرداختند. پس از ختم تمام ظرائف، چندین بار با این محلول صمغ (لاک) آن را می‌پوشاندند تا این نقش‌های دلپذیر از آفات محفوظ بمانند و گاهی به طور استثنائی بین مغز و هسته مرکزی جلد، روکش چرمی نازکی می‌آوردند که نقش مینیاتور و لاک روی آن است. این طریقه در دربار عثمانی معمول بود ولی نمره کار هرگز به زیبایی کار هنرمندان ایران نمی‌شد. آخرین قشرهای لاک بایستی در محیطی به کلی خالی از گرد و غبار بماند تا به تدریج خشک شوند، تا تنش‌های حاصله از خشک شدن لاک آن را ترکاند و سطح یک دست و صیقلی به وجود آورد و ذره‌ای غبار روی آن مشهود نگردد.

نقش این جلد‌ها در ابتدا به طور سفینه‌ای بود (مثلاً تصویر ۸ و ۹) با نقش درباری یا منظره باغ و قصر مربوط به دوره شاه طهماسب صفوی، قرن ۱۶ میلادی ایران، و نقش شماره ۱۰ به همان طرح سفینه با گل‌های یک گلستان آمده که مربوط به دوره ابتدای عثمانیان و مایه شادی و سرور دل و دیده است. و چون در این امر صاحب تجربه شدند به شکل کتاب تغییر داده و به طور ایستاده به تصویرهای درباری، تفریح در صحرا، مناظر شکار، مکالمه شعراء و تصویرگرایی افسانه‌ها پرداختند. نمره ۱۱ نمونه‌ای از آن و مربوط به دوره شاه عباس کبیر در قرن ۱۷ میلادی است. در این موقع ترکان به تقلید ایرانیان طرح جلد سوخت را با نقش زیر لاک همراه کردند که روی متن مشگی با خط طلائی آمده است. این نوع جلد زیبایی و ظرافت خاصی پیدا کرد. نمره ۱۲ نمونه‌ای از آن است. اما طرح اسلیمی درشت و فربه و پرمایه تمام رنگی روی متن مشگی در هنر ترکیه بسیار دیده شده (نمره ۱۳، قرن هفدهم ترکیه).

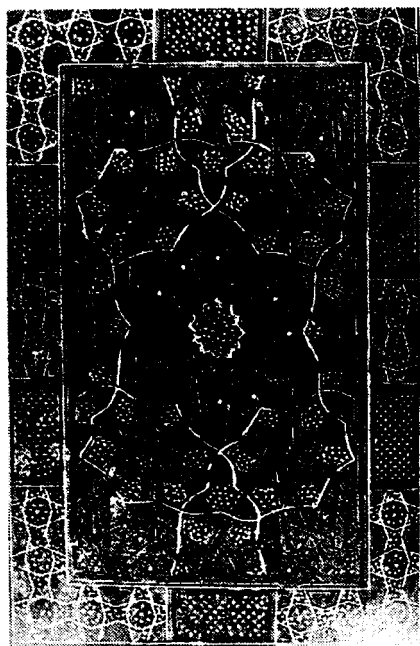
ایرانیان در هنر خود بسیار پابند شاعر به خصوصی بودند ولی ترکان چون همسایگان فراوان در شرق و غرب داشتند به خلاف ایرانیان به یک نوع تجمل افراطی مخصوص متمایل شدند. حتی در هنر جلدسازی از مصالح غیرمعمول استفاده کردند که بی سابقه بود. به طور مثال چند نمونه آورده می‌شود: جلد قرآن که از صفحات یشم متمایل به سفید پوشیده شده و بر روی آن نقوش مرصع از یاقوت و زمرد و الماس آورده که به کمک مفتول طلا به هم پیوسته و جلوه بی نظیری به وجود آمده است. نمره ۱۴، قرن هفدهم، نمونه دیگری است که جلد کتاب با روپوش مخمل ابریشمی بسیار لطیفی پوشانده شده که با نقش‌های شبیه ترنج و لچک سکه‌دوزی طلا شده و به کمک ابرهای چینی و گل‌های پر جلوه، صحنه خیالی بهشت‌مانندی به بار آورده است (نمره ۱۵، قرن هفدهم). اما جلد منحصر به فردی در دربار ترکیه ساخته و پرداخته شده که طرح همان ترنج و لچک را دارد ولی از جلد لاک پُشت بریده و پرورده (یعنی بار آورده) و به هم چسبانیده به وجود آمده و گویا جلد کتاب اشعار بوده است. این جلد مرمرنمایی و زیبایی مخصوص دارد (نمره ۱۶، قرن هفدهم ترکیه).



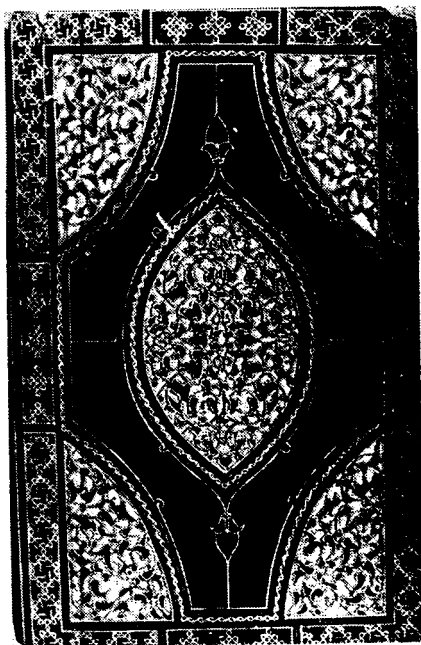
1



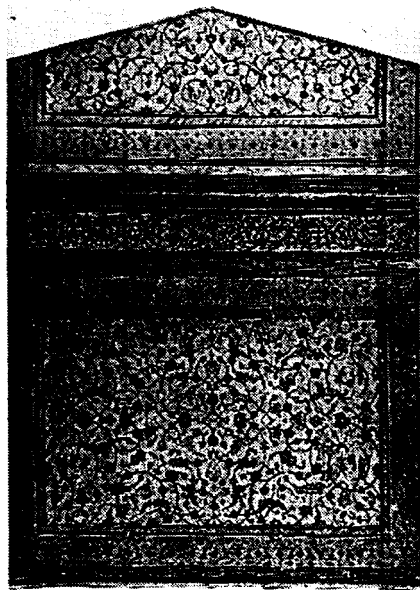
2



3



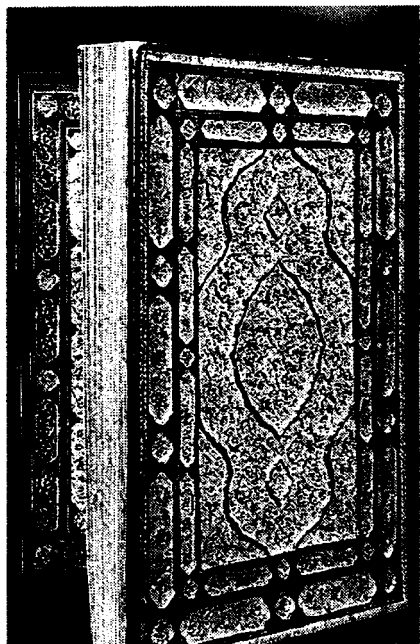
4



5



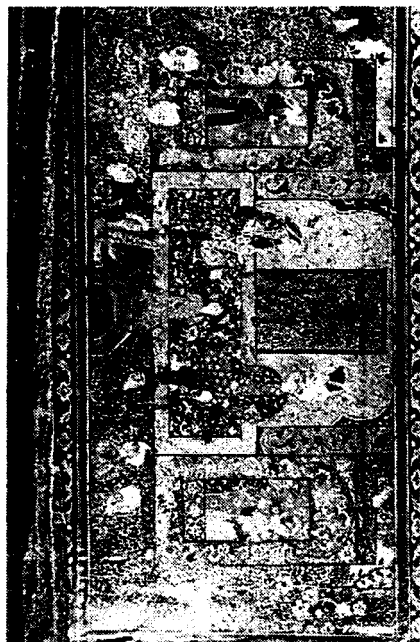
6



7



8



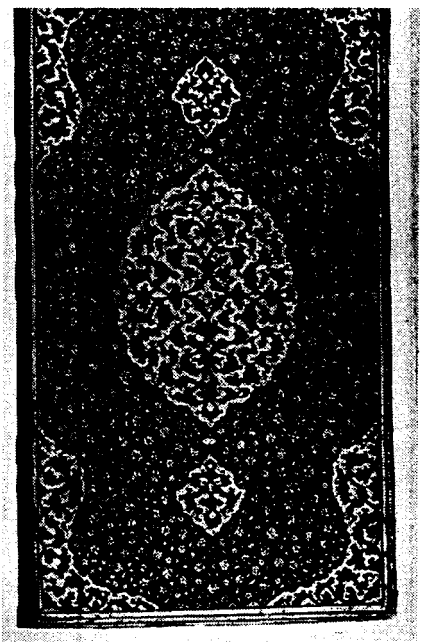
9



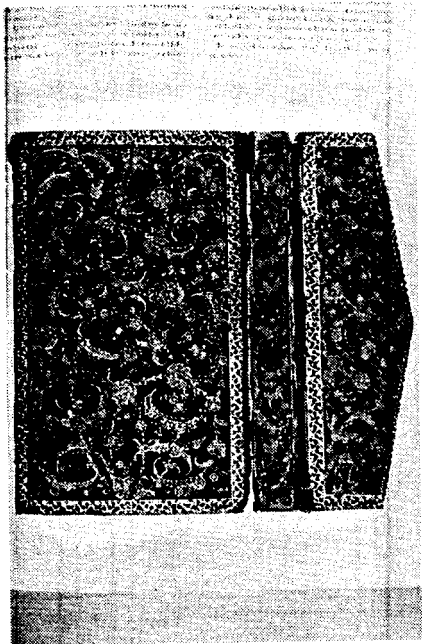
10



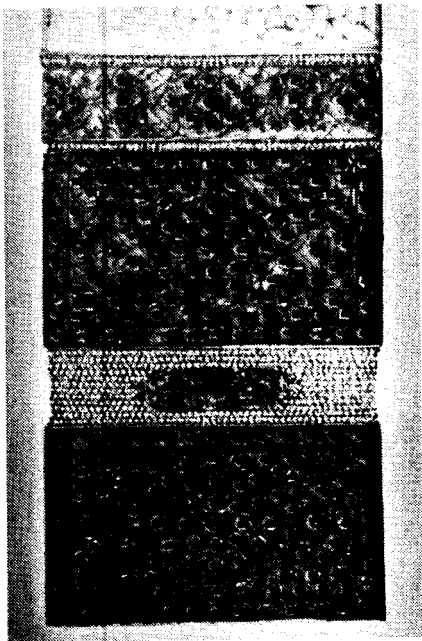
11



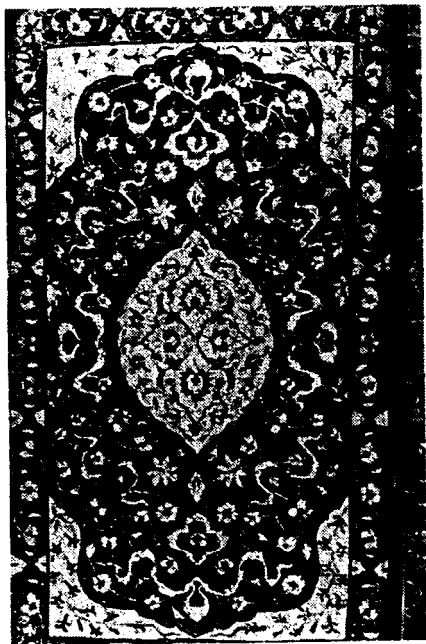
12



13



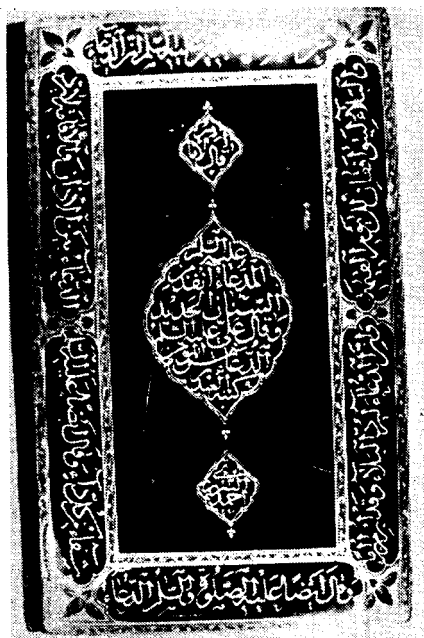
14



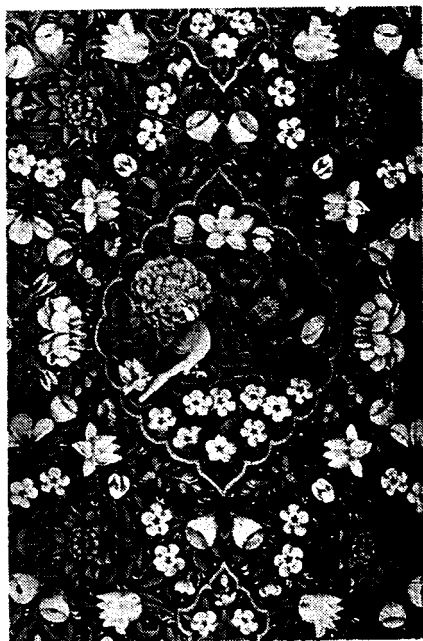
15



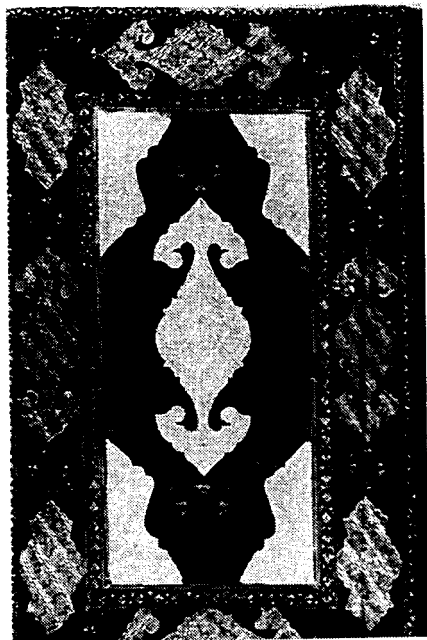
16



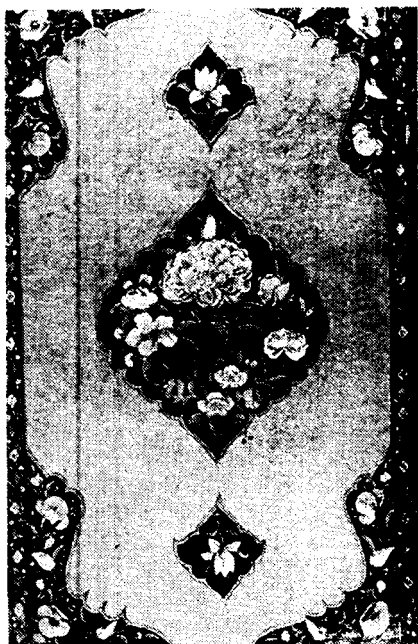
17



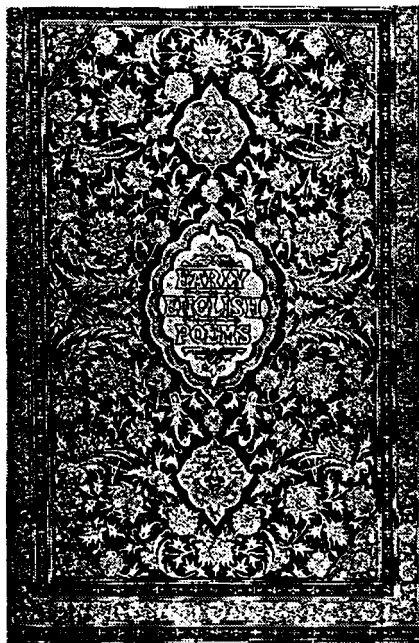
18



19



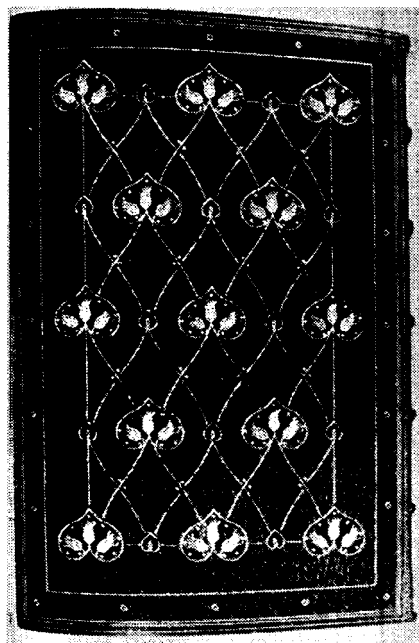
20



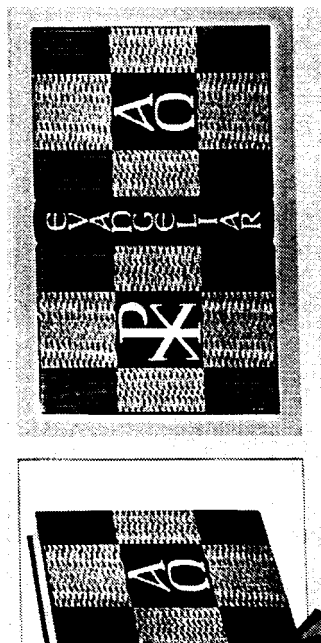
21



22



23



24

در این زمان در دربار مغولان هندوستان به خصوص اکبر شاه و جهانگیر مقام هنرمندان بسیار بالا بود و حتی از ممالک دیگر مثل ایران هنرمندان کم‌نظیری را می‌پذیرفتند که در ترویج هنر و ادب دارای اهمیت بی‌نظیری شدند. جلدهای دوره مغول هندوستان خیلی نادر هستند و ریشه هنری آنها الهام گرفته از ایران، ولی تا حدودی هم میراث هندوستان است. این هنر هنوز در هندوستان معمول است و کارهای لاک از جلدهای کشمیر و راجستان قرون ۱۹ و ۲۰ پیدا می‌شوند که به واسطه نفوذ تجارت غرب از اصالت و نفاست آنها بسیار کاسته شده و به قول معروف بازاری شده‌اند.

در دوره بسیار کوتاهی در دکن هند کار لاک چه روی چوب و چه روی چرم جلد کتب ترقی عجیبی کرد ولی ایرانیان در هر حال آرام نگرفتند؛ مثلاً احمد تبریزی استاد خوشنویسی دوره زندیه، دست به کار تهیه جلد شد. جلدهای لاک این استاد حکایت از نبوغ وی می‌کند. تقسیم و طرح را به میراث بُرد ولی از اسلیمی گذشت و با خط نسخ به تزئین پرداخت. روی متن مشگی چون شبق با نقش و خط طلائی به تقسیم منطقه و حاشیه پرداخت و داخل مناطق را با خط پخته و رسا و بالغ خود به رنگ سفید پر کرد و زینت بی‌نظیر بخشید. یک جلد کتاب کار این استاد از دور نقش است و از نزدیک سراسر خوشنویسی و اکثراً کلمات الهی است. شاگردانش تا دوره فتح علی شاه به این روش ادامه دادند و با اضافه کردن متن‌های خالی با گل و گیاه، چه طلائی چه تمام رنگی، نوع تازه‌ای از زینت جلد کتاب به بار آوردند، ولی حیف که زیبایی و سادگی و پختگی کار استاد اصلی در سایه قرار گرفت (تصویر نمرة ۱۷، قرن هیجدهم ایران).

در این میان یعنی اوائل قرن هیجدهم به خصوص هنرمندان دربار فتح علی شاه در اواخر قرن هیجدهم با آمدن سفرای ممالک غربی تغییر مسیر دادند و به پیش گرفتن شیوه‌های معمول اروپائی از جمله باروک پرداختند که اکثراً را نفهمیده تقلید می‌کردند، ولی بعضی روح ایرانی را در خود نگه داشته و در عالم خود رقیب کارهای فرنگی شدند. یکی از استادان بنام این زمان یا مدت کوتاهی قبل از آن محمد علی اشرف است که در نقش‌های گل و بلبل خود از روح غنی ایرانی الهام می‌گیرد. تصویر نمرة ۱۸ نمونه‌ای از کارهای او است (دوره زندیه ایران).

حتی هنرمند دیگری به تقلید نقش مرمر پرداخت و صحنه پشت جلد را با این ترتیب جلوه‌ای تازه بخشید. نام او ابوطالب و همدوره ناصرالدین شاه بود و تا آخرین دوره این شاه شاگردانش به این روش ادامه دادند. نمونه آن تصویر نمرة ۱۹ است که جلد کتاب مرثیه محتشم است و کاری است از مکتب ابوطالب که شباهت بسیار به منبت‌کاری چوب و مرمر دارد. تصویر نمرة ۲۰ یک جلد بسیار ساده اما زیبا مربوط به دوره زندیه است که پلی است بین هنر درباری مغولان هندوستان و شیراز زندیان و چون تمام متن طلاست به نظر می‌آید که تقلیدی از مینا‌کاری روی برگ زر خالص است. این هنر در جواهرسازی و تهیه تخت‌های سلطنتی و دیواره‌های صندوقچه جواهرات معمول بوده، و در این مورد به کمک نقش زیر لاک تقلید شده و حکایت از ثروت صاحب آن می‌نماید. کاشی‌های مسجد وکیل شیراز با این طرح قرابت نزدیک دارند.

مواردی بسیار نادر در هنر جلدسازی همیشه پیش می‌آمده که عمر آنها کوتاه بوده و به علت

عملی نبودن رواج نمی‌یافته است. مثلاً تهیهٔ جلد کتاب از چوب لطیف باکنده کاری گل و بلبل، نقش سلاطین و امثال آنها، کار آবাদۀ ایران، و جلد‌های چرمی بدون قسمت مغز محکم اصلی به صورت نرم با نقش اسلیمی طلائی برای کتبی که در جیب به همراه داشته‌اند مشهور به "جُنگ". این نوع جلد چرمی بسیار قابل انعطاف بود و کم‌تر صدمه می‌خورد و گاهی هم به ضرب کور نقش خطّ زیبایی روی آنها آمده است. کتاب‌هایی هم دیده شده که روی جلد آن پارچهٔ مخصوص شال کشمیری آمده یا مخمل لطیف کاشان که بسیار عملی و به قول اهل فنّ خوش‌دست و مرغوب اهل نظر بوده است. گاهی هم کاغذهای مرمرنا مشهور به "آبری" محصول ترکیه و ایران را برای پشت جلد به کار می‌بردند که لطف عجیبی دارد ولی رقیب چرم طبیعی نیست.

مسأله‌ای که باید حتماً متذکر شد این است که ترقی و تکامل جلدسازی و جلدآرایی در ممالک خاور دور، از جمله چین و ژاپن و کره، به کلی در مسیر دیگری بوده و انتقال کتاب از شکل طومار به شکل صحیفه و کتاب در این قرون اخیر صورت گرفته است. مسألهٔ بسیار مهمّ شروع چاپ در این قسمت عالم است که هم خیلی زودتر کاغذ داشته‌اند و هم به چاپ توسط قالب چوبی پرداخته‌اند. صحافی آنها نوع دیگر و حفظ کتاب به نحو مخصوصی منظور شده، ولی بحث آن خارج از حوصلهٔ این مختصر است. در شرق نزدیک با وجود این منبع غنی تاریخی و استعداد‌های شایگان هنری هنر جلدسازی تقریباً متوقف شده و کلیهٔ امور تسلیم ماشین و صرفه‌جویی در قیمت گشته و حتی سطح جلدسازی و صحافی خیلی پائین‌تر از دنیای غرب است. کتاب‌ها در شرق خیلی ضعیف جلدبندی شده و نوع کاغذ بسیار پست است، و در هنر جلدسازی با وجود دخالت مستقیم ماشین، روش نامرغوب بازار شرقی دنبال شده و کم‌تر کتاب ماندگار به بار می‌آورند.

جلدسازی و آرایش کتاب در جامعهٔ بهائی فارسی‌زبان در غرب*

اگرچه جامعهٔ بهائی ایرانی چه در پیش و چه در حال در وطن مقدّس خود از هر نوع توسعه و تشویقی محروم و بی‌نصیب مانده، ولی در ممالک دیگر شروع به رشد نموده و این نقصان را جبران کرد. یکی از مؤسّسات، لجنهٔ نشر آثار امری در آلمان است که چند نمونه از کارهای آن معرفی می‌گردد:

لوح احمد به لسان نزولی و ترجمه‌های انگلیسی و آلمانی با خطّ خوش جناب جعفری و جلد لاک‌گل قجری بر روی متن طلای مرغشی. دو لوح احتراق و ملاح القدس به لسان نزولی و ترجمه‌های انگلیسی و آلمانی با خطّ نسخ جناب برهان زهرانی و جلد لاک‌پرگل روی متن طلائی (زندیه). کلمات مکتونه به لسان اصلی و ترجمه‌ها با خطّ زیبای جناب موقن و جلد لاک‌گل و بلبل کار محمد علی اشرف (زندیه). لوح مبارک ابن ذئب به لسان نزولی به خطّ خوش جناب موقن و جلد شبه چرم، طرح اسلیمی (دورهٔ اول صفویه). دو لوح قد احتراق المخلصون و ملاح القدس به لسان اصلی و ترجمه‌ها، به خطّ خوش جناب موقن و طرح روی جلد مأخوذ از زری دورهٔ صفویه. مجموعهٔ نار و نور (مقام شهداء) به خطّ استاد عرب (قسمت نسخ) و جناب موقن خطّ نستعلیق، با جلد

درخت حیات (کشمیری). کتاب عهدی به لسان نزولی، به خط نستعلیق، تزئین روی جلد و متن مأخوذ از سیاه‌قلم مکتب صورتگر شیراز. کلمات مکتونه به لسان اصلی و ترجمه‌ها، به خط مشکین‌قلم و نقش روی جلد و داخل، مکتب شیراز، اوائل دوره قاجار. مثنوی مبارک به خط جناب مشکین‌قلم روی کاغذ مرمری با جلد لاک سلطنتی چه داخل و چه خارج، شاهکار خط و جلد لاک‌کی. منتخباتی از آثار حضرت بهاء‌الله به خط خوش جناب موقن و جلد با نقش طبق گل (مأخوذ از بشقاب چینی ترکیه، قرن ۱۷). کتاب مستطاب اقدس به لسان نزولی و توضیحات به زبان فارسی، به خط نسخ جناب برهان زهرائی و روی جلد فقط خط و نقش چفت. کتابچه مناجات‌های حضرت عبدالبهاء به خط نستعلیق جناب امان‌الله موقن و جلد مخصوص و ممتاز شبیه کتاب انجیل. این روش فوق‌الذکر بسیار مورد استقبال و مورد قبول طبع احباء و دوستان کتاب واقع شد و به لغت "کسوت جمیل" یعنی لباس آراسته برای ارائه کلمات الهیه مذکور آمده و انشاءالله به ادامه و تکمیل آن توفیق حاصل خواهد شد. یکی از آثار ممتاز این دوره اثر بسیار نفیس چهار وادی و هفت وادی است که نه تنها زیبایی خوشنویسی با ترجمه‌های متعدده عالی همراه شده بلکه نفاست و پرهیزی حاشیه‌ها و شمشه‌ها و کتیبه‌ها جلوه عجبی بدان داده که انشاءالله تعالی در آتیه شبیه آن تهیه و سبب روشنی چشم طالبان می‌گردد.

در این جا مناسب است از مجموعه مشکین‌قلم هنرمند خط‌نگار قرن نوزدهم نیز یاد نمود. این کتاب به مناسبت یکصدمین سال صعود جمال اقدس ایهی (سال مقدس) توسط انجمن ادب و هنر (سوئیس) به دو زبان فارسی و انگلیسی منتشر شد و شامل شاهکارهای هنرمند خوشنویس مشهور بهائی مشکین‌قلم است (قطعات به طرز چهار رنگ و سیاه و سفید). این مجموعه به طرح سفینه‌ای تهیه شده و جلد آن با نقوش گل و بلبل (دوره زندیه) تزئین شده است. (این نقوش در مسجد وکیل شیراز وجود دارد). متن کتاب روی کاغذ مرمری بزاق (رنگ کرم) به چاپ رسیده است. **

امر بسیار مهمی که نباید فراموش گردد موضوع تجلید است در ممالک غرب. کلیساها و صومعه‌ها در گذشته مرکز و منبع تحریر و تزئین آثار دنیائی بودند. جلدها در این دوره اهمیت مخصوص داشتند چه حامل و حافظ کتاب الهی بودند. در مجاورت کلیسا، سلاطین پرتدبیر کتاب دعا‌های شخصی بسیار نفیس مالک بودند که امروز جمیع در تصرف موزه‌ها و کتابخانه‌های عظیم عالم هستند و موجب سرفرازی و افتخار آنها می‌باشند. در قرون ۱۷ و ۱۸ در کشورهای فرانسه و ایتالیا، کتابخانه‌های شخصی فوق‌العاده گرانبها توسط ثروتمندان منتفد به وجود آمد و به همراه آن هنر جلدسازی حیات تازه و جلوه‌بی‌اندازه یافت. به شدت از کتب اسلامی تقلید کردند و هنرهای جدیدی به وجود آمد، ولی باگران شدن زندگانی و دستمزدها این انحصار کتب به ثروتمندان خاتمه یافت و کتب نفیسه در اختیار همه قرار گرفت. تصویر نمرة ۲۱ نمونه جلد کتابی است از برگزیده ادبیات انگلستان که مأخوذ از جلد ایرانی قرن هفدهم صفوی است ولی به مذاق فرنگی، به خصوص ثروتمندان انگلیسی، سراسر زرکوب روی چرم مصنوعی. تصویر ۲۲ جلد کتابی است فرانسوی که در

قرن ۱۹ تزئین شده. از غرائب آنکه روی برش کتاب نقاشی کرده‌اند و منظره‌ای را به وجود آورده‌اند. این هنر در قرون ۱۷ و ۱۸ در ترکیه معمول و به جای آن نقش مرمری و یا اسلیمی طلائی بوده. تصویر ۲۳ نقش جلد کتاب فرانسوی است در اوائل قرن بیستم که تزئین آن به کمک نقش‌های بریده و در کنار هم به هم چسبانیده و در دوران هنر مشهور (روش هنری نو) معمول اروپا بوده است. تصویر ۲۴ نقش روی کتاب مقدس است به شکل صلیب و حروف الف و یاء و اشاره به نام حضرت مسیح که بعد از جنگ دوّم زینت‌بخش جلد انجیل‌های مخصوص گشته که در نوع کاغذ و چاپ از نفیس‌ترین کتب محسوبند و بسیار نازک و سبک و محکم و غیرشفاف و مقاوم در مقابل صدمات مختلف می‌باشند.

پایان سخن

در خاتمه به عرض می‌رساند که هر سال در ممالک مترقی جهان نمایشگاه‌های عظیم کتاب تأسیس و تحت نظر هیأت قضاة بسیار وارد کتبی را انتخاب که یا از لحاظ زینت بهتر از دیگران یا از لحاظ فکر جدید بی‌سابقه‌اند که در نمایشگاه مخصوص معرفی می‌گردند. لوح احمد چاپ آلمان شاهد این انتخاب بوده و در جزء زیباترین کتاب‌ها آمده. در کتابخانه مشهور بریتانیا و کتابخانه ملی فرانسه و موزه گوتنبرگ در ماینتس (آلمان) کتب امری به کزات و مرآت به نمایش گذاشته شده و مورد تمجید و تحسین عموم واقع گردیده است. این کتابخانه‌های مهم سالی یک بار زیباترین کتب جدید را معرفی می‌کنند.

ترقی صنعت جلدسازی به طوری است که امکان هر کاری حاصل و فقط سلیقه هنری و صرفه تجاری مبنای هر اقدامی است. شاهره کتاب‌سازی در عالم فنّ به وجود آمده و هیچ‌گونه مرز و حدی نمی‌شناسد و محصول آن همه جا را گرفته است؛ فقط هدایت و ارشاد لازم دارد.

* کتیبه کتاب‌هایی که در این سطور ذکر آنها رفته است همه در اثر مساعی چندین ساله و ذوق و ابتکار و علاقه کم‌نظیر جناب مهندس معتمد (نویسنده این مقاله) در آلمان به زیور تجلید و تزئین و چاپ آراسته شده‌اند که ایشان از سر تواضع نامی از خود نبرده‌اند. (خوشه‌ها).

** شرح مراحل تهیه و تدوین و چاپ و نشر این مجموعه در خوشه‌هایی از خرمین ادب و هنر (۵)، ص ۲۴۳ به تفصیل آمده است. سه سال بعد رساله بازخوانی و بازنویسی قطعات مشکین‌قلم از طرف انجمن ادب و هنر منتشر شد.

مراجع

- ۱- هنر اسلامی (از سده سوّم تا چهاردهم)، مجموعه رضا عباسی، طهران، ۱۹۷۸.
- ۲- تاریخ صنایع ایران، ترجمه فریور، ۱۹۳۸.
- ۳- آلبوم شاهنامه فردوسی، طهران، ۱۳۵۴.
- ۴- شاهکارهای هنر ایران، تألیف پوپ، بدون تاریخ.
- ۵- مجله هنر و مردم، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.

- 1- *The Arts of Islam*, London, 1976.
- 2- *L'Islam dans les Collection National Paris*, 1977.
- 3- *Islamisk Kunst*, Davids Samling, Kopenhagen, 1975.
- 4- *Islamische Kleinkunst*, E. Kühnel, Braunschweig, 1963.
- 5- *Eastern Lacquer*, Motamed Collection, London, 1986.
- 6- *Islamische Kunst*, Berliner Museum, 1981.
- 7- Kunstmuseum Düsseldorf, *Katalog*, 1985.
- 8- *Persische Kunst*, Museum München, 1963.
- 9- *Schätze aus dem Topkapi Serial*, 1988.
- 10- *Islamic Art in the Kuwait National Museum*, 1982.
- 11- *Islamische Kunst*, Papadopoulo, Herder Verlag, 1977.
- 12- *Islamic Art and Design 1500-1700*, British Museum, 1984.
- 13- *Islamic Art*, Metropolitan Museum Bulletin.
- 14- *Islamic Art*, Exhibition Cairo, Semiramis Hotel, 1969.
- 15- *Treasures of Islam*, Genève Musée d'art, 1985.
- 16- *Sammlung Sarre*, Berlin, 1914.
- 17- *Tulips, Arabesques & Turbans*, Ottoman Art, 1982.
- 18- *Oriental Islamic Art*, Collection of the Gulbenkian Foundation, Lisboa, 1963.
- 19- *A Survey of Persian Art*, Pope, 1938-39, 1964-65.
- 20- *Manual d'Art Musulman*, Gaston Migeon, 1907.



جمعی از احبابی متقدم قزوین جلوی ساختمان مشرق الاذکار آن شهر
تأسیس ۶۴ بدیع - تاریخ عکس ۷۱ بدیع

نقش کتابخانه در سیر فرهنگ

سیروس علانی

کتاب و کتابخانه از ارکان مهمّ مدنیّت مذهبی است. کتاب اعظم حجّت مظهر امر الهی است. اصول و تعالیم و احکام هر دینی در کتابی یا کتاب‌هایی تدوین شده که برای پیروان آن دین مقدّس است. در توضیح و تبیین و تفسیر آن کتاب مقدّس نوشتارهای بسیار دیگری در طول زمان به وجود آمده است که وقتی یک جا جمع کنیم کتابخانه‌ای کوچک یا بزرگ برای آن کیش خواهیم داشت. تصوّر یک دین یا مذهب بدون کتاب مشکل است تا چه رسد به تحقّق و توسعه و توفیق آن آئین. اصطلاح "اهل کتاب" خود معرّف اهمیّت کتاب در فرهنگ دینی است.

بحث ما در این مقاله بر شماری کتب مقدّس و نوشته‌های مربوط به آن کتاب‌ها نیست. منظور تنها بیان این مطلب است که مثلاً وقتی از دیانت زرتشتی نام می‌بریم بی‌اختیار به کتاب اوستا می‌اندیشیم و دیانت حضرت کلیم را با تورات و امر حضرت مسیح را با انجیل توأم می‌دانیم. قرآن که معجزه پیامبر خوانده شده کتاب اصلی دین اسلام است. حضرت رسول هر چند خود امّی بوده ولی در قرآن به "مرکّب و قلم و نوشته" سوگند خورده و سوره‌ای از قرآن "قلم" نامیده شده است. در روایات نیز به علم و کتاب اشاره بسیار است تا آن جا که پیامبر هنگامی که به مجاهدان شهادت طلب نیاز داشت مرکّب عالمان را از خون شهیدان برتر می‌دانست: «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء».

حال اگر نظر را متوجه علم کنیم باید بگوئیم که یکی از شرایط لازم برای هر گونه تحقیق علمی اطلاع از پژوهش‌هائی است که قبلاً در آن زمینه انجام شده است. علوم گسترده بشری از آن جا پدید آمده که هر پژوهنده‌ای دنباله دانسته‌های پیشین را گرفته، خود تحقیقی جدید کرده و جزئی بر معلومات سابق افزوده است. اگر هر معلوم تازه‌ای را به سنگی تراش خورده تشبیه کنیم می‌توان گفت که کاخ عظیم سر به فلک کشیده دانش امروزی از قرار گرفتن هر سنگ بر روی سنگ قبلی در طول زمان به وجود آمده است. اگر انسان به مانند حیوان از انتقال معلومات خود به دوران‌های بعدی عاجز بود پیشرفتی در سطح زندگی حاصل نمی‌کرد و عصر حجر تا به امروز امتداد می‌یافت. ولی بشر استعداد ثبت و ضبط معلومات خود را دارد و به این منظور وسائل متعددی از قدیم به وجود آورده و به کار گرفته است.

مؤثرترین این وسائل شاید کتاب و کتابخانه باشد. کتاب در این بحث معنائی وسیع دارد و شامل هر گونه نوشتار از نامه و گزارش و سند و خاطره و سفرنامه و نشریات ادواری (روزنامه و مجله) و کتاب معمولی است. در عصر ما عکس و تصویر و نقشه و نوار و صفحه سمعی و بصری و کامپیوتری را نیز باید بر آنچه برشمردیم اضافه کرد.

نظر این مقاله به کتابخانه‌های پژوهشی (یا کتابخانه‌های منابع) است که به طور خلاصه مؤسسه‌ای است که نه تنها کتاب را به معنای عام بالا به دست آورده و در خود جای می‌دهد و قرن‌ها محفوظ می‌دارد، بلکه گنجینه‌های خود را به علاقه‌مندان و پژوهندگان به وجهی آسان و شوق‌آفرین عرضه می‌نماید و در دسترسشان می‌گذارد تا در مطالعات و تحقیقات خویش از آنچه از پیش معلوم شده بی‌خبر نمانند و از دوباره کاری و اتلاف وقت‌گران‌بها در امان باشند؛ همواره در مرزهای دانش قدم زنند؛ دنباله کار مفید پیشینیان را بگیرند و خود گامی به پیش بردارند تا بدین ترتیب جامعه در مسیری مترقی حرکت کند و نیازهای جسمانی و روحانی خود را هر روز بهتر و بیشتر برآورده سازد. از تعریف تفصیلی کتابخانه پژوهشی می‌گذریم. کافی است بگوئیم که کتابخانه پژوهشی فراگیرنده فرهنگ و دانش و اندیشه‌های انسانی و دستاوردهای تلاش دانشمندان در جامعه‌های بشری است که برای مدرسانی به انسان‌ها تأسیس می‌شود تا سطح فرهنگ آنان را بالا برد و ایشان را از نظر مدنیت مادی و روحانی به کمال مطلوب نزدیک‌تر سازد و حاصل سال‌ها کوشش دانش‌پژوهان را به نسل‌های آینده تحویل دهد.

کتابخانه مخزن مرده‌ای از کتاب‌های فرسوده و بی‌استفاده نیست، بلکه از آن به عنوان دانشگاهی عمومی و آزاد نام برده می‌شود.

به اعتقاد سازمان یونسکو کتابخانه مهم‌ترین نهاد آموزشی همگانی و دائمی و مهم‌ترین وسیله‌ای است که به یاری آن سابقه افکار و عقائد و حاصل اندیشه‌های خلاق بشری آزادانه و رایگان در اختیار همگان قرار می‌گیرد.

کتابخانه در هر جامعه نشانگر روح آن جامعه است. جامعه‌ای که در آن روح فعالیت و سازندگی و پژوهش وجود دارد دارای کتابخانه زنده و فعال است.

وقتی حوادث اخیر ایران فانی را خواسته یا ناخواسته راهی انگلستان کرد و در اثر بی‌کاری و یا کم‌کاری فرصتی اجباری برای مطالعه فراهم آمد با چند کتابخانه بزرگ این مرز و بوم کتاب‌پرور، به ویژه کتابخانه بریتانیا، از نزدیک آشنا شدم و با مقایسه ساده‌ای دریافتم که آنچه ما در ایران به نام کتابخانه داشتیم بیشتر مجموعه‌هایی بود ناقص از کتاب‌هایی نامتجانس که گاه در بنائی مجلل و گاه در زیرزمینی محقر انبار شده بود. اگر چند کتابخانه را استثنا کنیم در این مراکز که بهتر است آنها را "کتاب‌انبار" بنامیم نه عرضه قابل ذکری دیده می‌شد و نه تقاضای قابل توجهی. کتابخانه زنده و فعال با مجموعه‌هایی مربوط و پیوسته کجا و کتاب‌انباری بی‌حرکت و بی‌جان با مجلداتی نامربوط و گسسته کجا.

همیشه تعجب می‌کردم که چرا ما ایرانیان در موارد بسیاری که به فرهنگ و تمدن ایران زمین مربوط است کم‌تر تحقیقی از خود داریم و بیشتر باید به تفحصات و انتشارات غربیان تکیه کنیم. حتی اگر قرار است کلیات سعدی و یا شاهنامه فردوسی تجدید چاپ شود برای یافتن نسخه‌های معتبر قدیمی باید راهی کتابخانه‌های معتبر اروپا شویم. این حالت تعجب که ناشی از ندانستن علت بود به تدریج برطرف شد و معلوم گردید که یکی از علل اصلی، نداشتن کتابخانه‌های مجهز پژوهشی است. در ممالک در حال توسعه اگر هم شخصی یا سازمانی به فکر ایجاد کتابخانه بیفتد، قبل از همه چیز ساختمان چشمگیری در نظرش مجسم می‌شود. در جایی خواندم که در دوران رونق اقتصادی ایران در دهه هفتاد (۱۹۷۰-۱۹۷۹ م.) بازار کتاب از رونق دور و همچنان کساد بود. کتابفروشی در انتظار مشتری ساعت‌شماری می‌کرد و گه‌گاه با دستمالی چرکین گرد از کتاب‌های فروش نرفته‌اش می‌زدود. نوکیسه‌ای که با موج رونق اقتصادی بدون زحمت و تقلانی به ساحل نعمت و ثروت پرتاب شده و خانه بزرگی در زعفرانیه ساخته بود - که در آن دوره اهمیت بعضی نفوس به ابعاد خانه بود - وارد دکان شد. کتابفروش خوشامدگویان جلو رفت که چه کتابی مورد نظر تان است؟ خریدار نگاهی سطحی به قفسه‌های پر از کتاب انداخت و پرسید که آیا از این کتاب‌ها نسخه‌های دیگری هم دارید؟ فروشنده با تعجب سر و وضع مرتب خریدار را برانداز کرد و گفت: معمول بر این است که از هر کتاب نسخه‌ای به عنوان نمونه در قفسه می‌گذاریم؛ نسخه‌های دیگر در انبار زیرزمین است. خریدار مشغول انتخاب شد و با دقت خاصی چند کتاب را کنار گذارد. فروشنده از اینکه بعد از مدت‌ها با نفسی کتابخوان و کتابدوست رو به رو شده است مسرور بود تا آنکه خریدار اظهار داشت که در اروپا خانه‌هایی را دیده است با اطاقی به نام کتابخانه، آراسته به قفسه‌های زیبا و مملو از کتاب‌های هم‌شکل و هم‌قد. اینک در نظر دارد که از هر یک از کتاب‌هایی که جدا کرده است پنجاه عدد بخرد و در قفسه‌هایی که تهیه کرده پهلوی هم بچیند و چشم‌انداز زیبایی به کتابخانه اختصاصی خود بدهد و از این راه برای میهمانان - لایب همفکر خویش - حظ بصر و بهجت خاطر فراهم آورد.

این داستان اگر هم ساختگی باشد طنزی است نزدیک به حقیقت. آن جا که ارزش کتاب به اندازه جلد است و اهمیت کتابخانه به ابعاد ساختمان، دیگر جایی برای پژوهنده جدی باقی نیست. اگر هم تحقیقی در کار باشد سطحی و نمایشی است. شاهد این ادعا وضعی است که در بسیاری از کشورهای

در حال رشد وجود دارد که کتاب‌انبارهای متعددی با ساختمان‌های مجلل و مفصل ترتیب داده‌اند ولی از پژوهش و پژوهنده اثری و خبری نیست. متأسفانه در عصر ما در میان بسیاری از مردم دنیا و از جمله ایرانیان کتاب خواندن و به بیان جامع‌تر "سود بردن از کتاب" چندان معمول نیست. باید به همین حد قانع شد که بعضی کتاب را به عنوان جزئی از تزیینات منزل بخرند و احتمالاً آن را بگشایند و نظری به بعضی صفحه‌های عکس‌دار آن بیندازند.

کتابخانه چون باغی است مصفاً و هر کتاب گلی است با رنگ و بوئی دیگر، با این تفاوت که: گل همین پنج روز و شش باشد وین گلستان همیشه خوش باشد ولی برای درک عطر و رنگ گل، شامه و بینائی لازم است و این حسّی است که از طفولیت باید در شخص پرورده شود.

ولی رابطه مردم ایران با کتاب و کتابخانه در دوران‌های شکوفائی ایران باستان و سده‌های اولیه اسلامی چنین نبوده است. تاریخ تمدن بشری شاهد آن است که دوران شکوفائی علمی و فرهنگی هر ملتی از دیرباز با رونق کتاب و کتابخانه همراه و همگام بوده است. در این مقاله کوتاه ناچار به سیری سریع در این تاریخ تمدن‌ها می‌پردازیم:

مصر - مصری‌ها از زمان بسیار دور با نوشتن و ضبط آشنائی داشتند. در کتابخانه ملی فرانسه قطعه‌ای کاغذ پاپيروس مصری^۱ وجود دارد که حدود ۴۲۰۰ سال قبل روی آن مطالبی نوشته شده است. در کاوش‌های اخیر در خرابه‌های بعضی شهرهای قدیمی مصر به تصویرهای خطی در مقبره‌ها برخورد کرده‌اند که مربوط به ۵۰۰۰ سال قبل است. بر قبر صاحب‌منصبی در دوره سلسله چهارم پادشاهان مصر مطلبی از طرف منشی "کتابخانه" نقر شده که بیانگر وجود کتابخانه در ۵۰۰۰ سال قبل در مصر است. رامسس دوم، فرعون مصر، حدود ۳۲۰۰ سال قبل در کاخ خود کتابخانه‌ای داشت که ۲۰۰۰۰ ورق پاپيروس را در بر می‌گرفت و آن مکان را "خانه زندگی روح" می‌نامیدند.

بین النهرین - در بین النهرین ۴۷۰۰ سال قبل کتابخانه بزرگی تأسیس شده بود. آشور بانیپال حدود ۲۶۵۰ سال قبل به منشیان خود فرمان داد که آنچه از ادبیات بابلی و سومری بر جای مانده گرد آورند و از آنها نسخه‌برداری کنند. سپس همه این نسخه‌ها را در کتابخانه بزرگ خود در نینوا جای داد. این کتابخانه پس از گذشت ۲۵ قرن تقریباً سالم و دست‌نخورده به جهان امروز رسیده است. حدود ۳۰۰۰۰ لوحه گلی این کتابخانه طبقه‌بندی شده و به هر لوحه برجسی متّصل است که آسان شناخته شود. اگر مصریان برای نوشتن از کاغذ پاپيروس استفاده می‌کردند در بین النهرین از لوحه گلی سود می‌بردند.

چین - در چین نیز سابقه کتابخانه به ۵۰۰۰ سال قبل می‌رسد. مورّخ چینی "زوماتشین آن لودره" از کتابخانه "چو" که پیش از کنفوسیوس می‌زیسته خبر داده است و این مربوط به ۳۰۰۰ سال قبل است.

یونان - در یونان باستان کتاب‌ها را بر پاپيروس مصری می‌نوشتند تا آنکه بطلمیوس ششم، از شاهان بطالمه مصری، به امید اینکه از توسعه کتابخانه معتبر پرگامون جلوگیری کند صدور پاپيروس را

به خارج ممنوع کرد. یونانی‌ها پس از آن از چرم گوسفند و گوساله برای نوشتن استفاده کردند و تعداد کتاب‌ها به اندازه‌ای شد که برای نگاهداری آنها کتابخانه‌هایی به وجود آمد. قدمت بعضی کتابخانه‌های یونانی در جزیره کیرت به ۴۰۰۰ سال قبل می‌رسد که نشانگر وجود خط و کتابت در دوران قبل از همر است.

پرگامون از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های پیش از میلاد مسیح است. این مرکز بیش از ۲۰۰۰۰۰ طومار داشته و وقتی کتابخانه اسکندریه در سال ۴۷ قبل از میلاد در شورش مردم مصر بر ضد قیصر روم طعمه حریق شد انونیوس رومی طومارهای کتابخانه پرگامون را به کلتوپاترا ملکه مصر بخشید که کتابخانه اسکندریه را احیا کند.

روم - در دوران رومی‌ها کتابخانه اسکندریه شهرت خاصی یافت. این کتابخانه به همت و فرمان اسکندر کبیر و توسط بطلمیوس اول، نخستین پادشاه بطالمه، در سال ۲۹۰ قبل از میلاد تأسیس شد. پس از مرگ بطلمیوس، فرزند او فیلا دلفوس آن کتابخانه را کامل کرد. این مرکز که به "آکادمی اسکندریه" معروف شد دارای موزه و مدرسه و مرکز پژوهش‌های علمی نیز بود و بزرگ‌ترین مجموعه کتاب‌های یونانی در آن گردآوری و تنظیم و فهرست‌بندی شده بود. شمار کتاب‌ها و طومارهای این مرکز را پانصد هزار گفته‌اند. کتابخانه اسکندریه نه تنها حافظ این کتب بود، بلکه وسائل و دانش لازم برای فهم این کتاب‌های علمی را در اختیار دانش‌پژوهان قرار می‌داد؛ به عبارت دیگر یک کتابخانه کامل پژوهشی بود. در سال ۴۷ پیش از میلاد در شورش مردم مصر بر ضد قیصر روم این کتابخانه خسارت فراوان دید ولی با اهدای طومارهای کتابخانه پرگامون نضجی تازه یافت و تا قرن سوم میلادی زیر نظر رومی‌ها به حیات خود ادامه داد. در قرن سوم به علت جنگ‌های داخلی به کلی از بین رفت و قسمتی از آن که تا آخر قرن چهارم باقی مانده بود از طرف مسیحیان متعصب به آتش کشیده شد.

ترجمه تورات به زبان یونانی آن جا صورت گرفته است. این کتابخانه به جمع کتاب بسنده نمی‌کرده، بلکه با کمک دانشمندان و پژوهندگان خود به تولید کتاب‌های پرارزش علمی می‌پرداخته است. نوشته‌های پراکنده همر در این مرکز به صورت کتابی تدوین شد و مجموعه‌های بسیاری که متعلق به افراد بود در زمان حیات و یا بعد از مرگ آنان به این کتابخانه راه یافت و آن را غنی‌تر کرد. ایران - ابن ندیم در کتاب معروف خود الفهرست از خطوط ایرانی پیش از اسلام یاد کرده و به نقل از ابن مقفع فارسی نوشته است که ایرانیان دارای هفت نوع خط بودند و خود به چهار خط دیگر آرامی، پیرآموز، مانوی و پارتی اشاره کرده است.

ایرانیان این خطوط را بر سنگ‌ها نقر می‌کردند (می‌کنند) و یا روی لوحه گلی می‌نوشتند و گاهی لوحه گلی را مانند آجر می‌بختند که محکم شود. اعلامیه معروف کورش کبیر که در موزه بریتانیا نگاهداری می‌شود روی استوانه کوچک گلی نقر شده است. گاهی مطالب مهم را روی ورق زر یا سیم می‌کوبیدند. بعدها از توز (پوست درخت خدنگ) و از پوست دباغی‌شده حیوانات مانند گاو و بز استفاده کردند. این روش به پیش از پیدایش آئین زرتشت مربوط است چه آن طور که از روایات

زرتشتی برمی آید اوستا را بر روی ۱۲۰۰ تخته پوست گاو نوشته بودند. ابن ندیم به نقل از ابوسهل بن نوبخت ایرانی می نویسد:

«ضحاک در زمین های سواد شهری بنا کرد و آن را جایگاه علم و علماء قرار داد و ۱۲ کاخ به شماره برج های آسمانی در آن بنا نهاد و هر کاخی را به نام یکی از برج های آسمانی تسمیه کرد. آن گاه برای کتاب های علمی در آنها خزانه های ساخت و دانشمندان را در آن کاخ ها جای داد؛ کاخ هایی که بر سنگ ها و تخته های آن انواع علوم نقش و نقر شده بود. متأسفانه در حمله اسکندر این همه در آتش سوخت و از بین رفت.»

باز ابن ندیم از قول ابومعشر بلخی می نویسد:

«پادشاهان ایرانی برای نگهداشت دانش ها اهتمام بسیاری داشتند و برای حفظ کتاب ها از آسیب های زمانه وسیله ای از محکم ترین اسباب برمی گزیدند که تاب مقاومت در برابر هر گونه پیش آمدی را داشته باشد و عفونت و پوسیدگی در آن راه نیابد، و آن پوست درخت خدنگ بود که آن را "توز" می نامیدند... و برای نگاهداری این نوشته ها در صدد برآمدند تا بهترین مکان را جهت بنیاد کتابخانه انتخاب کنند که از زمین لرزه برکنار و گِلش چسبندگی داشته باشد و برای ساختمان های محکم مناسب باشد. سرانجام پس از جستجوی بسیار شهر اصفهان را که دارای این خصوصیات بود برگزیدند... و عمارتی رفیع در آن جا بنیاد نهادند به نام "سارویه". این ساختمان که به صورت دالانی بود که با ساروج ساخته شده بود سالیان دراز در زیر خاک از نظرها پنهان بود تا بالاخره کشف شد^۲ و در آن کتاب های بسیاری از نوشته های پیشینیان نهاده بودند. این آثار بر پوست درخت خدنگ نوشته شده بود و دانش های گوناگونی را شامل می گردید. بنای این کتابخانه را به تهمورس، پادشاه پیشدادی، نسبت داده اند و این بنا شباهت زیادی به اهرام مصر داشته است.»

معلوم شده است که در دوره هخامنشیان کتابخانه های مهمی در ایران وجود داشته و نوشته اند که اسکندر کتاب های بسیاری را از ایران به اسکندریه برد و فرمان داد که آنها را ترجمه کنند. در دوران مادها و هخامنشیان مرکز اسناد دولتی (کتابخانه شاهی) وجود داشته که بر حسب مندرجات کتاب عزرا از کتب تورات بر وجود یکی از آنها در اکیاتان (همدان) و نیز در شوش آگاهی داریم. اصطلاح "دژ نپشت" یا "قلعه الکتابات" یا کتابخانه اگرچه از عهد اشکانی متداول شده، بایستی مربوط به دوره های پیش از آن باشد. در نقاط مختلفی از ایران زمین دژنپشت هایی وجود داشته که گفته اند اوستا و کتب دینی و علمی و ادبی در آنها نهاده بوده و نگاهداری می شده است.

جندی شاپور - حرکت علمی و پژوهشی ایرانیان در زمان ساسانیان در آکادمی جندی شاپور (یا گندی شاپور) به اوج خود می رسد. جندی شاپور شهری بود که شاپور اول ساسانی در خوزستان ساخت (قرن سوم میلادی) و می گویند که نام آن در اصل "وه آندو شاهپور" (Véh-Andiv i

(Sháhpuhr - یعنی "به از انطاکیه شاهپور" و یا "شهر شاهپور بهتر از انطاکیه" - بوده است. این شهر در شمال غربی شوشتر کنونی واقع بود. شاهپور اسیران رومی را در بنای آن به کار گماشت و آن شهر به فرمان وی از آغاز کانون دانش و دانشمندان گردید. در آکادمی^۳ جندی شاهپور که از جمله دارای کتابخانه بزرگی بود پاره‌ای از کتاب‌های یونانی به پهلوی ترجمه شد. این آکادمی حدود ۵۰۰ سال تا قرن هشتم یا نهم میلادی (دوم یا سوم هجری) برپا بود و در آن جا از جمله پزشکان علاوه بر طب ایرانی از تجربه‌های ملت‌های دیگر یعنی از طب هندی، یونانی، اسکندرانی و سریانی سود می‌بردند. به ویژه در زمان پادشاهی انوشیروان دامنه تحقیق در آن شهر توسعه یافت. در سال ۵۲۹ م. که آکادمی آتن تعطیل شد عده‌ای از فلاسفه و دانشمندان یونانی به دربار ساسانی رفتند و مورد استقبال انوشیروان قرار گرفتند. شاید در زمان همین پادشاه بود که مدرسه معروف پزشکی جندی شاهپور تأسیس گردید و طیب مشهور ایرانی، برزویه، از طرف پادشاه به هند فرستاده شد که کتاب‌های علمی به زبان سانسکریت را جمع‌آوری کند و به ایران بیاورد تا به زبان رایج آن روز ترجمه شود. معروف است که بازی شطرنج را هم او از هند به ایران آورد.

در آن زمان در آکادمی جندی شاهپور علم نجوم رونق خاصی داشت و زیج شهریار که پایه زیج‌های بعدی اسلامی است در آن دوره تدوین شد. کتاب کارنامه اردشیر محصول آن عهد است و تنظیم و فصل‌بندی کتاب اوستا و خط اوستائی را به آن عصر نسبت داده‌اند. اسطوره‌های کهن ایرانی نیز در همان اوان به نام خدای نامک تنظیم شد که بعداً مورد استفاده حکیم طوس در تدوین شاهنامه فردوسی قرار گرفت.

در آکادمی جندی شاهپور که آن را جامع‌ترین مجمع فرهنگی ساسانیان دانسته‌اند فرهنگ زرتشتی با علوم یونانی و هندی در هم آمیخت و آن مرکز را تبدیل به بزرگ‌ترین مرکز علمی و تحقیقی دوره ساسانیان کرد. دانش‌پژوهان و دانشمندان از همه جای دنیای آن زمان برای کسب علم و معرفت و شکوفائی استعداد خود راهی جندی شاهپور می‌شدند.

دوره بعد از ظهور اسلام

کتاب و کتابخانه در اسلام مهم شمرده شده است. این اهمیّت به دلیل آیات متعدّد قرآن و روایات بسیار در مورد تعلیم و تربیت و کتابت است. از جمله سوره علق (خون بسته) است. سوره علق سوره ۹۶ قرآن است که از سوره‌های مکّیه است و ۱۹ آیه دارد و بنا بر قول مشهور شامل اولین آیات نازلّه بر حضرت رسول و اولین سوره قرآن بر حسب زمان می‌باشد که با کلمه "اقرأ" شروع می‌شود، یعنی بخوان: «اقرأ باسم ربّک الذی خلق، خلق الانسان من علق، اقرأ و ربّک الاکرم، الذی علّم بالقلم، علّم الانسان ما لم یعلم.» (سوره علق، آیه‌های ۱-۵)

یعنی ای پیامبر، قرائت کن به نام پروردگارت که آفریننده است؛ آن خدائی که آدمی را از خون بسته بیافرید. بخوان و خدای تو کریم‌ترین کریمان است؛ آن خدائی که بشر را نوشتن به قلم آموخت، و به انسان آنچه را نمی‌دانست تعلیم داد.

این تأکيدات سبب توجه مسلمانان به کتاب و به تبع آن به کتابخانه گردید. در همان سده‌های نخستین هزاران تن از عالمان و فقیهان و محدثان و دانشوران مسلمان به تدوین علوم اسلامی پرداختند و در رشته‌های گوناگون رساله‌ها و کتاب‌ها و مجموعه‌های ارزشمندی تألیف کردند و از این رهگذر کتابخانه‌های بسیاری تأسیس شد. باگذشت زمان تألیف کتاب و تأسیس کتابخانه از آن رو که کاری مفید و حتی مقدس شمرده می‌شد شتاب بیشتری گرفت و در اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم هجری، با ظهور نهضت ترجمه در بغداد، مرکز حکومت عباسیان، به اوج شکوفائی رسید.

ابن ندیم در الفهرست گوشه‌هایی از این فعالیت‌های علمی و فرهنگی را گزارش داده است و اسامی بسیاری از مترجمان و نویسندگان و کتاب‌هایشان را ذکر نموده و نخستین کتاب‌شناسی اسلامی را تألیف کرده است.

پس از او نفوس دیگری نیز به فهرست کردن کتب و کتاب‌شناسی آثار و تألیفات دانشمندان مسلمان پرداختند که برای نمونه می‌توان به فهرست شیخ طوسی، فهرست نجاشی، فهرست شیخ متجب‌الدین رازی، فهرست ابن خیر اندلسی، فهرست معالم العلماء ابن شهر آشوب، و در این اواخر به کشف الظنون حاجی خلیفه، ایضاح المکنون و هدیه العارفین بغدادی، کشف الحجب و الاستار سید اعجاز حسین، کشف الاستار سید احمد صفائی و الذریعة آقا بزرگ طهرانی اشاره کرد.

در این مقاله فقط به کتابخانه بیت الحکمة بغداد اشاره‌ای می‌کنیم و می‌گذریم. بیت الحکمة بغداد در سال ۷۴۹ م. (۱۳۲ ه. ق.) در شروع حکومت عباسیان تأسیس شده است. هدف اصلی از تأسیس این مرکز علمی که کتابخانه عظیمی در قلب آن قرار داشت ترجمه آثار علمی یونانی و ایرانی و هندی به عربی بود. در زمان خلافت هارون الرشید این مؤسسه ترقی بسیار کرد و در دوره خلافت مأمون (۸۱۳-۸۳۳ م. - اوائل قرن سوم هجری) به اوج شکوفائی خود رسید و به صورت آکادمی علوم و تحقیقات علمی درآمد.

بسیاری از دانشمندان از دنیای اسلامی و حتی غیراسلامی برای اشتغال علمی و در عین حال دریافت حقوق و مزایائی که در دنیای آن زمان، به مانند امریکای این زمان، بی‌نظیر بود راهی بغداد شدند. وقتی مأمون لشکر امپراتور روم شرقی را در انقره (آنکارا) شکست داد از جمله شرایطی که به امپراتور مقهور تحمیل کرد این بود که تعداد زیادی از کتاب‌های اصیل یونانی را از قسطنطیه به بغداد بفرستد. امپراتور ابتدا در اجرای این ماده قرارداد درنگ داشت ولی بر اثر اصرار و پی‌گیری مأمون تعداد زیادی کتاب بار یک‌صد شتر کرد و به بغداد فرستاد. بیت الحکمة از هر محلی که امکان داشت کتاب تهیه می‌کرد، از جمله تعداد زیادی از کتاب‌های آکادمی جندی شاپور را به بغداد بردند.

تعداد کتاب‌های این مرکز فرهنگی را که در آن زمان همه دستنویس بود بیش از چهارصد هزار دانسته‌اند. بسیاری از کتب علمی دنیای قدیم از یونانی و ایرانی و هندی در آن زمان به عربی ترجمه شد و دو رصدخانه نیز، یکی در بغداد و دیگری در دمشق، به این کتابخانه منضم گردید. کتاب معروف هیئت بظلمیوسی به نام المجسطی در این مرکز به عربی ترجمه شده است.

بیت الحکمة بغداد شباهت زیادی به کتابخانه‌های اسکندریه و جندی شاپور داشته و فرهنگستان

علوم بوده است. دانشمندان ایرانی در فعالیت‌های تحقیقی این مرکز فرهنگی نقش مهمی ایفا کرده‌اند. نفوسی چون سهل بن هارون فارسی، سعید بن هارون فارسی برادر سهل، سلم و یا به قولی سلمان، ابوسهل فضل بن نوبخت فارسی، یحیی بن ماسویه و بسیاری دیگر از این جمله بودند. حتی از مسیحیان و کلیمیان نفوسی آن جا مشغول به کار بودند مانند سندن بن علی یهودی که رئیس رصدخانه بوده و جُبیش بن حسن اَسم مسیحی که از زبان سریانی به عربی ترجمه می‌کرده است. فتنه‌ها و آشوب‌های مختلفی که پس از مأمون در بغداد پدید آمد باعث ضعف این مرکز شد و مغولان بی‌دانش در سال ۱۲۴۵ م. این مرکز را به کلی ویران کردند. کتاب‌ها یا به غارت رفت و یا در آتش سوخت و یا به دجله فرو ریخته شد. می‌گویند تا آن حد کتاب به دجله ریخته بودند که سدی به وجود آمده بود و مغولان از روی آن عبور می‌کردند و آب دجله به سبب مرکب کتاب‌ها سیاه شده بود. هرچند این گزارش‌ها اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد ولی دلیل بر خصومت و بی‌دانشی سربازان مغولی است. فقط بعد از فتح بغداد توسط هلاکو خان مغول، به کوشش خواجه نصیرالدین طوسی و یارانش تعدادی کتاب نجات یافت و به رصدخانه مراغه منتقل شد.

نتیجه‌ای که از مقایسه تاریخ کتابخانه‌ها با تاریخ عمومی ملل مسلمان عاید می‌شود این است که دوران شکوفائی تمدن اسلامی کمابیش با رونق کتابخانه‌های اسلامی همزمان است و با انهدام و یا محدود شدن این مراکز فرهنگی و توقف کارهای تحقیقی، سیر نزولی تمدن اسلامی نیز شروع می‌شود و اروپائیان که در قرون وسطی کتابخانه‌های معتبری نداشتند وارث فرهنگ اسلامی می‌گردند و کتابخانه‌های خود را، به ویژه بعد از تکمیل صنعت چاپ در اروپا توسط گوتنبرگ آلمانی، از اواسط قرن پانزدهم با شتاب فراوان توسعه می‌دهند و همزمان، رونق فرهنگی و اقتصادی و سیاسی آنان آغاز می‌گردد و در نتیجه از ملل مسلمان پیشی می‌گیرند و این حرکت هنوز هم ادامه دارد.

کتابخانه‌های اروپائی

نام چند کتابخانه اروپائی فهرست‌وار آورده می‌شود. کتابخانه قسطنطین در قرن سوم میلادی در بیزانس تأسیس شد و در قرن پانزدهم به دست ترکان عثمانی افتاد. کتابخانه دیر سن کاترین نیز از کتابخانه‌های بسیار قدیمی اروپائی است. کتابخانه دانشگاه سوربن پاریس در ۱۲۹۰ م. با ۱۰۱۷ جلد کتاب تأسیس شد و همزمان با آن کتابخانه‌های آکسفورد (۱۲۸۹ م.) و کمبریج در انگلستان پا گرفت. قرن شانزدهم - میکل آثر بر حسب دستور ژولیو دو مدیسی در سال ۱۵۷۱ م. کتابخانه فلورانس را بنیاد کرد. در قرن شانزدهم کتابخانه‌های هامبورگ در آلمان و اسکوریال در اسپانیا و کتابخانه معروف واتیکان تأسیس شد. در این دوران مردم اروپا به حدی کتاب را گرامی می‌داشتند که حاضر بودند هر قیمتی را برای آن بپردازند. به این ملاحظه سرفت کتاب رواج یافته بود. لذا کتابخانه‌های زنجیردار به وجود آمد که جلد کتاب را با زنجیری به طول یک تا دو متر به قفسه می‌بستند و کتاب را فقط روی میزهایی که به قفسه محکم شده بود می‌توانستند مطالعه کنند. از این نوع کتابخانه‌ها هنوز بعضی موجود است؛ از جمله کتابخانه زنجیردار کاتدرال هرفورد انگلستان است که ۱۵۰۰ جلد کتاب

زنجیر شده دارد.

قرن هفده - در قرن هفدهم کتابخانه پاریس تأسیس شد که امروز عنوان کتابخانه ملی فرانسه را حائز است. در سال‌های اخیر تک‌ساختمان عظیمی برای این کتابخانه در تولبیاک (Tolbiac) نزدیک ایستگاه راه‌آهن اوسترلیتز (Austerlitz) پاریس بنا کرده‌اند که هم امسال افتتاح شده است. این بنا بزرگ‌ترین تک‌ساختمان کتابخانه پژوهشی در جهان است. طول آن حدود ۳۸۰ متر و عرض آن حدود ۲۰۰ متر است که در زمینی به مساحت ۷۵۰۰۰ متر مربع در ۶ تا ۱۰ طبقه ساخته شده و چهار برج در چهار گوشه آن به صورت کتاب نیم‌باز به ارتفاع ۸۰ متر سر به آسمان کشیده است. گرداگرد این بنای عظیم پله‌های سرتاسری قرار دارد که به سبک پله‌های اهرام مصر و نمود میدان‌های بزرگ ورزشی است. داخل بنا حدود ۴۰۰ کیلومتر قفسه کتاب و ۳۰۰۰ میز مطالعه نصب شده است. بنده به اتکای سابقه مهندسی مساحت کلی این ساختمان را ۸۰۰۰۰۰۰ متر مربع و هزینه آن را ۷۰۰۰ میلیون دلار امریکائی برآورد کردم که شاید با حقیقت تفاوت زیادی نداشته باشد.

فهرست کتاب‌ها کامپیوتری است و هر کسی می‌تواند خود کتاب مورد نظر را در فهرست پیدا کند و از شرایط استفاده و توضیحات اختصاصی در مورد هر کتاب مستحضر شود و همان‌جا سفارش خود را برای دریافت کتاب ابلاغ کند. بعضی از کتاب‌های خطی قدیمی روی صفحه کامپیوتری (CD-ROM) نقل و ذخیره شده است. این قبیل کتاب‌ها را می‌توان روی صفحه کامپیوتر آورد و ورق زد و صفحات آن را بزرگ و کوچک کرد.

دسترسی به فهرست کتابخانه از طریق شبکه اینترنت (Internet) از فاصله دور نیز امکان دارد. برای مثال شخصی در استرالیا از طریق کامپیوتر خود و شبکه اینترنت به فهرست کتابخانه ارتباط می‌یابد؛ کتابی را برمی‌گزیند و اگر آن کتاب در صفحه کامپیوتری ذخیره شده باشد آن را روی پرده کامپیوتر خود می‌آورد و ورق می‌زند و می‌خواند و صفحه‌های مورد نظر را با چاپگری که دارد نسخه‌برداری می‌کند. اگر به پاریس رفتید نصف روزی به تماشای این کتابخانه بروید و ببینید که ملت فرانسه جامعه‌ای است فرهنگی و نه فقط فرنگی.

قرن هجده - کتابخانه معروف بریتانیا در قرن هجدهم تأسیس شد. قسمت اصلی این کتابخانه به زودی از موزه بریتانیا به ساختمان جدید خود که بنائی جالب توجه و بزرگ ولی به مراتب کوچک‌تر از ساختمان کتابخانه ملی فرانسه است منتقل خواهد شد. در این کتابخانه بیش از سی میلیون اثر نگاهداری می‌شود.

قرن نوزده - در اوائل قرن نوزدهم کتابخانه‌ای در شهر واشنگتن امریکا به نام کتابخانه کنگره تأسیس شد که در حال حاضر بزرگ‌ترین کتابخانه جهان است و در سه ساختمان عظیم جنب ساختمان کنگره امریکا مستقر شده است. این کتابخانه نزدیک یک صد میلیون اثر را در خود جای داده و به تمام وسائل لازم برای استفاده آسان پژوهندگان از گنجینه‌های خود مجهز است.

منظور این است که کتابخانه همواره ابزاری مهم و لازم برای پیشرفت فرهنگ بوده است چه فرهنگ اجتماعی، چه فرهنگ علمی و چه فرهنگ دینی.

پانیزی (Sir Anthony Panizzi) مشهورترین رئیس کتابخانه بریتانیا که در قرن نوزدهم می‌زیسته می‌گوید که در یک جامعهٔ دموکراتیک باید وسائل لازم برای پژوهش و حقیقت‌جویی - به اصطلاح بهائی تحرّی حقیقت - در اختیار عموم مردم قرار گیرد و این تنها از راه گشودن کتابخانه‌های پژوهشی به روی عموم میسر است چه کم‌تر کسی به انبوه کتاب‌های کمیاب و گران‌قیمت راه دارد.

امر بهائی

در هیچ آئینی به اندازهٔ امر بهائی تحصیل علوم و تحقیق و مطالعه تشویق نشده است. اصول تحرّی حقیقت، توافق علم و دین، تعلیم و تربیت عمومی شاهد این مدّعا است. در هیچ دین دیگری به اندازهٔ امر بهائی کتاب و آثار قلمی از هیاکل قدسی آن دین باقی نمانده است.

کتاب به معنای اعمّ ابزار اصلی برای فهم و درک امر بهائی و تبلیغ و انتقال آن به سایرین است. دانشمندان بهائی نیز در یک‌صد و پنجاه و چند سال گذشته بی‌کار ننشسته‌اند. آنان در هر موردی از تاریخ و استدلال و تعالیم و احکام صدها و بلکه هزاران کتاب و مقاله تألیف کرده‌اند. آثار بهائی به بیش از ۸۰۰ زبان و لهجه ترجمه شده است. آنچه نداریم کتابخانه‌های فعال پژوهشی است که یک یا چند نسخه از هر یک از آثار بهائی را در خود جای داده باشد تا مؤسسات امری و پژوهندگان و علاقه‌مندان به آسانی به آنها دسترسی داشته باشند و بتوانند با استفاده از این کتابخانه‌ها به ضرورت زمانی و مکانی به تدوین جزوه‌ها و اعلامیه‌ها و مقالات و رسالات لازم بپردازند و آن‌جا که برایشان میسر است دنبالهٔ تحقیقات پیشین را بگیرند و از دوباره کاری و اشتباه بر حذر بمانند؛ کاری که امروز به دشواری میسر است.

طبق آمار بهائی که در آخر سالنامه‌های «عالم بهائی» (*The Bahá'í World*) آمده است جامعهٔ بهائی همه چیز دارد جز کتابخانه که نام و نشانی از آن در این آمارها نیامده است.

آقای ویلیام کالینز (William P. Collins) امریکائی، فارغ‌التحصیل رشتهٔ کتابداری که از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۰ م. (۱۳ سال) در ارض اقدس مسؤول کتاب‌های مرکز بین‌المللی بهائی بوده و به زبان‌های فرانسه و روسی نیز آشنا است اولین کتابشناسی بهائی را تألیف کرده که عنوان آن «فهرست آثار چاپی امر بایی و بهائی به انگلیسی از ۱۸۴۴ تا ۱۹۸۵» است.^۴ این فهرست که در ۵۲۱ صفحهٔ بزرگ تنظیم شده آثار بهائی انگلیسی در ارض اقدس را به سیزده بخش تقسیم می‌کند:

- ۱- آثار حضرت بهاء‌الله ۱۴۳ جلد
- ۲- آثار حضرت باب ۹ جلد
- ۳- آثار حضرت عبدالبهاء ۲۱۳ جلد
- ۴- مخلوطی از آثار بالا ۳۱۱ جلد
- ۵- توقیعات حضرت شوقی افندی ۱۵۷ جلد
- ۶- دستخط‌های بیت العدل اعظم ۵۷ جلد
- ۷- کتاب راجع به امر بهائی و بایی ۲۸۱۹ جلد

از سال ۱۹۸۵ تاکنون یعنی ظرف ۱۲ سال گذشته که تألیفات امری به انگلیسی رونق بیشتری داشته به طور متوسط باید سالی ۳۰۰ فقره به رقم بالا افزود که در این صورت جمع کل آثار امری به انگلیسی - با این فرض که از هر اثر نسخه‌ای در ارض اقدس موجود است - در حدود ۱۱۰۰۰ است. بنده آمار آثار امری به فارسی و عربی از چاپی و خطی را ندارم. کتابشناسی این آثار منتشر نشده است؛ ولی با اتکاء به آمارهای که از کتابخانه فتح اعظم در حافظه دارم و بر اساس اطلاعات عمومی، رقمی حدود ۶۰۰۰ اثر را خیلی محتاطانه می‌دانم. به عبارت دیگر با توجه به تقسیم‌بندی آقای کالینز آثار امری به زبان فارسی و عربی در حال حاضر دست کم ۶۰۰۰ فقره است.

آیا محقّق بهائی به این همه آثار یعنی دست کم ۱۷۰۰۰ جلد فقط به زبان‌های فارسی و عربی و انگلیسی که دائم در حال رشد است و سالی حدود ۴۰۰ شماره بالا می‌رود دسترسی دارد؟ آیا جمع‌آوری این مقدار اثر در کتابخانه شخصی و یا حتی کتابخانه‌های محلی و ملی امکان‌پذیر است؟ برای اطلاع شما عرض می‌کنم که در کتابخانه بریتانیا تعداد آثار امری کم‌تر از پانصد است که تعداد قابل ملاحظه‌ای از آن ردیّه است.

در ارض اقدس احتمالاً نسخه‌ای از اهمّ این آثار موجود است ولی مخصوص استفاده داخلی همان مرکز بین‌المللی بهائی است.

آیا باید تصوّر ما این باشد که ما آن‌گونه جامعه‌ای هستیم که اجرای هر کاری در آن جامعه بر عهده تشکیلات رسمی است. افراد و به اصطلاح بخش خصوصی جانی و نقشی ندارند. بر عکس، مقام فرد در جامعه بهائی عزیز و رفیع است. نماز در امر بهائی فردی است؛ اکثر عبادات فردی است؛ تبلیغ در درجه اول وظیفه‌ای است فردی. باید از افراد حرکتی باشد و از تشکیلات برکتی و هدایتی و نظارتی.

نفوس زیادی از اجبای ایرانی و گاه غربی موجودند که کتابخانه‌های کوچک امری برای استفاده شخصی فراهم کرده‌اند. تعداد کتاب‌های ایشان گاه از ۱۰۰۰ تجاوز می‌کند و احياناً شامل بعضی کتاب‌های خطی و اسناد تاریخی و عکس‌های ارزنده است. بسیاری از این نفوس به دلائل شخصی مایلند که مجموعه‌های ارزشمند خویش را در زمان حیات و یا بعد از درگذشت خود به مؤسسه مطمئنی هدیه کنند که به نامشان باقی بماند و مورد استفاده آیندگان باشد. جز کتابخانه‌های بزرگ

پژوهشی بهائی، چه مؤسسه‌ای می‌تواند و یا داوطلب است چنین مجموعه‌هائی را بپذیرد؟ کتابخانه‌های عمومی در مغرب‌زمین به آثار فارسی و عربی و به طور کلی به آثار مذهبی شرقی، جز در موارد استثنائی، علاقه‌ای نشان نمی‌دهند و عطشی برای دریافت کتب بهائی ندارند. اگر دست کم و به عنوان نمونه یک کتابخانه پژوهشی بهائی مثلاً در اروپا داشته باشیم این مجموعه‌ها که گذشت زمان قدرشان را والاتر خواهد کرد جائی برای خود خواهند یافت، وگرنه به تدریج پریشان می‌شوند و از بین می‌روند. مجموعه جناب بالیوزی با چند هزار جلد کتاب اگر به چنین کتابخانه‌ی فعالی منتقل نشود نه تنها بر خلاف نظر صاحب جلیل القدر خود مورد استفاده قرار نخواهد گرفت، بلکه در معرض خطر پوسیدگی و نابودی است.

* * *

وقتی چنین کتابخانه‌ای تأسیس شود به مانند موجودی زنده رشد می‌کند و به تدریج تبدیل به مرکز فعالیت‌های فرهنگی بهائی می‌شود و در تبلیغ و گسترش امر و ازدیاد معارف و تحکیم ایمانی افراد جامعه و بالمآل در اجرای نقشه‌ها و برنامه‌های امری از محلی و ملی و بین‌المللی نقشی سازنده به عهده می‌گیرد و چون ابزاری مؤثر و لازم عمل می‌کند.

از نظر تبلیغی دست کم در بیشتر ممالک غرب نقش کتابخانه عمومی که به روی متحرکان حقیقت باز باشد حتی مؤثرتر از نقش معبد است. شاید به همین دلیل است که کتابخانه‌های مذهبی بزرگی در سال‌های اخیر از جمله در لندن برپا شده است که کتابخانه اسماعیلی‌ها و کتابخانه الفرقان از آن جمله است.

به امید روزی که در آمار بهائی تعداد کتابخانه‌های بزرگ پژوهشی و دیگر کتابخانه‌های فعال بهائی همراه تعداد معابد و حقاظر قدس و مدارس تابستانه و دیگر مؤسسات بهائی ذکر شود این بحث را به پایان می‌برم.^۵

یادداشت‌ها

- ۱- پاپیروس (Papyrus) که واژه paper از آن است ساقه گیاهی آبرزی است که هنوز هم در دلتاهای رودخانه نیل می‌روید و در فارسی بردی نامیده شده است.
- ۲- منظور این است که در زمان ابن ندیم، حدود یک هزار سال قبل، کشف شد.
- ۳- آکادمی نام باغ زیتونی بوده است در یونان به نام Academus قهرمان یونانی که در آن افلاطون به شاگردان خود فلسفه تعلیم می‌داد و بعداً نامی شد عمومی برای مراکز مهم علمی و تحقیقاتی.
- 4- William P. Collins, *Bibliography of English-Language Works on the Bábí and Bahá'í Faiths 1844-1985* (Oxford: George Ronald, 1990).
- ۵- علاوه بر مأخذی که در یادداشت بالا از آن یاد شد مراجع مهم مطالعه به قرار زیر می‌باشند:
پیام بهائی، شماره ۲۰۹، آوریل ۱۹۹۷ م..
محمد بن اسحق ابن الندیم، الفهرست، نشر گوستاو فلوگل (Layizyik): ۱۸۷۱-۱۸۷۲ م..
محمود مرعشی، درآمدی بر دائرة المعارف کتابخانه‌های جهان (چاپ حافظ، ۱۳۷۴ ه. ش..
مسعودی، التنبیه و الاشراف، نشر دو خویه Michael Jan de Goeje (لایدن: بریل، ۱۸۹۴ م).

محمد معین، فرهنگ فارسی، نشر هفتم (طهران: سپهر، ۱۳۶۴ ه. ش.)، ج ۶.

Encyclopaedia Britannica, 15th ed. (1981), vols. 6, 10, 11.

The Bahá'í World (1925-1995), vols. 1-23.

Colin Steele, *Major Libraries of the World* (London: Bowker, 1976).

Bettina Bartz, Helmut Opitz, Elisabeth Richter (eds), *Internationales Bibliothek Handbuch (World Guide to Libraries)*, 12th ed. (München: Sauer, 1995), 2 vols.

Allen Kent, Harold Lancour (eds.), *Encyclopaedia of Library and Information Science* (New York: Marcel Dekker Publishers, 1968), 35 vols..

شعر عامیانه

فریدون وهمن

شعر عامیانه یکی از بخش‌های مهم و بزرگ ادبیات فارسی است که تا سی و چهار سال پیش از جنبه علمی آن طور که باید و شاید به آن توجهی نمی‌شد.

اسامی که روی این نوع شعر گذارده‌اند مثل "شعر عامیانه"، "ترانه‌های روستائی"، "ترانه‌های محلی" هیچ یک مفهوم علمی آن را نمی‌رساند. کلمه "عامیانه" بیشتر در ذهن معنی چیزی فاقد ارزش ذوقی و هنری، و یا مطلبی عامه پسند می‌دهد و از آنچه به انگلیسی Folk Poetry یعنی شعر توده‌ها یا شعر خلق باشد دور است. شعر روستائی و شعر محلی نیز تعریف درستی نیست زیرا شخص ذهنش معطوف به این می‌شود که این گونه اشعار را فقط در روستاها و دهات و ایلات می‌سرایند. حال آنکه ذوق و ابتکار مردم شهرها نیز می‌تواند خالق اشعار عامیانه باشد. در واقع هر جامعه‌ای می‌تواند ادبیات شفاهی و از آن جمله شعر داشته باشد و این امر منحصر به طبقه و گروه خاصی نیست.

ایرانیان در طول قرن‌ها سوای آنکه ساکن ده یا ایل بوده‌اند یا در قصبات و قراء و شهرهای بزرگ زندگی کرده باشند تعداد بی‌شماری اشعار عامیانه که روی کاغذ نوشته نمی‌شده سروده و خوانده‌اند. این نوع شعر هم عاشقانه است هم عرفانی، هم سیاسی است و هم اجتماعی. گوینده ناشناسی آن را می‌سراید و یکباره بر سر زبان‌ها می‌افتد و مورد قبول مردم کوچک و بازار قرار می‌گیرد. گاه شده است که برای آن آهنگ می‌سازند و مانند تصنیف آن را می‌خوانند. این نوع شعرست که در این مقاله مورد بررسی ماست و با این تعریف حال می‌توانیم آن را «شعر عامیانه» بنامیم.

شعر عامیانه را می‌توان به دو گروه تقسیم نمود. یکی آن بخش که مربوط به ایران قبل از اسلام می‌شود و دیگر بخشی که ایران را بعد از آمدن اسلام در بر می‌گیرد.

در دوران پیش از اسلام دو گروه مشخص شعر شفاهی می‌بینیم. یکی اشعار مذهبی و دیگر اشعار عامیانه اعم از غنائی یا حماسی.^۱

نخستین پدیده‌های ادبیات در هر ملّتی شعرست و از آن میان مسائل دینی که از دورترین زمان‌ها به زبان شعر گفته شده و از تقدّس بهره‌مند بوده اهمیت فراوان دارد. در طی قرن‌ها مردم این متون را حفظ کرده و به نسل بعد منتقل می‌نموده‌اند. اجداد ما ایرانیان از همان زمان که با هندی‌ها به طور مشترک زندگی می‌کردند و قوم هندوایرانی را تشکیل می‌دادند دارای ادبیات و اشعار دینی بودند که شامل افسانه‌ها و اساطیر و داستان‌های قهرمانان آنان نیز می‌شد. این داستان‌ها که بیشتر به صورت شعر بودند بازگویی سنن کهن ادبیات شفاهی ما می‌باشند و ریشه و اصلشان از شمال شرق ایران است. همین داستان‌هاست که بعداً در کتاب اوستا که کتاب مقدّس زردشتیان است وارد شد. کهن‌ترین بخش اوستا گاتهاست که از سروده‌های خود زردشت می‌باشد و قدمت آن به تقریباً ۳۰۰۰ سال پیش می‌رسد. بقیهٔ اوستا که شامل یشت‌ها و یسناست توسط سرایندگان گمنام از قدیم‌ترین روزگار تا زمان هخامنشیان و نیمهٔ دوران پارت‌ها سروده شده است.^۲ یشت‌ها مجموعهٔ گرانبهایی است که از آن‌ها می‌توان در تحقیق روایات ملّی و حماسی بهره برد. مثلاً آبان یشت دو بخش دارد که در بخش اوّل آن آناهیتا الههٔ آب مورد ستایش قرار می‌گیرد و در بخش دوّم با نام ستایندگان آناهیتا یعنی پادشاهان و پهلوانان و نامداران آن روزگار از شاهان ایران و توران مثل هوشنگ، جمشید، ضحاک، فریدون، گرشاسب، نوذر، افراسیاب، کیکاووس، سیاوش و غیره روبرو می‌شویم.^۳

پس از متون مقدّس گاتها و اوستا نخستین آگاهی ما از اشعار عامیانه در ایران بر اساس گزارش مورّخین یونانی است که از دوران هخامنشیان گزارش می‌دهند. بر اساس این نوشته‌ها می‌بینیم که خوانندگانی با ساز و ترانه کوروش پادشاه آن سلسله را می‌ستایده‌اند و داستان‌هایی دربارهٔ اصل و نسب او می‌خوانده‌اند از جمله اینکه هخامنش جدّ خاندان هخامنشیان پارس را شاهینی تربیت کرد و یا اینکه کوروش در خانوادهٔ چوپانی تربیت شد زیرا جدّ مادری او آستو آگس پادشاه ماد دستور داده بود او را به قتل برسانند و کسی که مأمور قتل بود بر او رحم آورد و او را به چوپانی سپرد، که این دو داستان شبیه است به داستان‌هایی که بعدها در متون پهلوی از جمله کارنامهٔ اردشیر بابکان دربارهٔ آغاز کار اردشیر ساسانی، و یا در شاهنامه دربارهٔ تولّد زال و رشد او به دست سیمرغ می‌بینیم.^۴

این سنّت یعنی روایت داستان‌ها به صورت شعر و همراه با آهنگ در زمان پارتی‌ها ادامه یافت و آوازه‌خوانانی که به ایشان گوسان می‌گفتند وجود داشته‌اند که نه تنها به دربار شاهان و منازل رجال و اشراف راه داشته‌اند بلکه در کوچه و بازار نیز راه می‌افتاده‌اند و داستان‌های قدیمی، یا مطالبی را که مربوط به عهد و زمان خودشان بوده با شعر و آهنگ می‌سروده‌اند. اشعار ایشان حماسه یا هجو و یا داستانی عشقی بوده است. در عروسی و عزا و در جنگ‌ها و پیروزی‌ها نیز شرکت داشته‌اند. آنچه می‌سرایده‌اند ممکن بود نقل افسانه‌ای از گذشتگان یا مطالبی باشد که خود دربارهٔ موضوع خاصی می‌سرودند. دربارهٔ لغت گوسان و معنای آن نظریات گوناگون ارائه می‌شود. به طور کلی آن را به

معنای "موسیقی دان" گرفته اند.^۵

از زمان پارتیان سه داستان باقی مانده است که دوتای آن را به زبان پهلوی در دست داریم و دیگری ترجمه فارسی آن را به نظم می‌شناسیم. آن‌ها که به زبان پهلوی است عبارتست از «یادگار زیران» که اثری حماسی است، و دیگری «درخت آسوریگ» است که مناظره بز با درخت مو است و هر کدام برتری خود را بر می‌شمارند. آن دیگر که به نظم فارسی است «ویس و رامین» است که فخرالدین گزرگانی در سال ۴۴۶ ه. ق. از روی روایات و داستان‌هایی که از عهد باستان (احتمالاً پارتی‌ها) هنوز بر سر زبان‌ها بوده تنظیم نموده و به روی کاغذ آورده است. در این اثر با نام گوسان و شیوه‌ای که شعر می‌سروده آشنا می‌شویم. از جمله در جایی گوسان آوازه‌خوان دربارست و در حالی که پادشاه و زن زیبا و جوانش و برادر پادشاه در مجلس شادی نشسته‌اند وی ساز را می‌گیرد و شعری می‌سراید که به طور غیر مستقیم حکایت از روابط عاشقانه زن پادشاه با برادر او دارد. بعد از خواندن این ترانه است که پادشاه با عصبانیت برمی‌خیزد و قصد جان برادر جوان خود را می‌کند. گزرگانی مجلس را این طور توصیف می‌کند:

نشسته گُرد رامینش برابر	بسه پیش رام کوسان نوآگر
همی زد راه‌های خوشگواران	همی کردند شادی نام‌داران
سرودی گفت کوسان نوآئین	درو پوشیده حال ویس و رامین
اگر نیکو بیندیشی بدانی	که معنی چیست زیر آن نهانی
درختی سبز دیدم بر سر کوه	که از دل‌ها زداید زنگ اندوه
درختی سرکشیده تا به کیوان	فتاده سایه‌اش بر جمله کیهان
به زیبائی همی ماند به خورشید	جهان در برگ و بارش بسته امید
به زیرش سخت روشن چشمه‌ای آب	که آبش خوب و ریگش درّ و خوشاب
شکفته بر رخانش لاله و گل	بسفقه رسته و خیری و سنبل
چرنده گاوکیلی (کیلی = آرزومند) بر کنارش	گهی آبش خورد گه نوبهارش
بماناد این درخت سایه گستر	ز مینو باد وی را سایه خوش‌تر
همیشه آب این چشمه رونده	همیشه گاوکیلی زو چرنده ^۶

سنت موسیقی نوازان دوره گرد (گوسان) در ارمنستان و گرجستان نیز به سبب نفوذ شدید فرهنگی پارتی‌ها بسیار گسترده بوده است. پروفیسور مری بویس Mary Boyce می‌نویسد:

«گوسان‌ها نقش قابل ملاحظه‌ای در زندگانی فرهنگی ایران عهد پارتی‌ها و همسایگان آن داشته‌اند و این نفوذ تا پایان دوره ساسانی ادامه داشته‌است. آنان شاهان و مردم عادی را سرگرم می‌کردند، در دربار مورد احترام و در میان توده مردم مورد توجه و محبوب بودند، در کنار قبرها و در وسط جشن‌ها حضور داشتند، ستایشگر، طنزپرداز، قصه گو، و موسیقی‌دان بودند. دستاوردهای گذشتگان را بازگو می‌کردند و رویدادهای زمان خود را مورد تفسیر قرار

در دوران ساسانیان این شیوه که اشعار عامیانه سروده و خوانده شود باقی ماند. در زبان پهلوی اصطلاحات و اسامی متعددی برای این افراد داریم مانند: خنیاگر، نواگر، رامشگر، چامه سرا که نشان وسعت کار و محبوبیت ایشان می‌باشد.

خنیاگران دارای مقام و مرتبه خاص و برجسته‌ای بودند و در میان ایشان شاهزادگان و فرزندان خاندان‌های کهن و اشرافی نیز دیده می‌شدند.^۸ ایشان می‌بایست همواره در دربار حاضر باشند تا هرگاه "خزَم باش"، یعنی کسی که مسئول کار طرب و ساز و آواز دربار بود به اراده پادشاه آنان را فرا می‌خواند حضور یابند. از مشهورترین این افراد باربد است که خنیاگر زمان خسرو پرویز بود و درباره او افسانه‌ها گفته‌اند. از جمله اینکه خسرو پرویز اسبی داشت به نام شب‌دیز که بسیار محبوب او بود. آنقدر آن اسب را دوست داشت که گفته بود اگر کسی خبر مرگ او را بیاورد فرمان قتل خود را آورده است. پس از مرگ این اسب درباریان از باربد تقاضا می‌کنند که این خبر ناگوار را به شاه بگوید. باربد ترانه‌ای سخت غمگین می‌سراید و در نخستین فرصت برای شاه می‌نوازد. شاه با شنیدن آن می‌پرسد "آیا شب‌دیز مرده است؟" و باربد پاسخ می‌دهد که شهریار خودش این خبر را گفت. تعداد ترانه‌ها و نواها و آهنگ‌های زمان ساسانیان فراوان بوده به طوری که به شماره هر روز سال یعنی ۳۶۵ روز ۳۶۵ نوا و آهنگ داشته‌اند، و این گویای محبوبیت شعر و موسیقی در ایران پیش از اسلام می‌باشد.

آرتور کریستن سن ایران‌شناس دانمارکی در مقاله‌ای نام برخی از این نواها و آهنگ‌ها را به شرح زیر از آثار گوناگون جمع‌آوری و بازایی نموده است^۹ که نشان تنوع و گستردگی آنها می‌باشد. سرودهای مذهبی: یزدان آفریده - اوستا.

سرودهای درباری و شاهنشاهی: سرود خسروانی - باغ شهریار - باغ شیرین - اورنگی - تخت طاقدیس - شب‌دیز - هفت گنج - گنج باد آورد - گنج گاو - گنج سوخته - تخت اردشیر. یاد قهرمانان: کی فریدون - کین ایرج - نوروز کیقباد - حقه کاووس (حقه عربی است بمعنای جام کوچک شراب) - سیاوشان - کین سیاوش - کیخسرو - دف رخس - افسر سگزی (تاج سیستان) - پیکارگرد - آزاد وار - سرکش - اسپهبدان.

سرودهای فصول مخصوصاً فصل بهار: ساز نوروز - مهرگانی - مهرگان خرد - سبز در سبز - سبز بهار - گل نوش - سروستان - سرو سهی - سرو ستا (نقره) - کبک دری - پالیزبان - آرایش خورشید - ماه بر کوهان - ارجنه (نام دشتی در فارس).

سرودها در ستایش شراب: راح روح (راح عربی است به معنای شراب؛ برهان راح را آهنگ می‌داند) - نوشین باده یا باده نوشین.

ستایش زندگی و لذات آن: روشن چراغ - شادروان مروارید (باربد آهنگی ساخت و خسرو پرویز سینی پر از مروارید به او هدیه داد و آن آهنگ از آن پس شادروان مروارید نامیده شد).

- مشک دانه - مشک مالی - پرتو فرخار (فرخار شهری افسانه‌ای است که زیبارویان و معبد بت‌پرستان آن مشهورست) - نوش لییان - فرخ روز - فرخ شب یا شب فرخی - مروای نیک. و چند نام دیگر که طبقه‌بندی آنها مشکل است مثل: ناقوس، راست، ماده، گاو نرینه، اشکانه و غیره.

در زمان ساسانیان ظاهراً سه نوع شعر وجود داشته‌است: سرود، داستان و ترانه. سرودها (مثل سرود خسروانی) در حضور پادشاه و در دربار و یا در معابد و آتشکده‌ها همراه با موسیقی خوانده می‌شده‌است. داستان یا حماسه شامل کارها و جنگ‌های پادشاهان و قهرمانان و دلیران ایران بوده که در حضور رجال و یا در جشن‌های ملی و یا میدان‌های بازی با ساز و آواز خوانده می‌شده. ترانه‌ها نغمات عاشقانه‌ای بوده و با دست افشانی و پایکوبی بیشتر در مجالس عمومی در میان طبقات عامه می‌خوانده‌اند.^{۱۰}

شعر فارسی قبل از اسلام با اوزان شعر فارسی بعد از اسلام و اوزان عروضی آن شباهتی ندارد و شعری بی قافیه و هجائی است.

از سرودهای زمان ساسانیان (مقارن آمدن اسلام به ایران) یک سرود به نام سرود کرکوی تاریخ سیستان بر جای مانده که به آن اشاره خواهم کرد. بقایای داستان‌های قهرمانان و شاهان و یا شخصیت‌های اساطیری دوران ساسانیان را در شاهنامه فردوسی می‌بینیم. ترانه‌ها و نغمات عاشقانه نیز به خاطر سادگی آن باقی مانده که بعداً به آن نیز خواهیم پرداخت.^{۱۱}

به احتمال بسیار در زمان ساسانیان نیز مانند دوران هخامنشیان و پارتیان، سوای خنیاگران و نوازندگان رسمی درباری تعداد بی‌شماری نوازندگان و گویندگان غیر حرفه‌ای نیز وجود داشته‌اند. این گروه مخصوصاً در میان دهقانان و مؤبدان بیشتر یافت می‌شده‌اند. شاهنامه و سایر منابع تاریخی اطلاعات گرانبهایی از این گونه نوازندگان به ما می‌دهند. این نکته مخصوصاً قابل توجه است که پس از آمدن عربان به ایران دهقانان و مؤبدان پاسدار این سنت بوده و تاریخ و سرگذشت و دین کهن ما را در لباس شعر و موسیقی حفظ نموده‌اند.^{۱۲} آنچه در تاریخ فرهنگی ایران می‌بینیم کاملاً با نظریه محققى به نام کولبرت که در این گونه ترانه‌ها تحقیق نموده سازگار است. تحقیقات او نشان می‌دهد که هم در فرانسه و هم در اسکانديناویا محیط فرهنگی زندگانی اشرافی بود که سنت شعر و موسیقی شفاهی را خلق نمود و حفظ کرد.^{۱۳} همچنین باید بدانیم که تعداد بی‌شماری اشعار چه به صورت نوشته و چه به صورت شفاهی در میان مردم عادی مثل کشاورزان، ایل نشینان، هنرمندان و غیره رایج بوده است که از آن هیچ گونه اطلاعی در دست نداریم.^{۱۴}

۲ - دوران اسلامی

با حمله عربان و آمدن اسلام به ایران شعر شفاهی یا شعر عامیانه تحول تازه‌ای پیدا کرد. آنچه در آن موقع در بین مردم بر پایه داستان‌ها و افسانه‌ها و تاریخ‌ها به طور شفاهی رایج بود، و یا به صورت نوشته وجود داشت مایه و پایه آثاری مثل شاهنامه شد و موضوع و مفهوم آن اشعار از نابودی نجات

یافت. دیگر اینکه شعر شفاهی و یا عامیانه در میان مردم مخصوصاً در کوهپایه‌ها، بین ایلات و عشایر، کشاورزان و مردم عادی در لهجه‌های گوناگون محلی باقی ماند و ادامه یافت (همان که فهلویات می‌نامیم) و کم‌کم از نظر وزن و قافیه در قالب اشعار عروضی درآمد. اما سنت موسیقی‌دانان دوره گرد (گوسان‌ها) از بین رفت. در برخی از ایلات مثل بختیاری‌ها بقایای این سنت را به صورت موسیقی‌دانان دوره گرد "توشمال‌ها" که در جشن و عزا حضور دارند می‌بینیم. از نخستین آثار دوره اسلامی به چند نمونه از اشعار عامیانه اشاره می‌کنم.

۱- سرود آتشکده کرکوی که می‌توان آن را شعر دوره ساسانی مقارن آمدن اسلام به ایران به لهجه نسبتاً جدید دری یعنی لهجه شرقی ایران به حساب آورد. این سرود که ما در تاریخ سیستان به بخش کوچکی از آن دسترسی داریم داستان بنا ساختن آتشکده کرکوی به دست کیخسرو است:

فَرُخته باذا روش	خُنیده گرشپ هوش
همی برست از جوش	انوش کن می انوش
دوست بَد آگوش	به آفرین نهاده گوش
همیشه نیکی کوش	که دی گذشت و دوش
شاهها خدایگانا	به آفرین شاهی

ترجمه آن اینست

افروخته بادا روشنائی	عالمگیر باد هوش گرشاسب
همی پر است از جوش	نوش کن می نوش
دوست بدار در آغوش (؟)	به آفرین نه گوش
همیشه به نیکی کوش	که دیروز و دیشب بگذشت
شاهها خدایگانا	با آفرین شاهی...

۲- شعر یزید بن مفرغ شاعر عرب که در آغاز خلافت امویان در ایران می‌زیسته و در خوزستان به دختری تعلق خاطر داشته است. بر اثر هجو عباد بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد مورد خشم عبیدالله قرار گرفت و مدتی در بصره زندانی بود. بعد عبیدالله دستور داد به او نیند شیرین و شبرم (که گیاهی زهر آگین و اسهال آورست) نوشاندند و خوک و گربه‌ای را با وی به یک ریسمان بستند و در شهر بصره گرداندند. او مست و پلید می‌رفت. چند کودک فارسی زبان دنبال او راه افتاده می‌گفتند: این چیست ... این چیست؟ یزید در پاسخ آنان می‌گفت:

آبست و نییذ است	عصارات زیب است
سُمیّه روسییدست	

سُمیّه جدّه عبیدالله و عباد بود که به فساد شهرت داشت.

این سه مصرع شعر هفت هجائی است. شاعر عرب زبان که مدتی در ایران می‌زیسته و با زبان فارسی آشنائی داشته پاسخ کودکان بصره را که با او به فارسی سخن گفته بودند به فارسی شعر سروده است. در صحّت این شعر که در کتب معتبر کهن نقل شده تردید نیست و شاید نزدیک‌ترین زمان به

عهد ساسانیان سروده شده یعنی ۵۱ هجری.

۳- نمونه دیگر شعری است که مردم خراسان در هجو اسدالله بن عبدالله سرودند. وی فرمانروای خراسان بود و در سال ۱۰۸ هجری جنگی با ختلان و با خاقان ترک کرد و شکست خورده به بلخ بازگشت. مردم خراسان او را زاغ لقب دادند و هجو کردند و کودکان آنجا چنین می خواندند:

از ختلان آمذیه
از آوار باز آمذیه
بیرو تباه آمذیه
بیدل فراز آمذیه

یعنی از ختلان آمده‌ای (یا آمده است) با روی تباه آمده است، آواره باز آمده است، بی دل فراز آمده است. که باز شعری هشت هجائی است و به سبک و رویه دیرینه شعر فارسی زمان ساسانیان سروده شده است.

۴- شعری نیز از شاعری بنام ابوالینعی عباس بن طرخان قابل ذکرست. وی ایرانی است ولی به عربی هم شعر گفته و این شعر فارسی او در اندوه ویرانی سمرقند ضبط شده است.

سمرقند کند مند
بزینت کی افکند
از شاش ته بهی
همیشه ته خهی

یعنی ای سمرقند خراب و ویران ترا بدین حال که افکند؟ تو از چاچ بهتری و تو همواره خوبی. این شعر را شاعر به احتمال فراوان در خرابی سمرقند پس از حملهٔ عربان و یا در جنگ‌های عربان با خاقان ترک در زمان مهدی عباسی سروده است.^{۱۵}

از قرن‌های بعد آثاری از شعر عامیانه فارسی در دست نداریم. با قوت گرفتن هنر شاعری و ظهور شعرای بزرگ و نام‌آور، کسی صاحبان این نوع اشعار را مورد اعتنا قرار نمی‌داد و به این آثار توجهی نمی‌کرد. آنچه از تصنیف‌ها و شعرهای عامیانه دورهٔ صفویه در دست داریم بسیار کم است.^{۱۶} در دورهٔ قاجاریه ساختن تصنیف سیاسی نیز رسم شد. در اواخر قرن نوزدهم مستشرقینی که برای مطالعات لهجه شناسی به ایران آمدند مثل لریمر و ژوکوفسکی و غیره مقداری از این گونه ترانه‌های محلی را ضبط کردند و اینک به خاطر کوشش آنهاست که به بخش کهنه تری از این گونه آثار دسترسی داریم.

* * *

در سی سال اخیر کوشش دامنه‌دار ولی پراکنده‌ای برای جمع آوری شعرهای عامیانه به عمل آمده و مجموعه‌های گوناگونی که هر یک معرف اشعار ناحیهٔ خاصی از ایران است جمع آوری و منتشر گردیده است. باید دانست که این ترانه‌ها برخاسته از کیفیتی اجتماعی و یا احساسی فردی، و برای بیان مطلبی است. با توجه به مفهوم و پیامی که در این گونه اشعار هست می‌توان آنها را از لحاظ موضوع به شرح زیر طبقه بندی نمود:

۱- اشعار قهرمانی که شرح جنگ‌ها و رشادت‌ها و نبرد ایل‌ها و دلاوری‌های افراد و جوان‌هاست. این نوع شعرها مخصوصاً بین بختیاری‌ها، کردها، بلوچ‌ها وجود دارد.^{۱۷}

۲- اشعار غنائی، عاشقانه، مثل فهلویات که یکی از مشهورترین و رایج‌ترین نوع ترانه‌های محلی است. سرایندگان این نوع اشعار معمولاً ناشناخته‌اند. فهلویات شعرهائی است که به لهجه‌های محلی سروده شده و اغلب اشعار هجائی بوده است و از قرن چهارم به بعد برخی آثار برجای مانده است. این نوع اشعار بعداً به صورت دوبیتی و رباعی در آمد که از جمله رباعیات باباطاهر عریان مشهور است. در جنوب ایران این نوع شعر خوانی را شروه سرائی Sharve Sara'i می‌نامند، در کرمان چهاربیتی یا غریبی نام دارد و در کردستان گورانی نامیده می‌شود. بسته به اینکه در کجای ایران باشیم و شعر به کدام لهجه سروده شده باشد، این نوع اشعار به شاعر مخصوصی نسبت داده می‌شوند. در کرمان و جنوب ایران: باباطاهر همدانی، در دشتستان و تنگستان: فایز دشتستانی، در بختیاری: امید علی، در لار و سروستان: باقر لاری، در داراب فسا و اصطهبانات: مهدی و ابن لطیف. اغلب این ترانه‌ها از جائی به جائی می‌روند و با یک مضمون یکسان در لهجه‌های گوناگون تکرار می‌گردند. موضوع اصلی فهلویات جدائی عاشق از محبوبه خود، رنج تنهائی، گله از جفای دلدار، شرح زیبایی‌های او و یا بیان شجاعت مردان و شرح واقعه‌ای است. در برخی از این قطعات اشارات لطیف و پوشیده‌ای به زیبایی‌های جسمی و بدنی معشوقه شده است. از دیگر موضوع‌های این گونه اشعار مخصوصاً بین بختیاری‌ها روابط زن و مرد، بی‌وفائی و خیانت زنان و حيله‌گری‌های آنان است. چند نمونه از این گونه اشعار در زیر نقل می‌گردد. از باباطاهر عریان:

من از سوته دلانم چون نالم	من از بی‌حاصلاتم چون نالم
به گل بلبل نشسته زار نالد	موکه دور از ولانم چون نالم

غمم غم بی و غمخوار دلم غم	غمم هم مونس و هم یار و همدم
غمم نهله (= نمی‌گذارد) که مو تنها نشینم	مریزا، بارک الله، مرحبا غم

خدایا واکیان شم، واکیان شم	به این بی دست و پائی واکیان شم
همه از در برانسن ور تو آییم	تو هم کز در براننی واکیان شم

اگر مستان مستیم از ته ثیمان	اگر بی پا و دستیم از ته ثیمان
اگر گبریم و ترسا ور مسلمان	به هر ملت که هستیم از ته ثیمان

یکی دو ترانه از باقر لاری:

ولم گل بود و گل شیرازه می‌کرد	نگاهی بر در دروازه می‌کرد
دو چشمش بر من و دستش به سوزن	دمادم زخم باقر تازه می‌کرد

در بعضی مناطق گل خیز فارس زنان و دختران جوان و زیبا در فصل بهار گل‌های سرخ را یکی

یکی با سوزن و نخ به هم می‌دوزند و بعد به صورت گردن بند به دیوار اطاق می‌آویزند تا خشک شود.

همانند قد سروت پری نیست
اگر "باقر" نمی‌خواهی بگو فاش
محبت هات مثل دیگری نیست
دگر حاجت به جنگ زرگری نیست.^{۱۸}

۳- اشعار عامیانه که بازی‌های کودکان و یا چیستان‌ها و غیره را در بر می‌گیرد و یا داستانی را به نظم بیان می‌دارد. مثل گرگم و گله می‌برم - اتل مثل توتوله - داستان موشی که رفت دزدی و دمبش در تله گیر کرد و پاره شد و رفت پیش دیلا دوز (یا درزی یا خیاط) و خیاط به او گفت برو نخ بیار تا دمبته بدوزم... و سایر قضایا؛ یا ترانه گندم گل گندم که تکرار آن برای کودکان روابط حیوانات و نباتات را در طبیعت بازگو می‌کند. (گندمو کی می‌خوره؟ گندمو موش می‌خوره، گندمو و موشه و موشه و گندم، گندم گل گندم ای خدا دختر مال مردم ای خدا. موشه رو کی می‌خوره؟ موشو گربه می‌خوره. گربه و موشه و موشه و گندم گربه را کی می‌خوره؟ گربه رو سگ می‌خوره. سگه و گربه و گربه و موشه و موشه و گندم که می‌تواند تا مدت طولانی ادامه یابد. ترانه قدیمی دیگر: به مرغ زردی داشتم، خیلی دوشش می‌داشتم، توله هه اومد و بردش، سرپا نشس و خوردش. سگ اومد. (سایر بچه‌ها) کدوم سگ؟ همون سگ که مرغو خورده؟ کدوم مرغ؟ همون مرغ زرد پا کوتا، گردن هما، که شش قرون تا هش قرون می‌خریدنش نمی‌دادمش... خوب اومد. کدوم خوب؟ همون خوب که سگ را کشته. کدوم سگ؟ همون سگ که مرغو خورده. کدوم مرغ؟ همون مرغ زرد پا کوتا... تش اومد. کدوم تش؟ همون تش که خوب سوزونده. کدوم خوب... این نوع ترانه‌ها را می‌توان در بیشتر کتاب‌هایی که ترانه‌های محلی را جمع‌آوری کرده‌اند یافت.^{۱۹}

۴- اشعار و ترانه‌هایی که در مراسم سوگواری و خاکسپاری و یا در عزا و غم مرگ کسی سروده شده است. تاکنون فقط دو اثر در مورد این نوع شعر عامیانه ایرانی منتشر شده است. یکی تحقیق رودنکو Rudenko پژوهشگر روس درباره اشعار سوگواری کردها^{۲۰} و دیگر کتابی که فریدون وهمن و پروفیسور آساطریان در مورد اشعار بختیاری نشر کرده‌اند و در آن فصلی به این نوع شعر در بین بختیاری‌ها اختصاص یافته است.^{۲۱} سوگواری‌ها یکی از مهم‌ترین و کهن‌ترین نوع اشعار عامیانه هستند که تقریباً دست نخورده از قرن‌های پیش به دست ما رسیده‌اند. از آنجائی که این گونه اشعار با مراسم خاکسپاری - که باز بسیار محافظه کارانه شیوه‌های سنتی آن حفظ می‌شود - در ارتباط است لذا می‌توان در آنها آثار و شواهدی از آداب و سنن از یاد رفته و مراسم کهنه یافت. برای مثال به دو مورد اشاره می‌کنم:

بختیاری‌ها در یک سوگ بالای سر مرده می‌خوانند: دینَ وزنِ ئیسه برین خیلی دُرَازِ / به دستی دیدوئس بدین که خوو ایبازه
Din a Wazan'ise burin, xaili duraz e/ ba dast i didu's bidin ke
xuv ibaze. یعنی: دم اسبش "وَزَن" را ببرید که خیلی دراز است. به دست خواهرش بدهید که خوب

می رقصد.

در این شعر دو رسم کهنه و قدیمی را می توان دید. یکی بریدن دم اسب مرده و دیگر رقص خواهر او که نمایانگر اعتقاد به مرگ بسان نوعی عروسی است.^{۲۲}

اسب باوفاترین همراه دلاوران و جنگجویان است. در پشت اسب است که سوار رشادت و جلاکی خود را نشان می دهد و همان جاست که با شمشیر و یا تیرکمان دشمن از پای در می آید. در شاهنامه فردوسی که کهن ترین سند ما از اشعار حماسی است به شواهد گوناگونی بر می خوریم که هنگام مرگ قهرمان نه تنها دم و یال اسب او را می برند بلکه همین کار را با اسبان سپاه او می کنند. وقتی تهمینه مادر سهراب از مرگ فرزند آگاه شد: همی تیغ سهراب را برکشید/ بیامد روان دم اسبش برید. در سوگ سیاوش می خوانیم: بریده دم اسب بیش از هزار. و در هنگام خاکسپاری افراسیاب: پشتون همی بود پیش سپاه/ بریده بش و دم اسب سیاه. و یا وقتی اسکندر می میرد فردوسی می گوید: هزار اسب را دم بریدند پست.

بُن مایه دیگر در این شعر بختیاری رقص خواهرست در حالی که دم اسب برادر مرده خود را در دست دارد. این امر که از مرگ برداشت نوعی عروسی نمایند در فرهنگ های اقوام کهن دیگر مثل یونانی ها، هندی ها، اسلاوها و غیره نیز شواهدی دارد. آثار و بقایای آن را در حضور توشمال ها یعنی نوازندگان دوره گرد در مراسم خاکسپاری بختیاری ها می بینیم.

مثال دیگر از اشعار عامیانه بختیاری که در سوگواری ها خوانده می شود: گولولو امید علی به پس نی پاکش / مم باقر شمعیش بیکش بیدئس به دا کس. گولولو امید علی به پس گیوس / مم باقر شمعش بیکش بیدئس به زیننس *Gulala Umed-Ali ba pas i pakish, Mam baqir, sham'is bikash*, یعنی: *bid'is ba dakas. Gulala U.A. ba pas a gevas, MB sham'is bikash bid'is ba zen'as* زلف امید علی آمده تا پشت پایش. محمّد باقر آن را شمع بکش و به مادرش بده. زلف امید علی آمده تا پشت گیوه اش / محمّد باقر آن را شمع بکش و به زنش بده. در قدیم در بختیاری سر زلف مرده را می بریدند و موم اندود می کردند و به یادگار نگاه می داشتند تا بتوانند با آن بگریند و سوگواری کنند.^{۲۳}

۵- لالائی هاست که از لطیف ترین و زیباترین اشعار عامیانه به شمار می رود و گویای احساسات مادر نسبت به فرزند خود و گاهی گله ها و حکایت های او از وضع و حال خود می باشد. شاید بتوان لالائی ها را به چند دسته تقسیم کرد. یکی آنها که بُن مایه آن گیاهان و حیوانات است. دیگر آنها که امید و آرزو برای آینده طفل را بیان می دارد. سوم بیان سرگذشت است. در این جا چند لالائی کرمانی را نقل می کنم:

بـ خواب جـون دلم لالا
که بد بر تو نیاد هرگس (= هرگز)
نه بر دای بلند بسالات

اُ لا لا بـلبلم لا لا
اُ لا لا گـل نـرگس
نه بد بر تو نه بر بابات

أ لا لا گُل خشخاش
 که بابایت سفر رفته
 أ لا لا گُل سوسن
 لبِت بوسم که بو داره
 أ لا لا گُل خیری
 الا لا گُل زردم
 أ لا لا حیب اللہ
 که می خواند کلام اللہ
 کلام اللہ تو پیرش کن

که بابات رف خدا همراش
 که از ما بی خبر رفته
 سرت خم کن لبِت بوسم
 که با گُل گفتگو داره
 چرا آروم نمی گیری
 به قریون قدت گرم
 که رودم می برم ملا

لائنی ها نیز می توانند ما را به زوایای گمشده تاریخ و فرهنگمان راهبر شوند. مثلاً یک لائنی قدیمی کرمانی می گوید:

أ لا لا ملوس ململ
 کمر بندت زمرّد کار
 لحافت چیت هندستون
 ایای باد تابستون
 بگو بابا عزیز من
 برای شب های تابستون

که گھوارت چوب صندل
 که روپوشت قلمکاره
 که بالشتت پر سیستون
 نظر کن سوی هندستون
 برای رودم کتون بستون
 اگر داری دو تا بستون^{۲۴}

این ترانه که گویای نهایت علاقه یک مادر به فرزندش است نشان می دهد که بهترین گهواره را از چوب صندل درست می کرده اند و از هندوستان چیت و کتان می آورده اند و پر سیستان مرغوب و معروف بوده است. آن طور که در تاریخ کرمان و سایر منابع قدیمی می توانیم ببینیم پر قو را از سیستان به کرمان حمل می کردند و سپس به شیراز و سایر جاها می بردند. قوهای سیستان گاه گاهی به رودخانه و نیزارهای اطراف خییص (شهداد) مهاجرت می کردند به همین سبب از خییص نیز گاهی پر قو به کرمان حمل می شده. در واقع این ترانه نشان کالاهای صادر شده از هندوستان و سیستان به کرمان است.^{۲۵}

۶- اشعار سیاسی و ترانه ها و تصنیف هائی که به مناسبتی در میان مردم رواج می گیرد. ظاهراً شروع این نوع اشعار عامیانه باید از آخر دوره زندیه و اوایل دوره قاجاریه باشد. بیشتر این نوع ترانه ها جنبه هجو و تمسخر دارد و بدیهی است اگر در هر برهم خوردگی اجتماعی و انقلابی مردم با سرودن اشعار و ترانه های هجو آمیز داد دل خود را از حاکم و دولتمردان گرفته باشد. از این نوع اشعار در تاریخ کم تر ثبت شده است. از کسانی که در کتاب خود به این اشعار اشاره می نمایند سر هارفورد جونز Sir Harford Jones است که در موقع انتقال سلطنت از سلسله صفویه به قاجاریه در ایران اقامت داشته و در موقع سلطنت فتح علی شاه نیز بارها به ایران آمده است. وی از اشعار هجو آمیز

مردم شیراز سخن گفته است. از اشعاری که در دست است یکی هم ترانه‌هایی است که مردم کرمان در ذم آقا محمد خان قاجار گفته‌اند. در شوال ۱۲۰۷ ه. ق. وقتی لطف علی خان زند وارد کرمان شد سپاهیان قاجار به سرکردگی باباخان (بعداً فتح علی شاه) روستاهای کرمان را ویران کردند و پس از آن آقا محمد خان با شصت هزار سپاهی در ذی‌قعدة ۱۲۰۸ ه. ق. کرمان را محاصره کردند. مردم کرمان پایداری کردند و گاهی زدوخوردی بین سپاهیان آقا محمد خان و طرفداران لطف علی خان در می‌گرفت. اما کم‌کم آذوقه رو به پایان گرفت و گرسنگی شدت یافت. اما مردم مقاومت نمودند و می‌گویند زنان و بچه‌ها از بالای بارو شهر ترانه‌ای با آهنگ می‌خوانده‌اند بدین مضمون:

آقا مَم خان اخته / تاکی زنی شلخته / فال می‌گیره با تخته / این هفته نه اون هفته.

«شاید کینه‌ای که آقا محمد خان از شنیدن این ابیات آن هم از زبان زنان که حاکی از نقص بزرگی عضوی او بود در باب کرمانیان به دل می‌گرفت برای نابودی کرمان از همه مهم‌تر و بزرگ‌تر بوده.»^{۲۶} داستان سقوط کرمان و فجایعی که سربازان آقا محمد خان به بار آوردند و هزاران کشته و هزاران نفر را که به فرمان آقا محمد خان کور کردند بسیار مشهور است. لطف علی خان شاهزاده زند به شهامت از میان سربازان قاجار فرار کرد و خود را به شیراز رساند. اما پس از چندی به حيله و خیانت حاجی ابراهیم کلاتر تسلیم آقا محمد خان شد که می‌گویند چشم‌های او را خودش با دستان خود بیرون آورد. سر هارفورد جونز فرستاده کمپانی هند شرقی می‌نویسد که «خیانت حاجی ابراهیم کلاتر و علاقه مردم شیراز به شاه نگویند زند سبب سرودن اشعاری بر سیل طنز و هجو و لعن حاجی ابراهیم شد که حتی شیرازیان بی‌پروا در حضور خود کلاتر می‌خوانده‌اند.» برخی بخش‌های آن تصنیف چنین است:

بالای بام اندران / قشون آمد مازندران - بازم صدای نی میاد آواز پی در پی میاد.
جنگی کردیم نیمه تمام / لطفی میره شهر کرمان - بازم صدای نی میاد آواز پی در پی میاد.
حاجی ترا گفتم پدر / تو ما را کردی در بدر خسرو دادی دست قجر بازم صدای نی میاد آواز پی در پی میاد.

لطف علی خان مرد رسید / هرکس شنید جامه درید / مادر خواهر جامه درید، لطف علی خان بختش خوابید بازم صدای نی میاد آواز پی در پی میاد.^{۲۷}

از دوران تحریم تنباکو به فتوای میرزای شیرازی در زمان ناصرالدین شاه که به تعبیری مقدمه انقلاب مشروطیت ایران است نیز چنین تصنیف یا شعری بجا مانده است. در جریان انقلاب مشروطه که در سال‌های ۵-۱۹۰۴ رخ داد نیز اشعار فراوانی سروده شد که مقداری از آن باقی مانده است. نمونه‌هایی از این نوع اشعار عامیانه سیاسی را در انقلاب اخیر ایران نیز دیدیم.

هنگامی که ماشین دودی یعنی راه آهن بین طهران و شهر ری در زمان ناصرالدین شاه کشیده شد شورش و غوغای عظیمی در میان زن و مرد بر پا شد و تصنیف‌هایی رایج گردید که ورد زبان‌ها شد و مطرب‌ها با خواندن و نواختن آن مجالس بزم را گرم می‌کردند. ژوکوفسکی خاورشناس روس یکی از این تصنیف‌ها را به این شرح ضبط کرده است:

شاهنشاه ایران

ماشین آورد به طهران / ای شاه چه کاری کردی
طهران را ویرانه کردی / زن‌ها را دیوانه کردی
بس که زن‌ها نشستند / پایه ماشین شکستند
ماشین دودش هوا رفت / زن کمپانی درآ رفت

زبان حال زنان خطاب به مردان:

یل براق دار نمی‌خوام / کفش پولک‌دار نمی‌خوام
چارقند مشمش نمی‌خوام / شلوار کش کش نمی‌خوام
ماشین می‌خوام ماشین می‌خوام

تصنیف دیگری دربارهٔ عزل و برکناری سلطان مسعود میرزا ظل السلطان برادر بزرگ مظفرالدین شاه ساخته شده بود. مردم ایران بخصوص اصفهانی‌ها به علت خوی زشت و درندگی‌های او تصنیفی ساختند که این طور شروع می‌شد:

گاری امیرزاده کو / جام پر از باده کو؟ / آن بچه‌های ساده کو
شازده جان خوب کردی رفتی / قاچ زین بگیر نیافتی
کو اصفهان پا تخت من / کو توپچی و کو تخت من
کو حکم‌های سخت من / ای خدا ببین این بخت من
شاه بابا گناه من چه بود؟ / این روز سیاه من چه بود.^{۲۸}

۷- اشعار اجتماعی که در آن از فقر و بدبختی، پیری و بی عدالتی گله می‌شود و یا بیانگر دعوای عروس و مادر شوهر، اختلاف بین دو خانواده و امثال آنهاست. در همین گروه می‌توانیم اشعاری را که هنگام کار در مزارع و یا در ضمن بازی‌های نمایشی در فصول مخصوص خوانده می‌شود جا دهیم.

از مشهورترین ترانه‌هایی که گویای فقرست اینست:

الله کریم، هف نفریم، نون نداریم، شب می‌خوریم، صبح نداریم، صبح می‌خوریم، شب نداریم.

ترانهٔ خاله و بزغاله:

فرش اطاق خاله: پشم تن بزغاله
شمع اطاق خاله: از پی‌های بزغاله
مرواریای خاله: دندونای بزغاله
جاروی اطاق خاله: از ریشای بزغاله

مهمونی‌های خاله: از دولت بزغاله.

که شبیه لنگک حموم حسنی است:
هم گل مگلونه، هم سفره نونه، هم لنگک حمومه
هم حسنی به سر می پیچه / هم دور کمر می پیچه
هم دخل فروشش هس (بساط خود را روی آن پهن می کند) / هم لحاف دوشش هس.

اختلاف خانواده عروس و داماد:
قوری لب طلائی / نه قند داره نه چائی
عروس به این کوتاهی / داماد به این سیاهی / هر دو به هم می آئی.
شکایت عروس از مادر شوهر:
آی دلم آی کمرم / از دست مادر شوورم /
بسکه قرقر می کنه / دل و جگر مو پر می کنه!
از اشعاری که در موقع کار در مزارع خوانده می شود مانند:
گل گندم می کارم همچین و همچون گل گندم، و غیره.

۸- ترانه‌هایی که هنگام عروسی خوانده می شود و یا برای ایجاد شادی و سرور می خوانند. در ایلات و عشایر از جمله بختیاری‌ها این گونه ترانه‌ها خوانده می شود. در شهرها نیز گروه مخصوصی از نوازندگان که به آنها مطرب و یا روحوضی^{۲۹} می گویند اشعاری که بیشتر لحن انتقاد اجتماعی دارد می خوانده‌اند. از همین گروه باید ترانه‌های حاجی فیروز سالی یک روز و نظایر آن را که در ایام نوروز می خوانند به شمار آورد.

معروف‌ترین آنها ترانه‌ای است که با این جملات شروع می شود: بیا برویم از این ولایت من و تو - تو دست مرا بگیر و من دامن تو، ای یار مبارک بادا....
ترانه دوآلالی Dovalali بختیاری‌ها وقتی خوانده می شود که در عروسی میهمانان به مبارک باد کله‌قندها را می شکنند و به هر کس از کوچک و بزرگ تکه‌ای می دهند که دهانشان را شیرین کنند و برای شگون خوشی تکه‌ای به خانه‌شان ببرند. معمولاً مردها در زیر یک اطاق یا چادر دور داماد و زن‌ها در چادر دیگر دور عروس می نشینند و یکی از آنان این ترانه را می خواند که قسمتی از آن را نقل می کنم.

sad sovar az koh dar umad/che torken che torkeman

beneyasun Aqay .../suratesh mesle qoran.

صد سوار از کوه در اومد / چه ترک هستند چه ترکمن
پیشاپیش آنان آقای ... / صورتش مانند قرآن

hamu cerim hamu verim/juvementun soze katun
zin bedinmun ozr neyarin /asle ima ba xotun

بازگشتیم، بازگشتیم، / پیراهنمان سبز کتان
زن بدهیدمان عذر نیاورید / اصل ما از خودتان است.

samavar bar ikonim ta bejuhse si mun/Char kalum dashti bexunim si azize
hunamun

سماور بار می‌کنیم تا برایمان بجوشد / یک آواز دشتی می‌خوانیم برای عزیز خونه‌مان.^{۳۰}

و یا شعرهایی که شیرازی‌ها هنگام بند انداختن و آرایش کردن عروس می‌خوانند:
چشم عروس چون ستاره، ابروهاش چون دلب مار
رنگ گلناریش بنازم زلف بورش در کنار

زلف بور خانم عروس رختیه روی صورتش
خوش به حال شازده دوماد که میشه هم صحبتش

جعبه مخمل تو طاخچه خانم عروس بر سرش
میکشه و سسه و سورمه از برای شوهرش^{۳۱}

با آنکه در سی سال اخیر تعداد فراوانی از مواد مربوط به فولکلور و فرهنگ عامیانه ایران جمع‌آوری شده و منتشر گردیده اما تاکنون تحقیق اساسی و علمی بر روی این مواد به عمل نیامده است. ناشرین این نوع آثار معمولاً افراد علاقه‌مند و کوشانی هستند که برای حفظ آداب و ترانه‌ها و رسوم شهر و دیار خود به ضبط و نشر آنها اقدام نموده‌اند. این کوشش بسیار شایان قدردانی است. اما جای مرکزی علمی که به شیوه درست به طبقه‌بندی و مطالعه این مواد و آثار پردازد هنوز در ایران خالی است.

یادداشت‌ها

۱- شعر غنائی آن شعری است که احساسات و هیجان‌ها و اندیشه‌های شاعر را بیان دارد. این احساسات و اندیشه‌ها می‌تواند عاشقانه باشد یا عرفانی یا فلسفی و اجتماعی. غزل‌ها و یا داستان‌های عاشقانه و اشعار عرفانی و شعرهای هجوآمیز یا طنزآلود و مدیحه و غیره نیز جزء همین نوع شعر است. شعر حماسی شرح دلاوری‌ها و اعمال قهرمانی اشخاص است.

2- Christensen, Arthur. *Etudes sur le Zoroastrisme de la perse antique*, Copenhagen 1928, p. 35.

۳- صفا، ذبیح‌الله. حماسه سرایی در ایران، طهران ۱۳۳۳، ص ۳۵.

- ۴- صفا، همانجا، ص ۳۹.
- 5- Boyce, Mary, "The Parthian Gosan and Iranian Minstrel Tradition", *JRAS*, 1957. pp. 10-45.
- ۶- ویس و رامین، اثر فخرالدین گرگانی، به اهتمام محمد جعفر محبوب، طهران ۱۳۲۷، ص ۲۲۰.
- ۷- نک. بویس، پاورقی ۵.
- ۸- نک. بویس، پاورقی ۵.
- 9- Christensen, Arthur, "Some Notes on Persian Melody-names of the Sasanian Period", *Dastur Hoshang Memorial Volume*, Bombay, 1918, pp. 368-377.
- ۱۰- ملک الشعراى بهار، بهار و ادب فارسى، مجموعه صد مقاله از ملك الشعراى بهار به كوشش محمد گلبن (دو جلد)، طهران ۲۵۳۵، جلد اول، ص ۷۰.
- ۱۱- بهار معتقد است كه عرب وقتى به ايران آمد نظر به سادگى و خفت روح و آشنا نبودن به زبان فارسى و موسيقى سنگين آن، از تمام اجناس موسيقى و شعر فقط از اين جنس (يعنى ترانه) به سبب سادگى آن خوشش آمد و آن را دنبال كرد و شعر عرب از آن بيرون آمد. ابتدا موسيقى و شعر را اسراى ايرانى در مكه و مدينه بردند و خواندند و به عرب ياد دادند و بعد خود اعراب آن را تكميل كردند و از موسيقى رومى و شامى هم بر آن مزيد كردند و اصطلاحاتى از قبيل رمل و رجز و وافر و خفيف و غيره بر آن بيافزودند و شعر عرب كه با موسيقى همه جا توأم بود به وجود آمد و مجلس خلفا و سادات قریش را به خود مشغول گردانيد و سپس از عرب به ايران سرايت كرد. بهار، پاورقى بالا، صص ۷۱-۷۰.
- ۱۲- در اینجا وقتى سخن از دهقان به میان می‌آوریم با مفهوم دهقان امروز به معنای کشاورز تفاوت دارد. در زمان ساسانیان و قرن‌ها پس از آن دهقانان طبقه ملاک و مرفه و تقریباً اشرافی بودند که لزوماً خودشان در دشت‌ها و املاک خود کشاورزی نمی‌کرده‌اند.
- 13- Colbert, David. *The Birth of the Ballad, The Scandinavian and Medieval Genre*, Svenskt Visarkiv, Stockholm 1989. pp. 145-163.
- 14- Darmesteter, J. *Les origines de la poesie persane*, Paris 1887, pp. 1-3.
- ۱۵- نک. ملک الشعراى بهار، پاورقى بالا صص. ۱۱۴ - ۱۰۰؛ ذبيح‌الله صفا، تاريخ ادبيات در ايران، جلد اول، طهران ۲۵۳۶، صص ۱۵۰-۱۴۷؛ همچنين نک. "کهنه‌ترين نمونه شعر فارسى، يکى از خسروانى‌هاى باريد"، محمد رضا شفيعى کدکنى، موسيقى شعر، طهران ۱۳۵۸، صص ۲۳۱-۲۱۸.
- ۱۶- برای نمونه‌هائی از آن نک.: آرين پور، از صبا تا نياما، جلد دوم، ص ۱۵۲.
- ۱۷- از جمله در میان بلوچ‌ها نک. Longworth-Dames, *Popular Poetry of the Baluches*, London 1907, pp. 1-57.
- ۱۸- صادق همایونی، دویته‌های باقر لارستانی، انتشارات نوید شیراز ۱۳۶۹ ص ۳۷.
- ۱۹- از جمله برای آگاهی از انواع روایات بازی "اتل متل توتوله" در شهرستان‌های گوناگون نک: احمد شاملو، کتاب کوچه، دفتر اول، جلد ۴، صص ۳۳۳-۳۲۹.
- 20- Rudenko, M.B., *Kudskaya obryadovaya poeziya*. R Moscow, 1983.
- 21- Fereyduh Vahman & Garnik Asatrian, *Poetry of the Baxtiaris*, Copenhagen 1995.
- ۲۲- نک. پاورقى بالا، ص ۲۸
- ۲۳- نک. پاورقى بالا. بریدن موی عزادار در هنگام مرگ عزیزی سابقه کهن دارد و شاید امروز نیز بتوان شواهدی از آن دید. در شاهنامه می‌بینیم که وقتی تهمینه از مرگ فرزندش سهراب باخبر شد: مر آن زلف چون تابداه کمند / بر انگشت پیچید و از بن بکند. و یا در مرگ اسفندیار خواهرانش: ز درد برادر بکندند موی.

- ۲۴- فریدون وهمن، فرهنگ مردم کرمان، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، طهران ۱۳۵۳، ص ۱۷.
- ۲۵- همچنین نک: باستانی پاریزی، از سیر تا پیاز، نشر علم، طهران ۱۳۷۶، ص ۵۵۶ پاورقی.
- ۲۶- باستانی پاریزی، آسیای هفت سنگ، ص ۲۱۸.
- ۲۷- یحیی آرین پور، از صبا تا نیمه، ج ۲، صص ۱۵۵-۱۵۱.
- ۲۸- نک. آرین پور، پاورقی بالا.
- ۲۹- روحوسی به این سبب که جشن‌های عروسی و یا ختنه سوران را در حیاط خانه می‌گرفتند و برای استفاده از جای بیشتر روی حوض را که وسط حیاط قرار داشت با تخته می‌پوشاندند و با قالی فرش می‌کردند تا به صورت سن تآتر در آید و مورد استفاده نوازندگان و بازیگران قرار گیرد. دور این سن صندلی‌های میهمانان قرار داشت. این گروه نوازندگان را به همین خاطر "روحوسی" می‌نامیدند.
- ۳۰- بیژن کلکی، "عروسی بختیاری‌های روستای پاگج"، مجله هنر و مردم، شماره ۱۳۳، آبان ماه ۱۳۵۳، صص ۴۱-۳۶.
- ۳۱- صادق همایونی، گوشه‌هایی از آداب و رسوم مردم شیراز، انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر فارس، شیراز، آبان ماه ۱۳۵۲، ص ۹۶.



مدرسه توکل بنین قروین (کتابخانه حکیم الہی)

گلبرگی چند از
گلزار ادب ایران

فصل « گلبرگی چند از گلزار ادب ایران » در
دو بخش تنظیم شده است. بخش اول شامل
صفحاتی از تاریخ سمندر اثر جناب شیخ
محمد کاظم سمندر و نامه‌ای از ایادی امرالله
جناب طرازالله سمندری است. در بخش
دوم گزیده‌هایی از اشعار نعمت‌الله ذکائی
بیضائی آمده که امیدواریم مورد توجه اهل
ادب قرار گیرد.

بخش اول

فصلی از تاریخ سمندر

تألیف شیخ محمد کاظم سمندر

فصل پنجم

فصل پنجم مشتمل است به بعضی وصایا و حکایات متعلقه به شخص خودم نسبت به ذریه و اولاد و بستگان خودم. هرچند از ابتدا مقصد همان تذکره مجمل و وصایای مفصل بود لیکن عنان قلم از دست رفته به مناسبت هر مقام اذکاری شد و حال بالاخص اولاد و ذریات خود را وصیت می‌نمایم به اینکه اولاً بدانید که ما بندگان خدا هرچند لایق و سزاوار جواهر محبت الهی و موذت اولیای او جلّ شأنهم نبوده‌ایم لیکن به مناسبت وسعت رحمته کلّ شیء و سبقت رحمته الواسعة و ذلك من فضل الله یؤتیه من یشاء انه ذو الفضل العظیم چنان اتفاق افتاد که این نعمت عظمی و عطیة کبری یعنی اشتهار به محبت خدا و انتساب به دربار اعظمش از جمله نصیب و قسمت ما بی‌مقداران شد. به واقع اگر ملوک و سلاطین و امراء و اساطین و علماء و عارفین مطلع می‌شدند به آنچه ما مطلع شدیم و برای آنها کشف می‌شد آنچه بر ما مکشوف شد و می‌دانستند آنچه را که به ما تعلیم نموده‌اند و موفق می‌شدند به آنچه ما موفق شدیم هرآینه مجال و فرصت و وقت و نوبت هیچ‌گونه بندگی و خدمتی به امثال ماها نمی‌دادند. اثر و اقتضای آیه مبارکه «نرید ان نمّن علی الذین استضعفوا فی الارض» دستگیری ما ضعفای از پا درافتاده را فرمود و آنچه رؤساء به آن نرسیدند به ما بخشود و عنایتش سبقت گرفت و کرامتش پیشی جست و راه مجاهده نمود و باب مکاشفه گشود. و گمان نرود

که به حسب ظاهر هم بی اطلاع از ادیان و یا بی خبر از مذاهب و مشارب این و آن بوده‌ایم؛ خیر، از برکت تربیت صاحب کلمه مبارکه روحی و روح العالمین فدا تراب اقدامه که «عاشروا مع الادیان بالزوح و الریحان» با اکثر ادیان معاشرت و ملاقات و در کتب سماوی آنها به دقت نظر و تفکر نموده‌ایم؛ لذت‌ها برده‌ایم. از بیانات و آیات منزله بر انبیای گرام عظام مخصوصاً تورات و انجیل خود تحصیل نموده و به تفصیل زیارت نموده‌ایم و مکرر اتفاق افتاد که با بعضی علماء و واعظین و مطلعین آنها محاوره و گفتگو شده از روی خود انجیل ایشان را مقهور و دلیل در مقام ینّه و دلیل ملاحظه نمودیم و کلام حمید و قرآن مجید که کتاب ملّتی خودمان بوده و از طفولیت الی آخر ایام خود به او مانوس و آیات مبارکاتش هادی این عباد به سوی مهدی زمان روح ما سواه فداه شد بلکه گواهی می‌دهیم که بعد از غروب شمس رسالت کسی فائز نشده بود به مرادات و معانی و فوائد و نکات آیات قرآنی که ما هو حقّه الا بعد از طلوع شمس حقیقت از افق قائمیت. کسانی که تعلیم یافتند و فائز شدند و همچنین در ظهور اعظم اکرم ابهی جلّ ذکره و شأنه کمال دقت و رجوع به آثار و کلمات و آیات نقطه حقیقت جلّ شأنه شده و در جمیع بیان و بیانات آن سلطان امکان مراد و منظور و مطلب به ما مشتبه شود لیکن والله الذی لا اله الا هو که آنچه در قوه این ضعیف بوده تفحص و تجسس و مجاهده از هر قبیل نمودم، ابدأ ابدأ ابدأ رانحه حقّ از سمت مرآت نمی‌وزد، بلکه روائح متنه و بوهای عفته‌اش عالم را عفن نموده است. زینهار زینهار که اشتباه نشود و کلمات بیان فارسی و اسّ اساس مذهب بیان و تمام نکات و احکام آن و معانی و مقاصد آن دلیل و برهان این ظهور اعظم است. انشاء الله تعالی اولاً امیدواریم که احدی از آحاد عالم و افراد امم محجوب از این فیض اعظم نمانند خاصه اولاد و ذرّیات این عباد و الله یهدی من یشاء الی سبیل الرّشاد.

باری، کتاب بیان و بیانات صاحب آن اقلّ دلائل و برهان است که اعظم و اجلّ از جمیع دلائل و براهین امم قبلیه است. دیگر خود آیات صاحب ظهور جای خود دارد و دیگر استدلالیه مختصری این عبد در اول امر اعظم نوشته‌ام. با وجود قلت اطلاع آن زمان و اختصار آن چون الله نوشته شده و فی سبیل الله بوده قلم فضل ذکر او را فرموده لهذا در این ورقه نیز اشاره شد که کانه شرحی بر کلمات حقّ تعالی باشد.

باری از حقّ تعالی می‌طلبیم که در خاندان و دودمان ما معرضی از امر خودش باقی نگذارد و قطع فرماید و نگذارد مگر مؤمن موحد محبّ خدا و اولیای او و دوست و خادم امر و اغصان او، اّنه علی کلّ شیء قدیر و الحمد لله ربّ العالمین.*

* شیخ محمد کاظم سمندر، تاریخ سمندر (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب.)، صص ۱۴۲-۱۴۵.

نامه‌ای از ایادی امرالله جناب طرازالله سمندری

از شیراز به اردبیل

۱۳۲۳/۹/۳۰

خدمت برادر روحانی نورانی حقیقی معنوی آقای وحدت روحی فداه مشرف شود

الله ابهی

قربان ایمان و ایقان و ثبات اقدام آن آیت محبت یزدان گردهم

تعلیقۀ مبارکۀ شما مورخ یکم ۲۳/۸ در ۲۳/۸/۲۱ در شب حرکت از تبریز رسید. دیگر به هیچ وجه فرصت تقریر و تحریر نبود. البتّه شنیده‌اید بنده شرمسار را از طهران محفل مقدّس روحانی ملی تلگرافاً از تبریز حسب الامر مطاع یکتا مولای مقتدر توانا روحی لعباده المخلصین فداء احضار فرمودند. بنده در ایلخچی و اسکو بودم که تلگراف را قاصد مخصوص آورد، زیارت کردم. بعد اتومبیل آوردند مرا فوری به تبریز وارد کردند یک از نصف شب رفته. فردا حمام رفتم حرکت کردم. ۳۰ ساعت در میانج و دو شب در زنجان نزد دکتر سمندری با احباب ملاقات نموده حرکت به طهران کرده به فاصله یک هفته به عجله کارهای خود را انجام داده با دستور تلگرافی مبارک یکتا مولای توانا به شیراز حرکت کردم. پنج شب اصفهان بودم. وسائل نبود. حرکت کردم در شهرضا یک ساعت به زیارت آقایان وحدت و جناب یوسفیان و مهاجرین آنجا مشرف شده چائی صرف کرده حرکت کردم. ۱۴ روز است در شیرازم. مجال تحریر نبوده تا امروز وقتی یافتم، مشغول جواب مراسلات شدم. متجاوز از ۵۰ پاکت بی جواب دارم. چشم چپ بنده به کلی تار شده و از کار دارد می‌افتد. دعا کنید حقّ فضل فرماید از کار باز نمانم. با وجود این از روح پاک بی‌آلایش شما خجلم. باید عفو فرمائید. به جان وحدت فرصت نبود که احوالی از احفاد خود در قزوین بگیرم و دکتر و والده‌شان مات ماندند. بعد از چندین ماه دو شب شاید چند ساعت بیش دکتر را ندیدم. مقصود در بیت الله

نایب الزیارة آن خاندان عزیز هستم و تا نفس آخر زحمات و محبت‌های یکماهه شما را فراموش نکرده و نمی‌کنم. الحمد لله در حبّ الهی و عشق آن طلعت آسمانی هجرت کردید و به خدمت کمر بستید و به قدر مقدور در ایقاف نفوس شب و روز کوشیدید. مطمئن باشید جمیع احوال و اعمال در پیشگاه حضور حضرت غنی متعال از حال تا مآل معلوم و مکشوف و روشن و واضح است. هیچ امری آنجا مخفی و پنهان نیست. انفاسی را که در حبّ الهی کشیده می‌شود و شربه آبی که از روی خلوص داده می‌شود و قدمی را که اعزازاً لامرالله برمی‌دارد کلّ عند الله معلوم است. لا یعزب عن علمه من شیء. یعنی هیچ امری نزد او پوشیده و مستور نیست. جمیع اعمال مانند آفتاب در پیشگاه حضور حقّ سبحانه و تعالی مکشوف و واضح است. باری، در لوح اخیر بنده که به ورود طهران از تبریز زیارت کردم مجدّد در ذکر هجرت بیانی می‌فرمایند. در صفحه مقابل آن چند سطر را سواد می‌فرستم.

فرمودند بنویس خدمات متمادیه جلیله آن خادم جانفشان آستان حضرت ربّ البریه در این ایام پرانقلاب با وجود تابع امتحان و افتتان و بلایا و رزایا شایان تقدیر و تمجید، فراموش نگردد و اجرش عند الله عظیم، استقامت نمایند. امر مهاجرت را بسیار اهمّیت دهند و یاران را لیلاً و نهاراً تشویق نمایند تا نتایج کلیّه حاصل گردد زیرا امر مهاجرت در این ایام مغناطیس تأیید الهی است. امید چنان است به فتوحات عظیمه موفق گردند. مطمئن و مسرور و امیدوار باشند. راجع به نفوسی که مستعدّ زیارت مقامات مقدّسه‌اند حال تأمل نمایند، وقتش خواهد رسید. انتهى.

حضور جمیع احتبای الهی مخصوص حضرت فروتن و سرکار علیّه خانم محترمه‌شان و حضرت آقا رضوان الله و خانم معزّه‌شان و آقایان محترم مهاجرین سیسان علیهم نفعات الله تکبیرات خاضعانه خاشعانه برسانید و احوال‌پرسی فرمائید. محبت‌های کلّ مدّ نظر است و پیش نظر است و مجسم در این قلب و جان بنده ذلیل حضرت داور است. همواره عزّت و سعادت و تعالی و ترقی و عمل به رضای الهی را مسئلت نموده و می‌نمایم. باری، الحمد لله اوضاع امری بسیار خوب است. دو روز عیدین یومین مجالس عدیده در لیالی و ایام منعقد. بسیار به روح و ریحان گذشت. جای شماها خالی بود. جمعی زائرین و طائفین بیت الله از اطراف راه‌های دور و نزدیک آمده‌اند و به ذکر الهی و تضرّع به درگاه خداوندی مشغولند.

سرکار علیّه حرم محترمه خواهر روحانی این بنده شرمنده را تکبیر الله ابهی برسانید. آن تشریف آوردن ایشان وقت سواری در گاراج، بنده احقر را پیش از یک ماه زحمات که دادم خجل و منفعل نمود. امیدوارم سفری ایشان باکمال روح و ریحان آمده یا به سلامت بیاید و فوری سلامتی ایشان را بشارت دهید. خداوند رحمان اگر پسر عطا کرد نامش را طراز الله و اگر دختر عطا کرد نامش طرازیه بگذارید تا همیشه یاد بنده در دل‌های پرمحبت شما باشد. زیاده عرضی ندارم. طراز الله سمندری.

بخش دوم

نمونه‌هایی از اشعار نعمت‌الله ذکائی بیضائی

عالم انوار

این فروغ عالم‌افروز از رخ رخشان کیست
خور بدین تابش بود مجذوب خورشید دگر
جمله معلولند و سرگردان و حیران ذرّه‌وار
در دل هر ذرّه پنهان است مهری تابناک
ما چو گوی اندر خم چوگان گردون بی‌قرار
هر کسی خواهان مطلوبی و پویای رهی است
گر نه با عشق رخ او زاد ما را مام دهر
نیست چون قدّش نهالی در گلستان وجود
چرخ با این نظم بی‌چون تابع فرمان کیست؟
آن دگر خورشید محو چهره تابان کیست؟
آخرین علت کدام است و جهان حیران کیست؟
ذرّه را مهر که در دل، مهر را پیمان کیست؟
گوی گردون بی‌قرار اندر خم چوگان کیست؟
تا که یابد یار را و آن یار تا خواهان کیست؟
سینه‌ها سوزان ز تَفّ آتش هجران کیست؟
یا رب این سرو سهی رفتار، از بستان کیست؟
دوش می‌گفت این سخن با خود ذکائی با نشاط
غرق انوار است دل، از چهر نورافشان کیست؟

آفاق همچو صبح بهاری معطر است

روی جهانفروز تو یا مهر انور است
یا روز در سیاهی مطلق مستر است
آفاق همچو صبح بهاری معطر است
بنموده است چهره که گیتی منور است
عیش مدام خاطر ما را مقرر است
ما را نگاه بر رخ آن مهر خاور است
روشن وثاق خاطر از آن ماه منظر است
پیک نشاط بر در و دلدار دربر است
ما را ز زندگی چه تمنای دیگر است
غم نیست تا که جان به بهشت صفا در است
جانبخش تر ز چشمه فیاض کوثر است
کز روشنی ز شعشعه طور برتر است
کاینجا نشانی از غم آن یار دلبر است
کاینجا مقام خاک نشینان آن در است
آن خط بندگی که ز شاهی فزاتر است
آری اثر دلیل وجود مؤثر است
تا شادمان زید چه ره و رسم درخور است
نه رویشان به خلق و نه دلشان به داور است
کردارشان ز معنی گفتار ظاهر است
بر دیگران نه حق حیاتی مقدر است
گفت آن که متقی تر او محترم تر است

زلف است یا که توده‌ای از مشک و عنبر است
شب برکشیده پرده به رخسار آفتاب
عود است بر نهاده بر آتش مگر که باز
یا از خلال ابر سیه مهر جانفروز
ساقی بیار باده که از لطف کارساز
هر صبحدم که مهر برآید ز خاوران
هر شامگه که ماه کند جلوه در سپهر
مرغ سحر به نغمه و گل خنده زن به شاخ
آری چو دل به صحبت دلدار یافت کام
گو تن به رنج باشد و گو دهر کینه‌توز
جامی فشاند دور جهانم که از اثر
آن پرتو از عنایت عشقم به سینه تافت
هر شب به طوف جان من آیند قدسیان
بر آسمان برند مرا روشن چرخ
شادم که داد دست جهانم به ملک عشق
بشناختم نخست خود آنکه خدای خویش
دریافتم که نوع بشر را به زندگی
در حیرتم که از چه گروهی غرورمند
پندارشان بقای خود است و فنای غیر
گوئی جز این دو مشبّ ز خود بی‌خبر به دهر
یزدان تفاوتی نهاده است خلق را

اما خدای خالق علمش نه باور است
ماهی صفت به بحر طبیعت شناور است
یکرویه شان به حکم قضا سر به چنبر است
بیند که بی اراده و ادراک یکسر است
در سیر خویش فاقد احساس و مشعر است
اذعان کند که سائقشان اصل دیگر است
آن کوز وصف حضرت او عقل قاصر است

بر چرخ پای می نهد انسان به دست علم
با آنکه نیک می نگرد چرخ و بر و بحر
واجزاء کائنات ز ذرات تا کرات
و آنکه خود این طبیعت برتر ز جمله را
و آن روشنان ثابت و سیار هر یکی
چون لحظه ای به دیده انصاف بنگرد
و آن جز خدای قادر فرد علیم نیست

زین داستان ژرف ذکائی ببند لب
کاین قصه را نه وصف و بیان تو درخور است

شعر و سخن

کز سخن برتر ندانم چیست تا بالا نشیند
در صف اول سخن جا گیرد و والا نشیند
نثر اگر بالا گراید نظم از او اولی نشیند
طبع شیوا بر بر آن خنگ بی پروا نشیند
ور به جمعی ناموافق او فتد تنها نشیند
از زبان برخاسته یکرویه بر دلها نشیند
از اثر در مغز همچون نشوئه صهبا نشیند
نفی لا بگذارد و بر کرسی الّا نشیند
عارفی کو با گروهی کامل و برنا نشیند
از من او را گو سر خود گیرد و بی ما نشیند
زین شرف آدم بر اوج علم الاسما نشیند
شعر گردد وانگهی بر طارم اعلی نشیند
کآنچه گوئی حکمت آسا بر دل دانا نشیند
آن چنان گوکت سخن این گنج را همتا نشیند
می‌گزیند جای اگر امروز اگر فردا نشیند
چار بالش کرده‌اند آماده تا آنجا نشیند
تا تواند شاعر اندر خیمه معنی نشیند
عرش معنی جوید و بر عرش او ادنی نشیند
هر که آنجا راه یابد فارغ از غوغا نشیند
شعر اگر شیوا شود بر تارک شعری نشیند

جای دارد گر سخن بر طارم اعلی نشیند
گر بیاریند صفاها از صفوف آفرینش
محفلی هر جا به پا دارند بهر عرض معنی
خنگ معنی گر کند جولان به مضمار حقایق
کیست شاعر آن که چون تنها بود بر جمع بیند
شعر آن باشد که با لطف کلام و حسن معنی
شعر آن باشد که با مضمون نغز روح پرور
ز آسمان آمد سخن شادان کسی کز پرتو او
از سخن‌ها می‌تواند پایه هر کس را شناسد
آن که بیند شعر را با دیده بی‌اعتباری
فضل و فصل آدم از حیوان سخن خواندند آری
چون سخن گردد فصیح و کامل و موزون و شیوا
آن شنیدی گفته‌اند الشعر حکمه قدر می‌دان
آن شنیدی هست بر گنج خرد مفتاح شاعر
معنی آرا شاعر شیرین سخن بر عرش دلها
ساکنان خیمه قدس معانی بهر شاعر
لیک همت خواهد و توفیق و سعی و جهد و کوشش
ای خوش آن روشن روان کز پرتو انوار همت
فَرخا ملک محبت خرم اقلیم دانش
این بدان گفتم ذکائی تا یقین دارند مردم

در دوره جنابان سمندر چه گذشت؟

سخنان پایانی دکتر شاپور راسخ

دوستان عزیز گرانقدر

پنجمین روز نهمین مجمع سالیانه انجمن ادب و هنر را در این شب فراموش ناشدنی به پایان می‌بریم. چه مبارک ایامی بود و چه فرخنده اوقاتی که به ذکر دو طیر بهشتی جنابان آقا شیخ محمد کاظم سمندر و آقا میرزا طرازالله سمندری گذشت، ذکری که مصداق این سخن مولانا جلال‌الدین رومی بود:

ذکر آرد فکر را در اهتزاز ذکر را خورشید این افسرده ساز
به راستی که این دو نفس نفیس پروانگان شمع جمال احدیت بودند و شهبازان آسمان عبودیت. بارها در آتش رفتند و چون خلیل جلیل بردا و سلاماً بیرون آمدند و مانند سمندر هرچه بیشتر سوختند فزون‌تر افروختند. همچون کوه آهن در مقابل هر اهرمن ایستادند و مانند نسیم عطرافشان نفحات خوش پیام یزدان را در پهن‌دشت ایران و سرزمین دگران پراکندند. نه فقط جامعه قزوین را به فیض وفا به عهد و پیمان خدا رشک بهشت برین کردند بلکه در اقصی نقاط نیز بساط خدمت گسترده و به صدها نفوس نور حیات و روحانیت بخشیدند. پدر والا گهر، حضرت سمندر، از سید

کاظم رشتی نام گرفت و از جمال قدم جلّ اسمه الاعظم به لقب «سمندر نار موقده در سدره سینا» مفتخر شد و پسر نیک اختر از محبوب عالمیان به خطاب طراز افندی مخاطب گشت و از حضرت عبدالبهاء به وعده «آنچه برای خود خواسته‌ام برای تو می‌خواهم» موعود و مسعود گردید.

خاندان شریف و وسیعی که شیخ محمّد کاظم و پدر پاک‌طینشان حاج شیخ محمّد نبیل اکبر تأسیس فرمودند چون درختی پرثمر است که به هر بهاران جوانه و شکوفه تازه‌تری برمی‌آورد و در هر نسل نوبی میوه‌های گزینی به عالم بشریت اهدا می‌کند که کام و مشام دیگران از طعم و عطر آنان متلذذ است و از آن اثمار طیبه بوده‌اند جناب شیخ محمّد علی ابن نبیل و خانواده جلیل نبیل زاده و حضرت آقا میرزا طرازالله سمندری و برادران و اعقابشان که خدمات تابناکشان زینت بخش اوراق تاریخ امر یزدان است.

میوه رنگین و عطر آگین دیگر این شجر بارور، بهمن سمندری بود. عاشقی جان برکف و جانباز که سرانجام در میدان شهادت چون گل صدبرگ خندان شکفت و بی‌گمان قرن‌ها و قرن‌ها بوستان جهان به نام و یاد مخلص مزین و مطرز بوده و خواهد بود.

چه خوش بود و دلپذیر آن گاه که خانم ملیح بهار و جنابان دکتر مهدی سمندری و سهیل سمندری اهل انجمن را بر مرکب اندیشه نشانند و به محضر آن بزرگواران که نام و نشانشان در سینه‌ها و صحیفه‌ها پاینده و جاویدان است رهنمون شدند و چه لذت‌بخش و روح‌افزا بود وقتی که نمونه‌هایی از الواح نازله به افتخار آن خاندان عالی‌قدر زیارت شد و عنایات لانه‌ایه جمال جانان و مرکز عهد و پیمان به آن خادمان این بلند آستان، دل‌های بازماندگان را از افتخار و سرور سرشار و مالا مال کرد. به راستی اگر این الواح نازله جمع شود کتابی عظیم می‌شود و چه فضل از این والاتر و چه مفخرت از این افزون‌تر می‌توان تصوّر کرد و فی الحقیقه آن میراث مرغوب لا عدل له در خزائن ملکوت برای این خاندان عزیز مضبوط و محفوظ است.

همه می‌دانند که در نزد اهل بهاء عدد ۹ عددی فرخنده و همایون است: ارض طاء را که مولد محبوب عالم است با عدد ۹ معادل می‌توان کرد و نام محبوب عالمیان بهاء با همین عدد برابری دارد و سنه تسع یادآور ظهور شمس ابهی در ظلمت‌کده سجن و خفاست. گویند عدد ۹ نمودار کمال اعداد مفرده است و رمزی است از وصول به مکملت و بلوغ. می‌توان گفت که در انجمن ما بار دیگر این عدد، فرخنده فال و خجسته‌مال از کار درآمد زیرا نهمین مجمع سالیانه به حضور محبوبی یگانه آراسته شد که سال‌های دراز است دل‌ها به مهرش بسته و به لطف بی‌دریغش همواره نشئه تازه جسته یعنی جناب علی نخجوانی عضو مکرم والاترین معهد بهائی که این جمع را به قدوم خود شگون بخشیدند و به شیرین‌ترین عبارات و خوش‌ترین اشارات، سجایای ملکوتی و اوصاف کم‌نظیر شخصیت روحانی جناب آقا میرزا طرازالله سمندری ایادی امر الهی را بیان کردند.

عدد ۹ از جهت دیگری نیز میمنت داشت و آن اینکه در نهمین مجمع سالیانه عدّه بیشتری از جوانان در برنامه شرکت جستند. سخنان خانم شعله کوئین در بیان ارزش و مرتبه تاریخ سمندر و توضیحات جنابان دکتر محمود و دکتر حمید سمندری در طبقه‌بندی الواح نازله به اعزاز خانواده و

گفتار آقای دکتر نادر سعیدی در مرور بر رساله چهار وادی، دل‌های مستمعان را به آینده پژوهش در معارف بهائی گرم و امیدوار و مطمئن کرد.

همچنان که عدد ۹ مبارک است عدد ۵ نیز متضمن رمزی خوش است. پنج تن از اصحاب موسیقی در انجمن ما حاضر بودند و با مهربانی و فروتنی و گشاده‌دستی بسیار نغمات خوش روحانی نثار مجلسیان مشتاق کردند. خانم شکوه رضائی - جناب منوچهر وهمن و همکاران ارجمندشان آقایان امان‌الله موقن - فرهمند جهانپور و هوشنگ جهانپور به راستی سنگ تمام گذاشتند و متاع پربهای هنرشان را بی دریغ نثار کردند. لطفشان مأجور و سعیشان مشکور باد که هرگز به پیروی از گرایش زمان که روی در انحطاط و ابتدال موسیقی دارد گردن ننهاندند بلکه این هنر را در سطحی عالی و مقرون به مضامین والای روحانی و عرفانی عرضه کردند.^۱

همچنین باید گفت چه روح‌بخش و جان‌افزا بود دقائقی که ساز لطیف آوای جناب موقن آهنگ دلکش مناجات دوستان خوش‌الحان را همراه می‌شد تا قلوب را به بارگاه محبوب فرا برد و چه شورانگیز و سرورآور بود وقتی که نوگل‌های بوستان الهی دختران نازنین نیلوفر و روشنگ و مریم و شیرین پای‌کوبان و دست‌افشان شدند و با حرکات موزون خود رقص‌های ظریف سنتی ایران و سرزمین‌های مجاور را به یادمان آوردند.

باید از بخت مساعد شاکر بود و از روزگار هم، که انجمن ادب و هنر در هر سال فرصت و مجال بیشتری به اصحاب هنر می‌دهد. علاوه بر نمایشگاه‌های خط و گل آرایی و نقاشی که به آثار جنابان موقن و بانو و نیز خانم بیداردل جلوه و نمای خاص داشت سخنرانی و اسلایدهای جناب سعید معتمد در باره هنر جلدسازی و آرایش کتاب و بیانات جناب عبدالحمید اشراقی در باب تحوّل نقاشی در ایران و گفتار محققانه جناب دکتر فریدون وهمن استاد فرزانه گرانمایه در مورد ترانه‌های عامیانه روزنه‌های تازه‌ای بر جهان پهناور فرهنگ و هنر گشود که بی‌گمان بسی شوق‌انگیز و ذوق‌ها تشحیذ کرد. کاش مهمان ما که در هنر تئاتر دست دارد و صاحب تألیفاتی در باب انواع نمایش در ایران است حاضر بود و او هم در شناساندن بخش دیگری از هنر معاصر یاری و همراهی می‌نمود. نهمین انجمن ادب و هنر بار دیگر از این طرفه موهبت بهره‌ور شد که از زبان نفسی خوش‌نفس که خود شاعری لطیف‌سخن و ناطقی آگاه به فنّ است برخی از نغزترین و گزیده‌ترین اشعار متقدمان و متأخران را بشنود و از دریای معارف ادبی فارسی لثالی تازه‌ای از مضامین رقیق و معانی بدیع به پایمردی ایشان به دست آرد. جناب بهروز جباری تنها حافظه‌ای مشحون از زیباترین میراث‌های شعر و ادب ایران زمین نیست، شخصی است محقق و صاحب‌نظر که در بسیار زمینه‌های دشوار علمی و فنی کاوش و پژوهش کرده و با همان خضوع و خشوع جبلی حاصل مطالعات خود را به شیواترین بیان در اختیار دگران نهاده و می‌نهد. بحثی که ایشان از تقویم بدیع و سابقه تقویم در اقوام و ملل

۱- خانم نیروانا افروخته (فرهمند) و آقای بهاء‌الدین مهاجر در آخرین جلسه در برنامه موسیقی شرکت کردند و همکاری ایشان را سپاسگزاریم.

جدید و قدیم کرد بحثی آسان و در دسترس همگان نبود اما طلاق سخن ایشان بس نکته سرپوشیده را روشن و مرکوز خاطر همه شنوندگان نمود.

درست است که انجمن ادب و هنر وظیفه مؤسسات معارف بهائی را بر عهده ندارد اما از تشویق دوستان و جوانان به تحقیق و تفحص نیز مضایقه نمی‌کند و نمونه‌اش بخشی بود که در آن دکتر نادر سعیدی به تشریح غوامض لوح چهار وادی پرداخت و نه فقط در حد محدود زمان، کلید فهم این اثر عرفانی عمیق دوره بغداد را به دست داد بلکه با جوشش و فروزش خاصی که در اوست حاضران را دعوت کرد که از مرحله «طلب کعبه مقصود» بگذرند و به مرحله «سکونت در حجره محمود» برسند و آن گاه به «اعتکاف در بیت جذبه و عشق» نیز اکتفا نکنند و هل من مزید گویان، به مرحله والاتری که بی‌گمان شخصی چون جناب سمندر و فرزند پاکیزه گهرش بدان دست یافته‌اند ارتقاء جویند یعنی مرتبه «واصلان طلعت محبوب» که به مقام «عرش فؤاد» رسیده‌اند یعنی مرتبه‌ای که در آن نفس و عقل و عشق و دیگر قوای روحانی به جایگاه اتحاد می‌رسند و به کمال خود دست می‌یابند. در این مرحله است که آدمی خود را یکسره به دست مشیت حق می‌سپرد و آنچه را او می‌خواهد می‌طلبد و در چنین مقام و مرتبتی است که خدا هم برای بنده خود همان می‌خواهد که برای برگزیدگان خویش اراده کرده است. یعنی بنده مصداق این سخن حضرت عبدالبهاء مولی الوری می‌شود که «هر کس خود را فراموش کرد جهان و جهانیان را به دست آورد».

دیگر هنر دکتر سعیدی در آن بود که ضمن بیان خود راه پژوهش صحیح در امر بهائی را نشان داد و بستگی ژرف میان دوره بغداد و ادوار بعدی در حیات مظهر امر الهی و همچنین بین آثار عرفانی دوره نخست و آثار اجتماعی و نظم جهانی را که در استانبول و ادرنه و عکا عَزَّ نَزول یافته با قدرت و استادی ثابت کرد و خطای «روش‌شناسی» بعضی مدعیان خام و ناپخته مطالعات بهائی را بی‌پرده برملا نمود.

محقق پرمایه و صاحب احاطه دیگر دکتر سیروس علائی ضرورت حیاتی کتابخانه‌های تحقیقی را در سیر اعتلای جامعه و فرهنگ مسلم نمود و ضمن ارائه تصویری از تاریخ کتابخانه‌های مشهور جهان از دیرباز تا این زمان، جامعه‌های بهائی را متذکر داشت که اگر به ترقی دانش و پژوهش در معارف بهائی علاقه داریم باید در تأسیس کتابخانه‌های محلی - ملی - قاره‌ای و بین‌المللی بهائی کوتاهی نکنیم. خود وجود کتابخانه‌هایی زنده و فعال و پرتکاپو و روینده و گسترش‌یابنده آن چنان که شأن جامعه و دیانتی است که بیش از همه، در باب علم و تعلیم تأکید کرده است معرّف میزان رشد و اعتلاء جامعه است.

از محاسن این انجمن فرهنگ و هنر است که نه فقط رابطه‌ای عاطفی از مقوله دوستی و قدردانی متقابل بین معاصران برقرار می‌کند بلکه حاضران را به نسل‌های گذشته پیوند می‌دهد. ذکر حیات و خدمات و آثار ارجمند مرحوم نعمت‌الله ذکائی بیضائی که نخستین تذکره شعرای بهائی متعلق به قرن اول این ظهور مبارک را در ۶ جلد تألیف کرده است از همین بابت بود که معاصران، پیشقدمان خود را بهتر بشناسند و در پی آنان حرکت کنند و قدم‌هایی نیز فراتر گذارند. آقای عنایت‌الله صادقیان این

شاعر مؤلف بهائی را به خوبی معرفی کردند همان گونه که جناب دکتر سیروس علائی خاطراتی از مادرشان را در بارهٔ خاندان سمندر مانند خاطره نویسان دیگر عنوان نمودند.

انجمن ادب و هنر از بدو تأسیس در اندیشهٔ آن بوده و هست که یاران را بهتر و بیشتر با آثار طلعات مقدسهٔ این امر برگزیده آشنا و مأنوس کند و نه فقط به درک و هضم این آثار والا توانا تر سازد بلکه ذائقهٔ درونی آنان را برای التذاذ و تمتع فزون تر از این آثار گوهر بار نیرو دهد. در پیروی از این نظر بود که در سال‌های قبل تتبع در سبک سخن جمال قدم و سیاق کلام مرکز عهد اتم آغاز شد و این بحث و فحص امسال به مطالعهٔ آثار فارسی حضرت ولیّ امرالله و خصوصاً شیوهٔ بیان آن حضرت در تویعات مبارکه کشید و چون سبک سخن بی‌گمان در ارتباط با رسالت و مأموریت حضرتش بوده بحثی نیز در مورد جایگاه حضرت شوقی ربّانی در تاریخ امر بهائی مطرح شد که امید است دیگر محققان دنبال آن را بگیرند و تحقیق در این زمینه را به کمال خود رسانند که البته به فرمودهٔ حقّ، هر چیزی را باید به بهشت آن که کمال اوست نائل کرد.^۲

حقّ است که مولای توانا حضرت ولیّ امرالله را ثنا گوئیم که با اجرای نصوص مبارکهٔ شارع و مبین امر حضرت ربّ البریه ترقی زنان را حرکتی جدید و قوتی مزید عطا فرمود و در نتیجه، از برکت آن عهد و نیز این دورهٔ فرخنده^۳ زنانی دانشمند و ذی فنّ در عرصهٔ سخن پای در میان نهاده‌اند که قوت ناطقه مدد از ایشان برد و از آن زمره هستند خانم فیروزه ابرار که با فصاحت کلام و قدرت تجسّم، حرم حضرت عبدالبهاء منیره خانم و مشخصات عصر آن وجود مسعود را به اهل انجمن شناساندند و نیز خانم طاهره سعادت که به فرزاندگی و شایستگی تأثیر افکار حضرت عبدالبهاء را بر جهان غرب پژوهش و ارائه نمودند، بدان گونه که جذب و شور روحانی انگیخت و اشک رقت بر گونه‌ها سرازیر کرد.

باز مولای بی‌همتا را سپاس که هر بار در گلستان جامعهٔ زنان گل‌های تازه‌ای می‌شکفند و جلوه‌ای می‌کنند که از آن جمله بوده و هستند خانم بهیهٔ نخجوانی که هر چند مجلس ما از سخنانشان بهره نگرفت اما از نمایشنامه‌های عالی که برای فیلم‌ها و ویدئوها نوشته‌اند غافل و بی‌خبر نیست و قدر دان و ارج‌گذار این خانم پرفریحه و سرزنده در عرصهٔ ادب است.

چون بحث از هنر را به پایان باید برد این مطلب را ناگفته نهم که هنر به آنچه ترسیمی - تجسّمی - تصویری - صوتی و یا تزئینی باشد محدود نمی‌شود. هنر طبّی هم هنری بزرگ است که می‌خواهد از راه ذائقه و حتی شامه لذت بخشد و اهتزاز دهد و در دل‌ها جا کند. خوشبختانه این بار دوستان ما از طبّیخی لندگ تبسم رضا بر لب داشتند و از این بابت سپاسگزار خانم و آقای جوانمردی هستند که شرط مهمان‌نوازی به جای آوردند و هر روز خوان طعام را به غذاهای رنگین و دلنشین تازه‌ای زینت دادند. تشکر حاضران در نهمین مجمع ادب و هنر به همین دو نفس عزیز محدود نمی‌شود. همهٔ

۲- این دو موضوع عنوان سخنرانی‌های جناب دکتر شاپور راسخ در این دوره بود. (خوشه‌ها)

۳- منظور دورهٔ حضرات ایادی و دورهٔ بیت العدل اعظم است.

کارکنان این مؤسسه فرهنگی و در رأس آنان مدیر محترم آکادمی لندگ و عروس کاردان و دانشمندان خانم طاهره دانش را ممنون هستیم که محبت و لطف و توجهشان فضای لندگ را به محیط خانواده‌ای گرم و صمیمی مبدل کرد. به حکم من لم یشکر الناس لن یشکر الله سپاس این جمع را به همه ناظران و نیز دیگر خادمان این دوره^۴ تقدیم می‌کنیم که بدون دلسوزی و اهتمام‌ورزی آنان هرگز این همه توفیق نصیب نمی‌شد و این همه رضایت حاصل نمی‌آمد.^۵

خانواده جلیل‌القدر سمندری را قدر دانیم که حدود پنجاه تن از اعضای آن از قازات خسته جهان در این مجمع حاضر شدند و در تجلیل نیاکان عالی‌قدر خود شرکتی مؤثر نمودند. و از جناب مهندس روح‌الله سمندری متشکریم که در و دیوار را به عکس‌ها و شجره‌انساب این خاندان برجسته و خاندان‌های پیوسته زینت دادند و تعدادی کتب مناسب این مجلس را نیز در دسترس عموم نهادند. و نیز سپاسگوی یاران نازنین کشورهای عربی بوده و هستیم که بار دیگر زینت‌افزای انجمن ما شدند، دوستانی دل‌بند که همواره مقدمشان مغتنم است و محضرشان فرح‌بخش و روح‌پرور که از آن جمله هستند جنابان سعادت و مهدی و نیز آقای دکتر منوچهر سلمان‌پور که حضورشان همواره گشاینده بسیاری از دشواری‌ها و مضائق است از جمله اعراب درست لغات و عبارات تازی.

عرائض خود را با حکایتی ادامه می‌دهم، قصه‌ای از تاریخ، قصه‌ای دلپذیر و عبرت‌انگیز. حدود سال ۱۸۹۰ یا ۱۸۹۱ میلادی است. در تیمچه‌ای که تجارت‌خانه جنابان شیخ محمد کاظم و فرزند جوانشان آقا میرزا طرازالله در آن واقع است حجره دیگری نیز قرار دارد که در آن دو برادر یعنی آقایان میرزا غلامحسین و میرزا احمد به تجارت مشغولند. همجواری با جنابان سمندر به آشنائی و بعد دوستی و بعد همدلی منتهی می‌شود. آقا میرزا غلامحسین تصدیق امر رب جلیل را می‌کند و دو یا سه سال بعد برادرش آقا میرزا احمد نیز پیام یزدانی را از خانواده سمندر و عائله‌های وابسته در قزوین پذیرا می‌شود و این هر دو برادر جدا جدا به زیارت حضرت مولی‌الوری می‌شتابند و با دلی پر نور ایمان بازمی‌گردند و در نتیجه در همان جوانی، پدر و خانواده ترک ایشان را می‌گویند و رد و طردشان می‌کنند. از این دو برادر خانواده‌ای وسیع به وجود می‌آید^۶ که پس از یک قرن به حدود ۱۵۰-۱۶۰ نفر بالغ شده‌اند و همه در سایه امر پروردگار از ثمره حیات که معرفت مظهر ظهور است برخوردار و شادمان و شکرگزارند. این خانواده نیز مانند بسیار خانواده‌های دیگر زندگی ایمانی خویش را مرهون و مدیون دو تاجر شهر قزوین یعنی دو مبلغ امر رب العالمین جنابان سمندر و سمندری هستند. چون در میان جمع ما اهل حساب فراوانند طرح این پرسش رواست: آیا در کدام

۴- از جمله آقایان روح‌الله محمودزاده و فیروز مجذوب متصدیان دستگاه ضبط صوت و تنظیم میکروفون.

۵- هرچند نام کسانی که در اداره کلاس‌های کودکان و جوانان مشارکت داشته‌اند ناگفته ماند اما بی‌گمان لطف و مهرشان را قدر می‌دانیم و ارج می‌گذاریم و از آن جمله بودند خانم فردوس روشنکه که به همت ایشان نوآموزان در ظرف یک هفته مقدمات خواندن و نوشتن خط فارسی را آموختند و امید است که در بازگشت به دیار خود فارسی را فراموش نمی‌کنند و آموختن را بی می‌گیرند و به کمال می‌رسانند.

۶- خانواده‌ی راسخ منظور است.

بانک معتبر جهانی می‌شد در صد سال قبل دو قران یا دو ریال به ودیعه نهاد و بعد از قرنی صد و پنجاه یا صد و شصت واحد از همان پول بدون آنکه از اعتبار افتاده باشد به عنوان ربح و بهره به دست آورد؟ این نیست مگر به قوه معجزه آسای تبلیغ و تبشیر کلمه الهی که بی تردید و گمان بهترین سرمایه گذاری در این جهان پرنوسان و بی اساس و بنیان است.

* * *

در سرگذشت جناب آقا میرزا طرازالله سمندری ذکری از تمایل ایشان هم از آغاز جوانی به جانفشانی در سبیل محبوب رحمانی به میان آمد. عموی ایشان شیخ محمد علی نبیل بن نبیل نیز فی الحقیقه جان به سودای جانان نثار کرده است. گویی به یادبود آن دو نفس جلیل بود که گردش روزگار بار دیگر دو عاشق شیدای جمال کبریا را راهی میدان فداکرد. خبر شهادت جنابان ماشاءالله عنایتی و شهرام رضائی در نیمه راه این انجمن از مرکز جهانی رسید و دل‌های حاضران را سخت به درد آورد. دریغا که به گفته منصور نبیلی بار دیگر ملائک آسمان درهای جهان بالا را گشودند تا جان‌های پاک عشاق محبوب آفاق از غم‌خانه خاک راهی افلاک شوند. اما ای کاش این بار جهان آلوده پیکر ما به خون این دلدادگان سرسپرده برای همیشه تطهیر می‌شد. ای کاش ننگ بزرگ جهل و تعصب که چون غباری تیره بر دامن مرز و بوم ما نشسته است برای ابد محو و ناپدید می‌گردید. ای کاش...

خبر دهشت آور این دو شهادت بار دیگر یاران را متذکر این حقیقت کرد که برای ترویج پیام مهر و محبت و مدارا و نصفت در دنیائی اسیر تنگ‌بینی و کینه‌توزی و سبعت، هنوز راهی دراز و ناهموار در پیش دارند و تحمل و شکیبائی شرط اصلی سلوک در این طریقت است. اما بی‌گمان چنان که در آثار طلعات مقدسه آمده این مصیبت‌ها و ذلت‌ها، عزت و شعشعه امر حضرت احدیت را دو صد چندان خواهد کرد. ذکائی بیضائی حق داشت که بگوید:

ای عاشقان دلبر معبود، السلام ای قاصدان کعبه مقصود، السلام
آری شما به عالم امکان علم شدید جان باختید و در دو جهان محترم شدید

* * *

به احترام وقت باید سخن را به نهایت رساند و برای فرد فرد شما عزیزان که از راه‌های دور آمده‌اید و به مقدم خود مجلس ما را غرق نور صفا کرده سفری به خوشی و خیر آرزو کرد و از محبوب همه دل‌ها جناب علی نخجوانی استدعا و تمنی نمود که خاضعانه‌ترین ادعیه قلبی و مشتاقانه‌ترین عواطف درونی این جمع را به ساحت مقدس معهد اعلی ابلاغ نمایند و سپاس عمیق اهل انجمن را از حضور یک عضو شریف آن مرجع کل امر و مصدر کل خیر در این دوره متقل فرمایند. به راستی که وجود این نفس نفیس فضای انجمن را از محبت و روحانیت موج و سرشار کرد و جذبه سخنانشان خصوصاً به هنگام پاسخ به سؤالات حاضران چنان شور و شوق و هیجان آورد که بی شبهه آثار آن در هفته‌ها و ماه‌های آینده در اقطار جهان جلوه‌گر و نمایان خواهد شد.

* * *

برای آنکه این عرائض نارسا پایانی شایسته و بسزا یابد اجازه می‌طلبد که بخشی از یک لوح از الواح حضرت مولی‌الوری خطاب به «جناب سمندر نار موقده ربانیه و حمامه حدیقه محبت رحمانیه» را زیب گفتار کند، کلمات دلاویز و شورانگیزی که فی‌الحقیقه مخاطبش همه اهل بهاء در این اوقات و احیان است:^۷

«... ای شمع افروخته و ای پروانه جان‌سوخته، وقت سوز و گداز است تا در انجمن الهی بر فروزی و هنگام تهاقت^۸ و پرواز است تا بال و پر بسوزی. خمودت و برودت عالم را احاطه نموده است؛ شعله‌ای بر قطب عالم زن. ظلمت و غفلت امکان را احاطه کرده است؛ پرتو و انواری بر آفاق بیفشان. این شعله ذکر الهی است و این انوار عرفان حقّ. و الروح و البهائم علیک و علی احبّاء الله.»^۹

۷- این لوح مبارک مصدر است به «ای سمندر آتش عشق الهی».

۸- فرهنگ فارسی عمید تهاقت را چنین تعریف کرده: پریدن پروانه‌ها برگرد شمع. معانی دیگر آن تعاقب و ازدحام است.

آشنائی با نویسندگان*

خانم ملیح بهار

خانم ملیح بهار نوه دختری جناب سمندر هستند که در شهر قزوین متولد شده‌اند. دوره مدرسه عالی مامائی طهران را گذرانده‌اند و مدت‌ها در بیمارستان و زایشگاه شهرداری قزوین و مطب شخصی خدمت می‌کردند. خانم بهار در طهران در لجنات متعدّد ملی و محلی و بیوت تبلیغی به خدمت مشغول بودند و منزل ایشان همیشه محل پذیرائی یاران بود. خانم بهار از سال ۱۹۷۹ تا کنون به همراه همسر در ژنو (سویس) اقامت گزیده‌اند. آثار ایشان در نشریات امری مخصوصاً در پیام بهائی چاپ شده است.

دکتر شاپور راسخ

دکتر شاپور راسخ پس از گذراندن دوره دکترای ادبیات فارسی در دانشگاه طهران، به علوم اجتماعی روی آوردند و پس از احراز لیسانس اقتصاد و فوق لیسانس در علوم اجتماعی در دانشگاه ژنو، دکترای خود را در رشته جامعه‌شناسی به پایان رساندند. دکتر راسخ سال‌ها در دانشگاه طهران به تدریس مشغول بودند و جمعاً ده سال در محافل ملی ایران و سویس به خدمت مشغول بودند و اکنون به سمت مشاور با یونسکو و دفتر بین المللی تعلیم و تربیت همکاری دارند و سه کتاب در زمینه تعلیم و تربیت برای سازمان مزبور تألیف کرده‌اند. ایشان چند سال است که به عضویت هیأت مشاورین قاره اروپا انتخاب شده‌اند. از دکتر راسخ مقالات متعددی از جمله در آهنگ بدیع، عندلیب، پیام بهائی، خوشه‌ها، سخن و نگین منتشر شده و می‌شود. ایشان اشعار دل‌انگیزی سروده‌اند و نیز از پایه‌گذاران انجمن ادب و هنر هستند و همکاری مستمر در این هیأت دارند.

* به ترتیب حروف الفباء.

دکتر نادر سعیدی

دکتر نادر سعیدی در طهران زاده شدند. در سال ۱۹۷۷ لیسانس و در سال ۱۹۷۹ فوق لیسانس خود را در رشته اقتصاد از دانشگاه پهلوی شیراز دریافت داشتند. سپس از دانشگاه ویسکانسین امریکا به اخذ درجه دکترا در جامعه‌شناسی نائل شدند. ایشان در دانشگاه‌های ویرجینیا، لوس آنجلس، وندربلت و کارلتون کالج به تدریس اشتغال داشته و نیز به تحقیق و نگارش در مسائل فلسفی و علمی مخصوصاً در مواضع امری و ایراد نطق و خطابه در مجامع علمی و بهائی موفّق بوده‌اند. از دکتر سعیدی علاوه بر مقالات گوناگون، کتبی تحت عنوان عقل، دین و جامعه در اندیشه بهائی، رساله مدنیّه و مسأله تجدّد در خاور میانه، انسان در عرفان بهائی، مظهریت شالوده الهیات بهائی و دیانت بهائی و نهاد خانواده منتشر شده است.

دکتر مهدی سمندری

دکتر مهدی سمندری در قزوین متولّد شدند. در دو سالگی به همراه والدین (سرکار طرازیه خانم و جناب طرازالله سمندری) به حضور حضرت عبدالبهاء رسیدند و مورد عنایت قرار گرفتند. بعداً از دانشگاه طهران به اخذ درجه دکترا نائل شدند. چندی در طهران و زنجان مطبّ خصوصی داشتند. سپس به انگلستان برای گرفتن تخصص سفر کردند و بعداً به دارالسلام و سومالی هجرت کردند و به طبابت پرداختند. در سال ۱۹۵۵ به زیارت اعیان مقدّسه و حضرت ولیّ امرالله مشرف شدند. پس از مدتی به سمت معاون ایادی و مشاور قاره‌ای در افریقا منصوب شدند. پس از چند سال به کامرون منتقل شدند و تاکنون در نواحی افریقای غربی و جنوبی به خدمات کثیره قائم بوده و هستند.

آقای سهیل سمندری

آقای سهیل سمندری در قزوین متولّد شدند و چند سال در دانشکده حقوق طهران تحصیل کردند و چندی در دبیرستان‌های طهران به تدریس مشغول بودند. یک سال نیز در منشاد یزد خدمت کردند و نه سال در شهرها و قراء و قصبات ایران به سیر و سفر و تشویق احبّاء قائم بودند. در سال ۱۹۴۹ به هند سفر کردند و سپس به سومالی هجرت نمودند و به زیارت اعیان مقدّسه و حضرت ولیّ امرالله فائز شدند. چندین سال به همراه پدر بزرگ خود (ایادی امرالله جناب سمندری) در نقاط مختلفه جهان به سیر و سفر پرداختند. از ایشان اشعار متعدّدی در نشریات امری چاپ شده است.

دکتر محمود سمندری

دکتر محمود سمندری در طهران متولّد شدند و از دانشگاه ژنو (سوئیس) پس از اخذ لیسانس و فوق لیسانس به دریافت درجه دکترا در حقوق بین الملل نائل شدند. ایشان چند سالی در محفل ملی سوئیس و نیز نه سال در مؤسسه معاونت ایادی در اروپا به خدمت قائم بودند. در سال ۱۹۸۹ با خانواده به اکوادور (امریکای جنوبی) هجرت کردند و به عضویت محفل ملی آن کشور انتخاب شدند

و از سال ۱۹۹۰ نیز به سمت امین حقوق الله به خدمت مشغولند. از سال ۱۹۹۱ تا کنون مؤسس و مدیر بنیاد فرهنگی و تربیتی بهائی اکوادر می‌باشند و از سال ۱۹۹۴ عضو لجنه رادیو بهائی امریکای لاتین و عضو هیأت مدیره "آلیانس فرانسه" و یکی از بنیانگذاران و عضو European Bahá'í Forum می‌باشند. دکتر محمود سمندری در زمینه تولید آتن‌های مخصوص برای ماهواره‌های مصنوعی و همچنین در رشته مخابرات بین المللی فعالیت می‌نمایند.

دکتر حمید سمندری

دکتر حمید سمندری در طهران متولد شدند. تحصیلات ابتدائی را در طهران و متوسطه را در سویس گذراندند. سپس دوره لیسانس و فوق لیسانس را در دانشگاه ژنو (سویس) و درجه دکترا در ریاضیات عملی را از دانشگاه استفورد (کالیفرنیا) دریافت نمودند. دکتر حمید سمندری در لجنه جوانان بهائی سویس - انجمن اروپائی تحقیقات بهائی و انجمن تحقیقات بهائی کالیفرنیا و محفل روحانی استفورد عضویت داشته‌اند. ایشان اکنون در کانادا به عنوان مشاور مدیر در یک شرکت consulting management فعالیت می‌کنند.

آقای عنایت‌الله صادقیان

آقای صادقیان در بروجن (بختیاری) متولد شدند. از سال ۱۹۴۸ متجاوز از سی سال در طهران سکونت داشتند و از سال ۱۹۸۱ در آلمان سکونت گزیدند. ایشان در ایران با مجلات آهنگ بدیع - ترانه امید - اخبار امری و جهان نو و در اروپا با پیام بهائی و در کانادا با عنذیب همکاری داشته و دارند. آقای صادقیان عضو هیأت اجرائی انجمن ادب و هنر و هیأت مدیره مجمع عرفان و مسؤول تدوین و نشر خوشه‌ها و سفینه عرفان می‌باشند.

دکتر سیروس علائی

دکتر سیروس علائی در سال ۱۹۵۱ از دانشکده فنی طهران با احراز رتبه اول فارغ التحصیل شدند و مدال درجه اول فرهنگ گرفتند. در سال ۱۹۵۵ از دانشگاه برلین غربی به دریافت درجه دکترا در مهندسی مکانیک نائل شدند. چندین سال در دانشکده فنی طهران تدریس می‌کردند و مدت ده سال در محفل ملی ایران عضویت داشتند و هرگاه فرصتی می‌یافتند به تحقیق و تدریس می‌پرداختند. دکتر علائی در طهران گروهی از شرکت‌های فنی و مهندسی را با حدود ۵۰۰ نفر همکار تأسیس کردند. از سال ۱۹۷۹ در انگلستان به عنوان مهندس مشاور به کار ادامه دادند و در سال ۱۹۹۰ جاززه خانه‌سازی انگلیس را به دست آوردند. از سال ۱۹۸۴ مطالعاتی را در مورد نقشه‌نگاری شروع کردند و مقالات متعددی به فارسی و انگلیسی در این زمینه منتشر نمودند.

دکتر شعله کوئین

دکتر آلیسا شعله کوئین در نیویورک متولد شدند و در امریکا تحصیل کردند. در سال ۱۹۹۳ از دانشگاه شیکاگو به اخذ درجه دکترای تاریخ در رشته تاریخ خاور میانه نائل شدند. از سال ۱۹۹۴ در دانشگاه اوهایو به تدریس تاریخ خاور میانه و تاریخ زنان خاور میانه مشغول هستند. ایشان مقالاتی در باره تاریخ ایران در دوره صفوی نوشته‌اند که در مجلات *Iranian Studies* و *Central Asiatic Journal* منتشر شده است. خانم دکتر شعله کوئین در حال حاضر مشغول تألیف کتابی تحت عنوان "مورخین عصر صفوی" هستند. به آرزوی خود در مورد زیارت کشور مقدس ایران هنوز نائل نشده‌اند.

مهندس سعید معتمد

مهندس سعید معتمد در ملایر متولد شدند و از دانشگاه تهران به دریافت درجه مهندسی راه و ساختمان نائل شدند. سپس در بانک ملی ایران به کار مشغول شدند. پس از انجام خدمت وظیفه به آلمان سفر کردند و در این اقلیم ازدواج کردند. در این کشور به تدریج در زمینه نسخه‌های خطی و عتیقه به فعالیت پرداخته و می‌پردازند. جناب معتمد چند سال در محفل ملی آلمان عضویت داشتند و همواره مشاور دلسوز آن محفل بوده و از طرف معهد اعلی به انجام خدمات متعدّد مفتخر بوده‌اند. ایشان در تدوین و نشر بسیاری از آثار نفیس امری چاپ آلمان دخالت داشته‌اند و از همکاران گرانقدر انجمن ادب و هنر بوده و هستند.

دکتر فریدون وهمن

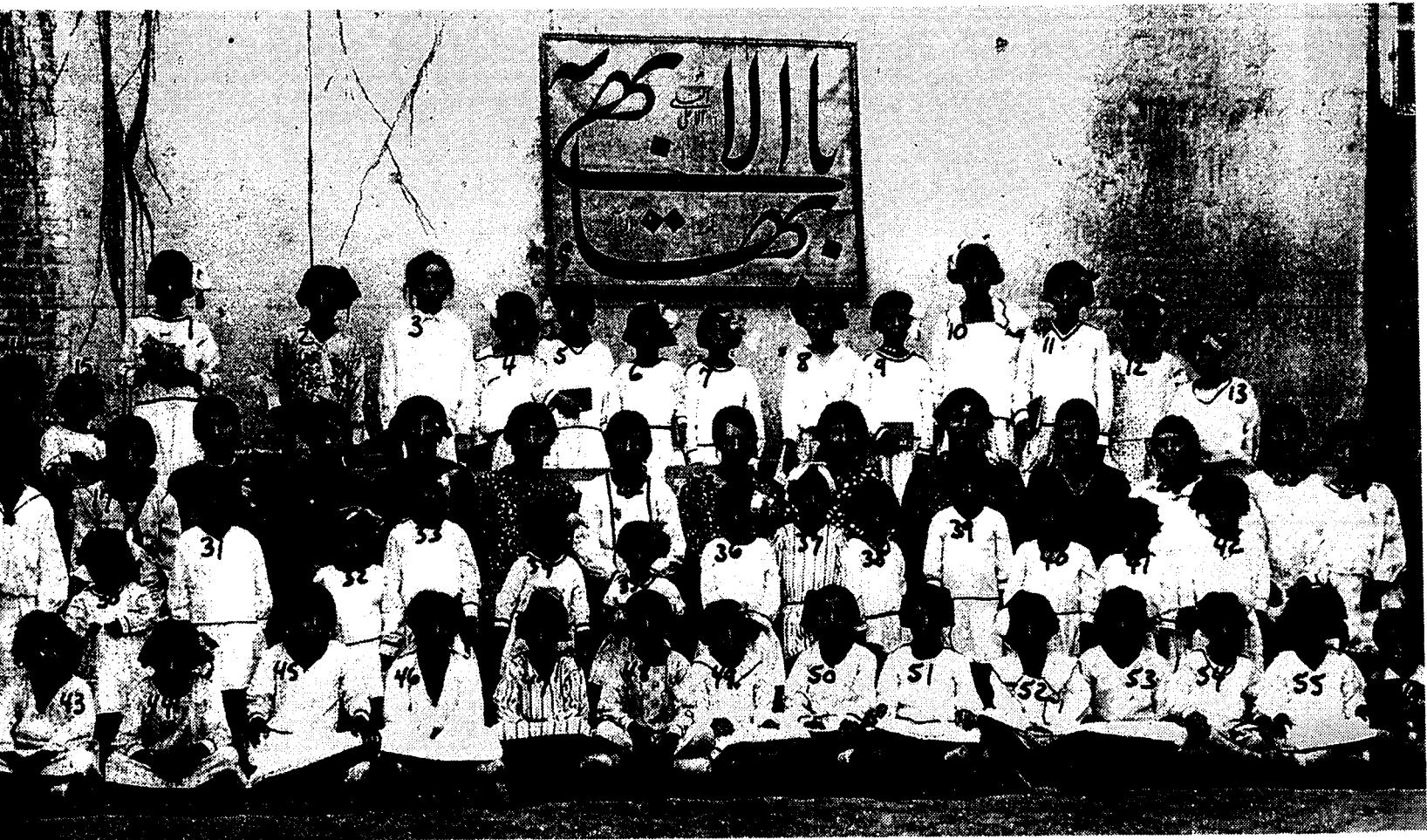
دکتر فریدون وهمن تحصیلات خود را در دانشگاه‌های تهران، لندن و کپنهاگ به اتمام رسانده و اینک استاد رشته زبان‌های قدیمی ایرانی در دانشگاه کپنهاگ می‌باشند. مقالات و آثارشان در آهنگ بدیع، پیام بهائی، عندلیب، سخن، راهنمای کتاب، ایران‌شناسی و دائرة المعارف ایرانیکا منتشر شده است. دکتر وهمن مؤلف و مترجم چند کتاب در زمینه‌های زبان‌شناسی، لهجه‌شناسی، دین زردشتی و فلکلور ایران هستند. ایشان سی و پنج سال است که در دانمارک اقامت دارند و عضو هیأت اجرایی انجمن ادب و هنر می‌باشند.

نشریات انجمن ادب و هنر

- | | |
|------------------------------------|--|
| دورهٔ عندلیب | ۱- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۱) |
| دورهٔ مصباح | ۲- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۲) |
| دورهٔ طاهره | ۳- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۳) |
| دورهٔ قلم‌اعلی | ۴- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۴) |
| دورهٔ ورقا | ۵- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۵) |
| دورهٔ بیان | ۶- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۶) |
| دورهٔ نبیل اعظم | ۷- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۷) |
| دورهٔ حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی | ۸- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۸) |
| دورهٔ سمندر | ۹- خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر (۹) |
| به‌کوشش ابوالقاسم افنان | ۱۰- چهار رسالهٔ تاریخی در بارهٔ طاهره قره‌الین |
| برگزیدهٔ اشعار فرهمند مقبلین | ۱۱- نغمه‌های الهام |
| اثر بهاء‌الدین محمد عبیدی | ۱۲- صد شاخه گل |
| مجموعه‌ای از شاهکارهای مشکین قلم | ۱۳- مشکین قلم هنرمند خط‌نگار قرن نوزدهم |
| مجموعهٔ اشعار دکتر امین الله مصباح | ۱۴- گنجینهٔ امین |
| | ۱۵- رسالهٔ بازخوانی قطعات مشکین قلم |

توضیح و تصحیح

در مجلد ۷ خوشه‌هائی از خرمین ادب و هنر در صفحهٔ ۷۳ غزل به مطلع:
ای بلبلان ای بلبلان، فصل گل و گلزار شد ای عارفان ای عارفان، آن غیب در اظهار شد
درج گردیده و سرایندهٔ آن نبیل زرنندی قلمداد شده بود. طبق مرقومهٔ واصله از مرکز مطالعهٔ
نصوص و الواح - مرکز جهانی بهائی غزل مذکور از قلم حضرت بهاء‌الله نازل گردیده است. از
خوانندگان عزیز استدعا داریم این مطلب را در نسخ خود تصحیح فرمایند.



مدرسة توكل بنات قروين (١٩٢٨ م.)

KHOOSH-I-HÁ'I AZ KHARMAN-I-ADAB VA HONAR (9)

Proceedings of a Seminar on Samandar

Society for Persian Arts and Letters, Landegg Academy, Switzerland

Published by 'Aşr-i-Jadid, Darmstadt, Germany

First edition in 500 copies

Printed by Reyhani, Darmstadt, Germany

155 B.E. - 1998 A.D.

ISBN 3-906-726-06-1

KHOOSH-I-HÁ'I AZ
KHARMAN-I-ADAB VA HONAR

9

Proceedings of a Seminar
on
Samandar

Society for Persian Arts and Letters
Landegg Academy
CH-9405 Wienacht/AR, Switzerland

Published by 'Aṣr-i-Jadid, Darmstadt, Germany